

بررسی علمی
در
احادیث مهدی

شاهکار:

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن
الرضا برقعی قمی

فهرست مطالب

کتاب شریفِ بررسی علمی در احادیثِ مهدی	
عنوان صفحه
پیشگفتار (برگرفته از مقدمه خرافات
وفور)
.....
آیا امامت انحصاری است؟	45.....
پاره‌ای از آیات در نفی امامت انحصاری!	46..
بعضی از دلائل عقلی بر نفی امامت انحصاری	49
بعضی از آیاتی که وجود چنین مهدی را نفی	
می‌کند	54.....
مَدْعای مذهب‌سازان برخلاف عقل است	59.....
اخبار مهدی موجب فتنه و فساد شده	60.....
دین کامل احتیاج به مهدی که آن را تکامل	
دهد ندارد	64.....
مهدی در کتب اهل سنت	.. Error! Bookmark not defined.
از جمله کسانی که ادعای مهدویت کرده	66.....
أما جلد 51 بحار	68.....
ص 2 - باب ولادته و احوال أمّه	70.....
و أما مادر او معلوم نیست که بوده؟!	71.....
باب أسمائه و ألقابه و كناه و عللها	80.....
باب التّهي عن التّمسيه	82.....
(حرام است نام او را بردن)	82.....
باب صفاته و علاماته و نسبه	84.....
باب الآيات المأوله بقيام القائم	96.....
اشكال و جواب آن	144.....
رب شهرة لا أصل لها	144.....
باضافه دیدن با چشم بهتر از شنیدن خبر	
می‌باشد	145.....
ابواب النصوص من الله تعالى ومن آبائه	148.....
باب ماورد من أخبار الله وأخبار النبي صلى الله	
عليه وسلم بالقائم من طرق الخاصه والعامه	
	148.....

باب نادر فيما أخبر به الكهنة	167
باب ذكر الأدلة التي ذكرها شيخ الطائفة علي	167
إثبات الغيبة	167
باب ما فيه من سنن الأنبياء	172
(آنچه در مهدي است از روش و اوصاف انبياء)	172
باب ذكر أخبار المعمرين	174
باب ما ظهر من معجزاته وفيه بعض أحوال	178
سفرائه	178
(آنچه از معجزات مهدي ظاهر شده و مقداري از	178
احوال سفرای او)	178
باب احوال سفرائه	214
احوال سفراء و نوابي که واسطه بوده اند در	214
زمان غیبت صغري بين امام و مردم	214
کیفیت ایجاد نواب و سفراء	219
باب ذكر المذمومين الذين ادعوا البابية	224
والسفارة	224
این باب در ذکر کسانی است که مورد مذمتند و	224
مدعی باب و سفارت شده اند	224
باب ذكر من رآه	228
ذكر کسانی که او را دیده اند	228
باب خبر سعد بن عبدالله	244
خبر سعد بن عبدالله و دیدن او قائم را و مسائلي	244
که از او پرسیده است	244
باب علة الغيبة وكيفية انتفاع الناس به	246
علت غیبت مهدي و چگونگی بهره بدن مردم به	246
آن	246
علت اول: خوف قتل	247
علت دوم: سنن أنبياء	249
علت سوم: حکمتش کشف نشده	249
علت چهارم: بیعتي در گردن او نباشد	253
و أما وجه انتفاع به امام غایب	254

باب التّمحيص و النّهي عن التّوقيت و حصول	
البداء	260
امتحان ونهي از تعيين وقت ظهور و بدا حاصل	
شدن	260
بداء يعني چه؟!	273
باب فضل انتظار الفرّج و مدح الشيعة	275
باب من ادعي الرّؤية في الغيبة الكبرى ..	298
باب من رآه قريبا من زماننا	302
در ذكر كساني كه مهدي را در غيبت كبري	
ديده اند نزديك زمان ما (يعني زمان مجلسي)	
.....	302
باب علامات ظهوره	304
علامات ظهور و نشانه هاي وقت ظهور او از قبيل	
دجال و سفياي و غير آن و در اينجا	
نشانه هايي از قيامت ذكر شده	304
باب يوم خروجه وما يحدث عنده ومدّه ملكه .	316
روز خروج مهدي و حوادث وقت آن و مدت سلطنت	
او	316
باب سيره و أخلاقه وعدد أصحابه	335
سيره و روش و اخلاق او وعدد اصحاب او	
وخصوصيات زمان او	335
باب ما يكون عند ظهوره بروايت المفضل بن	
عمر	388
آنچه نزد ظهور مهدي ميشود بروايت مفضل بن	
عمر	388

Her&

پیشگفتار

خواننده گرامی!

شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد که گاهی فلان موضوع طوری گنگ و مبهم می نماید که تشخیص آن مقدور نیست، یا یک خبر از راه دور تا زمانی که مستند ثابت نشود به اندازه‌ای برای شما گیج کننده و خسته کننده است که شما را کلافه می کند بویژه اگر موضوع خیلی مهم باشد، کشمکش مذاهب و مکاتب اعتقادی و فکری قرن‌هاست ادامه دارد و در این اواخر با پیشرفت علم و تکنولوژی و رشد چشمگیر اقتصاد و اسباب و امکانات نشر و پخش و دعوت پر و پا قرص بسیاری از این مذاهب و مکاتب اعتقادی و فکری راه تبلیغات و پروپاگنده را در سطح خیلی قوی و گسترده ای پیش گرفته اند بگونه ای که شاید برای خیلی ها حتی کسانی که اهل فکر و مطالعه هستند صدها شبهه و اشکال ایجاد کرده اند، یکی از قوی‌ترین و قدرت مندترین این مذاهب اعتقادی مذهب شیعه اثناعشری است که گر چه پنج درصد (5%) مسلمانان جهان را

بیشتر تشکیل نمی دهند اما بدلیل داشتن امکانات سیاسی و اقتصادی گسترده چنان طوفانی از تبلیغات و شایعات و شبهات بپا کرده اند که خودشان هم در شگفت اند، بخشی از این تبلیغات متعلق به موضع به اصطلاح خودشان «استبصار» [منظور از استبصار یعنی راهیاب شدن و هدایت یافتن از مذهب اهل سنت به مذهب شیعه اثناعشری] است. مبلغان مذهب اثناعشری به گزاف مدعی هستند که تعدادی از شخصیت‌های عمده اهل سنت از عقیده خودشان برگشته و مذهب اثناعشری را پذیرفته اند اما دریغ از یک سند و مدرک قاطع، گاهی مصری و گاهی اردنی و گاهی آسیایی و گاهی اروپایی و آفریقایی مستبصر می شوند، نه افراد عادی بلکه علماء و دانشمندان، جالب اینکه این فتوحات مبین! زیر عبای وحدت و تقریب انجام می گیرد!.

در این اسلام ناب! تناقض زیاد است این هم یکی!، اگر وحدت و تقریب است این ادعاها چیست؟! اگر هدف و برنامه «استبصار» اهل سنت است پس شعار وحدت و تقریب چه معنایی دارد؟! اگر این ادعاها درست می بود حداقل این تناقض هم کمی وزن می داشت اما کجاست استبصار و هدایت علماء و شخصیت‌های اهل سنت؟! چند نفر گمنام و بی هویت به خود اجازه داده و برایشان سوژه ساخته اند که گویا اینها هدایت شده اند یا عده ای عوام از فلان کشور آفریقایی یا آسیایی به خاطر سد رمق و فرار از شرایط سخت زندگی فقیرانه تن به شیعه شدن و حتی نصرانی شدن می دهند! اما کجاست «استبصار» علماء و شخصیت‌های اهل سنت؟!.

اما در عوض شخصیت‌های بزرگ و حقیقی که با علم و دانش و عقل و منطق از خرافات روی گردانیده و راه حق را انتخاب کرده اند آقایان سعی می‌کنند که آنها را در تاریکی مطلق نگه دارند و هیچ‌گونه اثری از آنان بدست مردم نرسد.

اما این واقعیت است که این شخصیت‌های بزرگواری که از تشیع به مذهب اهل سنت روی آورده اند نه تنها عالماند بلکه مانند سایر اهل سنت همواره داعی وحدت حقیقی بوده و هستند، غیر از آیت‌الله سید ابوالفضل برقعی قمی مؤلف این کتاب که ایشان را با قلم خودشان خواهید شناخت چند شخصیت را به طور نمونه معرفی می‌کنیم:

- 1- آیت‌الله سید علی اصغر بنابی تبریزی
 - 2- علامه سید اسماعیل آل اسحاق خوئینی زنجانی
 - 3- استاد حیدر علی قلمداران قمی
 - 4- آیت‌الله شریعت سنگلجی تهرانی
 - 5- دکتر یوسف شعار تبریزی
 - 6- مهندس محمد حسین برازنده مشهدی
 - 7- حجت‌الاسلام دکتر مرتضی رادمهر تهرانی
 - 8- علی رضا محمدی تهرانی
 - 9- استاد علی محمد قضیبی بحرینی
 - 10- آیت‌الله العظمی محمد بن محمد مهدی خالصی عراقی
 - 11- آیت‌الله اسدالله خرقانی
 - 12- دکتر صادق تقوی، استاد صادق دانشگاه تهران
 - 13- دکتر علی مظفریان شیرازی
- که تقریباً تمامی شخصیت‌ها از خود آثار علمی و تحقیقی به جای گذاشته‌اند،

امیدواریم پس از مطالعه این کتاب خوانندگان عزیز خود قضاوت کنند که حق چیست و حق جو کیست و چه کسانی باید راه استبصار را بپیمایند!

اما از پیروان و داعیان شیعة اثناعشری مخلصانه و وجدانه خواهشمندیم که برای تحقق وحدت واقعی بین مسلمانان از لعنت و نفرین صحابه رسول الله ص، و ن اجمعین، دست بردارند و از تبلیغ منفی و منحرف کردن اهل سنت صرف نظر کنند تا همه امت اسلامی بتواند در مقابل دشمنان اسلام محکم و استوار بایستد و از مقدسات اسلامی دفاع کند.

اگر قرار باشد به بهانه وحدت و تقریب، بعضی مسلمانان ناآگاه و خوش نیت اهل سنت را از عقاید و باورهایشان منحرف کرده و از مذهب اصیل اهل سنت دور کنند و به مذهب شیعة اثناعشری سوق دهند، مطمئن باشند که مسلمانان بالاخره از این برخوردار غیر اخلاقی سر در خواهند آورد و آنگاه همه تلاشها و زحمتهایشان بر باد خواهد رفت، به امید آنکه عقلای این مذهب با مسلمانان رک و راست پیش بیایند و در فکر وحدت عملی و حقیقی مسلمانان باشند و جلو فعالان عاطفی خودشان را بگیرند زیرا که مصلحت علیای امت اسلامی مهمتر از مصلحت یک مذهب و طائفه است و وحدت و اتحاد هرگز با دشنام و اهانت و لعن و نفرین و تبلیغ برای شیعه گری ممکن نیست.

خوانندگان گرامی!

لازم به ذکر است که شایسته دانستیم مؤلف این کتاب آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی را از زبان خود ایشان معرفی کنیم لذا مطالبی

را به طور پراکنده از کتاب سوانح ایام یا خاطرات که به قلم توانای خود ایشان نگاشته شده را انتخاب و سر هم کردیم. ان شاء الله که بتوانید شخصیت این بزرگوار را بدرستی بشناسید و تأکید میکنم برای آشنایی بیشتر با این چهره ناشناخته ایران زمین تمام کتابهای دیگر ایشان بویژه سوانح ایام (یا خاطرات) مراجعه کنید.

ناشر

زندگی نامه مؤلف از زبان خودش
**حمد و سپاس خدایی را که به این ناچیز
 تمیز درك حق و باطل داد و ما را به سوي
 خود راهنمایی کرد.** الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا
 أن هدانا الله، إلهي أنت دلتني عليك ولولا أنت لم أدر ما أنت و درود نامعدود بر
 رسول محمود محمد مصطفی ص وأصحابه وأتباعه الذين اتبعوه بإحسان إلى يوم
 لقائه.

و بعد. عده ای از دوستان و همفکران
 اصرار کردند که این حقیر فقیر سید
 ابوالفضل ابن الرضا برقعی، شرح احوال و
 تاریخ زندگی خود را به رشته تحریر در
 آورم و عقاید خود را نیز ضمن ذکر احوال
 خود بنگارم تا مفتریان نتوانند پس از
 موتم تهمتی جعل نمایند. زیرا کسی که با
 عقاید خرافی مقدس نمایان مبارزه کرده
 دشمن بسیار دارد، دشمنانی که چون کسی را
 مخالف عقاید خود بدانند، از هر گونه
 تکفیر و تفسیق و تهمت دریغ ندارند و
 بلکه این کارها را ثواب و مشروع می
 دانند!! و البته در کتب حدیث نیز برای

این کار احادیثی جعل و ضبط شده است که اگر فردی کم اطلاع آن روایات را دیده باشد می‌پندارد که آنها صحیح اند! به هر حال این ذره بی مقدار خود را قابل نمی‌دانم که تاریخ زندگانی داشته باشم، ولی برای اجابت اصرار دوستان لازم دانستم که درخواستشان را رد نکنم، و بخشی از زندگانی ام را به اختصار برایشان بنگارم، گرچه گوشه‌هایی از آن را در بعضی از تألیفاتم به اشاره ذکر نموده‌ام و به لحاظ اهمیت آنها ناگزیر در اینجا نیز بعضی از آن مطالب را تکرار می‌کنم.

[نسب مؤلف]

بدانکه نویسنده از اهل قم و پدرانم تا سی نسل در قم بوده اند و جد اعلایم که در قم وارد شده و توقف کرده موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی فرزند حضرت علی بن موسی الرضا؛ می‌باشد که اکنون قبر او در قم معروف و مشهور است، و سلسه نسبم چون به موسی مبرقع می‌رسد ما را برقعی می‌گویند، و چون به حضرت رضا می‌رسد رضوی و یا ابن الرضا می‌خوانند و از همین جهت است که شناسنامه ی خود را «ابن الرضا» گرفته‌ام.

سلسله‌ی نسب و شجره نامه ام، چنانکه در کتب انساب و مشجرات (شجره نامه) ذکر شده و در یکی از تألیفاتم موسوم به «تراجم الرجال» نیز در باب الف نوشته‌ام، چنین است: ابوالفضل بن حسن بن احمد بن رضی الدین بن میر یحیی بن میر میران بن امیران الأول ابن میر صفی الدین بن میر ابوالقاسم بن میر یحیی بن السید محسن الرضوی رئیس بمشهد الرضا من اعلام زمانه

بن رضي الدين بن فخر الدين علي بن رضي الدين حسين پادشاه بن ابي القاسم علي بن ابي علي محمد بن احمد بن محمد الأعرج ابن احمد بن موسي المبرقع، ابن الامام محمد الجواد. رضي الله عن آبائي و عني وغفرالله لي ولهم.

والدم سيد حسن، اعتنایي به دنيا نداشت و فقير و تهی دست و از زاهدترین مردم بود و در سنين پيري و در حال ضعف و ناتواني حتي در فصل زمستان و در هوای یخ بندان، کار می کرد. ولي خوش حالت و شاد و شب زنده دار و اهل عبادت و بسيار افتاده حال و سخاوتمند و متواضع بود. و أما جد اول يعني والد والدم، سيد احمد مجتهدی بود مبارز و بي ریا و از شاگردان ميرزای شیرازی صاحب فتوای تحریم تنباکو، و مورد توجه وي بود و چنانکه در «تراجم الرجال» نیز آورده ام وي پس از ارتقاء به درجه ي اجتهاد از سامراء به قم مراجعت کرد و مرجع امور دين و حل و فسخ و قضاوت شرعی محل بود و اثاث البيت او مانند سلمان و زندگی او ساده مانند ابوذر بود و درهم و دیناری از مردم توقع نداشت.

[تحصیلات ابتدایی]

به هر حال چون پدرم فاقد مال دنیا بود، در تعلیم و تربیت ما استطاعتی نداشت، بلکه به برکت کوشش و جوش مادرم که مرا به مکتب می فرستاد و هر طور بود ماهی يك رايه به عنوان شهریه برای معلم می فرستاد، درس خواندم.

مادرم «سکینه سلطان» زنی عابده، زاهده و قانع بود که پدرش حاج شیخ غلامرضا قمي صاحب کتاب ریاض الحسینی است و مرحوم حاج شیخ غلامحسین واعظ و حاج شیخ علی محرر برادران مادرم می باشند و کتاب «فائده المماة» را شیخ غلامحسین نوشته است. به هر حال مادرم زنی بود بسیار مدبره که فرزندانش را به توفیق الهی از قحطی نجات داد. و در سال قحطی یعنی در جنگ بین الملل اول که ارتش روسیه وارد ایران شد، این بنده پنج ساله بودم.

هنگام کودکی و رفتن به مکتب مورد توجه معلم نبودم، بلکه به واسطه‌ی گوش دادن به درس اطفال دیگر، کم کم، خواندن و نوشتن را فرا گرفتم. و در مکاتب قدیمه چنین نبود که یک معلم برای تمام شاگردان یک اتاق درس بگوید بلکه هر کدام از اطفال درس اختصاصی داشتند. نویسنده چون شهریه مرتب نمی دادم درس خصوصی نداشتم، فقط در پرتو درس اطفال دیگر توانستم پیش بروم و حتی دفتر و کاغذ مرتبی نداشتم بلکه از کاغذهای دکان بقالی و عطاری که یک طرف آن سفید بود استفاده می کردم، ولی در عین حال باید شکر کنم که کلاسهای جدید با برنامه های خشک و پرخرج به وجود نیامده بود. زیرا با این برنامه های جدید هر طفلی باید چندین دفتر و چندین کتاب داشته باشد تا او را به کلاس راه بدهند، اما همچو منی که حتی یک قلم و یک دفتر در سال نمی توانستم تهیه کنم چگونه می توانستم دانش بیاموزم.

پس از تکمیل درس فارسی و قرآن در همان ایام بود که عالمی به نام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که از علمای مورد توجه شیعیان بود و در اراک اقامت داشت، بنا به دعوت اهل قم در این شهر اقامت کرد و برای طلاب علوم دینی حوزه ای تشکیل داد. نویسنده که ده سال یا 12 سال داشتم تصمیم گرفتم در دروس طلاب شرکت کنم، و به مدرسه ی رضویه که در بازار کهنه ی قم واقع است، رفتم تا حجره ای تهیه کنم و در آنجا به تحصیل علوم دینی بپردازم. سیدی بنام سید محمد صحاف که پسر خاله ی مادرم بود در آن مدرسه تولیت و تصدی داشت و در امور مدرسه نظارت می کرد، اما چون کوچک بودم حجره ای به من ندادند لذا ایوان مانندی که یک متر در یک متر و در گوشه ی دالان مدرسه واقع بود و خادم مدرسه جاروب و سطل خود را در آنجا می گذاشت به من واگذار شد، خادم لطف کرده دری شکسته بر آن نصب کرد من هم از خانه ی مادر گلیمی آوردم و فرش کردم و مشغول تحصیل شدم و شب و روز در همان حجره ی محقر و کوچک بودم که مرا از سرما و گرما حفظ نمی کرد، زیرا آن در شکاف و خلل بسیار داشت. به هر حال مدتی قریب به دو سال در آن حجره ی محقر بودم و گاهی شاگردی علاف و گاهی شاگردی تاجری را پذیرفته و بودجه ی مختصری برای ادامه ی تحصیل فراهم می کردم. و از طرف پدر و یا خویشاوندان و یا اهل قم هیچگونه کمک و یا تشویقی به کسب علم برایم نبود، تا اینکه تصریف و نحو یعنی دو کتاب مغنی و جامی را خواندم و برای امتحان به نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری و بعضی از علمای دینی دیگر که طلاب

در محضر ایشان برای امتحان شرکت می کردند، رفتم و به خوبی از عهده ی امتحان برآمدم. بنا شد شهریه ی مختصری که ماهی پنج ریال باشد به من بدهند، ولی ماهی پنج ریال برای مخارج ضروری من کافی نبود، لذا چند نفر را واسطه کردم تا با حاج شیخ عبدالکریم صحبت کردند و قرار شد ماهی هشت ریال برایم مقرر شود. تصمیم گرفتم به آن هشت ریال قناعت کنم و به تحصیل ادامه دهم و برای اینکه بتوانم با همین شهریه زندگی را بگذرانم ماهی چهار ریال به ناوایی می دادم که روزی یک قرص و نیم نان جو به من بدهد، چون نان جو قرصی یک دهم ریال قیمت داشت. بنابر این هر روزی سه شاهی برای مصرف نان مقرر داشتم که در ماه می شد چهار ریال و نیم. و دو ریال دیگر را برای خورش می دادم و یک من برگه زرد آلوی خشک خریداری کردم و در کیسه ای در گوشه ی حجره ام گذاشتم که روزی یک سیر آن را در آب بریزم و با آب زردآلو و نان جو شکم خود را سیر گردانم و یک ریال و نیم دیگر از آن هشت ریال را که باقی می ماند برای مخارج حمام می گذاشتم که ماهی چهار مرتبه حمام بروم که هر مرتبه هفت شاهی لازم بود و مجموعاً یک ریال و نیم می شد.

بدین منوال مدتی به تحصیل ادامه دادم تا به درس خارج رسیدم و فقه و اصول را فرا گرفتم و در ضمن تحصیل، برای طلابی که مقدمات می خواندند تدریس می کردم و کم کم در ردیف مدرسین حوزه ی علمیه قرار گرفتم و بدون داشتن کتاب های لازم و از حفظ، فقه و اصول و صرف و نحو و منطق را درس می گفتم.

[برقعی از نگاه دیگران]

• علاوه بر این چون در جوانی و در دوران تحصیل با آیت الله سید کاظم شریعتمداری همدرس بودم و در ایام اقامت در قم با ایشان مراوده داشتم، گمان نمی کردم وی انصاف را زیر پا بگذارد. وی تا هنگام کتاب «درسی از ولایت» تا حدودی از من حمایت می کرد و مهمتر اینکه تأییدیه ای برایم نوشته و از من تعریف و تمجید نموده و تصرفات مرا در امور شرعی مجاز دانسته بود و حتی پس از انتشار «درسی از ولایت» نیز تا مدتی سکوت اختیار کرد. من نیز با توجه به سوابقم با وی، جواب او را به استفتایی که در این موضوع از او شده بود، در کارتی کوچک چاپ و تکثیر کردم و به هر یک از کسانی که به مسجد یا منزل ما می آمدند، یکی از این کارتها می دادم.

همچنین آیت الله حاج شیخ ذبیح الله محلاتی در پاسخ سؤال مردم درباره کتاب «درسی از ولایت» می نویسد:

• کتاب درسی از ولایت حجت الاسلام عالم عادل آقای برقعی را خوانده ام، عقیده او صحیح است و ترویج وهابی نمی کند. سخنان مردم تهمت به ایشان است. اتقوا الله حق تقاته، ایشان می فرماید این قبیل شعر درست نیست:

جهان اگر فنا شود قیامت اگر بپا شود
علی فناش می کند* علی بپاش می کند
بنده هم عرض می کنم این شعر درست نیست.

امضاء: محلاتی

• آقای علی مشکینی نجفی نیز می نویسد:

اینجانب علی مشکینی کتاب مستطاب درسی از ولایت را مطالعه نمودم و از مضامین عالیه آن که مطابق با عقل سلیم و منطق دین است خرسند شدم.

امضاء: علی مشکینی

• آقای حجت الاسلام سید وحیدالدین مرعشی نجفی می نویسد:

بسمه تعالی

حضرت آقای علامه برقعی دامت افاضاته العالیه، شخصی است مجتهد و عادل و امامی المذهب و بنا به گفتار مشهور (کتاب و تألیف شخص دلیل عقلش و آینه عقیده اش می باشد) و ایشان مطالب بسیار عالیه راجع به مقام و شأن حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه هدی علیهم السلام در کتاب «عقل و دین» و کتاب «تراجم الرجال» که تازه به طبع رسیده و در سایر کتابهای دیگرشان نوشته اند، و جار و جنجال و قیل و قال یک عده اشخاص مغرض و یا عجول و عصبی که کتاب مستطاب درسی از ولایت را کاملاً نخوانده و ایمان خود را از دست داده و قضاوت ظالمانه در حق معظم له می کنند کوچکترین تأثیری نزد علما و عقلا ندارد وای به حال کسانی که این ذریه طاهر ائمه هدی علیهم السلام را که از چند نفر مراجع، تصدیق اجتهاد دارد رنجانیده و در عین حال بهتان عظیم و افترای شدید بر یک نفر مسلمان عالم فقیه میزنند. حق تعالی فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (19) سورة النور.

خادم الشرع المبين: سید وحیدالدین مرعشی نجفی

به تاریخ شهر ذی القعدة الحرام 1389
1348/10/22

• آیت الله خویی مرا خوب می شناخت و به یاد دارم زمانی که در نجف سخنرانی می کردم و البته در آن زمان به خرافات حوزوی مبتلا بودم، ایشان سخنان مرا بسیار می پسندید و برای تشویق و اظهار رضایت از حقیر، پس از پایین آمدنم از منبر، دهانم را می بوسید.

• آقای شاهرودی نیز بسیار مرا تشویق و تمجید می کرد. و حتی زمانی در نجف شعب باطله ای از فلسفه بوجود آمده و عده ای از طلاب به فراگیری کتب و افکار فلاسفه حریص شده بودند و مراجع نجف از من خواستند برای طلاب آنجا که اکثراً در اثر بی اطلاعی از قرآن و سنت، تضاد آنها را با افکار فلاسفه نمی دانند، سخنرانی کنم، و بدین منظور آیت الله شاهرودی حیاط منزلش را برای سخنرانی من فرش می نمود و از من می خواست که منبر بروم و مسایل اعتقادی را برای طلاب بیان کنم، من نیز درخواست ایشان را اجابت کرده و حقایق را برای طلاب بیان می کردم. و ایشان نیز از من اظهار رضایت و تجلیل و تمجید بسیار می نمود، ولی در این اواخر که به مبارزه با خرافات قیام کردم همه کسانی که مرا می شناختند و سوابق مرا می دانستند مرا تنها گذاشتند و سکوت اختیار کردند و بعضی از ایشان نیز به مخالفت برخاستند.

• پس از اینکه حکومت شاه سرنگون شد و آقای خمینی به ریاست رسید، خواستم با ایشان تماس بگیرم، زیرا در جوانی حدود سی سال با یکدیگر همدرس و در یک حوزه

بودیم و ایشان مرا کاملاً می شناخت و حتی پیش از آنکه به ایران مراجعت کرده و با اوضاع و احوال جدید ایران و وضعیت معممین در ایران آشنا شود، در سخنرانی خود پس از فوت فرزند بزرگش آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (که متن آن در صفحه 9 روزنامه کیهان پنجشنبه اول آبان ماه 1359 چاپ شده) هر چند جرأت نکرد اسم را بیاورد ولی به اشاره گفته بود: «از آقایان علمای اعلام گله دارم! اینها هم از بسیاری از امور غفلت دارند، از باب اینکه اذهان ساده ای دارند، تحت تأثیر تبلیغات سوئی که دستگاه راه میاندازد واقع می شوند، تا از امر بزرگی که همه گرفتار آن هستیم غفلت کنند، دستهایی درکار است که اینها را بغفلت وامیدارد، یعنی دستهایی هست که چیزی درست کنند و دنبالش سر و صدایی راه بیاندازند، هرچند وقت یکبار مسأله ای در ایران درست میشود و تمام وعاظ محترم و علما و اعلام وقتشان را که باید در مسایل سیاسی و اجتماعی صرف شود در مسایل جزئی صرف میکنند. در اینکه زید مثلاً کافر است و عمرو مرتد و آن يك وهابي است صرف میکنند. عالمی را که پنجاه سال زحمت کشیده و فقهش از اکثر اینهایی که هستند بهتر است و فقیه تر میباشد میگویند وهابي است!، این اشتباه است، اشخاص را از خودتان جدا نکنید، یکی یکی را کنار نگذارید، نگویید اینکه وهابي است و آن که بی دین است و آن نمیدانم چه هست؟! (اگر این کار را کردید) برای شما چه میماند؟!»

• با شنیدن نامم آقای خمینی به دخترم احترام بسیار کرد و نامه را گرفت و با

خود برد و دخترم براي خداحافظي به اندرون نزد خانواده وي برگشت. زوجه ايشان به دخترم گفت ما جواب نامه را از آقا مي گيريم و براي تان به تهران مي آوريم. پس از مدتي خانم ثقيي به تهران آمد و ميهمان دخترم شد ولي پاسخي همراهش نبود، فقط گفت: آقا در جواب نامه پدرتان گفتند آقاي برقي خودشان مجتهد و صاحب نظرند، ولي ايشان مردم دار نيستند.

• ديگر آيت الله طالقاني كه وقتي در اوائل انقلاب از زندان آزاد شد و من به ملاقاتشان رفتم، در اثناي صحبت ايشان سرش را پيش آورد و در گوشم گفت: مطالب شما حق است ولي فعلاً صلاح نيست كه اين حقايق را بگويم! من مطمئنم در آن دنيا از ايشان سؤال مي كنند: پس كي صلاح است كه حقايق را بگويد؟!

• نمي دانم اعلاميه ام به دست آقاي بازرگان رسيده بود يا نه، به هر حال در ايامي كه دوره نگاهت را در منزل مي گذراندم آقاي مهندس مهدي بازرگان و دكتور صدر و مهندس توسلي براي عيادتم به منزل ما آمدند. پس از احوال پرسی، صورتم را نشان دادم و گفتم آيا نتيجه تقليد راديد، كسي كه با من چنين كرده يك مقلد است كه كور كورانه از ديگران تقليد مي كند و اصلاً از آنها نمي پرسد، دليل شما براي صدور چنين دستوري چيست؟ پس شما و دوستانتان از تقليد آخوندها دست برداريد.

• پسرم كه مي دانست آقاي موسوي اردبيلي مرا خوب ميشناسد و در دوران

جوانی زمانی که من در انزلی منبر میرفتم
وی پس از من به منبر میرفت.

• رونوشت این نامه را خطاب به آقای
محمد امامی کاشانی که قبل از اینکه به
مبارزه با خرافات بپردازم، به اینجانب
بسیار اظهار ارادت می کرد، نیز
فرستادند.

• پسر من در دوران طلبگی با محمد محمدی
ری شهری مدتی همسایه بود و در مدرسه
حجتیه حجره هایشان به هم متصل بود و ری
شهری او را می شناخت.

از قضا روز جمعه ای برای عرض تسلیت به
منزل آیت الله فیض، که از اهالی قم و از
خویشاوندان ما و مدعی مرجعیت نیز بود،
رفتم. آن روز ایشان مجلس روضه و دعا
داشت، چون برای دل داری و تسلیت گویی
خدمت ایشان رسیدم با آنکه همیشه اظهار
لطف و خصوصیت می کرد، این مرتبه با
چهره ای عبوس با من روبرو شد، مثل آنکه
به نویسنده اعتراض داشت، عرض کردم آیا
اتفاقی افتاده که اوقات شما تلخ است؟ در
جواب فرمودند من از شما توقع نداشتم.
عرض کردم موضوع چیست؟ گفت شما نامه ای
نوشته اید و مرا تهدید کرده اید که اگر
غیر از بروجردی را برای مرجعیت معرفی
کنم آبروی ما را در بازار قم می ریزید.
عرض کردم من از این نامه خبری ندارم،
ممکن است نامه را بیاورید اگر امضا و خط
من باشد مجعول است و برایشان قسم خوردم
تا ایشان سختم را باور کردند.

پس از خاتمه مجلس که بیرون آمدم، حیرت
زده در این اندیشه بودم که دست مرموزی
برای تعیین مرجع تقلید درکار است و قضیه
آنچنان که من می پندارم ساده نیست.

فهمیدم مرجعیت هم بازي شده براي بازيگرها، و با قضايي بعدي معلوم شد دستي مرموز آقاي بروجردي را مرجع کرد و از وجود او بهره ها برد.

• در سال 1328 شمسي در زمان رئيس الوزرايي احمد قوام، آيت الله كاشاني قصد دخالت در انتخابات کرد تا از تعداد وكلاي انتصابي دربار در مجلس بکاهد. نويسنده از دوستان صميمي آيت الله كاشاني بودم و تابستانها که مي آمدم تهران به منزل ايشان وارد مي شدم، در همين سال بود که به من فرمودند شما برويد يك ماشين دربست کرايه کنيد براي سفر به خراسان، اين بنده نيز چنين کردم و مهياي مسافرت شديم. آقاي شيخ محمد باقر کمره اي و يکي دو نفر ديگر نيز حاضر شدند با نويسنده و آقاي كاشاني و يکي از فرزندانشان که جمعا شش نفر مي شديم به طرف مشهد حرکت کرديم، دولت از مسافرت ما وحشت داشت که مبادا در شهرهاي بين راه، ايشان وکلایي را براي مجلس تعيين و پيشنهاد کند و مردم را ترغيب کند به انتخابات و تعيين نمايندگاني که خيرخواه ملت باشند، و لذا چون ما از تهران حرکت کرديم، شهرهاي بين راه مطلع و آماده استقبال شدند و از آن طرف دولت به مأمورين شهرستانهاي بين راه ابلاغ کرده بود که تا مي توانند اخلاص کنند و بهانه اي بدست دولت بدهند که آيت الله كاشاني را به تهران برگردانند.

• سرهنگ و اطرافيان چون نوشته ي مرا دیدند گفتند خوب نوشته ايد، نامه را بردند و فردي آن روز آمدند که شاه دستور داده ملاي قمی و همراهانش آزادند.

• در اتاق متصل به اتاق ما عده‌ای از توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها محبوس بودند، پیغام دادند که ما می‌خواهیم فلانی را ببینیم. گفتم اشکالی ندارد تشریف بیاورند. عده‌ای غیر روحانی که با من بازداشت بودند، گفتند ممکن است ما را به کمونیست بودن متهم کنند. من گفتم چه اتهامی، نترسید بگذارید بیایند. به هر حال آمدند و اظهار خوشوقتی کردند که یک نفر روحانی شجاع هم پیدا می‌شود که با دیکتاتوری مخالف باشد. ما با ایشان گرم گرفتیم، آنها سؤالات و اشکالاتی به قوانین اسلام داشتند که به آنها جواب گفتم.

• چون ما را در توپخانه پیاده کردند، با همراهان خداحافظی کردم و رفتم منزل آقای کاشانی، کاشانی مجتهدی بود شجاع و بیدار. اگر چه خودش در لبنان تبعید بود، ولی خانواده اش در تهران بودند. چون من وارد شدم بسیار خوشحال شدند.

در آن زمان تمام اهل علم از سیاست و امور مملکتی برکنار بودند و دوری می‌جستند و اگر کسی مانند کاشانی و یا این بنده وارد مبارزه با دیکتاتوری می‌شدیم چندان مورد علاقه مردم نبودیم، و اصلاً مردم ایران و خود ایران مانند قبرستانی بود که سرنوشتش به دست گورکن‌ها باشد که هر کاری بخواهند با مرده می‌کنند! فردی مانند کاشانی منحصر به فرد بود و ایشان زجر و حبس زیاد دید تا حرکتی و موجی در ایران بوجود آورد تا آن زمان جبهه‌ی ملی و جبهه‌ی غیر ملی اصلاً وجود نداشت، و مرحوم مصدق را جز معدودی

نمی‌شناختند. ولی چون کاشانی سعی داشت يك مجلس شوراي ملي و وكلاي خيرخواه ملت سرکار بيابند، لذا فتوا مي داد که بر جوانان واجب است در انتخابات دخالت کنند، و لذا در همان زندان لبنان به اينجانب نامه اي نوشت که آقاي برقعی مانند آخوندهاي ديگر مسجد را دکان قرار نده و بپرداز به بيداري مردم و به سخن مردم که مي گویند آخوند خوب کسی است که کاري به اوضاع ملت نداشته باشد وکناره گیر باشد، گوش مده و کاري کنید که مردم مصدق را انتخاب کنند، تا آن وقت ملت نمی دانستند مصدق کیست، و چه کاره است، کاشانی به تمام دوستانش توصیه مي کرد که وکلای صحیح العمل از آنجمله مصدق را انتخاب کنید، پس به واسطه ي سفارشات و سخنرانی هاي کاشانی و پیروانش [که در رأسشان خود ایشان یعنی آیت الله ابوالفضل برقعی قمي بود] مردم نام مصدق را شنیدند و تا اندازه اي شناختند. و در مواقع انتخابات مریدان کاشانی از اول شب تا صبح در پای صندوقها مي خوابیدند که مبادا صندوق عوض شود و کاشانی و مصدق وکیل نشوند، مردم را تحریک مي‌کردیم به رأی دادن به آقاي کاشانی و مصدق و چند نفری که با این دو نفر همراه بودند، تا اینکه به واسطه فعالیت مریدان کاشانی این دو نفر رأی آوردند و وکیل تهران شدند، دولت ناچار شد کاشانی را آزاد کند و از لبنان به ایران آورد.

چون ملت خبر شد که کاشانی با هواپیما وارد تهران مي شود، لذا همان روز ورود ایشان از فرودگاه مهرآباد تا درب منزل ایشان مملو از جمعیت بود. ما آن روز در

تهران فعالیت می کردیم، تا استقبال خوبی از ایشان به عمل آید.
[جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم]

چند سال طول نکشید که رضاشاه در جزیره موریس فوت شد، معروف است که در آن جزیره قدم می زده و به خود گفته اعلیحضرت، قدر قدرت، قوی شوکت، زکی آی زکی، آی زکی، که یاد زمان سلطنت خود می کرده و مقصود او این بوده که در ایران اطرافیان او یک مشت مردمان هوا پرست متملق بودند که به او می گفتند اعلی حضرت قدر قدرت، و چون وفات کرد جنازه او را به ایران آوردند، و دولت و شاه تشویق می کردند که مردم از جنازه او تجلیل کنند و با تشریفات زیادی جنازه را در قم دفن کنند، و علما و بزرگان قم را دعوت کردند که از جنازه استقبال به عمل آید، آیت الله بروجردي که مرجع تقلید بود با صفوف طلاب بر جنازه او نماز بخوانند، و آقای بروجردي که یکی از علمای ریاست مآب بود و از هر کاری برای حفظ ریاست خود خودداری نمی کرد و به علاوه به شاه و درباریان و وکلای مجلس علاقه داشت، حاضر گردید تا بر جنازه شاه اقامه نماز کند.

نویسنده فکر کردم که اگر از جنازه رضاشاه تجلیل شود تمام کارهای فاسد او امضاء خواهد شد، درصدد برآمدم کاری کنم که مانع از تجلیل جنازه گردد. چند نفر طلبه جوان به نام فداییان اسلام تازه با من رفیق شده بودند، در آن زمان تقریباً سی و پنج سال داشتم و از مدرسین حوزه علمیه قم بودم، این فداییان جوان که سنشان از پانزده الی بیست و پنج سال

بیشتر نبود با من مأنوس بودند و پناهگاه ایشان منزل ما بود، و برخی از ایشان نیز نزد نویسنده درس می خواندند. با آنان مشورت کردم که در منع تجلیل جنازه پهلوی فکری بکنید، گفتند شما اعلامیه بنویسید ما آن را نشر می دهیم.

اعلامیه ای نوشتم و در آن تهدید کردم که هر کس بر جنازه شاه نماز بخواند و یا در تشییع جنازه او حاضر شود، برخلاف موازین دین رفتار کرده و ما او را ترور خواهیم نمود.

این اعلامیه چون منتشر شد، اثر بسیار خوبی داشت و کسانی که برای نماز بر جنازه دعوت شده بودند مخصوصاً آقای بروجردی به هراس افتادند که مبادا به ایشان توهین شود و یا مورد حمله واقع شوند. و لذا در صدد بر آمدند که ناشرین اعلامیه را پیدا کنند، فداییان که در قم منزل معینی نداشتند پراکنده و اکثراً مقیم تهران بودند و احتمال چنین کاری به ایشان نمی رفت، و از طرفی کمتر احتمال می دادند که نویسنده اعلامیه ای به آن تندی، سید ابوالفضل برقعی قمی باشد و علاوه بر این وقت ورود جنازه بسیار نزدیک و افکار مسئولان حکومت پریشان بود، تا اینکه جنازه را وارد کردند، ولی آن چنانکه می خواستند تجلیل نشد، و چون در مسجد امام قم مجلس فاتحه ای گرفتند و سیدی به نام موسی خوئی قصد داشت در آن مجلس شرکت کند، رفقای ما او را گرفتند و کتک زدند به طوری که خون از سرش جاری شد، چون دولت چنین دید از دفن جنازه در قم منصرف شد و جنازه را به تهران بردند، دیگر در تهران چه شده، بنده حاضر نبودم.

[اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود]
در ایامی که روحانی نمایان و
دکانداران مذهبی علیه من متحد و کمر به
بدنام کردنم بسته بودند و به دولت شاه و
اعمال زور متوسل شدند و عوام را برای
غصب مسجد {گذر دفتر وزیر} تحریک کردند و
منزلم در محاصره آنان قرار داشت و امنیت
از زندگی سلب شده بود، ابیات ذیل را
سرودم:

گمراهان را بهر خودبرقعی چون راه حق
دشمن نمود*روشن نمود
راه پرچار است و آری آری راه حـق
پرآزار بود*دشوار بود
بایدش سختی کشد درهر که عزت خواهد از
راه حـق*درگاه حـق
روضه خوانان عوام بی‌زین سبب عالم نمایان
حیا*دغا
با خران خود به کوشش‌پس به همدستی به
آمدند*جانبش آمدند
تا که بنمودند ما را رشوه ها دادند بر
مـتـهم*اهـل سـتم
بسته شد مسجد ز اهل‌پس به زور پاسبان و
شـور و شـر*سـیم و زر
باز شد دکان نقالان پایگاه حق پرستی شد
خواب*خواب
جای آن شد نقل کذب‌پایگاه دین و قرآن
هر کتـاب*شـد خـراب
سود دیدی نی زیان‌برقعی گفتا به دل ای
زین کار و بار*هوشیار
غم مخور در راه حق‌گفت بادل، آنچه
پرداختی*اینجا باختی
آنچه آید پیش، حق‌نیست بازی کار حق،
پدر چاره ساز*خود را مبناز

صاحب مسجد تو را گرکه مسجد رفت گو رو
اندر دل است*گان گل است
تو بمان ای آنکه چون گرکه مسجد رفت گو
تو پاک نیست*رو، بپاک نیست
ترك آن بنما که مسجدگشت مسجد خانقاه
شدد دگان*صوفیان
جای جمع حق پرستان جای درس و بحث قرآن،
مسجد است*مسجد است
نیست مسجد جای هر نیست مسجد جای مدح و
شمر و سنان*روضه خوان
روضه خوانست روضه آنکه همکار است با
خوانست روضه خوان*شمر و سنان
دین حق را میکن از اقتدا کن بر امام
ببذعت جدا*لافتی
نی امامی که کند دین آن امام کارگر در
را دگان*بوسنتان
نی گرفتی مسجدی با آن امامی که نبودی
شور و شور*اهل زور
می نخوردی آن امامی گرفتی خمس یا سهم
از این حرام*امام
نی امام فاسقان بی آن امام دانش و فضل
خبر*و هنر
ناخدایان را خواندی آن امامی که خواندی
در دعوا*جوز خدا
ناخدای کشتی امکان قاضی الحاجات در
پیک است*عالم تک است
خاک و باد و آب آن که هستی، نقشی از
سرگردان اوست*فرمان اوست
از حسودان دنی بی برقی با حق بساز و
خبر*کن حذر
خطاب به دشمنان خود نیز با عنوان به
دشمنها رسان پیغام ما را شعری سرودم:
دشمن ما را سعادت روز و شب با عز و

بررسی دعای ندبه

یار بباد*شأنش کاربباد
هر که کافر خواند ما او میان مردمان
را گو بخوان*دیندار بباد
هر که خاری می نهد بار إلهای راه او
در راه ما*گلزار بباد
هر که چاهی می کند راه او خواهم همی
در راه ما*هموار بباد
هر که علم و فضل ماملک و مالش در جهان
را منکراسست*بسیار بباد
هر که گوید برقعی گو که ما دیوانه، او
دیوانه است*هوشیار بباد!
ما نه اهل جنگ و نی دادخواه ما به عقبی
ظلم و نه زور*قادر جبار باد

همچنین در همان احوال پنداری مورد
إلهام حضرت حق واقع شده ام، مستزاد ذیل
را سرودم:

غم مخور یاربنده بی کس من، من کس
توام*و غمخوار توام
غم مخور یارگر تو تنها شده ای،
توام*غصه مخور یار توام
باز نامید مشو*گر جهان رفت زدستت،
طرف یأس مرو
غم مخور یارباز گردان جهان من حق
توام*دار توام
از همه دیده گر تو را نیست انیسی به
ببوز*جهان در شب و روز
غم مخور یارمونس تو، همه جا و
توام*مددگار توام
نیست حق را بدلی*گر چه حق را نبود رونق
ببازار و لیلی
غم مخور یارأظهر الحق، که من رونق
توام*ببازار توام

بررسی دعای ندبه

باش*نخرد خندان باش
غم مخور یارراز با خالق خود گو که
توام*خریدار توام
غم خود با من گو*گر که مظلوم شدي از
ستم و جور عدو
غم مخور یاردادگر حقم و از عدل،
توام*طرفدار توام
در ره ذوالمنن برقعي سعي تو گر بهر
است*من است
غم مخور یارقابل سعي تو و ناشر
توام*افکار توام

[شعري در باره اوضاع کنوني ايران]

اینجانب در باره اوضاع ایران در این
زمانه، شعر زیر را سروده ام:
محفلي بود و نازنینیاري آگاه و نيك
یاري*پنداری
گفتمش در زمینـه بازگو آنچه گفتني
اسلام*داری
گفت: دینی بدون فارغ از هر کشیش و
روحانی*احب یاری
مصطفی مجتهد نبود و مرتضی هم نه مرد
أمی بود*بیک یاری
گفتمش: رهنمای مردم چه کس از دین کند
کیست؟*نگه یاری؟
گفت: هان! رهنما بود بر همه فرض، دین
قرآن*نگه یاری
بر همه علم دین بود واجب عینی است بر
واجب*طالب
هادی دین کجا فروشدنی بود کَلّ و نی که
دین*سـر بـیاری
دین فروشان نه رهنمادین نباشد ز جنس
باشند*بـیـازاری
کسب روزی ز راه دین دینشان ایمن از

نکنند _____ د * دغلک _____ اری
 نردببان سیاستش دینشان ایمن از
 نکنند _____ د * دکاز _____ اری
 حکمرانی نداشت پیش ارزش کفش پاره
 علی _____ * خ _____ واری
 ملك ایشان قلمرو نه حجاز و هلند و
 دلهاست _____ * بلغ _____ اری
 نقش آخوند را شدم گفت: بر دوش خلق سر
 جوی _____ * ب _____ اری
 کار او را چه؟ جستجو گفت: تکفیر و حبس و
 کردم _____ * کش _____ اری
 او بُود مست از شراب کی به عهدش بود
 رور _____ * وف _____ اری
 گفتمش: گو که چیست گفت: احیای رسم
 ح _____ * ت _____ اری
 گفتمش: حال مملکت گفت: بیمار بی
 چونس _____ * پرست _____ اری
 گفتمش: انقلاب بهم نداشت از بهر ما چه
 ماه _____ * آ _____ اری؟
 گفت: آری ضرر فراوان موجبی شد برای
 داشت _____ * بی _____ اری
 ملت اندر کرد از جان و دل
 هوای آزادی _____ * فداک _____ اری
 گر چه از چاله صد برابر شدش
 اوفتاد به چاه _____ * گرفت _____ اری
 چون ز غفلت به دام چاره بیداری است و
 افتادند _____ * هشی _____ اری
 گفتمش: گو نجات کی گفت وقت تضرع
 باش _____ * د _____ و
 زاری
 بایدی جمله از خدا رفع این سختی و
 خواهن _____ * گرفت _____ اری
 [مطالعة کتاب الغدير امینی و نظریه مؤلف
 در باره آن]

در آنجا [زندان] که بودم کتاب الغدير تأليف علامه عبدالحسين اميني تبريزي را که سالها پيش خوانده بودم، مجدداً مطالعه کردم، صادقانه و بي‌تعصب بگويم، آنان که گفته‌اند «کار آقاي اميني در اين کتاب جز افزودن چند سند بر اسناد حديث غدیر نیست» درست گفته‌اند. اگر اين کتاب بتواند عوام يا افراد کم اطلاع و غير متخصص را بفریبد ولي در نزد مطلعین منصف وزن چندانی نخواهد داشت، مگر آنکه اهل فن نیز از روي تعصب يا به قصد فریفتن عوام به تعريف و تمجید اين کتاب پردازند. به نظر من استاد ما آيت‌الله سيد ابوالحسين اصفهانی در اين مورد مصیب بود که چون از او در مورد پرداخت هزينه چاپ اين کتاب از وجوه شرعيه اجازه خواستند، موافقت نکرد و جواب داد: «پرداخت سهم امام ؛ برای چاپ کتاب شعر!!»، شايد مورد رضایت آن بزرگوار نباشد».

بيشاری از مستندات اين کتاب از منابع نامعتبر که به صدر اسلام اتصال وثيق ندارند أخذ شده که اين کار در نظر اهل تحقيق اعتبار ندارد. برخی از احتجاجات او هم قبلاً پاسخ داده شده، ولي ایشان به روي مبارك نياورده و مجدداً آنها را ذکر کرده است. گمان دارم که اهل فن در باطن مي دانند که با الغدير نمی توان کار مهمی به نفع مذهب صورت داد و به همین سبب است که طرفداران و مداحان اين کتاب که امروز زمام امور در چنگشان است به هيچ وجه اجازه نمی دهند کتبی از قبيل تأليف محققانه آقاي حيدرعلي قلمداران به نام «شاهراه اتحاد يا نصوص امامت» يا کتاب باقيات صالحات که توسط یکی از

علمای شیعه شبه قاره هند، موسوم به محمد عبدالشکور لکهنوی و یا کتاب «تحفه اثنی عشریه» تألیف عبدالعزیز دهلوی فرزند شاه ولی الله احمد دهلوی و یا جزوه مختصر «راز دلیران» که آقای عبدالرحمان سربازی آن را خطاب به موسسه «در راه حق و اصول دین» در قم نوشته و کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمه این حقیر و نظایر آنها که برای فارسی زبانان قابل استفاده است چاپ شود، بلکه اجازه نمی دهند اسم این کتب به گوش مردم برسد. در حالی که اگر مغرض نبوده و حق طلب می بودند اجازه می دادند که مردم هم ترجمه الغدیر را بخوانند و هم کتب فوق را، تا بتوانند آنها را با یکدیگر مقایسه و از علما درباره مطالب آنها سؤال کنند و پس از مقایسه اقوال، حق را از باطل تمییز داده و بهترین قول را انتخاب کنند. فقط در این صورت است که به آیه: «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه» یعنی: «بشارت ده بندگان را که سخن را بشنوند و نیکوترینش را پیروی کنند» (الزمر/18) عمل کرده اند. اما نه خود چنین می کنند و نه اجازه می دهند که دیگران اینگونه عمل کنند بلکه جواب امثال مرا با گلوله و یا به زندانی کردن می دهند!!

[استادان]

علاوه بر 1- آقای خوانساری نزد شیخ ابوالقاسم کبیر قمی، 2- حاج شیخ محمدعلی قمی کربلایی، 3- آقای میرزا محمد سامرای، 4- آقای سید محمدحجت کوه کمری، 5- حاجی شیخ عبدالکریم حایری، 6- حاج

سید ابوالحسن اصفهانی و 7- آقای شاه آبادی و چند تن دیگر نیز تحصیل کرده‌ام که تعدادی از آنان برایم تصدیق اجتهاد نوشته‌اند که از آن جمله‌اند: «محمد بن رجب علی تهرانی سامرای» مؤلف کتاب «الإشارات و الدلائل فی ما تقدم و یأتي من الرسائل» و «مستدرک البحار» که ایشان در خاتمه اجازه استادش برایم اجازه ای نوشت و متن اجازه ایشان به این حقیر چنین است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطاهرين وبعد فيقول العبد الجاني محمد بن رجب علي الطهراني عفى عنهما وأوتيا كتابهما بيمينهما قد استجازني السيد الجليل العالم النبيل فخر الأقران والأماثل ابوالفضل البرقي القمي آدم الله تعالي تأييده رواية ما صحت لي روايته وسأغت لي إجازته ولما رأيته أهلاً لذلك وفوق ما هنالك إستخرت الله تعالي وأجزته أن يروي عني بالطرق المذكورة في الاجازة المذكورة والطرق المذكورة في المجلد السادس والعشرين كتابنا الكبير مستدرک البحار وهو على عدد مجلدات البحار لحبرنا العلامة المجلسي قدس سره وأخذت عليه ما أخذ علينا من الاحتياط في القول والعمل إن لا ينساني في حيوتي وبعد وفاتي في خلواته ومضان استجابة دعواته كما لا أنساه في عصر يوم الاثنين الرابع والعشرين من رجب الأصب من شهر سنة خمس و ستين بعد الثلاثمائة وألف حامداً مصلياً مستغفراً.

9- حاج شيخ آقا بزرگ تهراني مؤلف كتاب «الذريعة الي تصانيف الشيعة» اجازه زير را براي اين حقير نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به تفتي

الحمد لله وكفى والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد المصطفى وعلى أوصيائه المعصومين الائمة الأثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين إلى يوم الدين.

و بعد: فإن السيد السند العلامة المعتمد صاحب مفاخر والمكارم جامع الفضائل والمفاخر المصنف البارع والمؤلف الماهر مولانا الأجل السيد ابوالفضل الرضوي نجل المولى المؤتمن السيد حسن البرقي القمي دام أفضاله وكثر في حماة الدين أمثاله قد برز من رشحات قلمه الشريف ما يغنيننا عن

التقريب والتوصيف قد طلب مني لحسن ظنه إجازة الرواية لنفسه ولمحروسه العزيز الشاب المقبل السعيد السيد محمد حسين حرسه الله من شركل عين فأجزتهما أن يرويا عني جميع ما صحت لي روايته عن كافة مشايخي الأعلام من الخاص والعام وأخص بالذكر أول مشايخي وهو خاتمة المجتهدين والمحدثين ثالث المجلسيين شيخنا العلامة الحاج الميرزا حسين النوري المتوفي بالنجف الأشرف في سنة 1320 فليرويا أطال الله بقائهما عني عنه بجميع طرقه الخمسة المسطورة في خاتمة كتاب مستدك الوسائل والمشجرة في مواقع النجوم لمن شاء وأحبّ مع رعاية الاحتياط والرجاء من مكارمهما أن يذكراني بالغفران في الحياة وبعد الممات، حررته بيدي المرتعشه في طهران في دار آية الله المغفور له الحاج السيد احمد الطالقاني وأنا المسيء المسمي بمحسن والفاني الشهير بأقا بزرك الطهراني في صالح ربيع المولود 1382 (مهر)

10- عبدالنبي نجفي عراقي رفسى مؤلف كتاب «غوالي اللئالي در فروع علم اجمالي» و كتب كثيره ديگر كه از شاگردان «ميرزا حسين ناييني» بوده است. برايم متن ذيل را نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الذي فضل مداد العلماء علي دماء الشهداء والصلاة والسلام على محمد وآله الأمانء وعلى أصحابه التابعين الصلحاء إلى يوم اللقاء. اما بعد مخفي نماندكه جناب مستطاب عالم فاضل جامع الفضائل والفواضل قدوة الفضلاء و المدرسين معتمد الصلحاء والمقربين عماد العلماء العالمين معتمد الفقهاء والمجتهدين ثقة الاسلام و المسلمين آقاي آقاسيد ابوالفضل قمى طهراني معروف و ملقب بعلامة رضوي سنين متماديه در نجف اشرف در حوزه دروس خارج حقير حاضر شدند و نيز در قم سالهاي عديده بحوزه دروس اين بنده حاضر شدند براي تحصيل معارف الهييه و علوم شرعيه و مسايل دينيه و نواميس محمديه پس آنچه توانست كوشش نمود فكند وجد واجتهد تا آنكه بحمد الله رسيد بحد قوه اجتهاد و جايز است از براي ايشان كه اگر استنباط نمود احكام شرعيه را بنهج

معهود بین اصحاب رضوان الله عليهم اجمعین عمل نمایند بآن، و اجازه دادم ایشان را که نقل روایه نماید از من بطرق نه گانه که برای حقیر باشد بمعصومین علیهم السلام و نیز اجازه دادم وی را در نقل فتاوی که اینک مجاز است که تصرف نماید در امور شرعی که جایز نیست تصدی مگر با اجازه مجتهدین و مجاز است در قبض حقوق مالیه و لا سیما سهم امام؛ و تمام اینها مشروط است بمراعات احتیاط و تقوی بتاریخ ذی الحجه الحرام فی سنه 1370 من الفانی الجانی نجفی عراقی (مهر)

11- آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی نیز برای تصدیق اجتهاد نوشت که متن آن را ذیلاً نقل می کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله وعلى آله الطاهرين المعصومين وبعد فان جناب العالم العادل حجة الاسلام والمسلمين السيد ابوالفضل العلامة البرقي الرضوي قد صرف أكثر عمره الشريف في تحصيل المسائل الأصولية والفقهية حتى صار ذا القوة القدسية من رد الفروع الفقهية إلى أصولها فله العمل بما استنبطه وإجتهده ويحرم عليه التقليد فيما استخرجه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط والسلام عليه وعلينا وعلى عباد الله الصالحين

الأحقر ابوالقاسم الحسيني الكاشاني (مهر)

12- سید ابوالحسن اصفهانی نیز زمانی که قصد مراجعت از نجف را داشتم، تصدیق زیر را برایم مرقوم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة و السلام علي خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين واللجنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلي يوم الدين وبعد فان جناب الفاضل الكامل والعالم العادل مروج الأحكام فرة عيني الاعز السيد ابوالفضل البرقي دامت تأييداته ممن بذل جهده في تحصيل الأحكام الشرعية والمعارف الالهيه برهه من عمره وشطرا من دهره مجدا في الاستفادة من الاساطين حتي بلغ بحمد الله مرتبة عالية من الفضل والاجتهاد ومقرونا

بالصلاح والسداد وله التصدي فيها وأجزته أن يأخذ من سهم الامام عليه السلام بقدر الاحتياج و إرسال الزائد منه إلى النجف و صرف مقدار منها للفقراء والسادات وغيرهم و أجزته أن يروي عني جميع ما صحت لي روايته و اتضح عندي طريقه و اوصيه بملازمه التقوي و مراعاة الاحتياط و أن لا ينساني من الدعاء في مظان الاستجابات و الله خير حافظاً َّ وهو ارحم الراحمين 22
 نوحه 62 ابو الحسن الموسوي الاصفهاني (مهر)

13- سيد شهاب الدين مرعشي معروف به آقا نجفي صاحب تأليفات در مشجرات و انساب برايم اجازة زير را نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله علي ما أساغ من نعمة وأجاز والصلاح والسلام علي محمد وآله مجاز الحقيقة وحقبة المجاز وبعد: فإن السيد السند والعالم المعتمد شم سماء النبالة وضحيتها وزين الاسرة من آل طه علم الفخار الشامخ و منار الشرف الباذخ قاعدة المجد المؤئل وواسطة العقد المفصل جناب السيد ابوالفضل ابن الشريف العابد السيد حسن الرضوي القمي السيداني دام علاؤه وزيد في ورعه وتقاه أحب و رغب في أن ينتظم في سلك المحدثين والرواة عن اجداده الميامين ويندرج في هذا الدرج العالي والسمط العالي ولما وجدته أهلاً وأحرزت منه علماً وفضلاً أجزت له الرواية عني بجميع ما صحت روايته وسأغت إجازته تم سنده وقويت عنعنته عن مشايخي الكرام أساطين الفقه وحمله الحديث وهم عدة تبلغ المأتين من أصحابنا الإمامية مضافا الي مالي من طرق سائر فرق الإسلام الزيدية والاسماعيلية والحنابلة والشافعية والمالكية والحنفية وغيرها ولا يمكنني البسط بذكر تمام الطرق فأكتفي بتعداد خمس منها تيركا بهذا العدد وأقول ممن أروي عنه بالاجازة والمناولة والقراءة والسماع والعرض وغيرها من أنحاء تحمل الحديث إمام ائمة الرواية والجهبذ المقدم في الرجال والدراية مركز الاجازة مسند الافاق علامة العراق استاذي ومن إليه في هذه العلوم إستنادي وعليه اعتماد حجة الاسلام آيت الله تعالى بين الأنام مولاي و سيدي أبو محمد السيد حسن صدر الدين الموسوي المتوفي سنة 1354 هذا ما رمت ذكره من الطرق وهي ستة فلجناب السيد أبي الفضل ناله الخير والفضل أن يروي عن مشايخي المذكورين بطرقهم المتصلة المعنعة إلى ائمتنا إلى الرسول و سادات البرية مراعيًا للشرائط المقررة في محلها من التثبيت في النقل ورعايه الحزم والاحتياط وغيرها وفي الختام أوصيه دام مجده وفاق سعده وجد جده أن لا يدع سلوك طريق التقوي والسداد في أفعاله وأقواله و أن يصرف اكثر عمره في خدمة العلم و الدين وترويج شرع سيد المرسلين: وأن لا يغتر بزخارف هذه الدنيا الدنية وزبرجها وأن يكثر من ذكر الموت فقد ورد أن أكيس المؤمنين أكثرهم ذكراً للموت وأن يكثر من زيارة المقابر والإعتبار بتلك الأحداث الدوائر

فانه الترياق الفاروق والدواء النافع للسلوعن الشهوات وأن يتأمل في أنهم من كانوا وأين كانوا وكيف كانوا وإلى أين صاروا وكيف صاروا واستبدلوا القصور بالقبور وأن لا يترك صلاة الليل ما استطاع وأن يوقت لنفسه وقتاً يحاسب فيه نفسه فقد ورد من التأكيد منه ما لا مزيد عليه فمنها قوله حاسبوا قبل أن تحاسبوا وقوله حاسب نفسك حسبة الشريك شريكه فانه أدام الله أيامه وأسعد أعوامه أن عين لها وقتالم تتضيع أوقاته فقد قال توزيع الأوقات توفيرها ومن فوائد المحاسبه أنه أن وقف على زلة في أعماله لدي الحساب تداركها بالتوبة وإبراء الذمة وإن اطلع على خير صدر منه حمد الله وشكر له على التوفيق بهذه النعمة الجلييلة وأوصيه حقق الله أماله وأصلح أعماله أن يقلل المخالطة والمعاشرة لأبناء العصر سيما المتسمين بسمه العلم فإن نواديبهم ومحافلهم مشتمله على ما يورث سخط الرحمن غالباً إذ أكثر مذاكرتهم الاغتياب وأكل لحوم الإخوان فقد قيل إن الغيبة أكل لحم المغتاب ميتاً وإذا كان المغتاب من أهل العلم كان اغتيابه كأكل لحمه ميتاً مسموماً فإن لحوم العلماء مسمومة. عصمنا الله وإياك من الزلل والخطل ومن الهفوة في القول والعمل إنه القدير على ذلك والجدير بما هنالك وأسأله تعالى أن يجعلك من أعلام الدين ويشد بك وأمثالك أزر المسلمين أمين أمين وأنا الراجي فضل ربه العبد المسكين أبوالمعالي شهاب الدين الحسيني الحسنی المرعشي الموسوي الرضوي الصفوي المدعو بالنجفي نسابة آل رسول الله ع عفى الله عنه وكان له وقد فرغ من تحريرها في مجالس آخرها لثلاث مضمّن من صفر 1358 ببلدة قم المشرفه

حرم الأئمة
(مهر)

14- شيخ عبدالكريم حائري و 15- آيت الله سيد محمد حجت كوه كمرى نيز برايم تصديق اجتهاد نوشتند كه اصل اجازة نامه اين دو تن را براي تعيين تكليف در مسأله سربازي به وزارت فرهنگ آن زمان تحويل دادم كه طبعاً بايد اين دو اجازة نامه در اسناد بایگانی آن وزارتخانه موجود باشد، اداره مذکور نیز پس از رؤیت این دو تصدیق گواهی زیر را صادر نمود که در اینجا رونوشت آن را می آورم:

16- وزارت فرهنگ

نظريه بند اول و تبصرة اول ماده 62 قانون اصلاح پاره اي از فصول و مواد قانون نظام، مصوب اسفند ماه 1321 و نظر به

آیین نامه رسیدگی به مدارك اجتهاد مصوب 25 آذرماه 1323 شوراي عالی فرهنگ، اجازة اجتهاد متعلق به آقای سيد ابوالفضل ابن الرضا (برقعي) دارنده شناسنامه شماره 21285 صادره از قم متولد 1287 شمسي در هفتصد و پنجاه و چهارمین جلسه شوراي عالی فرهنگ، مورخ 1329/8/7 مطرح، و صدور اجازة مزبور از مراجع مسلم اجتهاد محرز تشخيص داده شد.

وزير فرهنگ دكتر شمس الدين جزائري ناگفته نماند با اینکه در قوانین مشروطه دولت حق نداشت متعرض مجتهدین شود، مع ذلك حکومت به اصطلاح مشروطه گرفتاري بسیار برایم فراهم آورد.

سخن را با یادآوری این نکته به خواننده محترم به پایان می برم که دین اسلام در دو امر خلاصه می شود: تعظیم خالق و خدمت به مخلوق، آن چنانکه خالق خود فرموده است. برای همگان توفیق قیام به این دو امر را از درگاه ایزد رؤوف خواستارم.

در اینجا، چند بیت از آخر کتاب «دعبل خزاعي و قصيدة تائيه او» که سالها پیش تألیف کرده ام و وصف حال اینجانب است، می آورم و پس از آن نیز این کتاب را با شعري دیگر که خطاب به جوانان است و آن را هنگام سفر به زاهدان سروده ام، خاتمه می دهم و از خوانندگان التماس دعا دارم. والسلام علي من اتبع الهدی.

[من و دعبل خزاعي]

اگر زر داد دعبل راتشکر دید از صاحب
 امی*مقامی
 مرا صدها کتاب است و که در آنها بیان
 قصائد*گشسته عقاید

گاه گاهی اگرش یاددستی از بهر دعا
کنید*بردارید
برقعی خادمتان بود وخدمتش را به نظر
برفرفت*بست*پارید
یاد آرید از اینخسته از محنت این
خسته که بود*چرخ کبود
دید آزار بس از مردم دل او گشت پر از غصه
دون* و خون
خسته از زخم زبان،خسته از تهمت و
زخم قلبم*بهتشان و ستم
دستش از گشت ز دنیارفت در محکمه عدل
کوته*إله
وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

1370/2/2

بر گرفته شده از مقدمه کتاب خرافات
وفور در زیارات قبور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله» .

و بعد. دین حقیقی الهی باید عقاید و اعمال و اصول و فروعش مطابق مدارکی باشد یا نقل یا عقل. و اما نقلی باید بررسی شود نقل صحیحی خدایسندانه و مدارکی که حجیت الهی باشد. یعنی به نقل اخبار مجهوله و احادیث فرقه‌ای که نشانه‌های جعل و غرض در آن هویدا باشد نمی‌توان اعتماد کرد. و یا احادیثی که به نفع جا‌علان آن باشد نباید استناد نمود.

در زمان ما دین الهی که یقیناً یک راه و یک مسلک بوده، تبدیل به صدها مذهب شده و مدعیان مذهبی هر یک برای ادعاهای خود هزاران حدیث و فلسفه‌بافی‌ها و مدارکی که فقط خودشان می‌پسندند آورده و برای هر عقیده‌ای صدها مدرک و خبر تراشیده گردیده ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ «و هر کدام به آنچه نزدشان است خرسند و خشنودند» می‌باشد.

اسلامی که در کتاب الهی آن به نص صریح در سورة روم آیه 31 و 32 فرموده:

﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا

كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (روم /

31-32).

«مشرک نشوید از آنانکه دین خودشان را فرقه فرقه کرده و شیعه شیعه شده و هر کدام به آنچه نزدشان است خرسند و خشنودند».

با وجود چنین آیاتی در قرآن باز مسلمین چندین فرقه شده و هر کدام نام مذهبی و

فرقه‌ای برای خود گذاشته و به آن نام و به آن آرم خوشنود و خوشند، و غافلند. و هر کدام با هزاران دلیل خود را بر حق می‌دانند، و هیچکدام حاضر نیستند دلائل مذهب دیگری را مطالعه و یا قبول نمایند و اصلاً حاضر به تفکر در دلائل دیگران نیستند.

بنابراین، باید تحقیق کرد مسئله مهدی و یا دوازده امامی آیا دلیلی از عقل و یا از کتاب آسمانی دارد یا خیر. بلکه ضد عقل و ضد کتاب آسمانی است، و در کتاب آسمانی یعنی قرآن، آیاتی صریح است بر کذب انحصار امامت در دوازده عدد، و همچنین آیاتی است که دلالت دارد بر کذب ادعای مهدویت چنانی که مدعیان آن می‌گویند. ما پس از تحقیق و بررسی آن آیات را در نظر خوانندگان می‌گذاریم، و همچنین دلائل مدعیان مهدویت و امامت انحصاری را به نظر خوانندگان می‌رسانیم تا خود قضاوت کنند. و خدا را شاهد می‌گیریم که غرضی از نوشتن این کتاب در کار نیست جز رضای حضرت باریتعالی و هدایت و راهنمایی هموطنان و کسانی که طالب هدایت باشند. و اما کسانی که خود دکان‌دار مذهب بوده و از راه مذهب نان می‌خورند و یا کسانی که از آنان تقلید کرده و دارای تعصب مذهبی بوده گمان هدایت درباره ایشان نمی‌رود. زیرا یک دکان سبزی فروشی را هرگاه بخواهی تعطیل کنی و یا مالک دکان بخواهد دکان را از او بگیرد، او تا می‌تواند و تا قدرت دارد دکان را تحویل نخواهد داد. بلکه حاضر است با چنگال چشمان صاحب دکان را درآورد، چه برسد به دکانی که در هر سال و هر ماه میلیونها درآمد دارد و بدون زحمت خود مشتریان بدون عوض پول می‌دهند.

اصلاً باید دانست هر بدعت و هر مذهبی و اگرچه باطل باشد، اگر درآمدی برای صاحبان آن بدعت و یا مذهب داشته باشد بزودی از بین نمی‌رود، بلکه اگر درآمد زیادی داشته باشد روز بروز افراد زیادتری به آن رو کرده و بواسطه بهره‌برداری به آن توجه کرده و قهراً نشر پیدا می‌کند و طرفداران آن زیاد می‌شود مگر آنکه درآمد آن از بین برود که خود آن باطل نیز از بین خواهد رفت. مثلاً مسئله زیارت قبور که در اسلام از آن نهی شده بواسطه داشتن نذورات و موقوفات که دارای سرقفلی و اجاره است و ریختن پول در ضریح و وقف اشیاء ذیقیمت و عتیقه مانند فرشها و تابلوها و لوسترها و اهداء جواهرات نفیسه و غیره، روز بروز ترویج شده و هزاران خبر دروغ بنام آن ساخته شده و هزاران نفر فراش و خادم و ملا طرفدار پیدا کرده و در نظر مردم عبادتی شده و جمعیت زوار قبور از جمعیت حافظان قرآن و مساجد زیادتر شده و دکانداران آن برای آن ثوابهای عجیبی ذکر کرده‌اند که برای هیچ عبادتی چنان ثوابها وارد نشده است، و کوچکترین آیه‌ای در قرآن به آن اشاره ننموده است هر کس بخواهد راستی ادعای ما را بداند به کتاب خرافات وفور در زیارات قبور مراجعه کند.

پس، ما این کتاب را برای دکانداران و متعصبین ننوشته و به هدایت ایشان امیدوار نیستیم. بلکه این کتاب را برای اهل انصاف و کسانی که طالب هدایت و واقعیت می‌باشند ترتیب می‌دهیم.

حال باید دقت کرد طبق قواعد اولیه چه از نظر عقل و چه از نظر شرع آیا امامت انحصاری است، آن هم منحصر به چند نفر معین قلبی یا

خیر؟ آیا وجود مهدی برای مردم نفعی دارد یا خیر؟ البته برای رؤسای مذهب و دکانداران مذهبی بسیار مفید است اما برای عموم نافع نیست بلکه ضرر بسیار دارد به بیان مختصر و روشن ذیل:

آیا امامت انحصاری است؟

کتاب آسمانی و عقل گواهی می‌دهد که امام و امامت انحصاری باطل است. اما شرع، ما می‌بینیم زیدیه که از فرق شیعه و دارای بزرگان و دانشمندان و کتب بسیاری می‌باشند، مدعی امامت انحصاری شده آنهم در چهار نفر، یعنی حضرت علی را تا حضرت زین‌العابدین قبول دارند، (اگرچه زیدیه سایر پیشوایان خود پس از آن چهار نفر را نیز امام خطاب می‌کنند)، و سایر امامان شیعه امامیه را امام منصوص نمی‌دانند با هزاران دلیل و صدها حدیث که در کتب خود نوشته‌اند. و همچنین اسماعیلیه که شش نفر از امامان امامی را قبول دارند و باقی را منکرند آنهم با دلائل خود، و همچنین مذاهب دیگر که منشعب از تشیع می‌باشد که این مذاهب همه مدعی تشیع بوده و شاید به هفتاد فرقه و یا زیاده‌تر برسند. رجوع شود به کتاب «فرق الشیعة» اثر نوبختی و کتاب «المقالات و الفرق»: عالم بزرگ شیعه سعد بن عبدالله اشعری قمی که از اصحاب حضرت عسکری بوده است. بسیاری از این مذاهب امام و شماره آنرا منحصر می‌دانند به همان امامانی که خود قبول دارند. ولی قرآن امامت و امام هدایت را منحصر به چند نفری نمی‌داند نه امام کفر و ضلالت را منحصر کرده است، نه امام هدایت را،

ما چند عدد از آیاتی را که دلالت بر این مطلب دارد می‌آوریم، و پس از آن به دلیلهای عقلی می‌پردازیم:

پاره‌ای از آیات در نفي امامت انحصاری!
اول، سورة فرقان آية 74 که حقتعالی در اوصاف عباد الرحمن می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾
(فرقان / 74)

«بندگان خدای رحمن آنانند که می‌گویند: پروردگارا، به ما همسران و ذریاتی که نور چشمان باشند عطا فرما، و ما را برای متقین امام و پیشوا قرار ده.»
هر ذی شعوری می‌داند که بندگان خدای رحمن که از حق تعالی درخواست دارند که به سعی و کوشش و علم و عمل خود حائز مقام امامت آنهم برای متقین شوند، منحصر به یک نفر و ده نفر و صد نفر نیست.

تعجب است که بزرگان شیعه گویا چنین آیات را ندیده‌اند و می‌گویند قرآن را کسی نمی‌فهمد ولی خود بر خلاف گفته خود آیاتی از قرآن می‌آورند برای امامت انحصاری و یا برای امامت مهدی که هیچ دلالتی ندارد. باید به ایشان گفت: اگر شما مدعی هستید که قرآن را کسی نمی‌فهمد چگونه فهمیدید که آن آیاتی که می‌آورید راجع به امامت شخصی و اشخاصی معین می‌باشد؟!!

دوم، سورة توبه آية 12 که می‌فرماید:

﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾ (التوبة: 12).

«با امامان کفر قتال کنید که آنان پیمانی ندارند.»

و روشن است که امامان کفر به هر معنی که باشد منحصر به شش نفر و یا دوازده نفر نیست. چگونه است که پیشوایان کفر ممکن است صد هزار نفر باشند اما پیشوایان ایمان منحصر به عده کمی هستند، در صورتیکه باید امامان هدایت بیش از امامان ضلالت باشند، پس این انحصار امام به 12 نفر یا 6 نفر یا کمتر از انحصارطلبی مذهبسازان است. سوم، سوره اسراء آیه 71 که حق تعالی می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾ (الإسراء: 71)

«روزیکه (روز قیامت) هر مردمی را با پیشوایشان فرا خوانیم».

و مسلم است که مردم دنیا منحصر به دوازده فرقه نیستند تا آنان را با 12 نفر امام بخوانند بلکه هر فردی مأموم امامی است و هر فردی را با پرونده اعمال او می‌خوانند و همان، پرونده عمل امام او است و منحصر به دوازده شخص و یا دوازده پرونده نیست.

چهارم، سوره احقاف آیه 12:

﴿وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ (الأحقاف: 12)

«و پیش از قرآن کتاب موسی (یعنی تورات) امام و پیشوا و رحمت بوده (و اکنون قرآن امام و رحمت است)».

چنانکه همین مطلب در سوره هود آیه 17 نیز آمده است. و حضرت علی -علیه السلام- در خطبه 145 نهج البلاغه می‌فرماید: «فَقَدْ بَدَأَ الْكِتَابَ حَمَلْتُهُ، وَتَنَاسَاهُ حَفَظْتُهُ؛ فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَأَهْلُهُ مُتَفَيِّانٍ طَرِيدَانٍ». یعنی، به تحقیق این کتاب (یعنی قرآن) را حمله آن پشت سر انداختند و نگهبانان آن یعنی مسلمین آنرا فراموش کرده‌اند. پس این کتاب و اهل آن

بررسی دعای ندبه

مطرود و دور انداخته شده اند، تا آنکه می‌فرماید: «كَانَتْهُمْ أُمَّةٌ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ». یعنی، گویا این مردم امامان برای قرآنند و قرآن امام ایشان نیست (در حالیکه باید بعکس باشد) تا آخر آن خطبه. و نیز آن حضرت در صحیفه علویه در دعای بعد تسلیم الصلاة عرض می‌کند: «إن رسولک محمدا نبی و إن الدین الذی شرعت له دینی و إن الکتاب الذی أنزل إلیه و إمامی»، یعنی: خدایا من گواهم که رسول تو محمد پیغمبر من است و دینی که برای او تشریح کردی دین من است و کتابی که به او نازل کردی امام من است. و حضرت صادق -علیه السلام- نیز طبق روایت وسائل الشیعة در باب اول از ابواب قراءة القرآن و هم روایت باب سوم همان باب، قرآن را امام قرار داده، و از تمام اینها روشن‌تر که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- طبق روایت جلد 92 بحار مجلسی ص 17 فرموده: «قرآن امام هر مسلمان است». پس مذهب تراشانی که بر ضد آیات فوق و بر ضد کلام رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و کلام امیرالمؤمنین و حضرت صادق -علیهما السلام- آمده اند برای خود دوازده امام انحصاری تراشیده اند، باید بفهمند که تابع قرآن نیستند، و از امامت قرآن صرفنظر کرده و برای امامان مجعولة خود سینه می‌زنند و حتی کلام امامان خود را نیز قبول نکرده و در این حال چگونه خود را شیعه و علی -علیه السلام- را امام خود می‌دانند در حالیکه امام علی قرآن است، و امام ایشان اشخاص دیگری غیر از قرآن است.

پنجم، سورة انبیاء آیه 73، پس از آنکه حق تعالی بسیاری از انبیاء را نام برده، می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (الأنبياء: 73).

«این پیامبران را ما امامان قرار داده ایم که به امر ما هدایت کنند».
 پس انبیاء بجعل إلهي امامند و منحصر به دوازده نفر نیستند. ولي ائمة مذهبترشان مجعول احادیث خودشان و انحصاري است. ششم، سورة قصص آية که حق تعالی فرموده:

﴿وَنَجْعَلُهُمُ أُمَّةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (القصص: 5).

«ما (مستضعفين از بني اسرائيل) را امامان ديگران قرار داده و ایشان را وارث (زمین مصر) نمودیم».
 و معلوم و مسلم است که بني اسرائيل منحصر به دوازده نفر نبودند، پس امامت انحصاري غلط است، همانطوریکه متقين و مؤمنين و صادقين که در قرآن ذکر شده، انحصاري نیست، همانطور هم أئمة المتقين انحصاري نیست. هفتم، آية 41 سورة قصص که می فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى الْتَارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾ (القصص: 41).

«ما قوم ستمگر فرعونيان را اماماني قرار دادیم که به سوي آتش دعوت می کردند و روز قیامت ياري نشوند».
 آیا قوم ستمگران 12 نفر بودند، پس امامان اهل آتش و هم چنین امامان اهل بهشت انحصاري نیست. و همچنین آية 24 سورة سجده و ساير آیاتي که در قرآن دلالت دارد بر اینکه امام و امامت انحصاري و منحصر به عدد معيني نیست.

بعضي از دلائل عقلي بر نفي امامت انحصاري دليل اول، امام اگر به معني زمامدار مسلمين باشد که مسلمين از زمان رسول خدا - صلی الله عليه وسلم - تا قیامت زمامدار

میخواهند و 12 نفر برای زمامداری دويست و پنجاه سال و یا سیصد سال زنده بود و می‌توانستند امامت کنند و اما امامت مردگان برای زندگان معنی ندارد، چگونه امام مرده می‌تواند برای زندگان زمامداری کند، آیا این امامانیکه شیعه مدعی امامت آنان بودند در زمان ما یک خیابان را اسفالت کرده؟ آیا یک دوا برای دفع امراض کشف کرده‌اند، آیا یک چیزی برای راحتی بشر اختراع کرده‌اند، آیا آن امامان از دنیا رفته و یا آن امام موهوم غایب تا بحال کسی را راهنمایی کرده و یا اختراعی نموده و یا دشمنان اسلام را دفع کرده؟! البته، خیر. آری مذهب‌تراشان با خواب و خیال و قصه‌های دروغ چیزهایی جعل کرده اند که نه با عقل می‌سازد و نه با نقل. و امام اگر به معنای راهنمای دین باشد که مسلم منحصر به شش نفر و یا دوازده نفر نیست بلکه وظیفه هر عالم متدین راهنمایی می‌باشد. دلیل دوم، دینی که صد هزار سال باید مردم به آن متدین شوند و ملت اسلامی که تا قیامت احتیاج به زمامدار و مجری احکام دارد چگونه زمامدار چنین ملتی 12 نفر است، آیا اگر رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- گفته باشد زمامداران امت من تا قیامت منحصر به دوازده نفر است، چنین رسولی رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- است، رسولی که برخلاف حس و برخلاف عقل سخن گوید می‌توان رسالت او را قبول کرد؟! البته خیر.

دلیل سوم، آیاتی که در قرآن فرموده: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ (الشوری: 38). امر مسلمین را به شوری حواله داده، چه امری مهم‌تر است از امر زمامداری، و هم چنین خبر امیرالمؤمنین در

مکتوب ششم نهج البلاغه که می‌فرماید: امامت و زمامداری موقوف به شورای مهاجر و انصار است، و صدها خبر دیگر. که در بالای منبر فرموده: زمامداری موقوف به رأی شما مسلمین است. آیا می‌توانیم بگوئیم تمام آن آیات و اخبار دروغ، ولی فقط اخبار مذهب‌سازان راست است؟! ما در کتاب «بتشکن» و یا «نقد بر کتاب اصول کافی»، در باب «فیما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم» ثابت کرده‌ایم که تمام اخباری که امامت را منحصر به دوازده نفر کرده دروغ و مجعول است، و نشانه‌ها و علائم جعل در آنها هویدا و پیدا و روشن است، هرکس طالب تحقیق و هدایت باشد، باید به آن کتاب مراجعه نماید.

دلیل چهارم، بی‌اطلاعی خود همان ائمه دوازده‌گانه از این اخبار انحصار امامت است. حضرت صادق -علیه السلام- پس از خود فرزند خود اسماعیل را برای امامت تعیین کرد، و حضرت هادی امام دهم فرزند خود سید محمد را برای امامت تعیین کرد، و اتفاقاً حضرت اسماعیل و حضرت سید محمد هر دو قبل از وفات پدر از دنیا رفتند و معلوم شد حضرت صادق و حضرت هادی از شخص امام پس از خود اطلاعی نداشته‌اند، و نمی‌دانستند امامان پس از خودشان کیست. و همچنین اصحاب خاص ائمه مانند زراره و هشام بن سالم و هشام بن حکم و مفضل و ابی‌بصیر و مانند آنان از امام بعد از امام زمان خود اطلاعی نداشتند و این اخباری که برای اسم و رسم امامان دوازده‌گانه جعل شده نمی‌دانستند. ما صد و چهل نفر از اصحاب خاص ائمه را با نام و نشان و مدرک نشان داده‌ایم که از این اخبار امامیه و امامت انحصاری به دوازده نفر

اطلاعی نداشتند و به امامت این 12 نفر اعتقادی نداشتند. و این اخبار انحصار امام به دوازده نفر پس از زمان ائمه جعل شده و متواتر گردیده است، شما رجوع به کتاب «بتشکن و یا نقد بر اصول کافی» مراجعه کنید تا تفصیلاً روشن گردد که ما شرح کافی در آنجا داده ایم.

دلیل پنجم، بی‌اطلاعی سادات و بزرگان و علمای اهل بیت رسول -صلی الله علیه وسلم- است از اخبار انحصاری امامت. سادات و علمائی مانند زید بن علی بن الحسین و حسین بن علی فخ و سایر آنان که مدعی امامت شده و قیام نمودند، و این امامت انحصاری را که زمان ما شهرت پیدا کرده اصلاً نمی‌دانستند و بلکه از کلمات آنان روشن است که امامت را حق کسی می‌دانستند که با شمشیر قیام کند و مسلمین را اداره کند و وظائف زمامداری را بعمل آورد نه آنکه در میان اطاق خود بنشیند و پرده بیندازد و مدعی امامت گردد برای یک عده مردم خرافی و خود محکوم به حکم دیگران باشد چنانکه زید بن علی بن الحسین -علیه السلام- فرمود: ما چنین امامی سراغ نداریم. پس چون معلوم و مسلم شد که امامان دوازده‌گانه اصلاً مدرکی ندارد و بلکه برخلاف کتاب خدا و عقل و تاریخ است، حال باید بررسی کرد که با اینکه پس از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به نص قرآن آیه 165 سورة نساء کسی که حجت نیست و با نص امیرالمؤمنین در خطبة: 90 نهج البلاغه که فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِيِّ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحُجَّتُهُ». حجت خدا با پیغمبر ما محمد -صلی الله علیه وسلم- تمام شد، و فرموده: «حَتَمَ بِهِ

الْوَحْيِ». وحی به آن حضرت ختم شد»، و پس از او نه به کسی وحی می‌شود و نه قول کسی حجت است، با اینکه 12 نفر امام انحصاری و 12 نفر حجت إلهی برخلاف این آیات و اخبار و عقل است، چگونه وجود دوازدهمی را باید قبول کرد و چگونه آنرا باید معتقد شد، آیا اقرار به وجود مهدی از اصول دین است و یا از فروع دین؟ و امامی که باید تابع دین باشد چگونه از اصول و یا فروع دین شده است؟!.

پس می‌گوئیم: آیات قرآن دلالت دارد بر نفی چنین شخصی بنام مهدی چنین و چنانی که مذهب‌سازان می‌گویند. در اول سورة انفال و اول سورة مؤمنون و سایر موارد قرآن صفات مؤمنین و آنچه باید در مؤمن و مسلمان باشد ذکر گردیده از ایمان و عقاید و افعال، و ابداً ذکری از ایمان به امام در آن نیست. در اول سورة انفال فرموده:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾.

(الأنفال / 2-4)

«مؤمنان تنها آنانند که چون خداوند یاد شود، دل‌هایشان ترسان گردد و چون آیاتش بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل می‌کنند. کسانی که نماز می‌گذارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می‌کنند. اینان به راستی مؤمن‌اند. در نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و رزقی ارزشمند دارند».

پس در این آیات، صفات مؤمن حقیقی را بیان کرده و ابداً ذکری از ایمان به امام در آن نیست، پس چگونه مذهب‌سازان امام و امامت را

از اصول مذهب خود قرار داده و مقوم ایمان می‌دانند. و در سوره حجرات آیه 15 می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا

بَأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (الحجرات: 15).

«مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند آنها راستگویانند».

و هم چنین آیات 61 و 136 و 177 و 285 سوره بقره که مقومات و صفات مؤمنین را شمرده و از اعتقاد به امامی یاد نکرده است.

باضافه مدعای مذهب سازان این است که از طرف خدا امامی قیام می‌کند و بزور شمشیر مردم را اصلاح می‌کند و تمام مردم روی زمین را مسلمان می‌کند، و چنین می‌کند که گرگ و میش با هم زندگی می‌کنند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه مملو از ظلم و جور شده باشد و آنقدر می‌کشد که تا زیر شکم اسب او خون بالا می‌آید و اوصاف دیگری که در کتب ایشان مانند بحار الأنوار و اکمال الدین شیخ صدوق ذکر شده است و می‌گویند: هر کس به او ایمان ندارد مؤمن نیست. ولی ما می‌بینیم آیات قرآن خلاف آنرا می‌گوید، ما در این مختصر چند آیه از قرآن می‌آوریم، اضافه بر آن آیاتی که در این کتاب ذکر شد.

بعضی از آیاتی که وجود چنین مهدی را نفی می‌کند

اول، آیه 11 سوره رعد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (الرعد: 11)

«خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!».

این آیه می‌گوید: خدا مردم را بزور تغییر نمی‌دهد و مأمور نمی‌فرستد که بزور مردم را تغییر دهد بلکه خود مردم باید خود را اصلاح کنند نه امام و رسولي از طرف خدا بیاید بزور شمشیر اصلاحشان کند.

دوم، آیه 53 سورة انفال:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (الأنفال: 53).

«(هلاکت فرعونیان و عدم هدایت کفار و منافقین) بواسطه این است که سنت الهی بر این نبوده که خدا نعمت قومی را تغییر دهد تا آنکه خودشان تغییر دهند آنچه خود دارند».

حق تعالی از اول خلقت بشر تاکنون هیچ قومی را بزور جبر و اکراه تغییر نداده، نه نعمت ایشان را و نه نعمت ایشان را. اصلا جبر برخلاف تکلیف اختیاری است، تکالیف الهی برای بشر در دنیا اختیاری است نه اجباری.

سوم، آیه 14 سورة مائده که خدایتعالی در وصف یهود و نصاری می‌فرماید:

﴿فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 14).

«بین ایشان دشمنی و کینه‌توزی برانگیخته ایم تا روز قیامت».

و در همین سوره آیه 64 فرموده:

﴿وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 64).

«و بین ایشان عداوت و کینه انداختیم تا روز قیامت».

بنابراین طبق آیات فوق، فرقه های نصاری و نیز یهود تا قیامت باقی خواهند بود و بینشان عداوت و بغضاء جریان خواهد داشت و این از اخبار غیبی قرآن است، حال آیا اگر خدا امامی بفرستد و دشمنی و کینه ایشان را برطرف کند و همه ایشان را مسلمان کند برخلاف این آیات خواهد بود یا خیر؟! :

چهارم، آیه 4 سورة ممتحنه که فرموده:

﴿وَبَدَأَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءُ أَبَدًا﴾ (الممتحنة: 4).

«و پدیداراست بین ما و شما همیشه دشمنی و کینه توزیها إلی الأبد».

که راجع به مسلمانان و یهود می فرماید. آیا خدا راست فرموده و یا اخباری که می گوید: مهدی می آید و همه را صلح و صفا می دهد.

پنجم، آیه 99 سورة یونس:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ

حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (یونس: 99).

«اگر پروردگار تو بخواهد بدون شک تمام کسانی که در زمینند ایمان خواهند آورد (یعنی اگر خدا بخواهد می تواند مردم را مجبور به ایمان کند) آیا تو (ای محمد p) ، مردم را باکراه و ادار به ایمان می کنی؟».

استفهام در این آیه انکاری است، یعنی تو اکراه نداری اگر خدا ایمان باکراه می خواست خود می توانست مردم را مجبور کند در حالیکه نکرده، پس تو نمی توانی مردم را مجبور به ایمان کنی.

ششم، سورة بقره آیه 256:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (البقره: 256).

«در دین و قبول آن اکراهی نیست، زیرا رشد و گمراهی روشن شده است».
 آیا دینی که می‌گوید در آن اکراه نیست بعد می‌گوید امامی را خدا می‌فرستد که بزور و اکراه مردم را به دین دعوت کند، آنهم با شمشیر؟!، پس یقیناً چنین چیزی دروغ و ضد آیات و سنت الهی است.

هفتم، آیه 3 و 4 سورة شعراء:

﴿لَعَلَّكَ بَاحِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ

السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ (الشعراء: 4).

«(ای محمد!) شاید تو خود را ببازی که چرا مؤمن نمی‌شوند که ما اگر بخواهیم بر ایشان آیتی از آسمان فرو می‌فرستیم که گردنشان برای آن خاضع و ناچار گردد».
 پس سنت خدا چنین است که رسول خود را منع می‌کند از حرص و فشار برای ایمان مردم و اگر خود می‌خواست می‌توانست عذابی و یا آتشی بر سر مردم نازل کند که ناچار با ایمان شوند، ولی نخواسته، حال چگونه و کدام کس می‌تواند بزور مردم را وادار به ایمان کند مگر شاه اسماعیل صفوی باشد آن هم ایمان به خرافات.
 هشتم، آیه 55 سورة آل عمران که می‌فرماید:

﴿يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ (آل عمران: 55).

«ای عیسی! بدون شک من تو را قبض روح کنم و تو را بلندپایه قرار دهم و تو را از کفر کافرین پاک گردانم و آنانکه پیرو تو هستند فوق و برتر قرار دهم از کسانی که کافرند تا روز قیامت، سپس بازگشت شما به سوی من است، پس درباره

آنچه اختلاف می‌کردید بین تان حکم و داوری خواهم نمود». **نهم**، آیه 68 سورة يس:

﴿وَمَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْلَمُونَ﴾ (يس: 68).

«هرکس را عمر بیفزائیم و در خلقت او نقص و سستی می‌آوریم، آیا تعقل نمی‌کنند».

و سنت الهی چنین است.

﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (الأحزاب: 62)

«و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت».

پس اینکه کسی غایب شود و هزاران سال عمر کند و جوان باشد چنانچه بی‌خبران از قرآن می‌گویند نشدنی است.

دهم، آیات 118 و 119 سورة هود:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا

مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْ

الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ (هود: 118-119).

«و اگر پروردگارت خواسته بود مردم را یک امت قرار داده بود (یعنی نخواسته) و همیشه اختلاف دارند مگر کسی که پروردگارت او را رحم کند و برای همین اختلاف ایشان را آفرید، و فرمان پروردگارت تمام است که البته دوزخ را از تمام جن و انس پر کنم».

طبق این آیه همیشه اختلاف خواهد بود و یک امامی که همه را متحد به اسلام کند که دیگر کافری نباشد امکان ندارد. و البته آیات دیگری نیز در این موضوع آمده است. ولی ما

به همین ده آیه اکتفا می‌کنیم که: **تلك عشرة كاملة.**

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (الحديد: 25).

«ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند».

مدعای مذهب‌سازان برخلاف عقل است

به ادله و براهین زیادی مدعای ایشان باطل است، از جمله براهین آنکه: قوانین دینی الهی برای اصلاح بشر و دفع مفساد آمده و اگر شارع دین راستگو باشد درهای فساد را به روی مردم باز نمی‌کند و بر ضرر مردم چیزی نمی‌گوید و خبر مضر دروغی را به مردم نمی‌گوید و اخبار نمی‌کند. آیا فکر کرده‌اید که اخباریکه برای وجود مهدی و آمدن او ساخته‌اند چقدر ضرر و فساد دارد زیرا به مردم مسلمان گفته‌اند روزی برای اصلاح آنهم بزور از طرف خدا یک نفر بنام مهدی می‌آید و مردم را به انتظار چنین کسی گذاشته‌اند، آن وقت بنام مهدی صدها نفر قیام کرده و مردم را به قتل و کشتار و غارت یکدیگر واداشته‌اند و چه ضررهای زیادی شامل حال مردم شده و چه قدر فساد و فتنه کرده‌اند، صدها هزار نفر آخوند و روحانی بنام اینکه ما نایب عام او هستیم چقدر از مردم عوام وجوهات گرفته و خورده و یک قدم اصلاحی نکرده و بر نداشته‌اند و بلکه سد راه مردم از بیداری بوده‌اند. میلیاردها بنام سهم امام

از مردم عوام گرفته و صرف نشر خرافات خود کرده‌اند، نه یک اختراعی، نه کشف دوائی و نه تشکیل کارخانه عام المنفعه کرده‌اند!، و اگر دانشمند آگاهی خواسته کسی را بیدار و از دام خرافات برهاند او را تکفیر کرده و شنیدن و خواندن سخن او را تحریم کرده‌اند. تا بحال و تا زمان ما هفتاد نفر بنام مهدی قیامت کرده و خون مردم را ریخته‌اند کسی نیست به آنکه می‌گوید من نایب امام و یا نایب بر حق امام بگویند: مدرک تو چیست؟!، بلکه این نایبان اصلاً فقیه هم نیستند و مدرکی ندارند. ایشان روز بروز خرافات را عمیق‌تر و وسیع‌تر نموده و مردم را از قرآن و سنت دور نگه داشته‌اند، و دین اسلام که دین تعلیم و تعلم بوده برده و بجای آن تقلید را آورده‌اند.

اخبار مهدی موجب فتنه و فساد شده

یکی از علمای خیرخواه بیدار معاصر بنام شیخ عبدالله بن زید آل محمود که رئیس محاکم شرعیه در مملکت قطر می‌باشد کتابی نوشته بنام: «لا مهدی ینتظر بعد سید البشر»، و شیعه را مبدء و منشأ خرافت مهدی موهوم دانسته و می‌گوید: مکرر بنام مهدی در هر زمان و مکان غوغا بر پا کرده و به بهانه قیامت مهدی موعود و بنام او اشخاص فاسدی قیامت کرده و مردم ساده و یا غوغا طلب و جاهلانی را بدور خود جمع کرده و هیجانها ایجاد کرده و خونهای بسیاری را ریخته و آخر الامر بدون نتیجه و بدون اینکه دینی و یا حقی را تأیید کنند مردم را به جان یکدیگر انداخته و ابتلاآت را بوجود آورده‌اند. و حاصل آنکه

نام مهدی موجب فتنه و فساد شده و عده بسیاری را به گمراهی کشانیده، برعالم خیرخواه لازم است. برای دفع این فساد فکرکند و مردم را اگر بتواند روشن سازد، و از این فتنه‌ها دور سازد و بیان کند که نام مهدی و قیام او اصلاً در کتاب خدا نیامده، بخصوص علاوه بر آن در قرآن نیامده، آیاتی برخلاف آن آمده است. و اخیراً در ایران سیدی بنام نایب بر حق مهدی اهل غوغا و هوچیان و مردم ساده را بدور خود جمع کرده و میلیونها نفر را به کشتن داده و میلیاردها اموال را غارت کرده‌اند.

نویسنده گوید: اصلاً هر امامی باید تابع دین باشد نه اصل و فرع آن، پس گفتگو و یا دعوت به این امامی که نه اصل دین است و نه فرع آن. و در قرآن از او ذکری نشده چه فایده دارد و چرا مردم عوامرا به آن دعوت کرده و هر دوره فسادها برپا می‌کنند؟! ممکن است کسی بگوید برای دکانداران مذهبی که شب و روز مردم را به امام منتظر دعوت می‌کنند و هزاران فلسفه و دلیلهای غیرمنطقی می‌تراشند، فائده‌ها دارد و آن گرفتن میلیاردها سهم امام است، و لذا تأکیدی در این مورد دارند که برای موارد دیگر ندارند، و لذا همه ساله نیمه شعبان مردم را دعوت به جشن و چراغانی و خرج میلیونها درهم و دینار می‌کنند و جشنهائی که برای آن می‌گیرند برای تولد انبیاء و حتی برای تولد پیغمبر آخرالزمان نمی‌گیرند. در حالیکه در اسلام دستوری برای گرفتن جشن تولد و یا عزا برای بزرگان دین اصلاً نداریم حتی علی بن ابیطالب و سایر خلفاء برای روز تولد رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- جشن نگرفته و همه ساله برای وفات او

عزا بر پا نکردند، بلکه روز وفات رسول خدا را تعطیل نکردند. آری، عده‌ای بدون مدرک خود را نایب‌الامام می‌خوانند و مالها بنام سهم امام می‌گیرند و می‌خورند چنانکه خدای تعالی در سوره توبه آیه 34 به مؤمنین هشدار داده و برای آگاهی ایشان فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ

النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾. (التوبة: 34)

«ای مؤمنین، بدون شک بسیاری از علماء و مقدسین اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند.»

البته مردم عوام که سهم امام می‌دهند ضرر دارد پس معلوم شد که موجود منتظر برای عوام نفعی ندارد. عالم فوق‌الذکر می‌گوید: این همه فتنه و فساد از شیعه می‌باشد که یک منتظری بفوت و فن ساخته و همه ساله مردم را وادار به جشنها و چراغانی می‌کنند تا به این افکار بیهوده مشغولشان سازند و جیب آنان را خالی کنند.

و در ص 7 می‌گوید: احادیثی که اهل سنت روایت کرده‌اند یا نام مهدی صریحا در آنها ذکر نشده و یا اگر ذکر شده سند آن ضعیف است، و کتب مهمی مانند صحیح بخاری و مسلم آن احادیث را نیاورده‌اند برای ضعف آنها. و بعضی از آن احادیث می‌گوید: مهدی، عیسی بن مریم است و کس دیگری نیست (چنانکه بعضی از اخبار شیعه نیز همین را گفته در حالیکه قرآن دلالت دارد بر وفات حضرت عیسی - علیه السلام -، ولی متأسفانه مردم را از قرآن دور کرده‌اند).

و در ص 9 می‌گوید: بعضی از اخبار می‌گویند: آن مهدی، مهدی فرزند منصور دوانقی است که زمان او گذشته و ذکر چنین اخباری در کتب بیهوده است و انتظار مهدی فرزند منصور دوانقی حماقت است (معلوم می‌شود بنی‌عباس در جعل احادیث مهدی دروغین شرکت داشته‌اند، و یکی از سیاست‌های ایشان جعل و نشر چنین اخباری بوده است). و بعضی از آن احادیث می‌گویند: مردی از اولاد حسن بن علی است. و بیشتر آن احادیث چنین است. و البته بسیاری از اولاد حسن بن علی در قرن‌های اولیهٔ اسلام بهمین نام و بهانه قیام کردند، و چه بسیار مردمی که به این خیال به آنان همراهی کردند و جان و مال و اولادشان تلف شد و بغیر از فتنه چیزی نبود، با اینکه قرن‌های اول اسلام مردم به کتاب خدا و سنت رسول آشنا بودند و می‌توانستند امام بحق را از امام باطل تمیز بدهند ولی باز گول خوردند. البته زمان ما که مردم بکلی از کتاب خدا بی‌خبرند (و حتی علمای شیعه اکثراً می‌گویند: قرآن قابل فهم مردم نیست) در این حال چگونه امام صادق را از کاذب تشخیص دهند.

و در همان صفحه گویند: اخبار امامیه می‌گویند: او فرزند حسن عسکری است که مورخین باتفاق گفته‌اند او را فرندی نبوده است. و اختلاف در روایات مهدی بزرگترین دلیل است که مهدی محل اتفاق نبوده و جعلی و ساختگی است و هر دسته برای پیشرفت کار خود اخباری ساخته و پرداخته‌اند. و علمائی که اخبار مهدی را جعلی و ساختگی دانسته‌اند بسیار بوده‌اند از جمله ابوالاعلی مودودی است که این عقیده را از عقاید لازمه‌ای که در کتاب

خدا باشد ندانسته و از جمله ابن خلدون فرید وجدی در دائره المعارف جزء نهم / ص 480، و از جمله رشید رضا. ولی چه باید کرد که تعصبات مردم، و جهل ایشان به کتاب خدا و سنت رسول -صلی الله علیه وسلم- ایشان را از فهم حقایق بازداشته است.

دین کامل احتیاج به مهدی که آن را تکامل دهد ندارد

و در ص 14 گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- دین کاملی بنام اسلام آورد که خدا در آیه 3 سوره مائده فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾، «امروز دینتان را برای شما کامل کردم» و در کتاب خود ذکری از مهدی نکرد و عنوانی برای او نیاورد. آیا مهدی دین بهتری می‌آورد و یا او از محمد -صلی الله علیه وسلم- بالاتر و مهم‌تر است (نعوذ بالله). و ما با داشتن کتاب خدا و سنت رسول او -صلی الله علیه وسلم- مستغنی از مهدی هستیم و احتیاج و کسری نداریم که او بیاید اضافه و یا متمیم کند. و در ص 17 می‌گوید: هزاران نفر از علمای بزرگ آمدند و رفتند و برای ترویج دین زحمتهای کشیدند و اصول و فروع آنرا واضح کردند بدون اینکه مهدی را دیده باشند و یا از او اطلاعی داشته باشند و اصحاب رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و تابعین همه مسلمان بودند بدون اینکه از مهدی خبری داشته باشند و یا نام او را شنیده باشند (نویسنده گوید: حتی خود ائمه شیعه و اصحابشان از این دوازده امام و امام غایب بی‌خبر بودند و اگر اخباری در میان شیعه منتشر شده در قرن سوم

ساخته و پرداخته شده چنانکه ما در کتاب «بتشکن» دلائل آنرا ذکر کرده ایم).

و در ص 20 می‌گوید: اصلاً شأن رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نبوده که مردم را به یک مرد غیر معلوم غایب وعده دهد که هر کسبه بنام او بتواند دکانی باز کند و یا قیام کند و مردم را به کشتن دهد و فتنه و فساد ایجاد نماید این کار از پیغمبر رحمت بعید است.

و در ص 21 می‌گوید: طبق اخبار شیعه اگر امام خیالی بیاید هفت سال ریاست می‌کند و بدست پیره زن ریش‌داری کشته می‌شود، حال آیا سزاوار است هزاران سال مردم را در انتظار کشند برای چنین کسی که فقط هفت سال ریاست می‌کند و در اثر چنین انتظار این همه فتنه و فساد بوجود آید و هر دوره بنام او مردم را به فتنه‌ها افکنند.

و در ص 22 می‌گوید: چون مدعیان مهدی زیاد بودند و لذا علماء شرق و غرب فتنه و فساد ایشان را دیدند متفق شدند که برای جلوگیری از خرابی اسلام باید با مدعیان مهدویت قتال کرد تا نتوانند به خرابی اسلام اقدام کرده و بهانه مهدویت بدعتها نیاورند.

و در ص 24، طرفداران مهدی را از اهل بدعت شمرده و دفع و قتال با صاحبان این فکر را واجب دانسته است.

و در ص 25 نقل کرده که بسیاری از متأخرین و علماء، احادیث بدعت مهدی را رد کرده‌اند و می‌گویند: اخبار مهدوی اضافه بر تعارض دارای ضد و نقیض بوده و با اضافه روای آن ضعیف و یا مجهول الحال می‌باشند.

از جمله کسانی که ادعای مهدویت کرده عالم مذکور در ص 52 نام بعضی از مدعیان مهدویت را برده از جمله ابوطاهر الجنابی رئیس قرامطه که در اواخر قرن سوم ظهور کرد، و وارد حجاز گردید و در مکه چه قدر قتل و غارت کرد و سنگ جبرالأسود و درب کعبه را کند و با خود برد و چه قدر از اشیاء نفیس را غارت کرد و همراه خود برد.

و از جمله محمد بن تومرت که مرد کذابی برآمد و چه قدر قتل نفوس کرد و حرملهای مسلمین را مباح نمود و چقدر بی‌عفتی انجام داد.

و از جمله مهدی ملحد بنام عبیدالله بن میمون که جد او یهودی بود و گفت: من مهدی موعودم و مردم عوام را بدور خود جمع کرد و بر بلاد مغرب مسلط شد و جانشینان او بنام سلاطین عبیدیه مدتها بر ممالک غرب مسلط بودند و چه قدر بدعتها آوردند و اسلام را خراب کردند.

و از جمله شیخ احمد احسائی که بنام نایب خاص مهدی آمد و در ایران مذاهبی بوجود آورد بنام، شیخیه و کریم خانیه و بالاسریه و چقدر قتل نفوس و غارت اموال شد که خدا می‌داند.

و از جمله سید علی محمد باب که مذهب بابیه و بهائیه را او پی‌ریزی کرده و خود را اولاً باب مهدی و بعداً خود مهدی دانست و چه قدر در ایران غوغا و جنگ و جدال برپا شد و خونها ریخت و مالها بغارت رفت و هنوز ادامه دارد.

و از جمله احمد قادیانی در هند بنام مهدویت قیام و اقدام کرد و مذهب قادیانی را ایجاد کرد و چه قدر قتل و غارت و فساد و فتنه برپا کرد که هنوز هم ادامه دارد.

و کسان دیگری بهمین نامها و یا بنام نایب بر حق مهدی قیام کردند و بجز جنگ و جدال نتیجه‌ای نشد.

نویسنده گوید: اکنون می‌پردازم به اخبار شیعه امامیه که در کتب شیعه بنام مهدی آمده و بررسی می‌کنیم، و بزرگترین کتابی که اخبار کتب شیعه را جمع کرده کتاب «بحار الأنوار» مجلسی است که در جلد 51 و 52 و 53 طبع جدید همه آنها را جمع کرده است. ما بطور اختصار تمام ابواب آنرا بررسی کرده و به نظر خواننده می‌رسانیم تا خود قضاوت کند که ارزش آنها چه قدر است، زیرا اخباری در این سه جلد آمده که نه با عقل موافق است و نه با قرآن. و تعجب است کسانی که مدعی علم و عقل بوده‌اند چگونه این اخبار را جمع کرده‌اند؟! اگر کسی اندک فکری داشته باشد به نادرستی و خرافت بافندگان پی می‌برد، ولی ما ناچاریم برای نشان دادن حقیقت، و روشن شدن خوانندگان، بعضی از جعلیات آن را بیاوریم. می‌توان گفت: یک حدیث صحیح در میان آنها از جهت سند نیامده است.

ما در این کتاب، معرفی راویان اخبار مهدی را طبق گفتار علمای رجال خود شیعه می‌آوریم. و اگر گفتیم مجهول الحال، خود علمای رجال شیعه، او را مجهول الحال و یا مجهول گفته‌اند. و مجهول کسی است که نه اسلام و نه ایمان او معلوم است و نه عدالت و انصاف او. و اگر گفتیم: مهمل، خود علمای رجال شیعه امامیه، او را اصلاً نام نبرده و او را مهمل گذاشته‌اند. و اگر گفتیم: ضعیف، علمای رجال شیعه از قبیل شیخ طوسی و مقانی و علامه حلی و نجاشی و امثال ایشان او را ضعیف

دانسته‌اند. و ضعیف کسی است که یا عقاید او فاسد بوده و یا دارای فسق و فجور بوده و یا کذاب و جعال و دشمن بوده است. و چون «بحارالانوار» از تمام کتب شیعه، این اخبار را بیشتر جمع کرده، شروع می‌کنیم به تحقیق در آن سه جلد بحار یعنی 51 و 52 و 53.

أما جلد 51 بحار

در ص 1 می‌گوید: امام ثانی عشر «نور الأنوار» است، و این، سخن باطلی است، حکما و فلاسفه و شیخیه ب فکر ناقص خود خدا را فقط خالق عقل اول و یا نورالأنوار می‌دانند، ولی خدا در سورة انسان آیه 2 فرموده:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ﴾ (الإنسان: 2).

«ما انسان را از نطفه مخلوط پدر و مادر خلق کردیم».

و هر انسانی حتی انبیاء از نطفه خلق شده‌اند نه از نور.

و در ص 1 می‌گوید: «خليفة الرحمن الحجة بن الحسن»، که آن غایب را خليفة خدا خوانده است. در صورتیکه خدایتعالی غایب نشده و نمرده و نرفته تا جانشین بخواهد و حق تعالی مکان ندارد تا کسی جای او باشد و مقام خود را به مخلوق نداده تا مخلوقی در جا و مقام او باشد، مگر به عقیده خرافاتیان، که از خودخواهی نمی‌خواهند قبول کنند که خدا خلیفه ندارد، ولی چنانکه در سورة بقره آمده چون خدا به ملائکه فرمود:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (البقرة: 30)

«من در زمین خلیفه‌ای پدید آوردم».

ملائکه مخاطبین فهمیدند که خدا می‌خواهد بجای مفسدین و سفاکین که قبلاً در زمین بودند و هلاک شدند بجای آنان جانشینی خلق کند، و لذا گفتند:

﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (البقرة: 30).

«آیا کسی را بیافرینی که در آنجا فساد کند و خونریزی نماید».

وگرنه خلیفه خدا که سفاک و مفسد نمی‌شود. شما ملاحظه کنید از خطبة اول کتاب خرافات جاری است. و البته باید دانست که تمام مردم چه مفسد و چه مصلح و چه مؤمن و چه کافر، همه خلیفه هستند اما نه خلیفه خدا بلکه خلیفه سابقین، که انسانهای هر قرن و زمانی، جانشین و وارث انسانها و نسلهای گذشته می‌باشند که قدرت و تمدن آنان را بارث می‌برند. بنابراین همه ما بدین معنا خلیفه هستیم چنانکه خداوند در سوره فاطر آیه 39 می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ﴾

(فاطر: 39).

«اوست که شما را جانشینانی در زمین قرار داد هر کس کافر شود، کفر او به زیان خودش خواهد بود».

در حالیکه خلیفه خدا اگر انسان باشد نمی‌توان گفت که نسبت به او کافر می‌گردد؟! پس خدا انسان را باعتبار اینکه پشت‌اندر پشت در زمین، زندگی می‌کند او را خلیفه نامیده چنانکه بهمین اعتبار درباره شب و روز می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً﴾ (الفرقان: 62).

«و اوست آن که شب و روز را جانشین
یکدیگر قرار داد».
ولی چه باید کرد که خرافات سدّ حقایق
گردیده است؟.

ص 2 - باب ولادته و احوال أمّه
در اینجا در باب تولد او و احوال مادر او
چندین قول ضد و نقیض آورده است:
اما سال تولد او را مجهول قرار داده،
زیرا در ص 4 می‌گوید: در سال 256 و همچنین
در ص 15 و در ص 2 روایت کرده که سال تولد
او در سال 255 می‌باشد. و در ص 23 گوید: سال
258 متولد شده است. و در ص 25 روایت نموده
در سال 257 بدنیا آمده است. و در ص 16
روایت نموده که در سال 254 تولد گردیده
است. از مجموع این روایات معلوم می‌شود سال
تولد او مجهول است.
و أما روز تولد: در ص 2 روایت کرده 15
شعبان، و در صفحه 23 روایت کرده که 23
رمضان، و در ص 24 روایت کرده و در روز 9
ربیع الأول، و در ص 19 روایت کرده از حکیمه
عمة او که شب نیمه شهر رمضان متولد شده
است. و در ص 25 روایت کرده در 3 شعبان پا
به جهان گشود. و در ص 15 نقل کرده که در
روز 8 شعبان و در ص 16 روایت کرده که شب
جمعه ماه رمضان تولد او بوده است. و در ص
19 نقل کرده از حکیمه عمة او که چون به
دنیا آمد تکلم کرد، و شهادتین گفت و چند
آیه از قرآن قرائت کرد، و این مخالف قرآن
است که در سورة نحل آیه 78 فرموده:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ (النحل: 78).

«و خداوند شما را از شکمهای مادرانتان
[در حالی] بیرون آورد که چیزی
نمیدانستید»

باضافه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- تا
چهل سال از آیات قرآن هیچ نمیدانست. اما
این طفل که یکی از اُمت او میباشد (اگر
بوجود آمده باشد)، وقت ورود به دنیا قرآن
میخواند. و باز روایت 14 را از همین حکیمه
بشکل دیگری نقل کرده است، در حالیکه از
همین کتاب بحار معلوم میشود که حکیمه اصلا
طفل را ندیده، بلکه شنیده است. و راوی
روایت 14 مردی است مجهول بنام محمد بن
ابراهیم الکوفی. شما نگاه کنید چه دروغها
بنام اسلام ساخته و پرداخته اند.

و اما مادر او معلوم نیست که بوده؟!
در ص 2 از ابی الحسن روایت کرده که نام
مادر مهدی نرجس است.
در ص 5 روایت کرده که نام مادر او صیقل و
یا صقیل است که در زمان حیات حضرت عسکری
فوت شده است.
در ص 7 روایت کرده که نام مادر او (یعنی
مهدی) ملیکه بنت یسوعا است.
و در ص 15 حدیث آورده که نام مادر او
ریحانه بوده است.
و در ص 15 نیز روایت کرده که نام مادر او
سوسن بوده است.
و در ص 23 روایت کرده که نام مادر او
حکیمه بوده.

و در ص 24 حدیث آورده که نام مادر او خمط است.

و در ص 28 روایت نموده که نام مادر او مریم دختر زید العلویه می‌باشد.

و اما راویان این باب و این احادیث از نظر علمای رجال شناس شیعه:

روایت اول بی سند و بی‌مدرک است.

روایت دوم گوید: «أخبرني بعض أصحابنا» که معلوم نکرده آن بعض نامش چه بوده؟! کجائی بوده؟! عادل بوده یا فاسق؟!، بکلی مجهول است.

روایت سوم، راوی آن حسین بن رزق الله است که مهمل می‌باشد و نامی از او در کتاب رجال نیست که بوده آیا وجود داشته یا خیر؟! آیا مسلمان بوده یا کافر؟! آیا فاسق بوده یا عادل؟! آیا راستگو بوده یا دروغگو؟! و او روایت کرده از مجهول دیگری بنام موسی بن محمد بن القاسم که او نیز طبق رجال شیعه مهمل و مجهول است. پس معلوم می‌شود مجهولی از مجهول دیگر برای ما امام و حجت آورده‌اند!! این راویان آن، و اما متن آن، حکیمه دختر حضرت جواد می‌گوید: من وقت تولد بودم و مامای او شدم، و او را دیدم، ولی در ص 364 از همین حکیمه پرسیده‌اند: آیا شما آن فرزند حسن عسکری را دیده‌ای؟ در جواب گفته: ندیده‌ام، ولی شنیده‌ام.

اما روایت 4، راوی آن حسین بن محمد بن عامر که حال او مجهول و مذهب او نامعلوم.

روایت 5 راوی آن علی بن محمد مجهول الحال و مشترک بین چندین نفر.

روایت 6 راوی آن حسین بن علی النیشابوری که اهل رجال می‌گویند: چنین کسی وجود

نداشته، یعنی به دنیا نیامده است. او نقل کرده از نسیم و ماریه که هر دو مجهول می‌باشند. و این دو مجهول روایت کرده‌اند که چون طفل به دنیا آمد عطسه کرد، و خود را حجت خدا خواند!!، کسی نبوده از این راویان مجهول بپرسد آیا خدا باید کسی را حجت بخواند یا هر طفل صغیری می‌تواند خود را حجت بخواند. قرآن که می‌فرماید: پس از پیغمبران کسی حجت نیست چه طفل باشد چه غیر آن، چه امام باشد و چه مأموم.

روایت هفتم، روایت کرده ابراهیم بن محمد مجهول مشترک بین چند نفر، او روایت کرده از نسیم خادم که معلوم نیست چه کاره بوده؟! آیا عادل بوده یا فاسق؟!.

روایت هشتم، این روایت نیز مانند روایت قبل از نسیم خادم مجهول است.

روایت نهم، روایت شده از اسحاق بن ریاح که طبق علم رجال، او مهمل و مجهول الحال است.

روایت دهم، روایت شده از ماجیلویه از ابی‌علی خیزرانی که حال او و مذهب او مجهول است. و او روایت کرده از کنیزی که نه اسم آن کنیز معلوم و نه رسم او.

حال انسان تعجب می‌کند از قطارکردن این روایات مجهوله آخر چه حجتی و چه اصلی و فرعی می‌توان با این اشخاص مجهول الحال ثابت کرد؟.

روایت یازدهم، روایت کرده ابن المتوکل که نام او مجهول و او روایت کرده از ابی‌غانم الخادم که حال او مجهول و نام او غیر معلوم.

روایت دوازدهم، روایت کرده ابوالفضل که نام او مجهول و حال او غیر معلوم است. او

روایت کرده از محمد بحر که هم غالی بوده و هم قائل به تفویض که موجب کفر است. و او روایت کرده از بشر بن سلیمان که در کتب رجال حال او مجهول و مهمل است. ولی ممقانی خواسته به این روایت که از مادر امام زمان گفتگو کرده و او را خریداری کرده او را توثیق کند، ولی این اشتباه است، زیرا از خود این روایت نمی‌توان حال او را معلوم کرد، بلکه باید قبلاً حال او معلوم و ثقه باشد تا روایت او قبول شود، وگرنه ممکن است جعل کرده باشد. تازه همین روایت در ذم اوست زیرا می‌گوید: او نحاس یعنی برده فروش بود. و برده فروش را رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بدترین مردم خوانده است. حال بدترین مردم می‌خواهد برای ما مادر حجت را معرفی کند: «شر الناس من باع الناس».

روایت سیزدهم نیز از همان مرد مجهول برده فروش روایت شده ضعیف کالسابق.

روایت چهاردهم، روایت کرده محمد بن اسماعیل مجهول طبق علم رجال، از مجهول دیگری بنام محمد بن ابراهیم الکوفی.

روایت پانزدهم، روایت کرده از حسن بن علی بن زکریا که تمام علمای رجال او را ضعیف شمرده‌اند، یعنی از جهت دین و دیانت ضعیف بوده است.

روایت 16، روایت کرده از مردی که حال او مجهول و اسم او نامعلوم. این هم شد حدیث (عن رجل).

روایت 17، روایت کرده از همان مرد مجهول محمد بن ابراهیم الکوفی که در حدیث 14 گذشت.

روایت 18، روایت کرده ماجیلویه از حسن بن علی نیشابور که حال او مجهول است بقول علمای رجال شیعه، و او روایت کرده از مجهول دیگری بنام حسن بن المنذر، و او روایت کرده از حمزه بن ابی‌الفتح که وجود او معلوم نیست. و او گوید: به من بشارت دادند که برای ابی محمد فرزندی داده شده است.

حال بشارت دهنده که بوده و برای چه به او بشارت داده مگر او چه کاره بوده است؟! الان در ایران چهل میلیون جمعیت است که هر ساله روضه‌خوانها آنان را بشارت می‌دهند به تولد مهدی، آیا این بشارتها برای حفظ دکان است و یا بشارت دهندگان مهدی را دیده‌اند و فقط **قربة إلى الله** بشارت می‌دهند!! و تازه این راوی نامعلوم می‌گوید: آن طفل مکنای به ابی‌جعفر است، در حالیکه این برخلاف روایات دیگری است که می‌گویند: کنیه او کنیه پیغمبر است. و کنیه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- ابوجعفر نبوده است. و باضافه این خودش طفل را ندیده است. اگرچه تمام این هیجده روایتی که تابحال ذکر کردیم اکثرا بلکه کلا راویانش طفل مولود را ندیده بودند.

روایت 19، روایت کرده است از حسن بن علی بن زکریا که تمام علمای رجال او را ضعیف شمرده‌اند چنانکه در حدیث 15 گذشت. او روایت کرده از محمد بن خلیلان مجهول الحال و او از پدرش، مجهول الحال و او از جدش مجهول الحال و او از غیاث بن اسد مجهول الحال. شما تماشا کنید صد هزار از این روایاتی که راویانش مجهول الحال می‌باشند آیا یک پول ارزش دارد؟!، این آقایان کلاغ چین کرده‌اند که چهل کلاغ به یک سنگ فرار می‌کنند.

خوب غیاث بن اسد مجهول چه فرموده،
فرموده: من شنیدم که مهدی نور از بالای سرش
تتق؟؟؟؟ می‌کشد تا به بالای آسمانها، اگر او
خرافی نبود و راستگو بود تازه سخنش مورد
قبول نبود.

روایت 20، راویانش همان راویان حدیث 19
می‌باشند، ولی در این روایت یک مطلب خرافی
دیگر وجود دارد و آن این است که می‌گوید:
مادر ائمه نفاس نمی‌شوند، و خون نفاس
ندارند، یعنی، مانند سایر افراد بشر
نیستند، و این ضد آیات الهی است که خدا به
رسول خود فرموده:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (الکھف):
110).

«گو: جز این نیست که من بشری مانند
شما هستم».

عجب این است که در ص 19 حدیث کرده از
حکیمه که روز سوم رفتم دیدم بحالت نفاس
است!! آیا این روایات ضد و نقیض را چگونه
باید قبول کرد؟!!

روایت 21، روایت شده از احمد بن حسن بن
اسحاق مجهول الحال.

روایت 22، ایضا از حسن بن حسین علوی
مجهول الحالی که گفته: من حضرت عسکری را
تهنیت گفتم به ولادت فرزندش، خیلی خوب آیا
فرزند را دیده یا ندیده تهنیت گفته، روایت
ساکت است. حال صرف تهنیت او چه فائده
دارد؟! البته هیچ.

حدیث 23، روایت کرده علی بن محمد بن حباب
که حال او مجهول است. آیا روایات مردمان
مجهول چه چیزی را می‌تواند ثابت کند!

حدیث 24، روایت شده از همان حسن بن حسین علوی مجهول که در حدیث 22 ذکر شد.

حدیث 25، روایت کرده از حکیمه که ولد را دیده و مامائی کرده ولی در ص 364 گوید: من ندیده‌ام ولی شنیده‌ام، و خود او این حدیث را تکذیب نموده است.

حدیث 26، روایت کرده از علی بن سمیع بن بنان که مجهول الحال و مهمل است، و او روایت کرده از حکیمه که مادر مهدی را درحال نفاس دیدم و این ضد روایت بیستم است.

حدیث 27، روایت کرده از احمد بن علی مجهول و او از حنظله بن زکریا که او نیز در رجال شیعه مجهول الحال است. و این حدیث مانند احادیث سابقه است، ولی خرافتی دارد که آنها نداشتند و آن این است که می‌گوید: یک روز بمانند یکسال بزرگ می‌شود، یعنی، این طفل پانزده روز پس از تولد 15 ساله می‌باشد، یعنی: «بشر مثلکم» نیست بلکه «بشر غیرکم» است.

حدیث 28 نیز از همان حنظله بن زکریای مجهول الحال است که تمام علمای شیعه حدیث راوی مجهول را معتبر نمی‌دانند، حال چگونه این روایات مجاهیل را جمع کرده‌اند، آنهم در اصول دین و عقاید.

حدیث 29، ذکر راوی نشده یعنی گوید: «زُوی» یعنی، روایت شده، حال راوی آن کیست نامش چه بوده چه مذهبی داشته؟! هیچ معلوم نیست، آن راوی بی‌نام روایت کرده از بعضی از خواهران ابی‌الحسن ولی نام آن بعض را معلوم نکرده است، یک نفر بی‌نام و نشان روایت کرده از یک بی‌نام و نشان دیگر.

حدیث 30، علان بسند خود روایت کرده است، حال علان کیست و سند او چگونه بوده معلوم نیست، او چیزی نقل کرده که صدق و کذبش را باید تاریخ معین کند و در تاریخ چیزی ذکر نشده است. و آن این است که سید پس از دو سال از فوت ابی‌الحسن متولد شده است. باید پرسید: کدام سید و کدام ابوالحسن. چون وقت روایت ما نبودیم که بپرسیم، علان هم که نپرسیده است، و اگر مقصود از ابی‌الحسن، حضرت عسکری باشد و آنکه فرزند او پس از دو سال از فوت او متولد شده یقیناً دروغ است، زیرا طفل دو سال در شکم مادر نمی‌ماند. حال این علمای شیعه این روایات مسلم‌الکذب را برای چه جمع کرده‌اند؟!!

حدیث 31، راوی آن شلمغانی مرد بی‌دینی است که به قول مجلسی، توقیعاتی از امام در لعن او صادر شده و او مدعی نیابت شد و با حسین بن روح خواست در گرفتن وجوهات شرکت کند و لذا مورد لعن حسین بن روح شد. و این شلمغانی از جمله دانشمندان و مؤلفی کتب شیعه بود، اما چون او را وکیل نکردند و به او ریاست ندادند کفریات او ظاهر گردید. حال این روایت و روایت 32 نقل شده از این چنین کسی، و او روایت کرده از مرد مجهولی که حضرت عسکری دو عدد گوسفند برای او فرستاده که آنها را عقیقه کن و خود بخور و به دیگران اطعام کن، حال مقصود از ذکر این احادیث چیست و مجلسی چه چیزی را می‌خواهد با این روایات نادرست و مبهم اثبات کند معلوم نیست؟.

حدیث 33، روایت شده از خشاب که مهمل و مجهول است. و اما متن آن، از رسول خدا -صلی

الله عليه وسلم - نقل شده که اهل بیت من مانند ستارگانند هر ستاره ای غروب کند ستاره دیگری طلوع کند تا وقتی که شما به آن ستاره توجه کردید ملک الموت او را بمیراند!!، حال این، چه مربوط به مهدی است باید از نویسندگانی که فعلا مرده اند پرسید؟!

حدیث 34، نقل کرده از یک نفر منجم یهودی که هر کس می‌داند یهودی دشمن اسلام است آیا روایت از یک نفر یهودی به چه دردی می‌خورد؟! و بعلاوه خود شیعه از پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- روایت کرده اند که سخن منجم را تصدیق نکنید و هر کس تصدیق کند کافر است. حال آیا چنین چیزهایی را میتوان مدرک قرار داد؟!

حدیث 35، کشف الغمه، پس از چندین قرن از زمان حضرت عسکری گذشته نقل کرده از مرد مجهولی که حجة بن الحسن در سال 258 در «سر من رای» متولد شده است. اما روضه خوانهای ایران پس از چندین سال از آن نقل گذشته، همه نقل می‌کنند برخلاف آن!، آیا این نقل چه فایده دارد؟! و همچنین است روایت 36 که نقل شده از کتاب ارشاد که آن کتاب تاریخی است از شیخ مفید که دو قرن از زمان حضرت عسکری متأخر است.

حدیث 37، باز نقل شده از کتاب کشف الغمه، مانند حدیث 35. آیا نقل از چنین کتبی چیزی را حجت قرار می‌دهند؟! خیر، مگر آنکه بگوئیم: هر چه در تاریخ ذکر شده حجت دینی است. در اینجا، مجلسی از مردم کذابی مانند سهل بن زیاد چیزهایی نقل کرده که مخالف عقل و قرآن است. از جمله اینکه چون امام به دنیا می‌آید ستون نوری برای او بوجود می‌آید

بررسی دعای ندبه

که بواسطه آن به خلائق و اعمال مردم نظر می‌کند و کارهای مردم را می‌بیند. نویسنده گوید: چرا این ستون نور برای رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نصب نشد و چرا رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از کار مردم بی‌خبر بود و حتی از همسایگان خود خبر نداشت. مگر خدا ستار العیوب نیست که عمل مردم را به کسی نشان دهد!!! در اینجا مجلسی نقل کرده که چون حکیمه در شبی که بنا بود زایمان صورت گیرد، هیچ اثری از حاملگی در مادر طفل ندید، تعجب نمود، لذا حضرت عسکری به او گفت: تعجب نکن، ما گروه اوصیاء، حاملان در شکم مادر نیست، بلکه حمل ما در جنوب ایشان می‌باشد و از رحم خارج نمی‌شویم، بلکه از ران راست مادرهایمان خارج می‌شویم. باید گفت: آیا بنوشتن این خرافات ضد قرآنی حجتی ثابت می‌شود. پس در این باب از این اخبار که تمامش ضعیف و راویانش مجهول و یا فاسد العقیده بودند چیزی بدست نمی‌آید، بپردازیم به باب دیگر:

باب أسمائه و ألقابه و کناه و عللها
حدیث 1، روایت کرده از دروغ‌گوترین مردم محمد بن جمهور العمی و او با یک واسطه نقل کرده «عمن ذکره»، یعنی از کسیکه او را ذکر کرده و نه نام او نه هویت او را بیان کرده که به حضرت باقر وحی شده که چون حسین را کشتند ملائکه ضجه زدند و گریه کردند و گفتند: خدایا، آیا غافل‌ی که برگزیده تو را کشتند! حال باید پرسید که علی -علیه السلام- در نهج البلاغه می‌گوید: «ختم به الوحی»، یعنی، به پیغمبر اسلام -صلی الله علیه

وسلم - وحی ختم شد، پس چگونه حضرت باقر خبر شد که ملائکه گریه کردند. مزخرفی از این بزرگتر می‌شود.

حدیث 2، نقل کرده از حسن بن علی الکوفی مجهول الحالی و او از مجهول دیگری و او از مجهول دیگری و او از عمرو بن شمر، شما را به خدا توجه کنید مجهولی از مجهولی و او از مجهول دیگری آیا نویسندگان این روایات فکر و کسبی نداشته‌اند. و اما متن آن می‌گوید: تمام اموال دنیا نزد مهدی جمع می‌شود و او به هرکس هر چه می‌خواهد می‌دهد. باید گفت: راویان هم هر چه می‌خواهند می‌نویسند، و این روایات را برای تطمیع مردم نوشته‌اند.

حدیث 3، اصلاً سندی ندارد. و متن او می‌گوید: به قائم، قائم می‌گویند برای اینکه پس از مردن ذکر او قیام می‌کند. حال باید پرسید: این سخن چه فایده دارد و چه چیز را ثابت می‌کند. و گوینده این سخن چه کس است معلوم نکرده است.

حدیث 4، روایت کرده از ابن عبدوس مجهول الحال، او از مجهول دیگری و آن مجهول از مجهول دیگر، و او از مجهول دیگر که حضرت رضا چون یاد مهدی کرد گریه نمود، حال مگر چه شده که او گریه کرد در این حدیث بیان نشده است.

حدیث 5، مرفوع و بدون راوی است.

حدیث 6، راوی آن عبدالله بن القاسم الحضری مجهول و یا ضعیف است و در متن آن مطلب مفیدی نیست.

حدیث 7، مانند حدیث سابق است.

حدیث 8، یک راوی مجهولی بدون تعیین راویان دیگر قبل از خود، از حضرت باقر روایت کرده که آیه ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا﴾⁽¹⁾، درباره امام حسین است، کسی نبوده از این راویان کذاب بپرسد که قتل فعل ماضی است، و آن وقتی که این آیه نازل شده، امام حسین مظلوم نبود و کشته نبوده، و آیات قانونی قرآنی مخصوص اشخاص نیست.

حدیث 9، کشف الغمه که در قرن هفتم بوده نقل کرده از مردم مجهولی که کنیه مهدی، ابوالقاسم، و دارای دو اسم است، حال به چه مدرک معلوم نیست.

این بود آنچه در این باب بود و مطلبی را که دردی دوا کند و مجهولی را معلوم کند نبود.

باب النّهی عن التّمسیه

(حرام است نام او را بردن)

حدیث 1، روایت شده از ابی‌خالد کابلی که از حضرت باقر سؤال کرده از اسم و رسم صاحب این امر تا اگر در بعضی از راهها او را دید دست او را بگیرد؟! او در جواب می‌گوید: سؤال کردی از امر بسیار مشکلی که اگر به کس می‌گفتم به تو می‌گفتم. باید گفت:

اولاً، راویان این روایت غالباً مردمان ساده کم سواد کم فکر مجهولی بوده‌اند، آیا اسم و رسم صاحب کدام امر معلوم نیست؟ اگر مهدی را می‌گوید که در زمان حضرت باقر مهدی وجود

1- الإسراء: 33. یعنی: «و هر کس که از روی ستم کشته

شود، برای ولی [دم] او قدرتی مقرر داشته ایم».

نداشته تا در بعضی از راهها اگر او را دید دست او را بگیرد.

ثانیا، امام به او فرموده از امر بسیاری مشکلی سؤال کرده ای او نپرسیده که این امر بسیار ساده و سؤال بسیار ساده ای است و مشکل آن کجا است؟ مگر معادلات هندسی است؟! شما توجه کنید نه سؤال معقول و نه جواب. ولی علمای شیعه بهمین سخنان دل خود را خوش کرده، و مردم را سرگرم مهملات نموده اند.

حدیث 2، روایت از مرد مجهولی از ابی‌هاشم جعفری است که در روایات او ضد و نقیض بسیار است، در اقی روایت کرده از حضرت جواد که او اسم و رسم و هویت امام دوازدهم را به او معرفی کرد. ولی در اینجا پس از مدتی از حضرت هادی روایت کرده که خلف پس از خلف خود را به او معرفی نکرده، و همین قدر گفته نام بردن او حلال نیست. حال چرا حلال نیست اگر از ترس است که زمان ابی‌هاشم، نام مهدی را بردن ترس نداشته است. مجلسی در اینجا گوید: در خبر لوح تصریح به اسم او شده است. باید گفت: خبر لوح اصلا دروغ است و ما خبر لوح را در کتاب بت شکن ذکر نموده، و 28 نشانه از نشانه های کذب آن را ذکر کرده ایم، مراجعه شود.

مختصر اینکه در این باب مجلسی 13 روایت آورده که نام مهدی برده نمی‌شود و حرام است، و کسی که نام او را برد ملعون و کافر است. حال اگر کسی از دست مروجین این احادیث احتمال هتک و اذیتی نمی‌دهد، بپرسد: برای چه نام بردن او حرام باشد؟ آیا این حرام را خدا حرام کرده مدرک آن کجا است؟! ثانیا، حجت خدا آیا به این نارسائی است که نه اسم

اورا کسی بگوید و نه شخص او را ببیند مگر خدا هم زورگو است. باید گفت:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا يُضِلُّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ (الأنعام:

144).

«پس کیست ستمکارتر از کسی که بر

خداوند دروغ بندد تا مردم را از روی

نادانی گمراه کند؟».

اگر نام بردن نزد دشمنان حرام بوده از

ترس، نزد دوستان چرا، و اگر حرام بوده، پس

چرا امامان سابق نام او را در روایاتشان که

همه مجعول است نزد ما برده‌اند. عجب این است

که در خبر 13 عمر از علی سؤال کرده از نام

مهدی؟ و او در جواب گفته: رسول خدا -صلی الله

علیه وسلم- از من پیمان گرفته که نام او را

نگویم تا خدا او را مبعوث کند. در اینجا

باید گفت: خوب رسول خدا -صلی الله علیه وسلم-

از علی پیمان گرفته از دیگران که پیمان

نگرفته برای چه بر دیگران حرام باشد؟!!

ثانیا، خدا امامی را مبعوث نکرده، بعثت

مختص انبیاء است. و بعلاوه دین اسلام، سري

نبوده، که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به

بعضی بگوید، به بعضی نگوید، بلکه بطور

مساوی به همه اعلام نموده چنانکه خدا به

پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- می‌فرماید:

﴿فَقُلْ أَذْنُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ﴾ (الأنبياء: 109)

«پس اگر روی برگردانند بگو: من به شما

به طور یکسان آگاهی و هشدار دادم.».

و نیز فرموده:

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (النور: 54).

و اگر او را اطاعت کنید هدایت می‌یابید.
و بر عهده این پیامبر جز رساندن آشکار
[پیام وحی] نیست».

باب صفاته و علامات و نسبه

خبر 1، روایت کرده محمد بن احمد بن
الحسین بغدادی که مجهول الحال است، او نقل
کرده از احمد بن فضل که فاسقی بوده، او
روایت کرده از بکر بن احمد القصری که مجهول
الحال است، این مردمان مجهول از قول یکدیگر
روایت کرده که قائم، امام پسر امام است،
حال کدام امام، اگر امام هدایت باشد که
هزاران نفرند و اگر زمامدار باشد که هر
زمامداری خود را امام می‌داند، و در لغت به
زمامدار امام می‌گویند، و هر زمامداری وصی
دارد. پس این خبر مانند خبر کسی است که
می‌گوید ماست سفید است.

خبر 2، خبر داد، عباس بن عامر مجهولی از
موسی بن هلال الضبی، یک خبر مهملی را که
حضرت صادق فرموده: من صاحب شما نیستم، صاحب
شما کسی است که ولادت او را مردم ندانند.
نویسنده گوید: شیعه مدعی است که ولادت او را
می‌داند و در باب ولادت او اخباری آورده‌اند.
معلوم می‌شود تماماً دروغ است بنا به قول
حضرت صادق.

خبر 2، این خبر با اینکه سوم است، مجلسی
حواسش پرت شده و آنرا دوم شمرده است. و
آنرا احمد بن علی الرازی که از غالیان بدتر
از مشرک است روایت کرده از مجهولی بنام
محمد بن اسحاق المقری و او از فاسقی بنام
علی بن عباس و او روایت کرده از مجهولی
بنام بکار، و او روایت کرده از مجهول الحال
دیگری بنام حسن بن حسین، و او روایت کرده

از مجهول دیگری بنام سفیان جریری. او می‌گوید: محمد بن عبدالرحمان که ممقانی می‌گوید: ضعیف است، قسم خورده که مهدی نام هرگز بوجود نمی‌آید مگر از اولاد حضرت حسین، با اینکه مهدی فرزند منصور دوانقی هم مهدی بوده، معلوم می‌شود او قسم دروغی خورده است. آخر این هم شد حدیث. زمان ما هزاران سید و روضه‌خوان نام او مهدی است که تماماً اولاد حسین نیستند.

خبر 3، بهمان اسناد مجهولی از مجهول دیگر و او از مجهولی (بقول ممقانی) از زید بن علی که گفته: منتظر از اولاد حسین بن علی است. آری، زید بن علی بن الحسین خود را امام می‌داند، و می‌فرمود: امامی که در خانه بماند و پرده بیندازد امام نیست، امام کسی است که قیام کند و امر به معروف کند و حتی برادر خود حضرت باقر را قبول نداشت. حال خیلی مضحک است که شیخ طوسی و مجلسی گفتار او را دلیل قرار داده اند برای مهدی موهوم خودشان.

خبر 4، روایت کرده اسدی غالی از برمکی غالی و او از کذاب و ملعونی و او از علی - علیه السلام - که در منبر خبری فرموده - که یقیناً راویان جعل کرده اند - که فرمود: مردی از اولاد من خروج می‌کند و دارای چنین و چنان وصفی است که بر هزاران نفر ممکن است تطبیق گردد. آخر این نقل چه فایده‌ای دارد و چه فرعی و یا اصلی از اصول دینی بیان شده؟! البته هیچ. در این خبر پس از آنکه اوصاف خروج کننده را که رانه‌ای او عریض و چنین و چنان است، بیان می‌کند، می‌گوید: پس از آنکه پرچم او حرکت کند مردگان در قبر همه خوشحال

می‌شوند، و در قبرهاشان به زیارت یکدیگر می‌روند. و بهم مژده می‌دهند.

خبر 5، مهم‌تر از تمام اخبار گذشته است، زیرا راویان مجهول از قول حضرت باقر روایت کرده که علم به کتاب الله و سنت رسول در دل مهدی می‌روید و هر که از شما او را ملاقات کرد، به او سلام کند و روایت شده که به او بگوئید: «السلام علیک یا بقیة الله فی أرضه».

حال باید از این کذابین پرسید: علم یا از وحی است و یا از تعلم، علم روئیدنی کدام است؟! ثانیاً: مگر اصحاب حضرت باقر مهدی را که به دنیا نیامده ممکن است ملاقات کنند. ثالثاً: «بقیة الله» در این خبر یعنی چه؟!، مگر خدایتعالی بقیه و غیر بقیه دارد؟! اینان هر چه دل و هوی و هوششان خواسته بنام امام بقالب زده‌اند، و چون اکثراً بی‌سواد بوده‌اند چیز معقولی نیاورده‌اند.

خبر 6، مکرر خبر 13 که در باب سابق گذشت، آیا از تکرار این قبیل اخبار چه مقصودی است جز تضییع وقت!!.

خبر 7، مکرر خبر دوم همین بابست که گفتیم اعتباری ندارد، در این خبر حضرت باقر، پس از آنکه مانند خبر دوم می‌گوید: من صاحب شما نیستم، می‌گوید: با انگشت و بالا انداختن ابرو به یکی از ما اشاره نشود مگر اینکه یا کشته شود و یا بغیظ خود بمیرد. شما را به خدا آیا این هم شد حدیث، چگونه مجلسی این خرافات را مکرر می‌کند؟!

خبر 8، مخالف مذهب شیعه و امامیه است که «اولی الامر»، یعنی صاحبان امر را منحصر به دوازده امام می‌دانند، و هر یک از آنان را صاحب الامر می‌دانند. در اینجا راوی به حضرت

رضا گوید: آیا شما صاحب الأمر می‌باشید؟ فرموده: خیر، غلامی است که تولد او مخفی باشد. باضافه حضرت رضا در این روایت فرموده: هریک از ما یا مسموم می‌شود و یا در بستر می‌میرد. و این برخلاف مذهب شیعه است، زیرا اینان معتقدند که امام فرموده: «مامنا إلا مسموم أو مقتول». ولی حضرت رضا قول ایشان را در این حدیث رد کرده و فرموده: بعضی از ما بر بستر می‌میرد. حال چگونه مجلسی متوجه نشده و این تناقض را آورده است.

خبر 9، روایت کرده عبدالله بن موسی که حال و مذهب او مجهول است از مجهول دیگر بنام عبدالاعلی بن حصین الثعلبی از پدرش که او نیز مجهول است که گفته از حضرت باقر سؤال کرد: آیا فرج کی است؟ و امام به او وقت فرج را نگفته و فقط فرموده: او مطرود تنهای یکتای بریده شده از اهل خود که والدش کشته شده و کنیه او کنیه عم او است و صاحب پرچمها، و نام او نام پیمبری است. حال خواننده توجه کند آیا از این خبر چیزی معلوم و مشکلی حل شده است؟ نه والله.

خبر 10، مجهولی از مجهولی و او از مجهول دیگر روایت کرده همان خبر مهمل نهم را. خبر 11، عده‌ای که همه مجهولند از یکدیگر نقل کرده‌اند همان خبر نهم را.

خبر 12، روایت کرده‌اند که مطلوب شما از مکه خارج می‌شود، حال باید دید چه بسیار اشخاصی که از مکه خارج شده‌اند. چنین چیزی امتیازی نباشد. و مبهم گذاشته نه اسم او معلوم، و نه وصف او معلوم مثلاً محمد بن جعفر

الصادق از مکه خروج کرد و کشته شد و خود مدعی امامت بود.

خبر 13، روایت کرده احمد بن هلال خبیث ملعون که «هرگاه سه نام محمد و علی و حسن پشت سر هم آید چهارمی قائم است». آیا خبر چنین کسی که مورد لعن امام بوده قبول است.

خبر 14، محمد بن احمد المدینی مجهول الحال روایت کرده از داود الرقی غالی که حضرت صادق به او گفته: اسم مهدی اسم پیغمبری است و نام پدرش نام وصی پیغمبری است. و این روایت علاوه بر اینکه حواله به مجهول داده با روایات دیگری که می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: «نام پدرش نام پدر من است مخالف می‌باشد».

خبر 15، عباد بن یعقوب مجهول الحالی روایت کرده که حضرت باقر به او معما گوئی کرده و فرموده: صاحب این امر از همه ما کوچکتر است از سال و وقت او وقتی است که: «یرفع کل ذی صیصة لواء». مجلسی می‌گوید: «ذی صیصة لواء» یعنی هر صاحب قدرتی، پرچمی بلند می‌کند و معمای حضرت را روشن کرده است. حال چرا حضرت معما گفته باید گفت: به تو چه.

خبر 16، عده‌ای از مردمان مجهول الحال روایت کرده‌اند که «چون قائم قیام می‌کند بیعتی در گردن او نیست». باید گفت: اکثر مردم چنین می‌باشند، این چه امتیازی شد و هم‌چنین خبر بعدی یعنی 17.

خبر 18، شعیب بن ابی‌حمزه که مجهول است و عقیده به امامی نداشته از حضرت صادق پرسیده صاحب این امر شماست؟ فرموده: خیر، او در زمان فترت می‌آید. حال اگر کسی جرئت دارد

بپرسد هزار سال است در فترتیم پس چرا نیامد.

خبر 19، عبیدالله بن موسی روایت کرده از بعضی از رجال خود که نه اسم آن معلوم و نه رسم او، و آن مرد نامعلوم روایت کرده از ابراهیم بن حسین مجهول الحال، و او روایت کرده از مجهول دیگری بنام اسماعیل بن عیاش. این شد سند. و اما متن آن: علی - علیه السلام - فرموده: از صلب حسین مردی بنام پیغمبرتان خروج می‌کند، و بعد قسم خورده که اگر خروج نکند گردن او زده شود. حال شما توجه کنید چرا اگر خروج نکند گردن او زده شود؟ و کی گردن او را می‌زند و چرا حضرت قسم خورده اینها تمام فی‌بطن الراوی الجعال است.

خبر 20، روایت کرده مرد مجهولی بنام احمد بن هوذه که حمران نامی آمده حضرت باقر را قسم داده که صاحب و اولوالأمر تویی؟ فرموده: خیر، او کسی است که ابروی او چنین و صورت او چنان و شانه‌های او چنین است. حال باید از مجلسی و ناقلین این خبر پرسید که اولاً این خبر را که ضد عقیده خودتان است که هر امامی را اولی الامر می‌دانید چرا آورده‌اید. ثانیاً این صفات چشم و ابرو و شانه در بسیاری از مردم وجود دارد آیا تمام مردمی که چنین باشند صاحب الأمرند؟!!

خبر 21 نیز مانند بیستم است که مجهولی از مجهول دیگری چیزی نقل کرده مبهم و بلافائده.

خبر 22، روایت کرده مرد مجهولی بنام حسین بن ایوب از مجهول دیگری تا برسد به ابی‌بصیر و او گفته: حضرت باقر و یا صادق و خود ندانسته کدام امام که او چیزی راجع به قائم گفته است که خود راوی نفهمیده. و عجب این

است که مجلسي مي‌گويد: رواة اين اخبار واقفي هستند يعني يازده امام را قبول ندارند چه برسد به قائم غايب.

خبر 23، روايت کرده محمدبن فضل بن قيس که مجهول الحال و معلوم نيست چه کار بوده و چه ديني داشته و او روايت کرده از مجهول ديگر مانند خودش بنام احمد بن حسن بن عبدالملک و مجهول ديگري بنام محمد بن حسن قطواني تا برسد به حضرت باقر که فرموده: قائم شبيه به يوسف و مادر او کنيز سياهي است، در حالیکه نرجس خاتون بسيار سفيد و خوشگل بوده و روايات ديگر اين روايت را تکذيب مي‌کند. سپس حضرت باقر فرموده: «خدا به یک شب کار او را اصلاح مي‌کند»، يعني چه مگر کار او فاسد است که خدا اصلاح مي‌کند شمارا به خدا ببينيد عده اي مي‌خواهند بهمين مبهمات و کلمات مجملات براي مردم درب فتنه باز کنند و هر روز کسي بنام قائم قيام کند و مردم را به جان يکديگر بيندازد.

خبر 24، روايت کرده مجهولي بنام عبدالواحد از مجهول ديگري بنام احمد از مجهول ديگري بنام احمد بن علي از مجهول ديگري بنام حکم که او به امام باقر گفته: معني قول اميرالمؤمنين: «بأبي ابن خيرة الإمام فاطمة» است، يعني علي فرموده: پدرم فدای بهترين کنيزان آن بهترين کنيز فاطمه است، در حالیکه قطعا علي چنين سخني نمي‌گويد و هر مسلماني مي‌داند که فاطمه کنيز نيست مگر آنکه بسيار احمق باشد. و بعلاوه فدای غير خدا نبايد شد، حال شما بنگريد اين روايات چه دردي را دوا مي‌کند.

خبر 25، روایت کرده قاسم بن محمد مجهول الحال از مجهول دیگری بنام ابی‌الصباح که گفت: وارد شدم بر امام صادق؟ فرمود: چه خبر آوردی؟ گفتم: خوشحالی از عمویت زید که خروج کرده و گمان می‌کند که پسر شش ساله و یا فرزند ششمی است و قائم این امت است و او فرزند بهترین کنیزان است؟ حضرت صادق فرمود: او دروغ گفته، اگر خروج کند کشته شد. نویسنده گوید: شما به ببینید این راویان چه قدر بدبین به مرد مجاهد و جلیل القدری بمانند امام زید هستند و تهمت به او زده که گفته: من شش ساله و یا فرزند ششمی هستم. آن وقت مجلسی خواسته اصلاح کند بدتر کرده و گوید: مقصود او این است که من فرزند شش معصومم. با اینکه عصمت فلان امام از مجعولات شیعه است و هیچ یک از ائمه و اولادشان خود و یا پدرانشان را معصوم نمی‌دانستند. ثانیاً این روایت چه ربطی به مهدی فرزند امام حسن عسکری دارد. مجلسی خواسته به ذکر این روایات نامربوط کتاب خود را بزرگ کند. و عجیب این است که مجلسی که خود را اعلم اهل زمان خود می‌دانسته و شیعه او را اعلم العلماء می‌داند، در این روایات کوشش کرده سخن و روایات راویان بی‌سواد را تفسیر و تأویل و اصلاح کند یعنی تعصب مذهبی این قدر زیاد است.

خبر 26، مجهولی بنام علی بن الحسین روایت از مجهول دیگری بنام محمد و یا احمد بن الحسن و او روایت کرده از پدر خود که او نیز مجهول الحال است و او از مجهول دیگری بنام ثعلبه و او از مجهول دیگری بنام یزید. و اما متن آن بر ضرر خود امام تراشان است و

موجب فتنه و فساد است. زیرا یزید مذکور می‌گوید: از کوفه خارج شدم و وارد بر امام صادق شدم و سلام کردم فرمود: آیا کسی همراه تو بود؟ گفتم: مردی از معتزله، فرمود: چه صحبت می‌کرد؟ گفتم: او گمان می‌کند محمد بن عبدالله بن الحسین، امام قائم است و دلیل بر آن این است که نام او، نام رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و نام پدر او نام پدر رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- است، من به او گفتم: اگر مدرک تو نام است، این نام در فرزند حسین محمد بن عبدالله ابن علی است؟ او جواب داد که مادر او کنیز است، ولی محمد بن عبدالله بن الحسن حره است؟ امام صادق فرمود: چه جواب گفتی؟ گفتم: من جوابی نداشتم که بگویم، فقال: «لو تعلمون أنه ابن سنة» (یعنی القائم). شما ملاحظه کنید این خبر مهدی هر روز موجب فتنه‌ای شده، اخباری از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- برآست و یا دروغ نقل کرده‌اند، حتی علمای امامیه که مهدی نامش محمد و نام پدرش عبدالله است، یعنی محمد بن عبدالله. و لذا همین اخبار بهانه‌ای شد برای نفس زکیه نواده امام حسن مجتبی که نام او محمد بن عبدالله بن الحسن الحسن بن علی بن ابیطالب بود، در مدینه قیام کرد و صدها و بلکه هزارها با او بیعت کردند و حتی فرزندان حضرت صادق نیز با او بیعت کردند، و او بر ضد سلطان وقت یعنی منصور ذوانقی خروج کرد و صد نفر را به کشتن داد و خود او کشته شد، و چه قدر اموال مردم بغارت رفت و نفوس پایمال شد. آخر هم هیچ فایده‌ای نداشت، بلکه سرتاسر فتنه و فساد ایجاد شد بنام مهدی و یا قائم. حال مجلسی و سایر آخوندهای شیعه

روایات محمد بن عبدالله نام را از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - نقل می‌کنند و باز به انتظار قیام کس دیگر و فتنه و فساد دیگرند. از جمله همین خبر 26.

خبر 27، مجهولی بنام علی بن احمد از مجهول دیگری بنام عبدالله بن موسی از کذاب و او از ملعونی بنام ابی‌الجارود روایت کرده که حضرت باقر گفته: «امر درباره کوچکترین سن ما و خاموشترین ذکر ما است». حال به نویسندگان و راویان باید گفت: این مجمل گوئی چه فایده دارد و هزاران نفر موصوف به صفاتی‌اند که حضرت باقر گفته است، و از این روایات جز در فتنه باز کردن چه حاصلی است؟!.

خبر 28، روایت کرده احمد بن مابنداد مجهول از مجهول الحال دیگری بنام احمد بن هلیل او از مجهول دیگر. آیا این هم شد روایت. پس معلوم می‌شود اکثر اخبار مجلدات راجع به مهدی از راویان مجهول الحال است. و اما متن آن راست و یا دروغ، راوی از امام پرسیده اما خود راوی ندانسته از کدام امام پرسیده آیا حضرت صادق یا حضرت باقر. بهرحال سؤال کرده است آیا امر اولوا الأمری به نابالغ هم می‌رسد؟ او جواب داده: بزودی خواهد شد. حال این چه ربطی به مهدی دارد آیا این راویان توقع دارند هر نابالغی می‌تواند قیام کند بنام مهدی.

خبر 29، عده‌ای از مجهولین از یکدیگر نقل کرده از کذاب و او از ملعونی همان خبر 27 را.

خبر 30، روایت کرده مجهولی بنام احمد بن مابندار از مهملی بنام احمد بن هلیل و او

از مجهولي بنام اسحاق بن صباح، او از حضرت رضا يك مطلب مزخرفي را كه شأن حضرت رضا از اين مطالب اجل است كه فرموده باشد اين امر بزودي مي‌رسد به كسيكه داراي حمل باشد: «إن هذا سيفضي إلي من يكون له الحمل».

خبر 31، كشف الغمه مرفوعا نقل کرده از حضرت رضا خلف صالح از فرزندان ابي محمد الحسن بن علي است. و اين چند اشكال دارد اولاً كه مرفوع است. ثانياً خلف صالح او است، معلوم مي‌شود ساير امامان خلف ناصالح اند و گرنه به يك نفر نتوان گفت خلف صالح. و ثالثاً مي‌گويد: از فرزندان ابي محمد است بطور جمع، با اينكه ابومحمد فرزندان نداشتند است. و فقط يك فرزند آنهم مهدي و مورد اختلاف است كه همين يك فرزند را هم نداشتند است.

خبر 32، روايت کرده از منخل مهمل مجهول كه حضرت باقر فرموده: «مهدي فرزند فاطمه مرددي است آدم». خواننده تعجب مي‌كند مگر كسي گفته جن است كه او فرموده آدم است.

خبر 33، بيشتر موجب فتنه است، زيرا فصول المهمه گفته: مهدي جواني است چهار شانه خوشرو و موي او ريخته بر شانه‌اش و دماغ او نازك و پيشاني او بالا و در سال 276 در سرداب غايب شد.

اين حديث و صفاتي كه شمرده هزاران نفر داراي اين صفاتند و هر كس مي‌تواند اين خبر را بهانه کرده و قيام كند. ثانياً، فصول المهمه چه حق دارد براي ملت اسلام مهدي تعيين كند. ثالثاً، اين خبر ضد آن اخباري است كه مي‌گويد: وقت تولد غايب شد. معلوم مي‌شود اين مؤلفين ضد و نقیض را هم اهميت

نمی‌دهند. و روایات دیگر می‌گوید: در سال 255 و یا 260 در سرداب غایب شد، و وقت تولد غایب شد. و چون خواستند برای حضرت عسکری نماز میت بخوانند او ظاهر گردید و دو مرتبه غایب شد.

باب الآيات المأولة بقيام القائم

بدان که یک آیه در قرآن که صراحت داشته باشد و یا اشاره کرده باشد به قیام مهدی، وجود ندارد. ولی عده‌ای از اشخاص خواسته‌اند با قرآن بازی کرده و یا تفسیر و یا تأویل بی‌مناسبت کنند و دلبخواهی با هر آیه که خواسته بازی کرده‌اند. ثانیاً، ما در جای خود و کتب خود ثابت کرده‌ایم که تأویل آیات قرآن مخصوص خداست چنانکه فرموده:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ (آل عمران: 7)

«و «تأویل» آن را جز خدا [کسی]

نمی‌داند».

و او در جمله:

﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...﴾ «و راسخان در علم می‌گویند:

به آن ایمان آورده‌ایم». و او استینافی است، وگرنه کفر لازم می‌آید. بهرحال آیاتی در قرآن است که صریحاً و یا اشارتاً ضد قیام امامی است که بزور شمشیر قیام کند. و ما بعضی از آن آیات را قبلاً ذکر کردیم. و در اینجا آیاتی را که مذهب‌سازان طبق رأی خود تطبیق با مهدی کرده‌اند می‌آوریم و عدم مناسبت آنها را روشن می‌سازیم تا دکان مهدی تراشان بلکه بسته شود:

آیه اول، تفسیر علی بن ابراهیم گفته آیه
8 سورة هود:

﴿وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولَنَّ مَا يَجِبُ لَهُ أَلا يَوْمَ
يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾.

(هود / 8)

«و اگر ما عذاب را از ایشان تا وقت
معینی به تأخیر افکنیم، البته می‌گویند
چه چیز عذاب را مانع شده، آگاه باش
روزی که عذاب برای ایشان بیاید برگشت
ندارد، و فرود آید به ایشان آنچه بدان
استهزاء می‌کردند».

علی بن ابراهیم گفته: مقصود این است که
اگر عذاب را تا خروج قائم عقب بیندازیم و
روایت کرده از علی که او فرموده: ﴿أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾،
اصحاب قائمند. نویسنده گوید: اُمت در اینجا
به معنی وقت است نه به معنای اصحاب. بهر
حال می‌گوئیم: اولاً، سورة هود در مکه نازل
شده و آن وقت مشرکین خود رسول خدا -صلی الله
علیه وسلم- را قبول نداشتند تا چه برسد به
امامت، آنهم امام دوازدهم، آن هم قیام او
را. اصلاً در آنوقت سخنی از این موضوعات
نبوده است تا کسی انکار کند، و این مسخره
است که به مشرکین وعده عذاب هزاران سال بعد
در وقت قیام قائم را بدهد.

ثانیاً، آیه قبل از این آیه، معلوم می‌کند
که این آیه راجع به عذاب قیامت و عذاب پس
از مرگ است، زیرا آیه قبل یعنی آیه 7
فرموده:

﴿وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ

(هود / 7)

هَذَا إِلا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾.

بررسی دعای ندبه

«اگر بگوئی که شما پس از مرگ زنده خواهید شد البته کفار می‌گویند: این سخن نیست مگر سحر آشکار».

پس آیه 8 مربوط است به عذاب قیامت. و خود علی بن ابراهیم در همانجا گفته: ﴿أُمَّةٌ مَّعْدُودَةٌ﴾، به معنی وقت معین است نه اشخاص معین.

ثالثاً، علی بن ابراهیم قائل به تحریف قرآن است و چنین کسی اسلامش مشکوک است، چه برسد بقول او، و چه برسد به تأویل او. باضافه تأویل آیات برای احادی جایز نیست جز حق تعالی.

خواننده محترم! تأمل کن به بین چگونه با آیات قرآن بازی کرده اند؟!.

آیه دوم، آیه 5 سورة ابراهیم:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾ (إبراهیم: 5).

«و به یقین ما موسی را با آیات خودمان فرستادیم که بیرون آور قومت را از تاریکیها به سوی نور، و ایشانرا به روزهای خدائی متذکر کن».

یعنی روزیکه شما را از فرعون نجات دادیم و روزی که از غرق نجات دادیم و روزیکه بر شما من و سلوی فرستادیم و... ولی علی بن ابراهیم گفته، «مقصود از ایام الله روز قیامت قائم و روز مرگ و روز قیامت است»، آیا اصحاب حضرت موسی به قیامت قائم معتقد بودند؟!، بهرحال در جواب گوئیم:

اولاً، این سوره مکی است و در مکه سخن از قیامت مهدی نبود تا آیه نازل شود.

ثانیاً، در خود قرآن بیان شده که ایام مهم زمان موسی - علیه السلام - چه ایامی بوده، لازم

نیست علی بن ابراهیم بیان کند. شما آیات پس از این آیه را در همین سوره و سوره بقره ملاحظه فرمائید که می‌فرماید:

﴿إِذْ أَنْجَاكُمْ﴾ (ابراهیم: 6).

«زمانی که شما را نجات داد».

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ﴾ (ابراهیم: 7).

«و آن گاه که پروردگارتان اعلام داشت».
و در آیه 49 سوره بقره به بعد فرموده:

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ﴾ (البقرة: 49).

«و [نیز بیاد آورید] هنگامی که شما را از فرعونیان نجات دادیم».

﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ﴾ (البقرة: 50).

«و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم».

﴿وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَى﴾ (البقرة: 51).

«و آن وقت که میعاد مقرر کردیم با موسی».

﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ﴾ (البقرة: 53).

«و هنگامی که به موسی کتاب (تورات) و فرقان (معجزه‌های جدا کننده حق از باطل) دادیم».

این قبیل آیات ایام و اوقاتی را که موسی برای قوم خود تذکر داده تماماً در قرآن موجود است. منتهی علی بن ابراهیم کم سواد بوده و متوجه نشده و بلکه بدلبخواه خود با آیات قرآن بازی کرده است. علی بن ابراهیم

کسیکه قابل توجه باشد نبوده تا استدلال به سخن او شود.

آیه سوم، آیه 4 تا 8 سورة اسراء:

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ
وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي
بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ
الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا * إِنْ
أَحْسَبْتُمْ أَنَحْسَبْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ
لِيسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا
عَلَوْا تَبِيرًا * عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُمْ عُدتْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ
لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾

«ما قضاوت کردیم در کتاب (تورات) به سوي بني اسرائيل كه شما دو مرتبه در زمين فساد مي‌كنيد و برتري مي‌جوئيد برتري بزرگي، پس چون وعده اولي آيد بندگان را كه داراي نيروي شديدي باشند بر شما مسلط مي‌كنيم كه ميان خانه‌ها راه بگردند و تجسس كنند و اين وعده شديني است، سپس براي شما تاخت و تاز بر ايشان را برگردانيم و شما را باموال و فرزندان مدد دهيم و شما را نفرات بيشتري كنيم، اگر نيكي كرديد به خود كرديد و اگر بد كرديد به خود كرديد، پس چون وعده ديگري آيد براي اينكه وجوه شما را بد كنند و براي اينكه داخل مسجد شوند چنانكه اولين مرتبه داخل شدند و تا نابود كنند آنچه را كه برتري يافته، نابودي كردني، اميد است پروردگار شما رحم كند و اگر برگشتيد ما برمي‌گرديم و دوزخ را زندان كافرين قرار داديم.»

علي بن ابراهيم طبق دلخواه خود گفته: مخاطب: ﴿تُفْسِدُنَّ﴾ (در زمین فساد می‌کنید) مقصود امت محمد یعنی شیخین و اصحابشان است که نقض عهد می‌کنند و برتری می‌جویند یعنی مدعی خلافت می‌شوند. و مقصود از بندگان صاحبان نیروی شدید حضرت علي و روز جنگ جمل است. و مقصود از جمله ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾¹، حسین و اصحاب او و اسیرای زنان آل محمد است. و مقصود از جمله ﴿وَعَدُ الْآخِرَةِ﴾ وعده دیگر»، قائم و اصحاب او است تا آخر بافته‌های او.

باید گفت:

اولاً، سورة اسراء، مکی است و در مکه صحبت از خلافت شیخین و جنگ جمل نبوده و کسی از قائم خبری نداشته و منکری نبوده تا آیاتی نازل شود.

ثانیاً، مخاطب این آیات، یهود و بنی‌اسرائیل است، و این چه ربطی به امت محمد -صلی الله علیه وسلم- دارد مگر خدا هم نامربوط می‌گویند: نعوذ بالله اول می‌گوید: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي

إِسْرَائِيلَ﴾ یک مرتبه آن را رها می‌کند و خطاب به امت محمد -صلی الله علیه وسلم- می‌کند. ما نمی‌دانیم این شیعیان چه حرصی به تحریف و تأویل قرآن دارند که آیات را بزور سریش می‌خواهند به قیام قائم بچسبانند، آیا هیچ اُمّتی با کتاب آسمانی خود اینطور بازی نموده‌اند؟! آن وقت تعجب است از مجلسی که توجیه می‌کند سخنان علي بن ابراهيم را. آیه چهارم، آیه 113 سورة طه:

1- یعنی: «و شما را نفرات بیشتری کنیم».

﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا﴾. (طه: 113).

«این چنین ما قرآن را عربی نازل کردیم و انواع تهدید را در آن مکرر نمودیم تا شاید ایشان بپرهیزند و یا تذکری بر ایشان بوجود آید».

علی بن ابراهیم گفته: «﴿أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا﴾». یا تذکر برایشان بوجود آید»، یعنی از امر قائم و امر سفیانی».

گوئیم:

اولاً، سوره طه مکی است و در مکه در همین آیات تهدیداتی از قیامت است مگر شما آیات قبل از این آیه را نخوانده‌اید که در آیه 109 به بعد می‌گوید:

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ﴾ (طه: 109)

«در آن روز شفاعت کسی سودی ندهد».

تا میرسد به آیه 113 که تماماً راجع به قیامت است، و چه ربطی به قائم و سفیانی دارد؟! شما از خدا بترسید و این طور با آیات خدا بازی نکنید.

ثانیاً، کلمه ذکر در قرآن مکرر شده و در هیچ جا مربوط به قائم و سفیانی نیست، و در سوره قمر خدا مکرر فرموده:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ (القمر: 17).

«به تحقیق این قرآن را آسان نمودیم برای یاد گرفتن، پس آیا یاد گیرنده‌ای هست».

بنابراین آیات قرآن روشن است و احتیاج به بیان علی بن ابراهیم ندارد.

آیه پنجم، آیه 12 سوره انبیاء:

﴿فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ﴾. (الأنبياء: 12).

«چون عذاب ما را احساس کردند ناگه از آن فرار می‌کنند».

علي بن ابراهيم گفته: چون بني‌اميه قائم را به بينند از آن فرار می‌کنند. گوئيم: اولاً، اين سوره در مکه نازل شده و آن وقت ذکري از قائم نبوده تا بني‌اميه را بترساند، زيرا آن وقت بني‌اميه از خود رسول خدا - صلی الله عليه وسلم - نمی‌ترسیدند چه برسد به فرزند دوازدهم حضرت علي. راستي علي بن ابراهيم آیات قبل و بعد اين آیه را ندیده، اين آیات راجع به تمام ستمگران است و به تمام قري و بلاد مربوط است و مخصوص بني‌اميه نيست. زيرا آیه قبل از اين آیه فرموده:

﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾.

(الأنبياء: 11).

«چه قدر از شهرها و قري که ستمگر بودند ما خراب کردیم و پس از آنها قوم ديگر را پديد آوردیم».

و کلمات: ﴿قَصَمْنَا﴾، ﴿كَانَتْ﴾، ﴿أَنْشَأْنَا﴾ و ﴿أَحَسُّوا﴾ تماماً فعل ماضي است. و زمان نزول آیات مکه خراب نشده بود که راجع به بني‌اميه باشد. ثانياً، در زمان‌هاي ما بني‌اميه وجود ندارد تا از قائم خيالي فرار کنند.

آیه ششم، آیه 105 سورة انبياء:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

الصَّالِحُونَ﴾. (الأنبياء: 105)

«و البته ما در زبور پس از ذکر (توراة) نوشتيم که زمين را بندگان صالح ارث می‌برند».

علي بن ابراهيم گفته: بندگان صالح قائم و اصحاب او است.

گوئيم:

اولاً: آيا حضرت داود و سليمان -عليهما السلام- بندگان صالح نبودند که در زمين سلطنت پيدا کردند؟ آيا حضرت موسي -عليه السلام- بنده صالح نبود؟ آيا حضرت محمد -صلى الله عليه وسلم- و يارانش صالح نبودند که در زمين تسلط و قدرت پيدا کردند؟ آيا فقط قائم خيالي شيعه و اصحابش صالحند؟! آيا اين توهين به انبياء و ساير صالحين نيست، چگونه شيعه جرئت کرده براي مهدي فرضي خود به تمام صالحين توهين کند.

ثانياً: در آيات قبل و بعد از آية فوق صحبت از قيامت است چنانکه در آية قبل يعني آية 104 مي‌فرمايد:

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ
نُعِيدُهُ﴾ (الانبياء: 104).

«روزي که مي‌پيچيم آسمان را مانند پيچيدن طومار براي نوشته‌ها چنانکه اول آفرينش را آغاز کرديم اعاده مي‌دهيم».

و کلمه ﴿الصَّالِحُونَ﴾ در آية فوق محلي به الف و لام است که شامل تمام صالحين مي‌شود نه یک دسته از صالحين که در آينده بيابند، آيه مي‌گويد: خداوند وعده داده که زمين را تمام صلحاء بارث مي‌برند، و خدايتعالی در سورة زمر آية 74 فرموده که چون صالحين داخل بهشت مي‌شوند، مي‌گويند:

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ
حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ (الزمر: 74).

«و گویند: ستایش خدائی را که وعده خود را نسبت به ما راست نمود و ما را وارث زمین کرد، جای گیریم از بهشت هر جا را که بخواهیم پس چه خوبست اجر کارگران». یعنی زمین خدا که اکنون بصورت بهشت درآمده، در این بهشت هر جا که بخواهیم جای می‌گیریم. بنابراین، زمینی که ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم به قسمتی از بهشت تبدیل خواهد شد چنانکه خدا در آیه 48 سوره ابراهیم می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾ (ابراهیم: 48).

«روزی که زمین و آسمان به زمین و آسمان دیگری تبدیل شود». ثالثاً، در آیه بعد از آیه مورد بحث یعنی آیه 106 سوره انبیاء فرموده:

﴿إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾ (الأنبياء: 106).

«بی گمان در این [امر] برای عبادتگزاران کفایتی هست».

البته در این که ذکر شد پیام و نویدی است برای بندگان که عبادت کننده‌اند. که معلوم می‌شود این آیه اختصاص به یک عده بخصوصی ندارد، بلکه شامل همه عبادت کنندگان است، و خداوند فرموده زمین را به همه ایشان می‌دهیم. و از جمله اصحاب رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- که این پیام و نوید را شنیدند شامل آنان نیز می‌گردد. و نمی‌توان گفت: آنان مشمول این نوید نیستند.

آیه هفتم، آیه 39 سوره حج:

﴿أُذِّنُ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾.

(الحج: 39)

بررسی دعای ندبه

«به کسانی که با ایشان قتال می‌شود اذن جهاد داده شده بواسطه اینکه ایشان مظلوم شدند و خدا بر یاری ایشان توانا است».

علی بن ابراهیم گفته که عامه یعنی اهل سنت گفته‌اند که این آیه راجع به محمد و اصحاب اوست که قریش به ایشان ظلم کردند و ایشان را از مکه بیرون نمودند و اموال و خانه‌هایشان را تصاحب کردند، ولی خیر این آیه راجع به قائم است فقط، وقتی که خروج کند به طلب خون حسین، و گوید: ما اولیاء خون و طالبین خون حسین هستیم. گوئیم: اولاً، این آیه مربوط به رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و اصحاب او است بدلیل اینکه در آیه بعد فرموده:

﴿الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بغيرِ حَقٍّ﴾ (الحج: 40)

«آنانکه از خانه‌هایشان بدون حق اخراج شدند».

و ﴿أَخْرَجُوا﴾ فعل ماضی است، و مربوط به قائمی که در مستقبل شاید بیاید نیست. و باضافه می‌گوید: اهل سنت گفته‌اند که این آیه راجع به محمد و اصحاب اوست، و این دروغ روشنی است، زیرا این تفسیر طبرسی و طوسی و دیگران از علمای شیعه، همه گفته‌اند: این آیه راجع به رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و اصحاب او است. و حضرت باقر چنانچه طبرسی نقل کرده فرموده: این آیه راجع به محمد و اصحاب او است.

ثانیاً، کسی قائم و اصحاب او را از خانه‌هایشان خارج نکرده تا بر ایشان آیه نازل شود.

ثالثاً، این آیه راجع به موجودین است نه به آنانکه در زمان نزول اصلاً وجود نداشتند. رابعاً، چون رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و اصحاب او در مکه بودند اذن جهاد نداشتند و بعد که در مدینه آمدند به جهاد مأذون شدند و تا قیامت آن اذن برای مسلمین باقی است، دیگر احتیاج به اینکه اذنی به قائم و اصحابش داده شود نیست. شما ملاحظه فرمائید یک نفری که اصلاً تفکر در آیه نکرده هر چه خواسته نوشته و پس از هزار سال قول او را مدرک خود قرار داده اند برای تفرقه و ایجاد فساد.

آیه هشتم، آیه 60 سورة حج:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ﴾
(الحج: 60).

»(این عنایت خدا نسبت به مهاجرین است) و آنکه عقاب کند بمانند آنچه عقاب شده البته خدا او را یاری کند زیرا خدا دارای عفو و غفران است.»

شیخ طبرسی و سایر مفسرین عامه و خاصه نوشته‌اند که این آیات راجع به مهاجرینی است که بزور از خانه‌هاشان اخراج شده و هجرت کردند و خانه‌ها و اموالشان را مشرکین تصاحب کردند، و بعد ایشان تلافی کردند و برای گرفتن مقداری از مال خود سر راه مشرکین آمدند، ولی مشرکین ابتداءً حمله کردند و ایشان در مقامی دفاع در آمدند و بر مشرکین غلبه کرده و مشرکین را کشتند و تلافی بمثل کردند، و چون این قضیه در ماه محرم الحرام بود مسلمین از این کار خود منفعل بودند، آیه نازل شد که عقاب بمثل، کار بدی نیست و خدا عفو می‌کند. حال در اینجا که آیات قبل و

بعد راجع به مهاجرین است، و هیچ مناسبتی با قائم ندارد زیرا آیه قبل صریحا فرموده:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (حج / 58)

«و کسانی که در راه خدا هجرت نمودند».

و فعل ﴿هَاجَرُوا﴾ ماضی است و هیچ مربوط به قائم آینده ندارد. ولی علی بن ابراهیم می‌گوید: مربوط به قائم است. معلوم می‌شود اینان هیچ تناسب برای کلام خدا قائل نیستند، از کجای این آیات قائم درآمده معلوم نیست. آیه نهم، آیه 41 سوره حج:

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾. (الحج: 41).

«آن مهاجرین که اگر به ایشان در زمین تمکن دادیم نماز را اقامه کرده و زکات داده و امر به معروف کرده اند».

کلمه ﴿الَّذِينَ﴾ صفت است برای

﴿الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَغَيْرِ حَقٍّ﴾ (حج / 40)

«همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند».

که در آیه قبل است، یعنی آن مهاجرین که بدون حق از خانه‌های خود اخراج شدند کسانی اند که اگر تمکن پیدا کردند اوامر الهی نماز و زکات و امر به معروف را اجراء نمایند. این آیه هیچ ربطی به مهدی ندارد. ولی علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه در شأن آل محمد و ائمه و مهدی نازل شده، توجه به آیات قبل نکرده و گرنه چنین سخن نامربوطی نمی‌گفت. واقعا سخن او تفسیر برای و باطل است.

آیه دهم، آیه 4 سورة شعراء:

﴿لَعَلَّكَ بَاحِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * إِن نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾. (الشعراء: 3-4).

«شاید تو (ای محمد) خود را کنی (از غصه) که چرا ایمان نمی‌آورند (و می‌خواهی آنان مجبور به ایمان شوند) ما اگر بخواهیم (می‌توانیم) ایشان را وادار به ایمان کنیم (که) آیه ویا عذابی از آسمان نازل کنیم که گردنهای ایشان در مقابل آن خاضع شود (و به جبر ایمان آورند ولی ما با این قدرت، این کار را نکردیم زیرا ایمان اجباری نمی‌خواهیم)».

این معنی بقرینه آیات دیگر از قبیل:

﴿أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾. (یونس: 99).

«آیا می‌توانی مردم را وادار کنی تا مؤمن گردند؟».

روشن است. و این آیه چنانکه قبلاً گفتیم رد می‌کند قیام قائمی را که باجبار و بزور شمشیر مردم را مسلمان کند، زیرا خدا ایمان جبری نمی‌خواهد و ایمان جبری ارزشی ندارد و ارسال انبیاء و انزال کتب دلیل است بر اینکه خدا اراده جبر نکرده است. ولی تعجب است از کسانی که مطلب به این روشنی را درک نکرده و علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه راجع به قیام قائم است که مردم را مجبور به ایمان می‌کند. واقعا انسان متحیر می‌ماند آیه‌ای که رد بر ایشان است دلیل بر مطلب خود می‌آورند و از حضرت صادق روایت کرده که مقصود از این آیه به این است که بنی‌امیه برای قائم گردنشان خاضع می‌شود. اینان گویا خبر ندارند که هزار سال بیشتر است که

بنیامیه و دولتشان از بین رفته اند. ورود این اخبار از ائمه برای دل خوش کردن دوستانشان که در دولت بنیامیه در فشار بودند، بوده است که قائم می‌آید و شما را به نوائی می‌رساند و بنیامیه فرار می‌کنند، و هر چند وقت یکبار اخباری جعل می‌شد که بالآخره یک نفر قائم بالسیف (قیام کننده با شمشیر) خواهد آمد و حکومت را از دشمنان می‌گیرد. اتفاقاً همه آن نویدها لغو درآمد زیرا بنیامیه دولتشان زایل شد بدون آنکه چنان قائمی بیاید.

آیه یازدهم، آیه 62 سورة نمل:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾.
(النمل: 62)

«آنکه مضطر را اجابت می‌کند هرگاه او را بخواند و بدی را برطرف می‌کند و شما را جانشینان یکدیگر می‌کند در زمین (جمعیت هر قرنی را جای قرن سابق قرار می‌دهد) آیا با این خدای کامل الذات و الصفات خدائی هست کم متذکر می‌شوید».

این آیات راجع به قدرت نمائی خدا و دعوت مشرکین است به یکتاپرستی چنانکه آیه قبل می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾.
(النمل: 60).
﴿أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا﴾.
(النمل: 61).

«آیا آنکه آسمانها و زمین را آفریده؟ آیا آنکه زمین را آرامگاه خود قرار داده و در خلال آن نهرها و جویها جاری ساخته شریک داد». تا می‌رسد به این آیه و آیات بعد که تماماً استفهام انکاری و اقرار به خدای یکتا

است. حال تعجب است از علي بن ابراهيم که از حسن بن علي فضال که واقفي مذهب و هفت امامي است و اصلا امام هشتم تا دوازدهم را دروغ مي‌داند، از چنين کسي روايت کرده که اين آيه راجع به قائم مهدي است. بايد گفت: اگر اين آيه دلالت بر وجود قائم دارد که ديگر حديث نمي‌خواهد، آن هم از يک نفر واقفي منکر مهدي قائم. اينان از تعصبي که دارند اگر خجالت نکشد تمام آيات قرآن را بدون تناسب راجع به قائم خواهند دانست. تعجب اين است که مي‌گويند: قرآن را کسي نمي‌فهمد ولي چون راجع به قائم است آيات را فهميده‌اند که مربوط به او است. -خدا هدايت کند ايشان را-. باضافه سوره مكي است و در مکه کسي مدعي و يا منکر مهدي نبود تا آيه نازل شود.

آيه دوازدهم آيه 10 سورة عنكبوت:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ

كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ آلَسَ اللَّهُ

بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ﴾.

«و بعضي از مردم کسانيند که مي‌گويند به خدا ايمان آورديم و چون در راه ايمان به خدا عذاب شود فتنه مردم را مانند عذاب خدائي قرار دهد، و اگر نصرتي از پروردگارت آيد البته مي‌گويند ما با شما بوديم آيا خدايتعالی داناتر نيست به آنچه در سينه‌هاي جهانيان است».

طبرسي و ساير مفسرين گفته‌اند: اين آيه راجع به منافقين است و يا راجع به عياش بن ابي ربيعه که مسلمان شد و از ترس خانواده هجرت کرد به سوي مدينه قبل از هجرت رسول خدا، پس مادرش قسم خورد که نخورد و نياشامد

و سرش را نشوید و داخل اطاقی نشود تا پسرش برگردد، پس فرزندان او ابوجهل و حارث که برادران مادری او بودند در طلب او به مدینه آمدند و آن قدر اصرار و پیمان بستند که او را راضی کردند برگردد، و چون از مدینه او را خارج کردند کت او را بستند و هر یک صد تازیانه به او زدند تا از دین محمد - صلی الله علیه وسلم - اظهار برائت کرد. حال این آیه یا راجع به منافقین آنچنانی است که اظهار ایمان می‌کنند و چون مبتلا شوند بر می‌گردند و چون نصرت خدا را برای مؤمنین دیدار کنند، می‌گویند: ما باشما بودیم و یا راجع به عیاش بن ربیع و امثال او باشد هیچ ربطی به مهدی قائم ندارد و کسی هم احتمال نداده، ولی علی بن ابراهیم که میل دارد هر آیه در شأن قائم باشد این آیه را مربوط به قائم دانسته و عجب است از مجلسی که اقوال او را در بحار جمع کرده است. و بعلاوه در قرآن آیه بصورت:

﴿وَلَمَّا جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ﴾

«واگر پیروزی از سوی پروردگارت (برای شما) بیاید».

می‌باشد، ولی ایشان آنرا بطور غلط و بصورت: «وإذا جاءهم نصر من ربك» نوشته‌اند! آیه سیزدهم، آیه 41 سوره شوری:

﴿وَلَمَّا اتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ﴾ (الشوری:

41).

و این آیه مربوط است به آیات قبل از آن (آیه 37 به بعد) که می‌گوید: مؤمنین که توکلشان به خداست از گناهان کبیره اجتناب می‌کنند و چون ستمی به ایشان برسد طلب یاری

می‌کنند، تا این آیه که می‌گوید: «و آنکه طلب یاور کند پس از مظلوم شدن راه ایرادی بر او نیست».

شما این آیات را ملاحظه کنید آیا هیچ مربوط به مهدی قائم است؟! ولی علی بن ابراهیم طبق نقل مجلسی می‌گوید: یعنی قائم چون قیام کند از بنی‌امیه و مکذبین و دشمنان خود یاری می‌جوید!! آیا هیچ عاقلی از دشمن یاری جسته که مهدی این کار کند؟! آیا این مؤلفین چه مرض و غرضی داشته‌اند که این مطالب را ضبط کرده‌اند؟! باضافه این سوره مکی است و در مکه کسی مدعی و یا منکر مهدی نبوده تا آیه نازل شود.

آیه چهاردهم، سوره قمر آیه 1:

﴿اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾. (القمر: 1).

«ساعت قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت».
و این آیه مربوط به قیامت است و ﴿اَقْتَرَبَتِ﴾ و ﴿انْشَقَّ﴾ هر دو ماضی است، زیرا مستقبل محقق الوقوع را متکلم بصورت ماضی می‌آورد مانند آیه:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ﴾ (یس: 51)

«و دمیده شود در صور».

و ممکن است جمله ﴿انْشَقَّ﴾ ماضی حقیقی باشد که انشقاق قمر چنانکه در تفاسیر سنی و شیعه آمده در زمان رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- قبل از هجرت در مکه انجام یافته باشد. بهرحال این آیه هیچ مربوط به مهدی قائم نیست، شما تفاسیر شیعه را ملاحظه کنید. ولی علی بن ابراهیم گفته: ساعت قیامت یعنی، خروج قائم. می‌گوئیم: کلمه «ساعت»، در قرآن

مکرر آمده و همه جا به معنی قیامت است و ابدا به معنی خروج کسی نیست. ثانیاً اهل مکه که قرآن و پیغمبر را قبول نداشتند آیا می‌توان گفت: خدا خلیفه دوازدهمی پیغمبر را به ایشان وعده داده مگر خدا و رسول هم بیهوده‌گو مانند علی بن ابراهیم‌اند؟!، و این سوره مکی است. شما آیات بعد از این آیه را ملاحظه کنید که هیچکدام ارتباطی به قائم ندارد.

آیه پانزدهم، سورة الرحمن آیه 64:

﴿مُدْهَامَتَانِ﴾ (الرحمن: 64)

«آندو بهشت سیاهند از کثرت سبزی». و این کلمه «مدهامتان» صفت است برای «جنتان» که در آیه قبل آمده است. ولی علی بن ابراهیم می‌گوید: ما بین مکه و مدینه درخت خرما بهم متصل است. راستی ممکن است بگوئیم: علی بن ابراهیم نمی‌فهمیده است؟! یا غرضی داشته که هر چه خواسته بهم بافته است. آیا بین مکه و مدینه درخت خرما بهم متصل است، در کجای این آیه است؟! آیا بین مکه و مدینه را کسی ندیده که بیابان خشک گرم شن‌زاري است، چگونه درختهای خرما بهم متصل است؟! هیچ عاقلی چنین سخنان پرت و پلا می‌گوید؟، باضافه این سوره مکی است اگر چنین سخنی خدا برای اهل مکه می‌گفت همه مسخره می‌کردند. حال باید پرسید: این آیه چه ارتباطی با مهدی دارد!!

آیه شانزدهم، سورة صف، آیه 8:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْكَافِرُونَ﴾. (الصف: 8).

«(کفار و مشرکین) می‌خواهند نور هدایت الهی را خاموش کنند و خدا نور خود را به اتمام می‌رساند و اگر چه کافران کراهت دارند».

علی بن ابراهیم گفته خدا نور هدایت را بقائم به اتمام می‌رساند.

باید گفت: آیا کافران که اصلاً نام قائم را نشنیده بودند چگونه کراهت داشتند. باضافه کلمه «بالقائم» در کجای آیه است آیا خدا تقیه کرده که بالقائم را نگفته؟! یا خدا خودش قدرت نداشته و گفته قائم به اتمام می‌رساند. باید گفت: خدا کسانی را که نور اسلام را می‌خواهند خاموش کنند، موفق نمی‌دارد چنانکه بیش از هزار سال است مهدی ساختگی آورده‌اند، ولی توفیقی بدستشان نیامده است. بلکه دنیا و آخرت خود و مردم را خراب کرده‌اند.

آیه هفدهم، سوره صف آیه 17:

﴿وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾ (الصف: 13).

«(ای مؤمنین، آیا بشارت دهم شما را به دو چیز در اثر جهاد: یکی بهشت) و دیگری که شما آن را دوست دارید، و آن یاری خدا و فتح نزدیک (که همان فتح مکه باشد)».

ولی علی بن ابراهیم بر خلاف تمام مفسرین می‌گوید: ﴿فَتْحٌ قَرِيبٌ﴾: یعنی فتح قائم». انسان در جواب این بافته چه بگوید؟ آخر آیا این معقول است که خدا به اصحاب رسول خود بگوید: ای مؤمنین شما اگر جهاد کردید فتح قائم نصیب شما خواهد شد، آیا اصحاب نپرسیدند: قائم کیست و کجاست و چه وقت است فتح او؟ و

خدا هم در جواب بگوید: این فتح قریب هزاران سال بعد از مردن شما.

آیه هیجدهم، سوره جن آیه 24:

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْعَلُونَ مَنْ أضعفُ ناصراً وأقلُّ

عَدداً﴾. (الجن: 24).

در آیه قبل از این آیه فرموده: هرکس خدا و رسول او را عصیان کند برای او دوزخ همیشگی است، و در این آیه می‌گوید: «تا وقتی که آنچه وعده داده می‌شوند ببینند (یعنی دوزخ را) پس خواهند دانست چه کسی یاورش ضعیف و نفراتش کمتر است». زیرا کفار مکه می‌گفتند: یاوران ما قوی و عدد ما بسیار است، و این سوره نیز مکی است. ولی علی بن ابراهیم برخلاف تمام اهل قرآن و برخلاف تمام مفسران می‌گوید: «چون قائم و امیرالمؤمنین را به بینند خواهند فهمید که چه کس ناصرش ضعیفتر و عددش کمتر است». آیا اهل مکه باید صبر کنند تا قائم را ببینند و بفهمند که چه کس عددش کمتر است؟! آیا هیچ عاقلی چنین سخنی گفته چه برسد به خدا و رسول و آیات او؟ اتفاقاً بیشتر آیاتیکه این خرافاتیان برای قائم آورده‌اند، آیات مکی است که ممکن نیست به قائم تطبیق نمود.

آیه نوزدهم، سوره طارق آیات 15 و 16 و 17:

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا * فَمَهْلِلُ الْكَافِرِينَ أَهْلَهُمْ

رُؤَيْدًا﴾. (الطارق / 15-17)

«محققاً این کفار را نیرنگی شدید و مرا نیرنگی است شدید، پس کافران را اندکی مهلت ده».

این سوره مکی است و خدا تهدید کرده کفار را که با رسول او نیرنگی داشتند. ولی علی

بن ابراهیم گفته: «مهلت بده کفار را تا قائم قیام کند و از طواغیت قریش و بنی‌امیه انتقام بکشد». آیا خود خدا قدرت نداشته که انتقام بکشد، آیا کفاری مانند ابی‌جهل و عتبه و شیبه باید صبر کنند تا قائم مهدی بیاید و انتقام از ایشان بکشد؟! آیا هیچ دیوانه‌ای چنین سخنی گفته است؟! ما از مجلسی و سایر علمای شیعه که سخنان علی بن ابراهیم را برای وجود مهدی مدرک قرار داده‌اند، می‌پرسیم که این علی بن ابراهیم کم‌سواد قمی چه کاره است و چه حق دارد که آیات إلهی را بدلخواه تأویل کند؟! آیا او حجت است، آیا پیغمبر است؟ خدا که می‌فرماید:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾

(آل عمران: 7).

و «تأویل» آن را جز خدا [کسی] نمی‌داند.

آیا می‌شود گفت: «ما يعلم تأويله إلا علي بن ابراهيم القمي».

آیه بیستم، سوره لیل آیه 1 و 2:

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾.

(اللیل: 1-2).
«قسم به شب هنگامیکه فرا گیرد، و قسم به روز چون جلوه کند».

علی بن ابراهیم روایت کرده از حضرت باقر که او فرموده: «لیل در اینجا خلیفه ثانی است که در دولت خود با امیرالمؤمنین علی غش کرد یعنی خیانت کرد و او را امر کرد که صبر کند تا دولت ایشان منقضی شود»، و فرمود: «نهار در این آیات یعنی روز قیام قائم ما اهل بیت هرگاه قیام کند و بر دولت باطل غلبه کند».

بررسی دعای ندبه

گوئیم: از این روایت قمی معلوم می‌شود او بسیار کم سواد بوده زیرا کلمه: ﴿يُعْشَى﴾، از ماده «عشي» معتل اللام است، ولي «عش» بمعنای خیانت، مضاعف است و دو حرف شین دارد، و یقیناً حضرت باقر که عرب بوده «عشي» را از «عش» تمیز می‌داده است. ولي راویانی مانند علي بن ابراهیم عجم بوده و این مطلب را تمیز نداده‌اند. باضافه شب و روز دو آیه از آیات پروردگار می‌باشند و خدا به آندو قسم خورده و اگر می‌خواست به عمر خلیفه ثانی قسم بخورد اسم او را می‌برد لابد خدا تقیه کرده و ترسیده نام خلیفه را ببرد. بعلاوه می‌گوید: به علي امر کرد که صبر کند تا دولت آنان منقضي شود و علي هم کاملاً اطاعت کرد، معلوم می‌شود علي کاملاً مطیع خلیفه بوده است. اینجانب سیدی را سراغ دارم که از علي بن ابراهیم تقلید کرده و تفسیری بنام جامع نوشته کسی تفسیر او را دیده بود، به او گفته بود هرگاه طبق گفته شما مقصود از «واللیل» خلیفه ثانی باشد، معلوم می‌شود عمر بسیار مهم و مقدس بوده و نزد خدا ارزشی داشته که خدا به او قسم خورده است.

آیه بیست و یکم، سوره ملک آیه 30:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾. (الملك: 30).

«(به کفار و مشرکین مکه) بگو: اگر صبح آب شما فرو رود چه کس برای شما آب گوارا می‌آورد».

این سوره مکی است و خدا آیات قدرت خود را به اهل مکه تذکر می‌دهد بلکه ایمان آورند، ولي علي بن ابراهیم روایت کرده از حضرت رضا که خدا در این آیه فرموده: «به اهل مکه بگو اگر امام شما غایب شود چه کس برای شما امام

می‌آورد». لابد اهل مکه در جواب خواهند گفت: اصلا ما امام نداریم و نمی‌خواهیم، و ای محمد! بخدای خود بگو این سخنان بیهوده را ترک کند. و قطعا امام رضا چنین سخن مهملی نگفته است بلکه راوی کذاب به او بسته است.

آیه بیست و دوم، سوره توبه آیه 33:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾. (التوبة: 33).

«او آن خدائی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان ظاهر و غالب کند و اگرچه مشرکین کراهت دارند».

علی بن ابراهیم گفته این آیه نازل شده درباره قائم که امام می‌باشد. در جواب او باید گفت:

أولاً، خدا فرموده ﴿رَسُولُهُ﴾، و نفرموده: «إمامه».

ثانياً، شما امامیه می‌گوئید: امام قائم همه دین‌ها را از بین می‌برد و همه را مسلمان می‌کند، پس خدا باید بگوید: «لِيَمْحُوا

الْأَدْيَانَ كُلَّهَا» أما، خدا فرموده ﴿لِيُظْهِرَهُ﴾، که

باید ادیان دیگر باقی باشد تا اسلام بر آنها ظاهر و غالب گردد بالحجة و اینهم در صدر اسلام واقع شد و تمام ادیان در مقابل اسلام شکست خوردند و «یظهره»، بهمین معناست که دین اسلام بر ادیان دیگر غلبه کند و غلبه هم نمود، بنابراین در آیه ظاهر و غالب آمده چنانکه همین معنا در آیات دیگر نیز ذکر شده از آن جمله در سوره صف آیه 14 آمده:

﴿فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾ (الصف: 14)

«و سرانجام بر آنان پیروز شدند!».

که کلمه ﴿ظَاهِرِينَ﴾ در این آیه، بمعنای غالبین می‌باشد. و خود قرآن خبر داده که کفر و شرک و فرقه‌های یهود و نصاری تا قیامت باقی هستند و هیچ وقت محو نخواهند شد، و اگر بگوئیم: تمام ادیان از بین می‌روند با قرآن مخالفت کرده و ضد آن گفته‌ایم. بهرحال ما از علی بن ابراهیم کم سواد توقع نداریم که آنقدر عوامانه ببافد یا نه، ولی تعجب از مجلسی و دانشمندان دیگر امامیه است که سخن علی بن ابراهیم را مدرک خود قرار می‌دهند. آیه بیست و سوم، خدا در چند جای قرآن مکرر کرده: ﴿أَيَّامَ اللَّهِ﴾ را از آن جمله سوره ابراهیم آیه 5 فرموده:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾. (ابراهیم: 5).

«ما فرستادیم موسی را با آیات خودمان که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون بر و ایام الهی را بیادشان آور.» در این آیه ایامی معین نزد قوم موسی - علیه السلام - بوده که می‌دانسته‌اند که خدا به حضرت موسی - علیه السلام - فرموده بیادشان آور. حال آن ایام بقول تمام مفسرین روزهایی بوده که خدا نعمتی به ایشان داده و یا عذابی نازل کرده و یا روز مرگ و یا قیامت است. مثلاً از جمله ایام الله روزی است که فرعونیان غرق شدند و قوم موسی - علیه السلام - نجات پیدا کرد، و روزی که گوساله‌پرستی کردند و سپس خدا توبه ایشان را قبول کرد، و روزیکه من و سلوی و یا تورات را خدا بر ایشان نازل کرد. اما علی بن ابراهیم بر خلاف

تمام مفسرین گفته است: ایام الله یکی روز قیام قائم است، و یکی روز رجعت است، دیگر فکر نکرده در زمان حضرت موسی -علیه السلام- قیام قائم و یا رجعت را چه می‌دانستند که خدا فرموده باشد بیادشان آور. اما مریدان علی بن ابراهیم هر چه او گفته خیال می‌کنند وحی الهی است.

آیه بیست و چهارم، سورة غاشیه آیه 1 و 2:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ * وَجُوهٌُ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ﴾. (الغاشية: 1-2).

«آیا حدیث هول فراگیرنده برای تو آمده؟ چهره‌هایی در آن روز خاشع و ذلت‌بارند».

که خدا غاشیه راتا آیه 16 شرح داده است. اینجا علی بن ابراهیم آمده تمام آن آیاتی را که خدای تعالی شرح روز غاشیه را بیان کرده، نادیده گرفته و گوید: غاشیه قائم است که همه را فرا می‌گیرد شمشیر او، آیا جایز است تمام آیاتی که در ذیل غاشیه آمده کسی رها کند و به سخن این عجمی قانع شود. خدا عقلی به مریدان علی بن ابراهیم بدهد. باضافه امامی که شمشیرش همه را فرا گیرد عذاب است و جلاد، نه امام هدایت.

آیه بیست و پنجم، سورة انعام آیه 158:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ

آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ

أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾. (الأنعام: 158)

«اهل مکه و مشرکین انتظار می‌کشند و ایمان نمی‌آورند جز اینکه ملائکه نزد ایشان بیایند و یا پروردگارت بیایند و یا بعضی از آیات پروردگارت بیاید، روزی

بررسی دعای ندبه

که بعضی از آیات پروردگارت بیاید ایمان کسیکه قبلا ایمان نیاورده نفع نمی‌دهد».

مردم مشرک همان بهانه و درخواستهای یهود را داشتند که یا فرشته بر ما نازل شود و یا خدا بیاید به بینیم و یا بعضی آیات دیگر که در سوره بقره آیه 210 گذشت و لذا ایمان نمی‌آورند.

حال خواننده خوب دقت کند این آیه چه ربطی به ائمه دارد که علی بن ابراهیم گفته: آیات در اینجا ائمه و امام قائم می‌باشد که مورد انتظار بوده است. معلوم می‌شود امامیه آیات را منحصر به ائمه می‌دانند حتی آیات عذاب را!!!.

آیه بیست و ششم، سوره تکویر آیه 16:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ﴾ (التکویر / 15-16)

«قسم می‌خورم به ستارگان فرو رونده در زیر نور مخفی شونده».

این است ترجمه آیه طبق لغت و تفسیر جمیع مفسرین. اما شیخ صدوق که کاسبی بوده در قم روایت کرده از حضرت باقر که مقصود امامی است که در زمان خودش پنهان می‌شود سپس ظاهر می‌شود و به ام هانی گفته که اگر او را ببینی چشمانت روشن می‌شود. آیا ممکن است خدا برای اهل مکه که پیغمبرش را قبول نکرده و قرآن او را سحر می‌دانند قسم بخورد به جانشین دوازدهم او که هیچ کس ندیده و نشنیده و قبول ندارد. باضافه الجوار جمع است و امام غایب مفرد است مگر خدا عربیت نمی‌داند!?!.

آیه بیست و هفتم، همان آیه بیست و یکم است که ذکر شد حال چرا مجلسی مکرر کرده آیا می‌خواهد کتاب خود را بزرگ جلوه دهد. باضافه

این آیه را از قول و روایت علی بن ابی حمزة بطائنی بمعنای امام غایب گرفته، در صورتیکه علی بن ابی حمزة بطائنی واقفی است و امام غایب را منکر است، چگونه علمای شیعه غفلت کرده اند.

آیه بیست و هشتم، سوره بقره آیه 3:

﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (البقرة: 2-3).

«قرآن راهنمای متقین است (که از ضرر پرهیز دارند وگرنه کفار بی پروا و بی بندوبار که احتمال ضرر را برای خود لازم الدفع نمی دانند هدایت نمی یابند و طالب هدایت نیستند)، متقین کسانی اند که به غیب ایمان می آورند».

صدوق از حضرت صادق روایت کرده که متقین کسانی اند که اقرار به قیام قائم دارند. باید از ایشان پرسید: آیا پیغمبر خاتم که از متقین بود ایمان به فرزند دوازدهم خود اگر نداشت مؤمن نبود. آیا خود آن امام قائم باید از متقین باشد و لابد به خودش که غایب است ایمان آورده که مسلمان شده و باید خود از خودش غایب باشد تا ایمان به غیب و ایمان به غایب داشته باشد. هیچیک از مفسرین غیب را بمعنای امام نگرفته اند زیرا غیب آن است که همیشه غایب باشد مانند ذات احدیت و به این معنی در آیات دیگر قرآن نیز ذکر شده است مانند:

﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ

فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾.

(الحديد: 25).

«و نازل کردیم آهن را که در آن صلابت شدیدی است و منافی برای مردم دارد تا

بررسی دعای ندبه

خدا بداند چه کس او را که غیب و نادیدنی است و نیز رسولان او را یاری می‌کند».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾
(یس: 11)

«تنها کسی را می‌توانی هشدار دهی که از پند پیروی کند و از [خدای] رحمان در نهان بترسد. پس او را به آمرزشی و پاداشی ارزشمند بشارت ده».

و بعلاوه هرگاه امام غایب ظاهر شود دیگر غیب نیست و متقین که وظیفه دارند به غیب ایمان داشته باشند، در آن وقت چگونه به غیب ایمان آورند، آیا در آن وقت آیه را کلامی لغو به حساب آورند؟!!

آیه بیست و نهم، سوره یونس / آیه 20:

﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْعَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾. (یونس: 20)

«و (مشرکین) می‌گویند: چرا بر محمد نشانه و معجزه‌ای از پروردگارش نازل نمی‌شود (در جواب خدا می‌فرماید) بگو: جز این نیست که آمدن معجزه از طرف خدا امریست غیبی و مخصوص خدا است شما منتظر باشید من هم با شما از منتظرینم».

این آیه دلالت دارد که معجزه کار رسول نیست و امر غیبی است و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- حتی از آمدن و وقت ایجادش خبر ندارد، حال این آیه چه ربطی به مهدی دارد آیا در جواب مشرکین مکه که معجزه می‌خواسته‌اند خدا فرموده: منتظر مهدی باشید آیا چنین گفتاری معقول است؟!، اما چه باید

کرد که علي بن ابي حمزة بطائني واقفي که اصلاً امام دوازدهم را قبول ندارد براي شيخ صدوق و مقلدين او روايت آورده و روايت او مدرک شده است!!!.

آیه سيام، همان آیه 21 مي باشد که مجلسي مکرر کرده است!.

آیه سي و يکم، سورة ذاريات آیه 22:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ * فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ﴾
(الذاريات / 22-23).

«و در آسمان است روزي شما و آنچه وعده داده مي شويد، پس قسم به پروردگار آسمان و زمين که آن حق است بمانند آنچه را که سخن مي گوئيد (يعني همانطور که وقتي سخن مي گوئيد، نطق و سخن را حق مي دانيد يعني به نطق و تکلم يقين داريد و شک نداريد که به تکلم مشغول مي باشيد، همانطور است قيامت و آنچه وعده داده مي شويد که امري است يقيني و وقوع آن مسلم و قطعي است)».

ولي شيخ طوسي از يك عده مردم مجهول الحال ضعيف از ابن عباس روايت کرده که او گفته است: مقصود خروج مهدي است. بايد گفت: آيا ابن عباس به وعده هاي قرآن آشنا نبوده و آيا عربي نمي دانسته است؟!، و يا خير، راويان دروغ مي گویند!!!. يقيناً چنين اخباري جعلي است.

آیه سي و دوم، سورة حديد آیه 17:

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾
(الحديد / 17)

«بدانيد که خدا زنده مي کند زمين را پس از مردن آن، (يعني زمين بائر را مي روياند و اين از قدرت او است)».

ولي راويان مجهول الحال ضعيف از ابن عباس روايت کرده اند که گفته خدا به قائم آل محمد زمين مرده را زنده ميکند. يعني تا بحال زنده نکرده، پس کي زنده ميکند معلوم نيست، اين هم شد تفسير، آيا ابن عباس گفته يا راويان جعال؟! حتما راويان جعال.

آية سي و سوم، شيخ طوسي باز همان قول ابن عباس را در اية 31 (الذاريات / 22) تکرار کرده آيا از تکرار مطلب سستي محکم ميشود؟! و الله اعلم. باضافه باز از راويان مجهول الحال از قول ابن عباس آورده که آية 148 سورة بقره

﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ (البقرة: 148)

«هر جا باشید خدا شما را براي حساب قيامت جمع ميکند».

ولي ابن عباس گفته: اين آيه خطاب به اصحاب قائم که خدا ايشان را در روزي جمع ميکند. حال ما از طرفداران اين روايات ميپرسيم: آيا خطاب ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا﴾ = هر جا باشید»، و ﴿بِكُمْ﴾، به مخاطبين موجود بوده و يا به مخاطبين غير موجود؟ آيا خطاب به معدودين معني دارد؟! من نميدانم چگونه ايشان به اين روايات دل خود را خوش نموده اند؟!

آية سي و چهارم، روايت کرده از يك عده مردم مجهول از اسحاق بن عبدالله مجهول الحال که همان آية سي و يکم (اية 22 سورة ذاريات) را تأويل نموده اند به قائم. آيا هر کس حق تأويل آيات إلهي را دارد؟! ما جواب آن را قبل داديم. باضافه آية 55 سورة نور را آورده که ميفرمايد:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
وَلَيُدْخِلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ
بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (النور: 55).

«خدا وعده داده به آنانکه ایمان آورده اند از شما (مخاطب محمد ص و اصحاب اوست) و عمل صالح نموده اند که ایشان را جانشین کند در این زمین همانطور که قبلا از ایشان را جانشین نمود، و البته ایشان را تمکن می دهد که دینی را که بر ایشان پسند کرده اجراء کنند و البته خوف ایشان را تبدیل به أمن می کند که بندگی مرا کنند و چیزی را شریک من نکنند و هر کس بعد از آن کافر شود پس آنان خود فاسقند».

در این آیه حق تعالی وعده داده به حاضرین زمان رسول خدا -صلی الله علیه وسلم-، بدلیل کلمه ﴿مِنْكُمْ﴾، که ایشان را در زمین خلافت دهد.

و اینکه فرموده: ﴿كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾، یعنی همانطور که مردم پیش از ایشان در قسمتی از زمین خلافت نمودند نه همه زمین، ایشان نیز همانطور در قسمتی از زمین خلافت و حکومت کنند. و خدا به این وعده وفا کرد و مسلمین زمان رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- که واقعا ایمان داشتند و کارهای شایسته را طبق فرامین خدا انجام می دادند، جانشین کفار و مشرکین شدند و زمین های مشرکین و کفار بدست ایشان افتاد و در اجرای مراسم دینی تمکن پیدا کردند، و در نهج البلاغه خطبة 146 نیز آمده است که چون بهنگام جنگ مسلمین با ایران، عمر با علی مشورت کرد که آیا برای

یاری لشکر اسلام به ایران برود، حضرت علی به همین آیه اشاره و تکیه نموده، فرمود: **«وَنَحْنُ عَلٰی مَوْعُودِ مِّنَ اللّٰهِ، وَاللّٰهُ مُنْجِزٌ وَعَدَهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ»** مرو که خدا وعده خود را انجام می‌دهد و لشکر اسلام پیروز می‌شوند، و فرمود: **«فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْاِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْاِحْتِمَاعِ! فَكُنْ قُطْبًا، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ، وَاصْلِحْهُمْ ذُوْنَكَ تَارَ الْحَرْبِ...»** تا آخر، که لشکر اسلام ببرکت اسلام بسیارند، و تو قطب آسیای اسلامی و همین جا بمان». أما مجلسی و شیخ طوسی بر ضد کلام خدا و بر ضد کلام علی می‌گویند ما روایتی داریم که آیه مربوط به محمد و مسلمین صدر اسلام نیست بلکه راجع به مهدی معدوم در آن زمان است.

آیه سی و پنجم، سوره قصص، آیه 5:

﴿وَوَئِیْدُ اَنْ نَّمُنَّ عَلٰی الَّذِیْنَ اسْتَضَعِفُوْا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اٰیْمَةً

وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ﴾. (القصص: 5).

«و می‌خواستیم بر آنانکه در آن سرزمین زبون شده بودند منت گذاریم و ایشان را امامانی (برای دیگران) قرار دهیم و ایشان را وارث گردانیم».

این آیه راجع به فرعون و بنی اسرائیل است، زیرا در آیه جلوتر فرموده:

﴿تَلُوْا عَلَیْكَ مِنْ نَّبِیِّ مُوسٰی وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ * اِنَّ فِرْعَوْنَ

عَلَا فِی الْاَرْضِ وَجَعَلَ اَهْلَهَا شِیْعًا...﴾. (القصص: 3-4).

«بخشی از سرگذشت [مهم] موسی و فرعون را برای [عبرت گرفتن] مردمی که ایمان می‌آورند به حق و راستی بر تو می‌خوانیم. بی‌گمان فرعون در آن سرزمین تکبر ورزید و مردمانش را گروه گروه کرد».

تا می‌رسد به ﴿وَتُرِيدُ...﴾ یعنی فرعون در سرزمین مصر علو کرد و اهل آنجا را شیعه شیعه و فرقه فرقه کرد و همه را ضعیف شمرد و ما که خدائیم اراده کردیم که منت گذاریم بر آنانکه ضعیف شمرده شدند در زمین مصر و ایشان را امامانی برای دیگران و ایشان را وارث (فرعونیان) قرار دهیم، در این آیه کلمه ﴿اسْتَضْعَفُوا﴾ ماضی و راجع به گذشته است نه راجع به آیندگان، و کلمه: ﴿وَتُرِيدُ﴾، مانند کلمات: ﴿وَتُمْكِنُ﴾ و ﴿وَتُرِي فِرْعَوْنَ...﴾ می‌باشد که در آیه بعد آمده است، و کلمه ﴿الْأَرْضِ﴾ نیز با الف و لام عهد آمده است، مانند آن آیه که راجع به رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده:

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا﴾. (الإسراء: 76).

«و نزدیک بود (با نیرنگ و توطئه) تو را از این سرزمین بلغزانند، تا از آن بیرون کنند!».

که مقصود آن نیست که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- را از کرة زمین بیرون اندازند بلکه در اینجا نیز کلمه ارض با الف و لام عهد آمده که مقصود مکه و مدینه است. و منظور از «ائمه» نیز پیشوایان سیاسی نیست زیرا تمام بنی‌اسرائیل را می‌گوید و این، مانند آیه 74 سوره فرقان است که فرموده: یکی از دعاهای بندگان صالح خدا آن است که می‌گویند:

﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ (الفرقان: 74)

«و ما را پیشوای پرهیزگاران ساز.»

چنانکه مهاجرین و انصار، ائمه هستند.
و خدا در سوره توبه آیه 100 متابعت و
پیروی از ایشان را واجب شمرده و فرموده:

﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ (التوبة: 100)

«و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی
کردند».

بنابر آنچه ذکر شد آیه 5 سوره قصص مربوط
به داستان موسی -علیه السلام- و فرعون و
بنی اسرائیل است، و خدا مقصود از ﴿وَتُرِيدُ﴾ را
بیان نموده، و فرموده این اراده را تحقق
بخشیدیم و به این شکل که:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا

تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (القصص:

7).

«ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او
را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی،
وی را در دریا (ی نیل) بیفکن و نترس و
غمگین مباش، که ما او را به تو
بازمی‌گردانیم، و او را از رسولان قرار
می‌دهیم!»

تا آخر. و این مطلب، چیزی است که هر کس
این آیات را بخواند می‌فهمد، ولی شیخ طوسی
مجلسی بزور روایات ضد قرآنی می‌خواهند از
این آیه که راجع به گذشته است، برای
آیندگان مهدی درست کنند، و لذا گفته اند این
آیه درباره مهدی نازل شده است؟!!

آیه سی و ششم، سوره حدید آیه 16:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ

وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ

قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿١٦﴾. (الحديد: 16)

در این آیه خدا به کسانی که ایمان آورده بودند ولی کاملاً در پیشگاه او امر إلهی خاشع نبودند، می‌فرماید: «آیا وقت آن نشده برای مؤمنین که دل‌هایشان برای یاد خدا خاضع گردد و برای نزول آیات قرآن مطیع شوند و نباشند مانند یهود و نصاری که از پیش کتاب داده شدند، پس مدت طولانی بر ایشان گذشت که دل‌هایشان قسی گردید و بسیاری از ایشان فاسقند».

حال شما نظر کنید این آیه هیچ ربطی مهدی قائم دارد و چگونه شیخ صدوق و مجلسی می‌خواسته و گفته‌اند، و بزور روایت حمل بر مهدی قائم کرده‌اند. معلوم می‌شود مرحوم ابن تیمیه راست گفته که علمای شیعه: «أَجْهَلُ النَّاسِ وَأَكْذَبُ النَّاسِ».

آیه سی و هفتم، همان آیه سی و دم (آیه 17 سورة حديد) است که صدوق آورده و جواب او گفته شد.

آیه سی و هشتم، سورة آل عمران، آیه 140: ﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدُأُولُهَا بَيْنَ

النَّاسِ ﴿١٤٠﴾ (آل عمران: 140)

این آیه راجع به مجروحین جنگ احد است که می‌فرماید: «اگر به شما زخم و جراحتی رسیده است به این قوم کفار نیز جراحتی همانند آن رسید این روزگاران را بین مردم (به نوبت) پیش می‌آوریم (تا مؤمن مخلص از غیر مخلص) متمیز شود»، یعنی، در صحنه‌های روبرو شدن حق با باطل، مطلوب خدا محقق می‌شود و مؤمنین

بررسی دعای ندبه

واقعی از مؤمنین ادعایی جدا می‌شوند. ولی صدوق روایت کرده که این آیه درباره قائم نازل شده است. و روایت کرده که همیشه از ابتدای خلقت آدم، دولتی برای خدا بوده و دولتی برای شیطان، پس دولت خدا کجاست، دولت خدا همان یک قائمی است. ولی باید گفت: آیه به قرائن قبلی و بعدی آیات مخصوص مجروحین احد است. باضافه دولت خدا هرگاه منحصر به قائم ومدتش طبق روایات شیعه هفت سال باشد، لذتی ندارد و خدا چنین دولتی را نمی‌خواهد. بعلاوه طبق آیات قرآن شرک و کفر تا قیامت باقی خواهد بود.

آیه سی و نهم، سوره مائده آیه 4:

﴿الْيَوْمَ يَسُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ﴾ (المائدة:

3).

«(امروز با نزول سوره مائده که آخرین سوره قرآن است، دین شما کامل شد) و امروز کفار از دین شما مأیوسند، پس از ایشان نترسید از من که خدایم بترسید». مقصود آنکه دیگر از دشمنانتان کاری ساخته نیست و آسیبی به شما نمی‌توانند برسانند. در اینجا عیاشی که یکی از علمای خرافی بوده تفسیری دارد از عمرو بن شمر که علمای رجال او را ضعیف شمرده اند روایت کرده است که: «الیوم» در این آیه روز قیام قائم است که بنی امیه مأیوس شوند. کسی نبوده به این راویان بی‌سواد بگوید که بنی امیه هزاران سال دیگر وجود ندارد که از وجود مهدی مأیوس شوند. و باضافه در این آیه سه مرتبه: «الیوم» آمده که هیچکدام تناسبی با مهدی ندارد بلکه ضد آن است.

آیه چهارم، سوره توبه آیه 3:

﴿وَأَذَانَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾ (التوبة: 3).

«اعلامی از طرف خدا و رسول او است به سوی مردم روز حج اکبر که خدا و رسول او از مشرکین بیزارند».

و این آیه در همان سال نهم هجرت نازل شد که ابوبکر و علی مأمور شدند بروند و در ایام حج به مردم ابلاغ کنند. ولی عیاشی گویا از همه جا بیخبر است گوید: این آیه راجع به روز قیام مهدی است، و این سخن زور را از حضرت باقر و صادق روایت کرده است که تهمت به ایشان می‌باشد.

آیهٔ چهل و یکم، سورهٔ توبه، آیهٔ 36:

﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾ (التوبة: 36).

«همگی با مشرکین بجنگید چنانکه مشرکین همگی با شما می‌جنگند».

باز عیاشی از حضرت صادق نقل کرده که تأویل این آیه نیامده و اگر مهدی قیام کند شرکی روی زمین نمی‌ماند. گویا اینان از تاریخ صدر اسلام بیخبر و از نزول آیات بلکی بی‌اطلاعند و یا خواستند دکانی بنام مذهب باز کنند. باید گفت: طبق صریح قرآن، شرک و ایمان و کفر و اسلام تا قیامت وجود خواهد داشت و یک زمانی مهدی بیاید و شرک بر طرف شود دروغ است.

آیهٔ چهل و دوم، همان آیهٔ اول (آیهٔ 8 سورهٔ هود) است که مجلسی و عیاشی مکرر کرده است، و بطلان گفتهٔ عیاشی در آیهٔ اول ذکر گردید.

آیهٔ چهل و سوم، باز همان آیهٔ اول می‌باشد. آیهٔ چهل و چهارم، اصلاً راجع به مهدی نیست و عیاشی و مجلسی نیز برای مهدی نیاورده‌اند

و همچنین است آیه چهل و پنج که همان آیه چهل و چهارم است.

آیه چهل و ششم، سوره اسراء، آیه 4 و 5 و 6 که همان آیه سوم سابق الذکر است که جواب آن گفته شد. و همچنین آیه چهل و هفتم که عیاشی آورده است، و همچنین آیه چهل و هشتم که عیاشی از حضرت علی نقل نموده است.

آیه چهل و نهم، آیه 8 سوره مدثر:

﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ﴾ (المدثر: 8-9).

«چون در شیپور دمیده شود پس آن روز روز سختی است».

که تمام اهل قرآن باتفاق گفته اند: مقصود قیامت است. ولی نعمت نعمانی از یک مرد مجهولی بنام محمد بن حسن و از یک نفر غالی روایت کرده که از حضرت صادق از این آیه پرسیده و آن حضرت جواب داده که آن روز، روز قیامت امام مستور است. کسی نبوده به این راویان بگوید: سوره مدثر از سوره های اولیه است که در مکه نازل شده و اهل مکه همه مشرک بودند و منکر قیامت. حال آیا خدا آمده خواسته روز قیام مهدی را به ایشان بفهماند! خدای تعالی کمی عقل به این راویان بدهد.

آیه پنجاهم، آیه 55 سوره نور که همان آیه سی و چهارم است که مجلسی و نعمانی مکرر کرده اند و همچنین آیه پنجاه و یکم که همان آیه اول (آیه 8 سوره هود) است که بطلان گفته های متأولین ظاهر شد. و همچنین آیه پنجاه و دوم که مکرر آیه سی و سوم (آیه 148 سوره بقره) می باشد. و همچنین آیه پنجاه و سوم که همان آیه هفتم (آیه 39 سوره حج) است. حال تکرار این آیات برای چیست معلوم نیست.

آیه پنجاه و چهارم، آیه 41 سورة الرحمن:
 ﴿يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ﴾. (الرحمن):
 41).

«روز قیامت مجرمین به سیمایشان شناخته شوند و موی پیشانی و قدمهای ایشان گرفته شود و در دوزخ افکنده شوند».
 و آیه بعد می‌فرماید:

﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ﴾ (الرحمن: 43)

«به ایشان گفته شود این است دوزخی که مجرمین به آن تکذیب می‌کردند».
 و در آیات قبل از آنها فرموده:

﴿فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾ (الرحمن: 37)

«پس چون آسمان بشکافد، آن گاه [مانند] گل سرخی همچون روغن گداخته شود».
 و این آیات مربوط به قیامت است و هر کس می‌فهمد و مطلبی است روشن.

ولی نعمانی روایت کرده از راویان شاک در دین و یا مجهول الحال که این آیه به این روشنی را حضرت صادق حمل نموده که در مورد قائم نازل شده است. من نمی‌دانم اینان از این بیراهه رفتن چه هدفی داشته‌اند؟! آیا بازی کردن با قرآن بهتر از این می‌شود؟! آیا اینان جواب خدا را چه خواهند گفت؟.

آیه پنجاه و پنجم، آیه 21 سورة سجده:

﴿وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾

(السجدة: 21)

«و البته می‌چشانیم به ایشان از عذاب کمتر قبل از عذاب اکبر قیامت تا برگردند به راه حق».

که خدا راجع به کفار و فساق بقرینه آیه
قبل:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ﴾ (السجدة: 20).

«و اما فاسقان، جایگاهشان آتش [جهنم]
است».

ترجمه آیه طبق نظر تمام مترجمین همین
بود. ولی کراچکی روایت کرده از مجهولی بنام
جعفر بن عمر بن سالم و او از مجهول دیگری
بنام محمد بن حسین عجلان و او از یک نفر
سائل غالی که از حضرت صادق درباره این آیه
سؤال نموده و آن حضرت در جواب فرموده: عذاب
کمتر گرانی و عذاب اکبر مهدی با شمشیر است.
باید گفت: اولاً، این آیات مکی و این سوره در
مکه نازل شده آیا خدا به اهل مکه که هنوز
رسول او را نمی‌شناختند چگونه حواله به
شمشیر مهدی فرضی داده است؟! ثانیاً، مگر
شما امام مهدی را عذاب می‌دانید آن هم عذاب
اکبر. ثالثاً، خدا در قرآن مکرر عذاب اکبر
را بیان فرموده چنانکه در سوره زمر آیه 26
فرموده:

﴿فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ﴾ (الزمر:

26)

«پس خداوند خواری را در زندگی این دنیا
به آنها چشانید، و عذاب آخرت شدیدتر
است».

و در سوره قلم آیه 33 فرموده:

﴿كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ﴾ (القلم: 33)

«این گونه است عذاب (خداوند در دنیا)،
و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است».

﴿إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ * فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ﴾ (الغاشية: 23-

24)

«لیکن هر که روی بگرداند و کافر شود. خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می‌کند!»

آیه پنجاه و ششم، همان آیه یازدهم (آیه 62 سورة نمل) می‌باشد که گفتیم هیچ ارتباطی با مهدی ندارد.

آیه پنجاه و هفتم، همان آیه شانزدهم (سورة صف آیه 8) می‌باشد که جواب آن گفته شد. بعلاوه در اینجا نقل شده از ابی‌الجارود ملعون که حضرت باقر فقط فرموده: «اگر شما اسلام را رها کنید خدا آنرا رها نمی‌کند»، و در اینجا هیچ سخنی از مهدی نشده، حال کراچکی چرا در کتاب خود آورده و چرا مجلسی آنرا نقل کرده نمی‌دانیم. در این فصل هیچ سخنی از مهدی نیست، ولی چیز غیرمعقولی وجود دارد و آن اینکه درباره آیه 8 سورة تغابن که می‌فرماید:

﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْثُورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ (التغابن: 8).

«پس ایمان آورید به خدا و رسول او و به آن نوری که نازل نمودیم».

گوید: آن نوری که نازل نموده امام است خدا امام را نازل کرده، حال کسی نبوده از راوی کذاب بپرسد امام از کدام آسمان از کجا نازل شده آنزمان که امامی نبوده و ﴿أَنْزَلْنَا﴾ فعل ماضی است. ثانیاً خدا در قرآن مکرر کتب آسمانی را نور توصیف فرموده و در سورة شوری آیه 52 راجع به قرآن می‌فرماید:

﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ
مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾ (الشورى: 52)

«(ای محمد) تو نمی‌دانستی که (این) کتاب چیست و ایمان کدام است؟ ولی ما (این کتاب) را نوری قرار دادیم که با آن هدایت می‌کنیم...».

و همچنین ایمان به قرآن را واجب شمرده چنانکه در سوره بقره در توصیف متقین فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ (البقرة: 4)

«و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می‌آورند.».

و عجت‌تر اینکه در این روایت گفته هر کجا قرآن نور گفته مقصود امام است، آری چون نوبت به غلو رسید هر چه بیشتر بهتر «**أحسنها أكذبها**». در این روایت برای اثبات قائم آیه بیست و دوم (آیه 33 سوره توبه) را مکرر نموده که ما قبلاً جواب آنرا بیان نمودیم.

آیه پنجاه و هشتم، همان آیه بیست و دوم (آیه 33 سوره توبه) است که جواب او داده شد. ولی اینجا یک مطلب خرافی اضافه نموده و آن اینکه می‌گوید: چون مهدی بیاید در دنیا یک کافر و یا مشرک باقی نمی‌ماند تا جائیکه اگر یک کافر و یا مشرکی در زیر سنگی مخفی شوند آن سنگ به صدا درآید که آی مؤمن زیر من کافر و مشرکی است بیا او را بکش: آری، دین اجباری همین است. و دیگر اینکه می‌گوید: یک نفر یهودی و نصرانی در دنیا باقی نمی‌ماند: گویا اینان قرآن نخوانده‌اند که در سوره مائده آیه 14 فرموده:

﴿فَاعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 14)

«بین ایشان دشمنی و کینه‌توزی برانگیخته ایم تا روز قیامت».
و در آیه 64 فرموده:

﴿وَأَلَقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 64)

«و بین ایشان عداوت و کینه انداختیم تا روز قیامت».
و آیات دیگر. تمام این خرافات مال مذهب‌سازانی است که خواسته‌اند با خرافات خود اسلام و قرآن را از بین ببرند.
آیه پنجاه و نهم، همان آیه قبل یعنی، ایه بیست و دوم (آیه 33 سوره توبه) است. باضافه در این روایت آورده که هنگام قیام قائم، گوسفند و گرگ، و گاو و شیر، و انسان و مار، در کنار هم زندگی نموده و از شر یکدیگر در امانند. باید گفت: خدا خرافاتیان را هدایت نماید.

آیه شصتم، سوره قلم آیه 15:

﴿إِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ﴾

(القلم: 15-16).

«(بر آن درشت خوی پست) چون آیات ما (آیات قرآن) تلاوت شود گوید: افسانه‌های پیشینیان است (مقصود از این و مورد نزول ولید بن مغیره بوده) بزودی بر دماغ او داغی می‌گذاریم (روز جنگ بدر بر دماغ او زخمی وارد شد)».

کراجکی گفته: مقصود تکذیب به قائم آل محمد است، حال کسی از او نپرسیده از کجای آیه قائم را درآوردی. و بعلاوه کلمه آیات جمع و قائم مفرد است. آری، اینان هر چه دلشان خواسته بافته‌اند.

آیه شصت و یکم، سوره مدثر، آیه 38 و 39:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ (المدثر / 38-40)

«هر جانی گرو آن چیزی است که کسب کرده مگر اصحاب دست راست که در بهشتها میباشند».

معنی آیه روشن است، ولی فرات بن ابراهیم که مرد کم سواد بود و تفسیر نوشته گفته: حضرت باقر فرموده: ﴿أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾ ما و شیعه ما میباشند. و در آیه 43 که اهل جهنم گویند:

﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾ (المدثر / 43)

«ما نماز نمیخواندیم».

فرات گفته: نماز نمیخواندیم یعنی شیعه علی نبودیم، و در آیات 45 و 46 و 47 که کفار دوزخیان گویند:

﴿وَكُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ﴾ (المدثر / 45-47).

«با یاوه‌گویان یاوه می‌گفتیم و به روز جزا تکذیب می‌کردیم تا مرگ ما رسید».

آیات روشن است، ولی فرات گفته: ﴿يَوْمِ الدِّينِ﴾،

یوم قیام قائم است، و ﴿آتَانَا الْيَقِينَ﴾، یعنی ایام قائم آمد، و این معانی را از حضرت باقر نقل کرده، چون حضرت باقر عربی می‌دانسته و یقیناً چنین نگفته است، ما ناچاریم بگوئیم: شیعیان و معاصرین او از شیعیان علی بدتر بودند و هر چه توانسته‌اند به ایشان تهمت زده‌اند. خدا مقلدین آنان را بیدار کند. باضافه حضرت باقر عادت نداشته که به هر آیه خوب برسد بگوید: مقصود مائیم، مقصود مائیم، یعنی، تا

این اندازه خودپسند نبوده است. و اتفاقاً در همین جا فرات گوید: حضرت صادق فرموده: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾¹ مائیم.

آیه شصت و دوم، سوره ص آیه 86 و 87 و 88: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ * إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * وَلَتَعْلَمَنَّ بَنَاهُ بَعْدَ حِينٍ﴾ (ص / 86-88)

«خبر اینکه من بر رسالتم اجر نمی‌خواهم و قرآن برای همه جهانیان تذکری است، بعد از هنگامی خواهید دانست.» خدا این سخن را به مشرکین می‌گوید و این سوره مکی است، ولی کافی آمده طبق روایت ضعیف خود گوید: خبر آن را وقت خروج قائم خواهید دانست!! آیا فکر نکرده که مشرکینی مانند ابوجهل و ابوسفیان تا قیام قائم مگر زنده هستند که خبر آن را خواهند دانست. وقتی انسان به خرافات افتاد فکر و عقل را از دست می‌دهد. و کلینی این خبر مجعول را از مرد ضعیفی بنام علی بن عباس و او از راویانی مثل خود از حضرت باقر روایت نموده است.

آیه شصت و سوم، باز کافی روایت کرده از علی بن ابی حمزة بطائنی خبیث گمراه واقفی که بیش از هفت امام را قبول ندارد که راوی سؤال کرده از آیه 53 سوره فصلت:

﴿سُتْرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾

(فصلت: 53). «آیات خود را در آفاق

آسمانها و در جانهای خودشان به ایشان

1- «و پیشی گیرندگان که پشتازند. اینان مقرَّبان [درگاه خداوند] هستند.»

بررسی دعای ندبه

می‌نمایانیم تا برای ایشان روشن گردد که خدا حق است».

و حضرت صادق در جواب فرموده: ﴿فِي أَنْفُسِهِمْ﴾، یعنی مسخشان می‌کند تا آنجا که در ﴿يَتَّبِعِينَ لَهَا آتَهُ الْحَقُّ﴾، فرمود: خروج قائم است که بر ایشان روشن شود که آن حق است از نزد خدا.

خواننده باهوش ملاحظه کن چگونه در زیر نام و پرچم امام با قرآن بازی کرده‌اند، این سوره مکی است، این راویان نادان می‌گویند: خدا به رسول خود فرموده به اهل مکه (که تو را قبول ندارند و بلکه دیوانه و کذاب می‌گویند)، بگو: آیات قدرت خود را به شما نشان می‌دهیم تا بدانید خروج قائم حق است! آیا چنین سخنی هیچ مناسبتی دارد. نه والله.

آیه شصت و چهارم، آیه 75 سوره مریم:

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا﴾ (مریم: 75)

«تا زمانی که وعده الهی را با چشم خود ببینند: یا عذاب (این دنیا)، یا (عذاب) قیامت! (آن روز) خواهند دانست چه کسی جایش بدتر، و لشکرش ناتوانتر است».

این آیات مکی و این سوره مکی است، خدایتعالی در آیه 73 فرموده: چون آیات ما بر اهل مکه و مشرکین آن خوانده شود می‌گویند:

﴿أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴾ (مریم: 73).

«کدامیک از ما دو فریق مشرکین و مسلمین مقامش بهتر و مجلس او نیکوتر است».

و بهمین کلمات که جمعیت ما بیشتر و قوی‌تر است به آیات قرآن بی‌اعتناء بودند و مسلمین

را تحقیر می‌کردند تا می‌رسد به آیه 75 که می‌فرماید: «این استهزاء ایشان تا وقتی که وعده خدا را ببینند یا عذاب دنیوی و یا قیامت، آنوقت می‌فهمند که چه کس در مکان شر است و چه کس لشکر و افرادش ناتوانتر است»، ولی کافی از قول علی بن ابی حمزة بطائنی خبیث روایتی آورده که وعده خدا خروج قائم است، یعنی، کفار قریش آنقدر طول عمر می‌کنند تا وقت خروج قائم، آنوقت می‌فهمند و به نتیجه استهزایشان می‌رسند. آیا سخن این راویان نادان صحیح است!! آیا خدا چنین سست و بی‌معنی سخن می‌گوید!. این جعلان هر چه توانسته‌اند با قرآن بازی کرده‌اند. و ابی‌حمزه از حضرت باقر روایت نموده که قول خدای عزوجل در سوره معارج آیه 26 که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾ (المعارج: 26)

«آنانکه به روز جزاء تصدیق دارند».

مقصود تصدیق به خروج قائم است.

آیه شمت و پنجم، همان آیه سی و پنجم (آیه 5 قصص) است که جواب آن داده شد.

در اینجا مجلسی باز از کتب خرافی چند آیه و مطلب آورده که همان مکرر آیات قبل است. یعنی آیات سی و یکم و سی و دوم و سی و چهارم و سی و پنجم را مکرر نموده است. و بعد شروع کرده در ابواب نصوص و روایاتی که جعلین و کذابین و یا مجهولین و غلات و مذهب‌سازان برای خود تراشیده‌اند و متن آنها تمام مخالف یکدیگر و ضد و نقیض و غیر معقول است و باضافه نشانه‌های کذب و جعل در آنها بسیار می‌باشد، کلینی نیز چنین نموده است.

اکنون به ذکر آن ابواب می‌پردازیم بحول قوه
إلهي.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید: این همه اخباری که وارد شده با این کثرت آیا می‌توان گفت: تماما مجعول و ساختگی است؟ جواب گوئیم، اخبار مردمان مجهول الحال هزار خبر آن به یک درهم نمی‌ارزد. باضافه می‌گوئیم:

«رب شهرة لا أصل لها» این جمله، یعنی: «چه

بسیار چیزی که مشهور شده ولی اصل ندارد»، و این قاعده را تمام علماء قبول دارند. ما خود در زمان خود اخبار هزاران نفری را دیدیم که بدون اصل و دروغ و مجعول عوام بود، مثلا چون مقدماتی فراهم شد که شاه رفت و بنا شد یک نفر آیت الله العظمی که به نظر عموم مجسمه عدالت و تقوی بود برای اداره مملکت وارد شود، خبری در زبان اکثر مردم بود که هر کس می‌گفت عکس حضرت آیه الله را در صفحه ماه دیده و میلیونها نفر ناقل و بیننده و مدعی این خبر بود با آنکه معلوم شد دروغ صرف بوده و مجعول سیاستمداران بوده است. و یا اینکه مثلا بین مردم شایع کرده و مردم را بدان معتقد کرده‌اند که ما وهابی و دشمن علی بوده و از کشور عربستان پول می‌گیریم در صورتیکه هر سه دروغ است نه ما وهابی هستیم و نه دشمن علی (بلکه خود را اول دوست علی می‌دانیم) و نه تا کنون دیناری از عربستان و یا جای دیگر پولی گرفته‌ایم بلکه فقیرترین آخوند ایران هستیم.

و یا مثلا خبر و اخباری از خضر در کتب فریقین وارد شده است، و چه بسیارند کسانی که

مدعی‌اند فلان کس خضر را دیده و از او سؤال نموده است، و یا حضرت امیر دعای کمیل را از خضر نقل کرده است. مرشدان صوفیه چه بسیار مدعی رؤیت خضر می‌باشند و خرقة خود را از او گرفته و منتسب به او می‌دانند و چه بسیار مقدسین و بلکه ائمه دین خضر را دیده و از او مطالبی نقل کرده‌اند. در صورتیکه تماماً دروغ و مخالف قرآن است، اگر مسلمانی قرآن را قبول دارد نمی‌تواند اخبار خضر را بپذیرد، زیرا قرآن به خاتم انبیاء محمد مصطفی می‌فرماید: بشرهای قبل از تو همه مرده‌اند و کسی باقی نمانده است و کسی باقی ماندنی نیست. چنانکه در سوره انبیاء آیه 34 می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ﴾ (الأنبياء):

34.

«(ای محمد) ما برای هیچ بشری قبل از تو بقا و ماندن در دنیا قرار ندادیم، آیا اگر تو بمیري دیگران ماندنی هستند؟!». البته خیر. و همه می‌میریم چنانکه در آیه بعد می‌فرماید:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (الأنبياء: 35)

«هر نفس چشنده مرگ است».

باضافه دیدن با چشم بهتر از شنیدن خبر می‌باشد

نویسنده: برای شما قضیه‌ای را نقل می‌کنم که پانصد نفر مرد عاقل مسلمان در یک شب و یک مجلس مدعی دیدن امام زمان مهدی قائم شدند. و آن قضیه این است که حقیر در سن 35 سالگی با قبا و عبا و عمامه ساکن قم بودم و عازم شدم به رفتن بندر بوشهر برای رفتن به

هند، چون حرکت کردم، رسیدم به شهر آباده که شهری است بین اصفهان و شیراز، اول مغرب هوا در شدت سرما، هم سفران ما هجوم کردند به داخل قهوه‌خانه‌ای برای نوشیدن چای و اغذیه گرم، ولی نویسنده می‌خواستم اول نماز بخوانم، لذا از مسجد سؤال کردم گفتند: در کوچه جنب قهوه‌خانه مسجدی است بسیار زیبا و خوب. من به طرف مسجد رفتم تا اینکه داخل مسجد شدم، دیدم جمعیت بسیار (پانصد نفر بلکه بیشتر) نماز مغرب را خوانده و همه نشسته‌اند برای شنیدن موعظه و چراغهای برق مسجد را هم روشن ساخته و سماور بزرگ چایی هم می‌جوشد. من با عجله نماز را خواندم، و بعد سؤال کردم این مردم منتظر چه می‌باشند؟ در جواب گفتند: همه منتظر واعظند و متأسفانه واعظ رفته اقلید و معلوم نیست چه ساعتی به اینجا برسد. من نزد خود خیال کردم بروم منبر و چند کلمه **قربة إلی الله** از آیات توحید إلهی برای بصیرت مردم بطور اختصار بیان کنم. بهرحال منبر رفتم و تقریباً حدود نیم ساعت مطالب بسیار عالی و ارزشمند برای ایشان ذکر کردم و آیات چندی از قرآن بیان داشتم، ولی چون ممکن بود ماشین ما درصدد حرکت باشد با عجله از منبر فرود آمدم و روانه شدم و دیدم ماشین عازم حرکت است تا سوار شدم حرکت کرد. مردم مسجد از سخنان من بسیار لذت برده بودند، و چون از منبر پائین آمده بودم به یکدیگر گفتند: این سید بسیار خوب سخنرانی کرد و از منبریهای ما به صد درجه بهتر است، خوبست او را به مدت ده شب دعوت کنیم تا مردم را به فیض سخنان خود برساند. پس از خروج من از مسجد چند نفر می‌فرستند برای جستجو و دعوت من. آنان به

سرعت به هر طرف می‌دوند و از هر کس می‌پرسند و همه جا بلکه آن قهوه‌خانه جنب مسجد را هم جستجو می‌کنند ولی هیچ خبری از من نمی‌یابند، پیش خود می‌گویند: معلوم نیست این آقا به آسمان رفته یا به زمین، بشرق رفته یا به غرب. بهر حال بهر طرف می‌روند مرا نمی‌یابند و پیدا نمی‌کنند، لذا به مسجد برمی‌گردند و به مردم اعلام می‌کنند که این آقا همان امام زمان بوده که ما عمری اشتیاق زیارتش را داشتیم، و پس از خروج از مسجد غایب گردیده است، و لذا ایشان و مردم بنا می‌کنند به اظهار تأسف خوردن و ناله کردن و بر سر و سینه زدن و گریه و فریاد کردن که: ای آقا، ای امام زمان، فدایت شویم، به مسجد ما آمی و ما تو را نشناختیم. و تا صبح در مسجد می‌نالند. و به شیراز و علمای آنجا تلگراف کردند و دست جمعی خبر دادند که امام زمان شب گذشته آمده مسجد و سخنرانی نموده و دوباره غایب گردیده است. این خبر در شیراز شهرت پیدا کرد و در تمام منبرها از قول پانصد نفر اهالی آباده که امام زمان را دیده‌اند، در هر منبری روضه‌خوانها با آب و تاب گفتگو کرده و به مردم مژده می‌دادند. من چون در مساجد شیراز وارد می‌شدم، این اخبار را از منبرها می‌شنیدم ولی جرئت بیان نداشتم. حال مجلسی کتاب خود را پر کند از قول یک نفر یک نفر مجهول الحالی که ما یکجا پانصد نفر آنرا دیدیم و شنیدیم. شما به ابواب: «النصوص من الله تعالی ومن ابائه» نظر کنید. یک خبری که راویانش تمام ثقه و معلوم الحال باشد در میان آنها وجود ندارد!!.

ابواب النصوص من الله تعالی ومن آباءه
**باب ما ورد من أخبار الله وأخبار النبي ص
بالقائم من طرق الخاصة و العامة**

خبر اول، روایت کرده نعمانی از مرد مجهول مهملی بنام احمد و او از مجهول دیگری بنام اسماعیل و او از مجهول دیگری بنام احمد بن منصور، او از مجهول دیگری بنام هدبه و او از مجهول دیگری بنام عبدالله بن زیاد و او از مجهول دیگری بنام عکرمه بن عمار، و او از مجهول دیگری بنام اسحاق، و او از انس بن مالک که علمای شیعه او را ضعیف و کذاب می‌دانند. و مجهول بودن اینان و ضعف شان بقول علمای رجال خود شیعه است. و اما متن آن این است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده که ما پسران عبدالمطلب سادات و بزرگ اهل بهشت هستیم. و خود و حمزه و جعفر و علی و فاطمه و حسن و حسین و مهدی را نام برده است. حال کسی نیست به این آقایان بگوید: از این قبیل روایات صدها بشمرید، چه فایده دارد. همین روایات باعث شده که مردم بجای توجه به خدا، متوجه مخلوق شده و به شرک افتاده‌اند. آیا می‌توان این روایت با چنین راویانی را حجت دانست. وبعلاوه این همه مردانی از انبیاء و زنانی مانند مریم که در قرآن آیاتی در شأن ایشان نازل شده هیچکدام بزرگ اهل بهشت نیستند، ولی حمزه و جعفر از بزرگان اهل بهشت هستند؟!!

خبر دوم، علاوه بر ضعف سند، متن آن خرافی است زیرا می‌گوید: هر کس از قائم تخلف کند به هلاکت رفته و شما خود را به او برسانید و اگرچه بر روی برف باشد و او خلیفه خداست.

نویسنده گوید: ما در ص 22 بیان کردیم که خدا خلیفه ندارد.

خبر سوم، هم خرافی و هم ضد قرآن و هم راویانش از غلات اند که از مشرک بدترند. مثلاً در این روایت می‌گوید: خدا خطاب کرد به محمد که من راضی شدم تو بنده من باشی و علی حجت من باشد در حالیکه قرآن و نهج البلاغه می‌گوید: پس از پیغمبران کسی حجت نیست. باضافه مگر خدا راضی نیست که دیگران بنده او باشند، و آیا حضرت ابراهیم -علیه السلام- و سایر انبیاء بزرگ که خدا به محمد -صلی الله علیه وسلم- دستور داده که به ایشان اقتداء نماید و در سورة انعام آیه 90 فرموده:

﴿فِيهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ﴾ (الأنعام: 90)

«(ای محمد) به هدایت ایشان اقتداء کن.» مگر خدا راضی نیست که ایشان بنده او باشند، در حالیکه خدا در سوره نساء آیه 125 فرموده:

﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ (النساء: 125)

«و خداوند ابراهیم را دوست گرفت.»

اصلاً جملات این حدیث عقلانی نیست این راویان چون عوام بوده‌اند نتوانسته‌اند چگونه ببافند، در این روایت آمده که بوسیله علی حزب الشیطان از حزب الله تمییز داده می‌شود!! حدیث چهارم، علاوه بر مجهول بودن راویانی مانند عبدالله بن محمد الصائغ و ولید بن مسلم و غیر اینها می‌رسد به کعب الأحبار یهودی. و متن آن هم معلوم نیست چه مهملی بهم بافته، می‌گوید: چون خلفای اثنی عشر منقضي شوند طبقه صالحه‌ای می‌آید که خدا عمر ایشان را

بررسی دعای ندبه

زیاد می‌کند، معلوم می‌شود خلفای اثنی عشر را صالح ندانسته است.

حدیث پنجم، روایت کرده از تمیمی که مشترک است بین عده‌ای، و معلوم نیست کدام تمیمی. و اما متن آن سخنی از مهدی هزار ساله نیست، بلکه می‌گوید: شخصی از اولاد حسین عدالت را جاری خواهد ساخت در دنیا، اگرچه این سخن نیز موافق قرآن نیست.

حدیث ششم، راویانی مجهول الهویه دارد مانند محمد بن اسماعیل الصواری و حسین الاشقر و قیس بن ربیع. و اما متن آن می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در مرض وفاتش برای فاطمه قسم خورد که مهدی برای امت لابد و ناچار است و دو مرتبه قسم خورد که او از اولاد تو است. در حالیکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- خود نهی کرده از قسم خوردن به اسم خدا و قرآن می‌گوید: خدا را در معرض قسم نیاورید، آن هم برای فاطمه که بدون قسم قبول دارد. گویا اینان معتقدند فاطمه سخن رسول خدا را بدون قسم قبول نخواهد کرد.

حدیث هفتم، روایت کرده مجهولانی مانند حفار از مجهول دیگری بنام عثمان از مجهول دیگری بعنوان ابی‌قلابه تا می‌رسد به عبد الرحمن بن ابی‌لیلی که گوید: پدرم گفته رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- روز خیبر پرچم را بدست علی داده و خدا بدست او فتح نموده، سپس ذکر نموده روز غدیر و بعضی فضائل علی را تا اینکه گوید: سپس پیغمبر گریه نمود، گفته شد برای چه گریه می‌کنی؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد که به او ظلم می‌کنند و او را از حقش منع می‌کنند و فرزندش را می‌کشند، ولی وقتی قائم قیام کند این ظلمها زائل گردد و کسانی که بدخواه ایشانند ذلیل گشته و

مداحانشان زیاد گردند. تا آخر. مؤلف گوید:
 ولي زمان ما هنوز قائم نیامده مداحان زیاد
 و شب و روز به ثناخوانی مشغولند. أما باید
 دانست که دین اسلام از مداحی نهی و آن را از
 عمل جاهلیت نامیده است چنانکه سنت پیغمبر -
 صلی الله علیه وسلم- به این مطلب روشن و گویا
 می‌باشد.

حدیث هشتم، علاوه بر ضعف بعضی از راویان
 آن، متن آن مجعول است، زیرا می‌گوید: چون
 حسین -علیه السلام- کشته شد ملائکه ضجه زدند
 و گفتند: خدایا با برگزیده تو چنین شده
 (آیا خبر نداری)، خدا قائم را به ایشان
 نشان داد. و این مطلب را از حضرت صادق نقل
 نموده است!، باید از ایشان پرسید: مگر به
 حضرت صادق وحی شده که ملائکه چنین کردند،
 آیا اینان نمی‌دانند که پس از رسول خدا -صلی
 الله علیه وسلم- وحی قطع گردید، و ثانیاً مگر
 وقتی قائم بیاید هنوز قاتلان حسین زنده‌اند
 که در این روایت می‌گوید: خدا بوسیله قائم
 از قاتلان حسین انتقام می‌گیرد؟! این راویان
 چون عوام بوده‌اند نتوانسته‌اند چه چیز
 بسازند و ببافند.

خبر نهم، روایت کرده احمد بن محمد بن
 بشار از مجاهد بن موسی از عباد بن عباد که
 همه مجهولند، آیا اخبار این مردم مجهول از
 یکدیگر چه چیزی را ثابت می‌کند!.

خبر دهم، علاوه بر ضعف راویان، متن آن
 مهمل است، زیرا می‌گوید: پیغمبر -صلی الله علیه
 وسلم- به خدا قسم خورد که البته قائم، غایب
 گردد تا جائیکه اکثر مردم گویند: خدا را در
 آل محمد حاجتی نیست. باید از این راویان
 پرسید: مگر خدا را به آل محمد احتیاجی بوده
 است؟ و یا به غیر آل محمد احتیاجی دارد؟!.

شما ملاحظه کنید سخنی از این مزخرفتر می‌شود، ولی راویان و نویسندگان بی‌فکر خود ندانستند که چه آورده‌اند، آیا علمای شیعه این کتب و این اخبار را مطالعه نکرده‌اند؟! در این روایت می‌گوید: هرکس قائم را درک کند، دیگر شیطان به او راهی ندارد، باید از این پرسید: چگونه به او راهی ندارد، مگر او از اصحاب انبیاء بالاتر است، و مگر او از اصحاب محمد -صلی الله علیه وسلم- بالاتر است که شیطان را به ایشان راه بود؟! شیطان قسم خورده که همه را به گمراهی کشاند چنانکه در سوره ص آیه 82 می‌خوانیم:

﴿قَالَ فِعْزَتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (ص / 82)

«(شیطان به خداگفت:) قسم بعزّتت که تمام ایشان را گمراه می‌کنم».
و حتی به وسوسه او حضرت آدم -علیه السلام- به عصیان افتاد، چنانکه در سوره طه آیه 121 آمده که:

﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ (طه / 121)

«و آدم از پروردگارش نافرمانی کرد. پس گم کرد راه را».

خبر یازدهم، روایت کرده از مجهول بنام مبارک بن فضاله، او از قصه‌خوانی بنام وهب بن منبه و او با اینکه سالها از زمان ابن عباس متأخر بوده بطور مرفوع از او روایت کرده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: شب معراج خدا از من پرسید: نزاع ملائکه در چه بود؟ گفتم: خدایا نمی‌دانم تا آخر، مطالبی است که خدا کند از جعل راویان باشد وگرنه رسول خدای علیم حکیم چنین مطالبی نمی‌گوید. تعجب از مجلسی است که آنها را

باید گفت: مگر مهدی از اصول و یا فروع دین است که بفقدان او دین لطمه بخورد. معلوم شد تمام این اخبار هم مجعول است و هم مکرر.

خبر هیجدهم تا بیست و دوم، علاوه بر ضعف و مجهولیت راویان مطلب غیر صحیح و بلکه قول زور است، زیرا می‌گویند: هر کس در امر مهدی شک کند، کافر است، و هر کس منکر او شود، منکر رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- شده است. کسی نبوده پرسد: چرا کافر شده مگر وجود مهدی از اصول دین و یا ارکان دین است؟ بگوئید: آیا مهدی اگر راست باشد تابع دین اسلام است یا خود دین؟ اگر تابع اسلام است باید مانند سایر اتباع اسلام باشد، اگر کسی منکر یکی از علما و یا مصلحین اسلامی باشد آیا کافر است بچه دلیل؟ خدای تعالی در سوره نساء آیه 136 فرموده:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ

ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (النساء: 136).

«هرکس به خدا و ملائکه او و کتب و رسولان او و به روز قیامت کافر شود او گمراه است بگمراهی دور از حق».

حق تعالی در این آیه حدود کفر را معین کرده که انکار چه چیز موجب کفر است دیگر یادی از امامی نکرده و نفرموده: «و من یکفر بالأنمة». و نیز در سوره بقره آیه 177 فرموده:

﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾

(البقرة: 177).

«بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد»

و یادی از امام ننموده است، و لذا تمام اهل سنت که ائمة شیعه را قبول ندارند مسلمانند. حال آیا این راویان عوام بی‌خبر از قرآن حق دارند حد و حدود کفر و ایمان را کم و یا زیاد کنند؟! معلوم می‌شود راویان این اخبار اعتنایی به قرآن بلکه اعتقادی به آن نداشته و هر چه توانسته‌اند از خود به دین خدا افزوده‌اند. باید گفت:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ﴾ (الأنعام: 21).

«و کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بندد تا مردم را از روی نادانی گمراه کند؟».

خبر بیست و سوم تا بیست و ششم، همان راویان مجهولی مانند راویان گذشته بلکه بدتر مانند محمد بن هاشم القیسی و سهل بن تمام البصری و عمران القطان و مانند اینان که اصلاً معلوم نیست وجود داشته‌اند یا خیر و این نامها همه جعلی است. و اما متن این اخبار تکرار همان اخبار گذشته است. و باضافه در این روایات می‌گوید، چون مهدی مبعوث شود ساکنین آسمان و زمین از او راضی شوند و در قلبهای بندگان، عبادت داخل شود و چون او بیاید برای او قطرات باران نازل و برای او از زمین بذر خارج شود. باید از ایشان پرسید: ساکنین آسمان چطور از او راضی می‌شوند مگر اکنون از او راضی نیستند و مگر آنها را نیز مسلمان می‌کند! و در قلب مردم عبادت داخل شود یعنی چه؟ و چرا فقط برای او

قطرات باران نازل شود و اکنون که او نیامده برای چه قطرات باران نازل می‌شود؟ اینها سؤالاتی است که باید این راویان جواب آنها را بدهند.

خبر بیست و هفتم، علاوه بر ضعف و جهل راویان مانند علی بن قادم، متن آن مخالف مذهب امامیه و مخالف روایات اثنی عشریه است زیرا می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: «اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابي. (مهدي) نام او نام من و نام پدرش نام پدر من است». یعنی نام او محمد بن عبدالله است. یعنی محمد بن الحسن العسکری مهدي نیست. در بحار چندین خبر به این مضمون است که مهدي نامش محمد بن عبدالله است. حال آخوندهای شیعه چرا خبری که بر ضرر ایشان است جمع نموده‌اند؟! باید گفت: **الغریق یتشبث بكل حشیش.**

خبر بیست و هشتم و بیست و نهم و سیام، علاوه بر مجهول بودن راویان آنها مطلب صحیحی ندارد. در خبر 28 و 30 گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: مهدي مردی است از اهل بیتم. باید گفت: هر سیدی می‌تواند باستناد این قبیل اخبار قیام کند. در خبر 29 می‌گوید: مهدي ذلت رق و بندگی را از گردن شما برمی‌دارد. و این سخن نامربوطی است، اگر بندگی خدا را می‌گوید که در آن ذلت نیست، و اگر نه، مردم بنده کسی نیستند تا او آزاد کند. این راویان فقط خواسته‌اند تعریفی بکنند و تملقی بخرج دهند.

خبر سی و یکم، راوی آن فرد مجهولی از مجهول دیگر و او از وهب بن منبه که شخصی قصه‌پرداز بوده، و اوهم از ابن عباس که ابن

عباس قسم خورده است که مهدی از اولاد من نیست بلکه از اولاد علی است. باید پرسید: آیا دین اسلام این اندازه مخفی و سری بوده است که با قسم ابن عباس فهمیده می‌شود. و بعلاوه ابن عباس برای وهب قسم خورده، پس سایرین و دیگران که قسم ابن عباس را نشنیده‌اند تکلیفشان چیست؟!.

خبر سی و سوم، خبر مبهمی است که هرگاه ستاره‌ای از اهل بیت رسول طلوع کند و محل نظر مردم و مورد اشاره گردد ملک الموت او را قبض روح کند، حال کسی نبوده از این راوی بافنده بپرسد این حدیث چه ربطی به مهدی دارد. آری، این خبر برای پر حجم شدن کتاب و گول خوردن عوام خوب است و نتیجه دیگری ندارد!.

خبر سی و چهارم، مطلبی دارد زشت، علاوه بر ضعف راویان، و آن مطلب این است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به جعفر بن ابیطالب فرمود: آیا می‌خواهی تو را بشارت دهم؟ او گفت: بلی، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: جبرئیل نزد من بود و مرا خبر داد که آن کس که به قائم می‌دهد (چه چیز را می‌دهد معلوم نکرده) او از ذریه تو است، آیا می‌دانی کیست او، گفت: نه، فرمود: او کسی است که صورتش مانند دینار است و دندانهایش مانند آره است و شمشیرش مانند حریق نار است، داخل کوه می‌شود درحالت ذلت و از کوه بیرون رود در حال عزت، جبرئیل و میکائیل او را در پناه گرفته‌اند: نویسنده گوید: خوب است خواننده در این عبارت نظر کند که چه مزخرفی بهم بافته که خود هم نفهمیده است، فقط رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و جبرئیل و میکائیل -علیهما السلام- را ابزار دست خود

بررسی دعای ندبه

قرار داده، آیا خدا کافی نیست برای پناه دادن که جبرئیل پناه می‌دهد. آیا ایشان مگر نمی‌دانند که پس از پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- جبرئیل بر کسی نازل نمی‌شود؟!.

خبر سی و پنجم، راویانی مجهول از حضرت باقر روایتی کرده‌اند که موجب توهین به حضرت موسی بن عمران است که می‌گوید: حضرت موسی در سفر اول توراة نظر کرد و مقام قائم آل محمد را دید و گفت: خدایا مرا قائم آل محمد قرار ده، به او گفته شد که او از نسل احمد است، سپس در سفر دوم نظر کرد و مانند آنرا دید و باز گفت: خدایا مرا قائم آل محمد قرار ده، باز همان جواب به او داده شد سپس در سفر سوم نظر کرد و باز مانند آنرا دید و همان تقاضا را تکرار کرد و همان جواب را شنید. آیا این سخن را درباره یک نفر مرد جاهل نافی می‌گویند توهین نیست که سه مرتبه تقاضای غیرمعقول کرد و با اینکه جواب شنیده باز مکرر کرد؟! من نمی‌دانم این راویان از توهین به رسولان الهی چه غرضی داشته‌اند باضافه این قائم اگر راست باشد، خود او باید به حضرت موسی ایمان آورد و گرنه کافر است.

خبر سی و ششم، مانند خبر سی و دوم است که ضد قرآن است. یعنی، در این خبر و در خبر سی و دوم (که سهوا از قلم ما افتاد و ذکر آن را فراموش کردیم) نزول عیسی و نماز خلف مهدی را خبر داده که ضد قرآن است. علاوه بر ضعف راویان.

خبر سی و هفتم، روایاتی که کشف الغمه مکرر کرده از ابی‌نعیم اصفهانی که چهل حدیث مانند همانا حدیث مکررة قبلی نقل کرده و کلوخ چین نموده است. با اینکه خود او مهدی

را قبول ندارد، یعنی اصلاً دوازده امام انحصاری را قبول ندارد. بلکه او فقط جمع حدیث نموده، چه ضعیف باشد و چه مورد قبول و یا مردود.

بهرحال، ابونعیم از اهل سنت و اهل سنت نیز مانند احادیث مجعوله از راویان مجهول الحال زیاد نقل کرده‌اند. تعجب است عده‌ای از علمای اهل سنت بسیاری از اخبار راویان شیعه را نقل کرده‌اند و شیعه همان اخبار را از آنان گرفته و دلیل بر صحت مطالب خود قرار می‌دهند. حال در این چهل حدیث ابی‌نعیم اخباری است که خرافی بودن مهدی خیالی را روشن و مبرهن می‌سازد. مثلاً در خبر 1 و 2 و 3 آورده که مهدی اگر عمر کند و کم ریاست کند هفت، وگرنه هشت و یانه سال است. حال کسی باید بپرسد: آیا این همه کتب را پر کرده‌اند و این همه بگو و نگو وعده‌های سرخرمن داده‌اید که هزاران سال انتظار بکشند برای کسیکه هفت سال ریاست کند، یعنی در تمام مدت دنیا، جهان مملو از ظلم و جور باشد باستثنای هفت سال، آیا هیچ عاقلی دل خود را خوش می‌کند به این وعده؟، چه برسد به رسول خدای حکیم. و در خبر 4 و 5 و 6 گوید: مهدی از ولد فاطمه است و در خبر 5 می‌گوید که حضرت زهرا درموقع بیماری رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بالای بستر او گریه می‌کرد، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: برای اینکه می‌ترسم پس از تو ضایع و بی‌سرپرست بمانم. آیا زن عاقلی که توکلی بر خدا دارد و مقدرات خود را به دست خدای حکیم می‌داند بالای بستر پدر چنین سخنان ناقصی می‌گوید، آیا با سخنان خود موجب

بررسی دعای ندبه

ناراحتی بیشتر پدر خود می‌گردد؟! آنهم فاطمه زنی که شوهری دانشمند و شجاع مثل حضرت علی دارد؟!، آیا فاطمه خدا را رحیم‌تر و مهربانتر از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نمی‌داند؟!.

در خبر هفتم می‌گوید: مهدی از قریه‌ای بنام کرعه قیام می‌کند، و این ضد اخباری است که می‌گوید: از مکه و در مکه قیام می‌کند. و در خبر 8 و 9 و 10 و 11 صفات جسمانی مهدی را بیان می‌کند که مثلاً بر گونه راست مهدی خالی می‌باشد و صورتش مثل ستاره و برافروخته است، رنگ او رنگ عربی و بینی او برگشته می‌باشد. که هر کس با چنین صفاتی می‌تواند بگوید: من مهدی هستم. بهر حال در اینجا به قد و قامت مهدی پرداخته و چیرهایی آورده که شأن پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بعید است چنین فرموده باشد. و در خبر 13 گوید: دندانهای جلوی او از هم جدا و پیشانی او باز است و زمین را پر از عدل می‌کند. و در خبر دوازدهم می‌گوید: سلطان روم از آل هرقل است و مهدی امام مردم است، کسی نبوده به راوی بی‌سواد بگوید: سلاطین روم و هرقل صدها سال است از بین رفته‌اند و هنوز مهدی پیدا نشده است و مجلسی این مطالب را از حافظ ابونعیم که اهل سنت بوده نقل کرده است تا کاملاً وجود مهدی را اثبات کرده باشد، در حالیکه مطالب ضعیف از هر کس نقل شود ضعیف است. و در خبر پانزدهم آورده که چون مهدی مبعوث شود امت به نعمت می‌رسد و چهار پایان به زندگی می‌پردازند و زمین گیاه خود را خارج می‌کند. باید پرسید: آیا اکنون زمین، گیاه خود را خارج نمی‌کند؟

و در خبر 16 می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: بالای سرمهدی ابری است که در داخل آن ابر یک نفر منادی ندا می‌کند: مهدی خلیفه خداست. و مسلم است که خدا خلیفه ندارد و ما قبلا این مطلب را ذکر کردیم زیرا خدا نه وفات کرده و نه مسافرت نموده و نه مکان دارد تا برای خود جانشین بگیرد، بلکه در قرآن مکرر، کلمه خلیفه بمعنای خلیفه السابقین آمده است نه خلیفه الله. و در خبر 17 گوید: چون مهدی بیاید در بالای سر او ملکی است که ندا می‌کند این مهدی است. و در خبر 18 می‌گوید: چون مهدی مبعوث شود ساکنان آسمان از او راضی و او مال را بطور مساوی تقسیم می‌کند. و در خبر 19 گوید: قبل از ساعت قیامت مردی از اهل بیت من پادشاهی کند و زمین را عدل و داد نماید. و در خبر بیستم گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: کنیه مهدی ابوعبدالله است. و این ضد اخبار دیگر است که می‌گوید: کنیه او ابوالقاسم و یا غیر آن است. معلوم می‌شود اینان از گفتن ضد و نقیض هم ابا ندارند.

و در خبر بیست و یکم می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: اسم او اسم من و اسم پدر او اسم پدر من است. پس، معلوم می‌شود آن مهدی موعود محمد بن الحسن قائم شیعیان نیست. و خبرهای 22 و 23 و 24 می‌گوید: مهدی در زمین عدل و داد خواهد کرد و عطای او گوارا می‌باشد. و در خبر بیست و پنجم می‌گوید، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: مهدی هفت سال کار می‌کند و به شهر بیت المقدس نزول می‌نماید. اولاً برای هفت سال این همه وعده‌ها و حواله‌های الهی موهون است. و

ثانیا این خبر ضد اخباری است که می‌گوید: در کوفه سکونت می‌کند. و در خبر بیست و ششم می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: چون پرچم‌های سیاه را که از طرف خراسان حرکت می‌کند دیدید بیائید نزد او و اگرچه با زانو و روی برف باشید زیرا او خلیفه الله و مهدی است. معلوم می‌شود اینان لشکر ابومسلم را که دارای پرچم‌های سیاه بودند آنان را لشکر مهدی و ابومسلم را مهدی دانسته‌اند. و این خبر از مجعولات بنی‌عباس است، و وجود او در کتب شیعه چه فایده دارد؟!، و در خبر بیست و هفتم و خبر سی و دوم و سی و سوم نیز همین مطلب را تکرار و ابومسلم را مهدی دانسته است. و در خبرهای 28 و 29 و 30 و 31 نیز همان مطالب گذشته را تکرار نموده است و می‌گوید: خدا قادر است که امر این امت را پس از فساد، اصلاح نماید و چون مردی از اهل بیت من سلطنت کند چنین است و در زمان او آسمان ببارد و زمین نبات خود را خارج کند و مهدی از سادات اهل بهشت است. و در خبر 34 آورده که علی از پیغمبر سؤال کرده که آیا مهدی از ما است؟ پیغمبر فرموده: آری او از ما می‌باشد. و همچنین در این خبر گوید: اسم او اسم من و اسم پدر او، اسم پدر من است که معلوم می‌شود محمد بن حسن که اینان می‌گویند نیست. و خبر سی و هفتم ضد مذهب شیعه است.

. و در خبر چهلّم نقل کرده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: هرگز به هلاکت نرسد امتی که من در اول آن و عیسی بن مریم در آخر آن و مهدی در وسط آن است، و این نیز ضد قرآن است که فرموده:

﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (الإسراء: 58).

«و هیچ شهر و آبادی نیست مگر اینکه آن را پیش از روز قیامت هلاک می‌کنیم».

حال باید پرسید: برای چه این اخبار ضد قرآن را جمع کرده‌اند.

خبر سی و هشتم، در اینجا باز نقل کرده از کشف الغمه که در قرن ششم تألیف شده که او نقل کرده از کتاب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی گنجی که او در آن کتاب جمع کرده 25 باب، همان اخباری که سابقاً ذکر شد منتهی از روایات مجهولین اهل سنت. باید گفت: تکرار کردن اخبار مجهولین چیزی را ثابت نخواهد کرد. ولی در اخبار کفایة الطالب خرافات دیگری نیز وجود دارد که در اخبار سابق نبود. از آن جمله در باب سوم از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - نقل کرده که فرمود: نزد گنج شما سه نفر کشته می‌شود که هر سه فرزند خلیفه می‌باشند، سپس پرچم‌های مهدی که سیاه است از طرف مشرق می‌آیند و قتل عام می‌کنند، سپس رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - چیزی فرموده که من نفهمیدم. کسی نبوده از راوی جعل بپرسد نزد گنج شما کدام گنج و کدام خلیفه، این مبهم بافی چه فایده دارد؟! و بابهای 1 و 2 و 4 و 5 چیزی زیاده‌تر از آنچه ذکر کردیم وجود ندارد و تکرار همان مطالبیست مکرر بیان گردید. و در باب هفتم می‌گوید: مهدی مقامش از حضرت عیسی بالاتر است آمده برای حضرت عیسی مقام و رتبه جعل کرده در صورتیکه اگر مهدی یا هر امامی به عیسی ایمان نیاورد کافر است و طبق صریح قرآن همه باید به او ایمان آورند. و بعلاوه آن همه آیات در قرآن در شأن عیسی نازل شده که یکی از آنها در شأن مهدی نیامده، بلکه قرآن

وجود چنین مهدی را تأیید نمی‌کند و می‌گوید: کفر و شرک تا قیامت باقی است. و در باب هشتم نیز از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده که مهدی هفت سال ریاست می‌کند. و همچنین در باب دهم و همچنین در باب یازدهم. و در باب نهم نیز گریه فاطمه بهنگام وفات رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و نماز عیسی خلف مهدی را مکرر نموده است. و در باب چهاردهم از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده که مهدی از قریه کرعه خروج می‌کند. پس معلوم می‌شود محل خروج او نیز معلوم نیست، زیرا در باب ششم از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده که از مدینه و مکه خروج می‌کند. و در اخبار دیگر آمده که در کوفه خروج می‌کند. و در باب 12 گوید: پس از مهدی، عیسی دیگر نخواهد بود زیرا رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده که خیری در زندگانی پس از مهدی نیست. و در باب 13 نیز آورده که کنیه او ابوعبدالله است که گفتیم: این ضد اخباری است که می‌گوید: کنیه او ابوالقاسم است. و در باب 15 همان تکرار گذشته است که می‌گوید: بالای سر مهدی هنگام خروج ابری است که در آن یک نفر منادی ندا می‌کند این مهدی خلیفه الله است. و در باب 16 گوید: بالای سر او ملکی است که چنین ندائی می‌کند. حال باید پرسید: آیا سخن فرشته با انسان چه چیز است اگر وحی است که وحی پس از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- قطع گردیده است. و در بابهای 17 و 18 و 19 همان اوصاف جسمانی مهدی مانند خال در صورت او را مکرر نموده است. و در باب 20 گوید: مردی از اهل بیتم سلطنت کند و قسطنطنیه و کوه دیلم را فتح می‌کند. و باب

21 و 22 و 23 نیز همان مطالب گذشته را تکرار نموده است و در باب 24 او را خلیفه الله خوانده و برای اثبات او آیه 67 مائده را:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ (المائدة: 67).

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان!»

دلیل آورده در حالیکه هیچ دلالتی ندارد. و در باب بیست و پنجم دلیل آورده بر حیات مهدی و قیاس کرده به بقای عیسی و عمر خضر و الیاس در حالیکه قرآن می‌گوید: همه اینان وفات کرده‌اند. باضافه قیاس انبیاء به دیگران صحیح نیست. و باز استدلال کرده به بقای دجال و ابلیس، قیاس مؤمن به کافر، در اینجا برای بقای عیسی - علیه السلام - استدلال کرده به آیه 159 نساء که فرموده:

﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ (النساء: 159)

در حالیکه این آیه هیچ ربطی به بقای عیسی - علیه السلام - ندارد بلکه در این آیه خدا فرموده: «هیچ اهل کتابی نیست مگر آنکه قبل از مرگ خود به عیسی حقیقی ایمان می‌آورد»

والبته هر محتضری هنگام مرگ و رفتن به عالم دیگر حقایق را آنطور که هست می‌بیند و ایمان می‌آورد، ولی این ایمان و توبه که از روی ناچاری است بی‌فایده است.

و در اینجا برای اثبات وجود مهدی دو آیه آورده که هیچ ارتباطی به مهدی ندارد و ما آن آیات را در باب الآیات المأوله بقیام القائم قبلاً ذکر کردیم. تمام شد مطالب آن ابواب.

خبر سی و نهم، باز کشف الغمه همان اخبار سابقه را از محمد بن طلحه نقل کرده و مکرر نموده است که مهدی 7 سال سلطنت می‌کند و عیسی بن مریم پائین می‌آید و در اینجا گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: اسم او اسم من و اسم پدر او اسم پدر من است یعنی، او محمد بن عبدالله نام دارد. بنابراین باید گفت: محمد بن الحسن نیست.

خبر چهل، از ثعلبی نقل کرده که او در تفسیر «جمعسوق» روایت کرده که سین رفعت و روشنایی مهدی و ق، قوت عیسی است که از آسمان پائین آید و نصاری را بکشد. و کلیساها را خراب کند.

خبر چهل و یکم، از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: **«المهدی طاووس أهل الجنة»**، یعنی، مهدی طاووس اهل بهشت است.

در اینجا مجلسی پس از تمام این مکررات شروع کرده به روایاتی از امیرالمؤمنین و از حسنین و از ائمه بعدی روایاتی که مقداری از آنها مبهم و مغلق و مقداری مکرر و راویان آنها همه مجهول الحال و مقداری از آنها دارای خرافات است که یقیناً ائمه نگفته‌اند و از جعل راویان است. مثلاً در خبر ششم حضرت حسین می‌گوید: مهدی کنیه عموی خود را دارد و هشت ماه شمشیر بر دوش خود می‌کشد. و در خبر هفتم گوید: حضرت حسین در مسجد رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- برخورد به حلقه‌ای از بنی‌امیه و با قسم خوردن به نام جلاله، به آنان گفت که: مهدی می‌آید و هزاران هزار نفر از شما را می‌کشد. و در خبر اول از علی بن الحسین روایت کرده که فرمود: غیبت صغرای

مهدی شش سال و شش ماه و شش روز خواهد بود درحالیکه کتب شیعه می‌گویند: تقریباً هفتاد سال بود. و از امیرالمؤمنین روایت کرده که غیبت مهدی شش روز و یا شش ماه و یا شش سال است، یعنی امیرالمؤمنین شک داشته و نمی‌دانسته است. باید گفت: تمام این روایات از جعل راویان نادان است. و در خبر هفتم از حضرت عسکری روایت کرده که مهدی بالای سرش پرچمهای سفید است با اینکه اخبار دیگر می‌گفت: پرچمهای سیاه و از طرف مشرق می‌آیند. بهرحال در این اخبار چیز مهم و تازه‌ای ندارد جز اِتلاف وقت.

باب نادر فیما أخبر به الکهنه

مجلسی چون از اخبار راویان مجهولین از ائمه فارغ شده، در این باب پرداخته به اخبار کاهنان و بافندگان و چهار صفحه از کتابش را پر نموده است. با اینکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- طبق نقل سفینه البحار / ج 2 فرموده: «من مشی إلى ساحر أو كاهن أو كذاب يصدق بما يقول فقد كفر بما أنزل الله به من كتاب». یعنی، هر کس برود نزد ساحر و یا کاهن و یا کذابی که او را و سخن او را تصدیق کند، بتحقیق به آنچه خدا نازل کرده و از کتب کافر شده است. اینان برای اثبات هدف خیالی خود حاضرند قول کاهنان را که موجب کفر است قبول کنند.

باب ذکر الأدله التي ذكرها شيخ الطائفة

علي اثبات الغيبة

مجلسی در این باب پرداخته به استدلال برای اثبات غیبت مهدی و دلیلهایی که سستتر است

از تار عنكبوت آورده است. یکی از دلیلهای او مثلا این است که چون باید هر وقتی برای مردم رئیس معصوم باشد، و زمان ما کسی نیست، پس ناچاریم بگوئیم یک معصومی هست و او غایب است. جواب او این است که خیر احتیاج به رئیس معصوم نداریم، اگر برای حفظ دین است که بر همه مردم حفظ دین واجب، و اجماع مردم از خطا محفوظند چنانکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: «لا تجتمع أمتی علی الخُطأ». به اضافه کسانی که شما مدعی عصمت آنان هستید، آنان خود را خطاکار و گنه‌کار می‌دانند. به اضافه یک رئیسی که میان مردم باشد و برای مردم خدمت کند و مردم را از تعدی باز دارد و بر دشمن بتازد و امور مردم را اصلاح کند و برای مردم کارخانه ایجاد کند و خیابانها را اسفالت کند و اگرچه معصوم نباشد بهتر است از آن رئیس معصوم غایبی که یک خیابان در عرض هزار سال اسفالت نکرده است. ولی چون مجلسی بیکار بوده آمده یک دلیل علیلی را چندین صفحه طول داده تکرار کرده و به خیال خود مشکل‌تر کرده است. معصوم مستور غایب که کاری انجام ندهد کالعدم است و وجود ناقص بهتر از عدم است. این سخن بر فرض این است که معصوم غایبی باشد در حالی که هیچ دلیلی بر وجود چنین غایبی نیست. باضافه بقول شما علی معصوم بود ولی نتوانست مفساد را اصلاح کند و خلفای راشدین که معصوم نبودند بهتر و بیشتر کار کردند و اسلام را ترویج کردند و دشمنان چون یهود و نصاری و زنادقه را دفع کردند و بلاد کفر را فتح نمودند. و کشورهایی را مسلمان نمودند. دلیل دیگر ایشان این است که خدا قدرت دارد یک بنده‌ای را هزاران سال نگه دارد و

ممکن است برای او فردی را هزاران سال عمر دهد. جواب این است که صرف قدرت و امکان اعطای عمر، کافی نیست و دلیل نمی‌شود، بلکه دلیل بر وقوع لازم است، آری خدا قدرت داشت که پیغمبر اسلام را هزار سال عمر دهد ولی نداد. ممکن بود ابوذر پر در بیاورد و خدا به او پر بدهد اما نداد. بسیاری از چیزها برای خدا مقدور و ممکن است ولی انجام نداده است. هر مقدوری را خدا انجام نمی‌دهد و نداده. مدعی باید دلیل بر وقوع بیاورد که آن مقدور واقع شده وگرنه صرف امکان فایده ندارد.

دلیل دیگر ایشان، اخبار متواترة از امامان و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- است بر امامت مهدی و غیبت و ظهور او. جواب این است که این اخبار در قرن دوم و سوم جعل و منتشر شده است. و از زمان رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- تا زمان حضرت عسکری چنین اخباری، آحاد هم نبوده، چه برسد بتواتر. زیرا قرائن جعل از قبیل تناقضگویی و ضد و نقیض و اختلاف در آنها و هم مجهولیت راویان آنها، و هم مخالف بودن متن بسیاری از آنها، با کتاب خدا و عقل بسیار است. ثانیاً، بادعای علمای شیعه، این اخبار از قول اصحاب رسول و ائمه نقل شده که آنان از ائمه خود روایت کرده‌اند. ولی ما مشاهده می‌کنیم که تمام اصحاب ائمه که راویان این اخبارند، خودشان از این اخبار خبر نداشته‌اند. و لذا ما صد و چهل نفر از راویان ائمه چه اصحاب خاص ایشان و چه اصحاب غیرخاص ایشان را که اخبار رسیده از ایشان را دیده‌ایم، می‌بینیم که خودشان امام پس از امام وقت خودشان را نمی‌دانستند و مکرر می‌آمدند از امام وقت خود

سؤال می‌کردند که اگر حادثه‌ای رخ داد، پس از شما به چه کس رجوع کنیم و یا پس از شما فوت می‌کردند، همان اصحاب متحیر می‌ماندند که به چه کس رجوع کنند و امام بعد کیست، و هر امامی که فوت می‌شد میان اصحاب او اختلاف می‌شد، مثلاً حضرت صادق که فوت شد، پس از مریدان او هفت فرقه شدند، فرقه‌ای فطحي و به عبدالله افطح مراجعه کردند و فرقه‌ای اسماعیلی و به محمد بن اسماعیل مراجعه کردند، فرقه‌ای ناووسی و فرقه‌ای محمدی و به محمد بن جعفر برای امامت بیعت کردند و ... و ... و ... همین دلیل است بر اینکه اخبار وارده انحصار ائمه به دوازده نفر و یا اخبار وارده در حق مهدی و اینکه او دوازدهمی است و غایب خواهد شد و چنین چنان می‌شود، تمام پس از گذشت زمان ائمه عسکرین جعل شده است. شما به احوال زراره و هشام بن حکم و هشام بن سالم رجوع کنید و تحیر آنان را ملاحظه فرمائید. و بعلاوه راویانی که غیبت مهدی را نقل کرده‌اند، کسانی منحرف بودند، و در توحید و وحی و سایر عقاید اسلامی، مطالبی مملو از کفر و شرک و بر خلاف قرآن نقل و به ائمه نسبت داده‌اند، و ما مقداری از روایات ضد قرآنی و شرک ایشان را در کتاب بت‌شکن نقل نموده‌ایم، بنابراین اخباری که چنین مردم جعلی، نقل کنند از درجه اعتبار ساقط است.

ثالثاً، بهترین خبر امامیه که تمام علمای ایشان به آن تمسک جسته‌اند خبر لوح جابر است و ما آن خبر را سندا و متنا رسیدگی کردیم، معلوم شد 28 قرینه و نشانه جعل در آن وجود دارد و آن خبر را کلینی در کافی و دیگران

ذکر کرده‌اند. و ما در نقد بر کافي، و نیز در کتاب خرافات وفور، قرائن جعل آنرا ذکر کرده‌ایم، مراجعه شود. خبر لوح که بهترین خبر ایشان است وقتی چنین باشد، دیگر از اخبار دیگرشان چه توقع داري. البته پس از بررسی ثابت شد که تمام نصوبي که راجع به امامت وارد شده، همه مجعول است. شما به کتاب بررسی نصوص امامت مراجعه کنید.

رابعاً، ما در احوال رجال این اخبار بررسی کردیم اکثراً غیر از مجهولین آنان، از کذابان مشهور و جعلان و دشمنان اسلام بوده‌اند. اینان خواسته‌اند که اسلام را تضعیف کنند، دیدند بهترین وسیله برای تضعیف، تفرقه بین مسلمین است بواسطه ساختن مذاهب، و ساختن مذهب بهترین وسیله اش جعل اخبار است برای تقویت هر مذهبی. و لذا آمدند این اخبار را جعل کردند و مسلمین را به جان یکدیگر انداخته و ایجاد عداوت و کینه بین ایشان نموده‌اند، و پیروان هر مذهبی مانند شیعیان مردمان خوش‌باور و ساده و از همه جا بی‌خبرند و دکانداران ایشان برای سوء استفاده و بهره بردن نه بررسی کردند که خودشان مطلع شوند و نه گذاشتند پیروانشان به تحقیق پردازند، و لذا یک دین اسلام را صدها مذهب نموده و چنان عداوتی بین ایشان ایجاد کردند که هیچ کدام حاضر نیستند به کتب مذهب دیگر مراجعه و تحقیق کند و اگر کسی خیرخواهی کند و برای بیداری ایشان چیزی بنویسد همان دکانداران مذهبی او را تکفیر و تفسیق کرده و آن قدر به او تهمت می‌زنند که کسی جرئت نکند به کتاب و نوشته او نظر کند.

خامساً، ما در کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، دلیلهای بسیاری آوردیم که خود

ائمة اهل بیت و سادات بزرگوار آل رسول از این اخبار مهدی و اخبار انحصار ائمه به دوازده نفر اطلاعی نداشتند. شما مراجعه کنید و انصاف دهید.

باب ما فيه من سنن الأنبياء
(آنچه در مهدی است از روش و اوصاف
انبیاء)

مجلسی و سایرین در اینجا، بابی باز کرده اند برای آنکه مهدی دارای روش و اوصاف انبیاء است. دیگر فکر نکرده هر مسلمانی و هر کس پیرو انبیاء است چند وصفی از اوصاف انبیاء را داراست و اصلاً روش مسلمین تماماً باید روش انبیاء باشد و سنن انبیاء برای مؤمنین مورد پیروی است.

آن وقت مجلسی و مانند او روایاتی آورده اند از قول کسانی که منکر امامت مهدی و منکر امامت دوازده امام بوده اند!! آیا قول و روایات آنان حجت است؟! نه والله، و آیا هر دینداری باید از این جعلان و بی‌دینان پیروی کنند؟!، نه والله. مثلاً در این باب روایت دوم از محمد بن جمهور کذاب و ابن عمیر جعل است و روایت چهارم از احمد بن هلال است که مورد لعن ائمه و ریاکار بوده و از عثمان بن عیسی است که مال موسی بن جعفر را اختلاس کرد و با اینکه قیم به امور موسی بن جعفر بود خیانت کرد و تمام اموالی که نزد او بود همه را خورد و مذهب واقفی را جعل و بنا کرد. و منکر امامان پس از موسی بن جعفر گردید، و آنان را کذاب و بی‌دین خواند. حال آیا علمای شیعه روایت او را مدرک قرار داده اند برای اوصاف مهدی که همان اوصاف در بسیاری از اشخاص می‌باشد. مثلاً روایت هفتم از چند نفر

غالی است که آنان روایات کرده‌اند از علی بن ابی‌حمزه بطائنی رئیس مذهب واقفیه و او روایت کرده که در مهدی سنتی از موسی است که ترسید و فرار کرد از فرعون، و سنتی است از عیسی که مردم درباره او چیزهایی تهمت زدند و سنتی از یوسف است که به زندان رفت، و سنتی از محمد است که قیام به شمشیر نمود و آنقدر از دشمنان خدا می‌کشد که خدا راضی شود.

باید گفت: اولاً، بسیاری از بندگان همین اوصاف و روش را دارا بوده و می‌باشند، مثلاً از سلطان و زمامداران زمان خود می‌ترسند و از چنگ او فرار می‌کنند و بسیاری از مردم هستند که مبتلا به تهمت مردند، مثلاً خود نویسنده که چون حقایقی را بیان کردم مورد هزاران تهمت دکانداران مذهبی شدم و بسیاری از بندگان خدا هستند که مانند حضرت یوسف بی‌تقصیر به زندان رفته‌اند، و بسیاری از سادات و بزرگان بوده‌اند که با شمشیر قیام کرده‌اند. و ثانیاً، بی‌جهت نمی‌توان دشمنان را کشت، زیرا در قبول دین جبر و اکراه نیست. ثالثاً، آخر این روایات را برای مهدی آوردن چه اثری دارد جز باز کردن درهای فتنه و آشوب برای مدعیان. مثلاً روایت هشتم را از چند نفر مجهول الحال آورده که مادر مهدی کنیز سیاهی است، بایدگفت: اولاً روایات شما می‌گوید: مادرش دختر سلطان روم و بسیار سفید و خوشگل بوده است. و ثانیاً، ما قبول کنیم مادرش کنیز سیاه بوده است، اما این چه فایده دارد و چه دردی دوا می‌کند و برای دین چه فایده دارد. و مثلاً روایت نهم را از قول یک عده مردم مجهول و غالی آورده است که حضرت صادق را دیده‌اند که نشسته مانند زن

بچه مرده ناله و فریاد می‌کند و به خود می‌پیچد و گریه می‌کند و حال او تغییر کرده و رنگ او پریده است، گفتند: چه شده؟ گفت: برای مهدی فریاد می‌کنم، و این طور از ته دل فریاد و خوف دارم، چون در کتاب چنین و چنان دیدم. نویسنده گوید: یقیناً این روایت دروغ و از جعل راویان است، زیرا در این روایت مطالب باطله ضد قرآنی زیاد است و امام عاقل که از امام پس از خود خبر ندارد، این گونه برای مهدی داد و فریاد و کارهای ناشایسته نمی‌کند. و همچنین است روایات بعدی که راویان آنها علی بن ابی‌حمزة بطائنی حقه‌باز معروف و امثال او است. و در روایات آخر می‌گوید: مثل مهدی مانند صاحب حمار است که در آیه 268 سوره بقره ذکر شد که می‌میرد، سپس زنده می‌شود. و این روایت ضد روایات دیگر است که می‌گوید: مهدی زنده است و نمی‌میرد تا زمین را پر از عدل نماید. پس آنچه که مجلسی در این باب سیزده روایت جمع کرده است، کاری بیهوده و اتلاف وقت است.

باب ذکر اخبار المعمرین

مجلسی در این باب ذکر اخبار کسانی که عمر طولانی کردند، برای اثبات طول عمر و غیبت مهدی قائم آورده است، و این باب را آورده برای آنکه چون کسانی در مدت عمر دنیا عمر طولانی کردند پس امکان دارد مهدی عمر کند و مخالفین نباید آن را بعید بشمرند. جواب این است که:

اولاً، چون خدای تعالی کسانی عمر طولانی داده ممکن است به کس دیگر هم عمر طولانی بدهد، ولی صرف امکان کافی نیست، و دلیل بر

وقوع لازم است. زیرا حسا می‌بینیم ممکن بود خدا به خاتم الأنبياء هزار سال عمر بدهد ولی نداد، پس صرف امکان کافی نیست بلکه دلیلی برای وقوع آن لازم است.

ثانیا، طول عمر را با قیاس نمی‌توان اثبات کرد، چون نوح هزار سال عمر کرده، پس یوسف هم باید هزار سال عمر کند و این غلط است. ثالثا، در ابتدای خلقت بشر عمرهای اکثر بشر طولانی بوده، و بتدریج کم شده است، پس نمی‌توان عمر کسی را که در قرون اخیر به دنیا آمده بسنجیم با کسانی که صد قرن قبل بوده‌اند. مثلا معاصرین حضرت نوح، همه عمرهای طولانی مانند نوح داشته‌اند، و لذا او را بشری مانند خود می‌دانستند و بهم می‌گفتند:

﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾ (المؤمنون: 20)

«نیست این (نوح) مگر بشری مانند شما می‌خواهد بر شما برتری جوید».

و اگر نوح عمر هزار ساله داشت و دیگران 70 ساله، او هر ادعایی حتی اگر ادعای خدایی هم می‌نمود، ایشان قبول می‌نمودند. و بعلاوه اجساد کسانی که عمرهای طولانی می‌کردند، با اجساد مردم زمان ما فرق داشت چنانکه خدا درباره اجساد قوم عاد پس از هلاکتشان می‌فرماید:

﴿تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ﴾ (القمر: 20)

«(عذاب ما) ایشان را از جا می‌کند گویا ایشان تنه‌های درخت خرما بودند از بیخ و بن کنده شده».

و در سوره حاقه آیه 7 فرموده:

﴿فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ﴾ (الحاقة: 7)

بررسی دعای ندبه

«می‌دیدي آن قوم را آن ایام از پا
افتاده گویا ایشان تنه‌هاي درخت خرمای
پوسیده‌اند».

رابعا، اشخاصي که در تاریخ ذکر شده‌اند که
عمر طولانی کرده‌اند آنان مورد مشاهده مردم
بوده‌اند، و این چه ربطی دارد به آن کسیکه
احدی او را ندیده و نخواهد دید.

آری قوم نوح و عاد و ثمود، خودشان و
رسولان شان همگی عمر طولانی کردند، اما این
چه ربطی به زمان ما دارد، آیا خدا مجبور
است هرچه در آن زمانها بوده در زمان ما نیز
انجام دهد؟! . آیا خدا قادر نیست هر وقت صلاح
باشد بنده‌اي را برای اصلاح مفسد ایجاد کند
که باید یک نفر را نگه دارد. که پس از
هزاران سال اصلاح مفسد کند. این قصه‌هایی که
مجلسی و صدوق در کتب خودشان ذکر کرده‌اند
برای پرچم کردن و زیاد کردن اوراق کتاب خوب
است، ولی دردی را دوا و چیزی را اثبات
نمی‌کند.

باضافه، کسانی که عمر طولانی می‌کنند از عمر
طولانی خود منجزند و چنانچه از احوالشان
بپرسی همواره نالان و شاکي می‌باشند و مرگ
خود را از خدا می‌خواهند. و بعلاوه، طول عمر
موجب سستی اعضاء و کشیدن سختیها و مصیبت‌ها
است. خدای تعالی در سوره یس آیه 68 فرموده:

﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾ (یس: 68)

«هر کس را که عمر دهیم او را در خلقت
سست می‌کنیم آیا تعقل نمی‌کنید».

شاعر گوید:

چو عمر از سی گذشت و نمی‌شاید دگر چون
یا که از بیست غافلان زیست
نشاط عمر باشد تا چهل رفته فرو ریزد

چهل	سال	پر	و	بال
پس از پنجه نباشد تن	بصر کندي پذيرد پاي	درستي	سستي	چو هفتاد آيد افتد
پديدار	پديدار	به هشتاد و نود چون	در	آلت از کار
رسيدي	از آنجا گر به صد	گيتي	کشيد	سختي که از
منزل	رساني	بود مرگي بصورت	زندگاني	زنگاني
سگ صياد	کاهوگير	بگيرد آهويش چون	گردد	پير
چو در موي سيه آمد	سفيد	پديد آيد نشان	ناميدي	
زپنبه شد بنا گوشت	کفن	هنوز اين پنبه	پوش	بيرون نازي از گوش
آري، سنت إلهي اين است که هر کس عمر او	زياد گردد سست و بيمار و بيچاره گردد. شما	براي مهدي ميخواهيد عمر زياد اثبات کنيد	بايد عوارض پيري را نيز براي او قبول کنيد،	زيرا سنت إلهي چنين است:

﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (الأحزاب: 62)

«هرگز سنت خدايتعالی تغییر و تبدیل نکند».

آري، بسياري از آیات در قرآن است که طول عمر مهدي بدون سستي و نقص او را رد ميکند و باطل مي‌سازد، گویا کسانی که مي‌گویند: مهدي هزاران سال عمر کرده باز جوان و سالم است قرآن را قبول ندارند.

خامسا، هر کس عمر زياد کرده داراي فرزندان و نواده‌ها و نتيجه‌هاي زياد شده، أما مهدي چنين نيست، نه اولادي از او ديده شده و نه نواده‌اي. گویا اين شيعيان مهدي را

مسلمان و تابع سنت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نمی‌دانند، مهدی اگر زنده است آیا تزویج کرده یا خیر، اگر تزویج کرده عیال و اولاد او کجایند که دیده؟ و اگر تزویج نکرده چنین مهدی برخلاف سنت اسلام و انبیاء دیگر عمل کرده و نباید پذیرفت. خدا در قرآن در سوره رعد آیه 38 به پیغمبر فرموده:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾ (الرعد):

(38).

«و به تحقیق پیش از تو پیغمبرانی فرستادیم و برای ایشان زنان و فرزندان قرار دادیم».

بنابراین داستان‌هایی که در اینجا مجلسی جمع کرده که فلاکس 300 سال و فلانکس 200 سال و فلانکس چقدر سال عمر کرده، دلیلی برای وجود مهدی نخواهد بود.

باب مآظهر من معجراته و فیه بعض احوال سفرائه

(آنچه از معجزات مهدی ظاهر شده و مقدرای
از احوال سفرای او)

باید دانست که: اولاً، هر مذهب و مسلکی اهل آن، برای بزرگان خود معجزاتی قائل شده‌اند مانند صوفیه و باطنیه و شاه نعمت‌اللهیه و شیخیه و امثال اینان. شما تذکره الأولیاء عطار نیشابوری و یا کتاب نفحات الأنس جامی و سایر کتب را مطالعه کنید می‌بینید هزاران معجزه برای مرشدان گمراه ذکر کرده است و هم‌چنین است کتب یهود و نصاری. پس ذکر معجزه دلیل بر حقانیت مسلک و مذهبی نمی‌شود.

ثانیا. در قرآن می‌گوید: معجزه، کار انبیاء نیست بلکه کار خداست برای تصدیق به حقانیت و صدق انبیاء. اگر آتش برای ابراهیم -علیه السلام- سرد شد خدا سرد کرد. اگر قرآن برای محمد -صلی الله علیه وسلم- معجزه است خدا قرآن را نازل نمود و کلام خداست نه کلام محمد -صلی الله علیه وسلم-، و اگر برای صالح -علیه السلام- پیغمبر، شتری از سنگ بیرون آمده بصریح قرآن کار حق تعالی بوده است نه عمل صالح -علیه السلام- پیغمبر، پس اینکه معجزه را نسبت به بنده‌های خدا دادن نسبت غلطی است. معجزات مهدی یعنی چه؟ طبایع اشیاء را خدا بوجود آورده و او می‌تواند تصرف و تکوین کند نه غیر او، پس معجزات منسوب به انبیاء کار خدا بوده و مجازا نسبت به انبیاء داده‌اند.

ثالثا، هر مذهب و مسلکی و یا بدعتی که درآمد بیشتری داشته بافندگان معجزه و کرامت برای آن بیشتر است، و درآمدی که برای مسلک شبعه می‌باشد، هیچ مسلک چنین درآمدی ندارد و یا کمتر مسلکی است که چنین درآمدی داشته باشد، چون درآمد بهره آن زیاد شد، دکانداران آن نیز زیاد و برای ترویج دکانشان هر چه بتوانند از معجزه و کرامت و خوبی می‌تراشند!!، شما معجزاتی که مجلسی در این باب ذکر نموده مطالعه فرمائید اکثر آن راجع به وجوهاتی است که برای امام و یا برای نایبان او آورده‌اند که آن امام و یا نایب و سفیر او از نام آورنده و مقدار آن و چگونگی آنها و صاحبان آنها خبر داده است، اگر واقعا راست باشد، معلوم می‌شود آن امام و یا نایب او تسخیر جن داشته و جن و شیاطین به او خبر داده‌اند. زیرا بیشتر این معجزات

بر سر اموال مردم و خبر داده به غیب می‌باشد. آری، همیشه بر سر مال دنیا دروغها گفته و خواهند گفت.

رابعاً، خدا مکرر در قرآن به رسول خود فرموده که:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ﴾ (الأنعام:

50).

«بگو: من غیب نمی‌دانم مگر

بوحی».

و به امام که وحیی نمی‌شود چگونه دم بدم از غیب و از مقدار مال و از نام صاحبان اموال از غیب خبر می‌دهد!! چرا رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - این کارها را نمی‌کرد و چرا زکوات و وجوهاتی که برای رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - می‌آمد از مقدار و از چگونگی و از نامهای صاحبانش خبر نمی‌داد. خیلی تعجب است کسانی که یک دین اسلام را تبدیل به صد مذهب نموده‌اند، آمده‌اند بزرگان مذهب خود را از پیغمبر خدا و شارع اسلام بالاتر برده و برای آنان معجزات و کرامات بیشتری بوجود آورده‌اند کسی نبوده بگوید: آیا وصی رسول و یا فرزندان او بالاتر از خود او می‌باشند؟! .
خامساً، ناقلین و راویان این معجزات اکثراً یا مجهول و یا کذاب و یا جعال و یا خود دکان‌دار برای گرفتن اموال مردم بوده‌اند. ما یک یک از این اخبار را بررسی می‌کنیم و به قضاوت خوانندگان می‌گذاریم. اینان برای هر مرشد و یا هر سفیر و یا هر نایب مهدی آنقدر معجزه آورده‌اند که صد یک آن را برای رسول خدا ذکر نکرده‌اند. پس این باور نکردنی است که هر یک از این دکانداران بالاتر و

بزرگوارتر از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- باشند!!!

خبر اول، شیخ طوسی روایت کرده از جماعتی که نام و وصف آنان را معلوم نکرده است!!!
خبر دوم، راوی آن مرد خبیث و بی‌دینی است به نام و وصف شلمغانی که مدعی نبوت شد و محرمات الهی را حلال کرد، آیا خبر این کس صحیح است.

خبر سوم، راوی معلوم نیست. ولی متن آن، یک مطلب خرافاتی است ضد قرآن زیرا حکیمه گفته: پس از چهل روز از ولادت صاحب الزمان گذشته وارد شدم بر ابی‌محمد، دیدم صاحب الزمان راه می‌رود در خانه و با زبان افصح سخن می‌گوید، ابا محمد خندید و گفت: ما ائمه در یک روز مانند یک سال نشو و نما می‌کنیم، یعنی مهدی چهل روزه چهل ساله شده، ولی قرآن آنرا رد می‌کند و می‌گوید: انبیاء نیز مانند سایر افراد بشرند:

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (ابراهیم: 11).

پیامبران شان به آنان گفتند: ما جز بشری مانند شما نیستیم.

باضافه چگونه حضرت علی و حسنین و خود محمد -صلی الله علیه وسلم- یک روز بقدر یکسال بزرگ نشدند، ولی مهدی چنین شد. ثانیاً، همین حکیمه در خبر دیگر می‌گوید: من مهدی را ندیده‌ام ولی شنیده‌ام چنانکه در ص 346 همین جلد بحار ذکر شده است. معلوم می‌شود اینان یا ضد و نقیض را نمی‌فهمند، یا حافظه خود را از دست داده‌اند. آری، اینان هر چه توانسته‌اند بر خلاف قرآن و سنت و عقل بهم بافته‌اند. مثلاً رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- علم به ماکان و ما یکون نداشت، لذا وقتی که

ابوبراء بزرگ طایفة بنی عامر آمد مدینه نزد رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و برای اغفال و کشتن مسلمین حيله کرد وگفت: یا رسول الله! چند نفر از اصحاب خود را بفرست به طرف طائفة ما در نجد تا ایشان را به اسلام دعوت کند، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- چهل نفر از اصحاب خود را فرستاد چون به نجد در بئر معونه رسیدند، نجدیان دور ایشان را گرفتند و همه را به قتل رساندند. ولی در خبر اول از این اخبار آمده است که حسین بن روح به فلان کس گفته با قافلة مقدم نرو، بلکه با قافلة مؤخر به حج برو، و او نیز چنین کرده و سالم مانده است ولی قافلة مقدم همه به قتل رسیده اند و آری رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- علم غیب نداشت ولی اینان دارند. بی جهت نیست که بعضی گفته اند: حسین بن روح جاسوس بنی عباس بوده است. و گفته اند که نواب اربعة جاسوسان بنی عباس بوده که اموال شیعیان را می گرفتند و به دولت وقت می دادند.

خبر چهارم، راوی معلوم نیست، یعنی کتاب خرایج گفته: «روي» (روایت شده) نه راوی معلوم است، نه زمان آن و نه مکان آن. و آن راوی مجهول روایت کرده از محمد بن هارون الهمدانی که او نیز مجهول العقیده و مجهول المذهب است، و او پولی داده به محمد بن جعفر که او نیز مجهول است، ولی مقدار پول را او از غیب خبر داده است. بنابراین هر مجهولی، عالم الغیب است.

خبر پنجم، روایت کرده راوندي در خرایج خود که در قرن ششم بوده از محمد بن یوسف شاشی که هم مجهول و مهمل است و هم در قرن سوم بوده و معلوم نیست واسطه بین راوندي و شاشی چه کسان بوده اند. بهرحال محمد بن یوسف

شاشي به محمد بن حصين گفته: مال غريم را به حاجز بدهد. حال معلوم نيست محمد بن حصين كيست و او نيز مهمل و مجهول است. آيا مقصود از جمع اين احاديث مجهولين چه بوده و چه چيز را مي‌توان به آنها ثابت كرد؟!.

خبر ششم، روايت کرده همين صاحب خرائج از مردی از اهل استرآباد (عن رجل من استرآباد) که معلوم نيست چه کاره بوده و چه مذهب داشته است!!، و گفته: سي اشرفي داشتم کنيزي و يا غلامي به من گفت: آنچه همراه داري بده و از غيب خبر داد که اشرفي‌ها سي عدد است در پارچه سبز بسته‌اي. پس به او دادم. شما ملاحظه کنيد مردی مجهول پول خود را به کنيز يا غلامي داده است حال خواننده بايد قبول کند که آن کنيز و يا غلام از غيب خبر داده زيرا بر ضد قرآن عمل کرده است. آري، رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- وقتي منافقين به عيال او تهمت زدند و سخنانی بافترآء درباره عايشه گفتند از غيب خبر نداشت و تا دو ماه نسبت به او کم لطف بود و مي‌خواست او را رها کند تا اينکه آيات افک براي تطهير تبرئة عايشه نازل شد. ولي اينان براي ديگران قائل به غيب شده‌اند گويا اينان ديگران را بالاتر از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- مي‌دانند!!!

خبر هفتم، روايت کرده مسرور الطباخ که من به فشار افتادم و به حسن بن راشد نوشتم و او را در خانه نيافتم، چون برگشتم به ميدان رسيدم مردی آمد که صورت او را نديدم دست مرا گرفت و کيسه پولی به من داد و بر آن نوشته بود مسرور طباخ. حال با اين خبر چه چيز ثابت مي‌شود بايد صاحب کتاب خرائج بيان کند که او هم مرده است.

خبر هشتم، روایت کرده صاحب خرائج در قرن ششم از محمد بن شاذان که در قرن سوم بوده بدون واسطه!!، پس تمام اخبار خرائج مرسل و غیر صحیح است. زیرا تمام اخبار خود را بدون واسطه نقل کرده و از راویان قرن سوم. او گوید: پولي دادم به محمد بن احمد قمي و ننوشتم چه قدرش مال من است، ولي او نوشت که چه مقدارش مال من است. يعني بر ضد قرآن از غيب خبرداد در حالیکه محمد بن احمد القمي مرد مجهول مهملي است، ولي اين مهملات را ایشان از معجزات مهدي شمرده اند حال چه ارتباطي به مهدي دارد و براي چه از معجزات اوست، معلوم نیست؟!

خبر نهم، راوي آن معلوم نیست، روایت شده که مرد مجهولي گفت: ما را متولي دینور کردند بهمراهي مرد مجهول ديگري بنام جعفر بن عبدالغفار، قبل از آنکه خارج شويم، شيخ آمد و گفت: هر گاه خواستيد برويد چنان کنيد، پس چون ري رفتيم، آنچه گفته بود بجا آورديم.

نویسنده گوید: پریشان گوئی بهتر از این می شود؟!، مرد مجهولي گفته ما را متولي دینور کردند، این مرد مجهول که بود و مقصود او چه بود و چه کس او را متولي دینور کرد معلوم نیست!، شيخي آمده گفته چون ري رفتي چنان کن، شيخ که بوده براي چه ري برود چه کار کند، هيچ معلوم نیست!!، حال این چه ربطی به مهدي دارد. انسان متحیر می ماند این آقایان چه می خواهند.

خبر دهم، باز خرائج گفته، روایت شده و معلوم نکرده راوي که بوده از قول مجهولي بنام غلال، او روایت کرده از مجهول ديگر که گوید: در طلب بیرون رفتم، أما نگفته در طلب

چه چیز، و به خود گفتم: اگر چیزی باشد پس از سه سال ظاهر می‌شود، پس صدائی را شنیدم و شخصی را ندیدم، صدائی را شنیدم که می‌گوید: ای نصر بن عبد ربه! به اهل مصر بگو: آیا رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- را دیده‌اید که به او ایمان آورده‌اید (نویسنده گوید: نصر بن عبدربه کیست و کدام رندی بوده، و مقصود از این سؤال چه بوده معلوم نیست. و لازم نیست هر کس ایمان به رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- آورد او را دیده باشد. حال این چه ربطی به مهدی دارد، تا آخر مهملات این خبر که اصلاً مربوط به مهدی نیست).

خبر یازدهم، باز خرائج که در قرن ششم بوده نقل کرده بدون واسطه از احمد بن ابی‌روح که در قرن سوم بوده و مجهول الحال است. آیا با این خبر مرسل مجهول الحال آیا می‌توان معجزه‌ای ثابت کرد، خدا هدایت کند خرافاتین را.

خبر دوازدهم، روایت کرده محمد بن ابی‌عبدالله السیاری که هم مهمل و هم مجهول الحال است، گوید: چیزهایی را برای مرزبانی بردم، حال مرزبانی که بوده و چه کاره بوده و برای چه بوده؟ معلوم نیست. سپس گوید: مرزبانی النگوی طلایی که در آنها بود، پس داد، و من آنرا شکستم دیدم وسط آن چند مثقال آهن و مس بود. آهن و مس آن را خارج کردم و طلایش را برای او فرستادم. حال مقصود از ذکر این خبر چیست و چه ربطی به مهدی دارد، باید از راوی مرده بپرسند و او را زنده کنند تا جواب دهد.

خبر سیزدهم، مجهولی از مرد مجهول دیگری روایت کرده که سالی به بغداد رفتم و خواستم بیرون روم، اجازه گرفتم، اجازه صادر نشد پس

22 روز ماندم، پس از آن اجازه صادر شد، پس بیرون رفتم و از رسیدن به قافله مایوس بودم، پس به نهروان رسیدم و قافله را ملاقات کردم. حال باید از راوی و نویسنده روایت پرسید: این پریشان‌گوئی چه فایده دارد؟ بغداد رفته چه بکند و چه کس بوده و از که اذن خروج خواسته!!، و این موهومات چه ربطی به مهدی دارد، راستی انسان تعجب می‌کند که این نویسندگان بیکار بوده‌اند.

خبر چهاردهم، باز مرد مجهولی بنام نصر بن صباح روایت کرده از مرد مجهول دیگری بنام یوسف الشاشی که کورکی از من بیرون آمد و به اطباء نشان دادم و دوائی برای آن بکار بردند، پس نامه‌ای نوشتم و التماس دعا کردم، جواب آمد که خدا تو را عافیت دهد، پس هفته‌ای نگذشت مگر آنکه خوب شد. خیلی خوب، هر کورکی پس از چندی خوب می‌شود و خدا شفا می‌دهد، این چه ربطی به معجزات مهدی دارد!! تازہ معلوم نیست نامه به چه کس و به کجا نوشته و جواب از کجا آمده است!!!.

خبر پانزدهم، از تمام این اخبار رسواتر است، زیرا مرد مجهولی که قطع‌نظر از این روایت معلوم نیست چه کاره بوده گفته: چون پدرم وفات کرد امر به من واگذار شد (ممقانی از این جمله خواسته استفاده کند که او وکیل و سفیر امام زمان بوده در حالیکه نام محمد بن صالح و نام صالح در میان نواب و سفرا ذکر نشده است) و پدرم سفته‌هایی از مال غریم از مردم طلب داشت (شیخ مفید گفته مقصود از غریم مهدی می‌باشد) گوید: پس من نوشتم و او را اعلام کردم، به من نوشت مطالبه کن و بینهایت مطالبه کن، پس مردم سفته‌ها را

پرداختند مگر یک مرد که سفته دین او چهار صد اشرفی بود، آمدم نزد او مطالبه کردم، مرا معطل کرد و پسرش مرا استهزاء نمود، من به پدرش شکایت کردم، او گفت: چه شده، من ریش او را گرفتم و پای او را کشیدم بوسط کاروانسرا، پس پسر او فریاد کرد و به اهل بغداد می‌گفت: قمی رافضی پدرم را کشت و خلق بسیاری بر سرم جمع شدند، پس سوار اسبم شدم و گفتم: ای اهل بغداد! احسن بر شما با ظالم همراهی می‌کنید علیه غریب مظلوم، من مردی از اهل همدانم از اهل سنت، و این مرا به قم نسبت می‌دهد و مرا رافضی می‌خواند تا حق مرا ببرد و مالم را بخورد، پس علیه او میل کردند و خواستند وارد حجرة او بشوند تا اینکه من ایشان را ساکت کردم و صاحب سفته، سفته را خواست و به طلاق قسم خورد که در حال بپردازد و من از او تمام را گرفتم.

شما خوب این خبر را که علمای شیعه از معجزات مهدی شمرده‌اند مطالعه کنید به بینید چه دکان پر درآمدي بوده، این شخص اگر قبول کنیم از نواب مهدی بوده و به این زور و غوغا از مردم بنام سهم امام پول وصول می‌کرده، دیگر آبرویی برای مهدی باقی نمی‌ماند. از اخبار معلوم می‌شود از این قبیل نواب صدها بوده اند که کارشان همین بوده است!!.

خبر شانزدهم، روایت کرده مرد مجهولی بنام حسن بن عیسی العریضی که پس از وفات امام حسن عسکری مالی از مصر برای صاحب امر به مکه آمد، و اختلاف شد که آن مال را به که بدهند، بالأخره اصحاب و شیعیانی بنام سفارت مال را از او گرفتند. خیلی خوب ین چه مربوط است به معجزات مهدی که در باب معجزات آورده

بررسی دعای ندبه

است. از این مالها بسیار بوده که به سفارت و نیابت و نواب اربعه و نواب دیگر گرفته و خورده اند. کتاب کافی و سایر کتب شیعه مملو است از مالهایی که برای امام و یا نواب او می آورند.

خبر هفدهم، از مرد مجهولی روایت شده که مردی از اهل آبه چیزی آورد برای رساندن ناحیه. و شمشیری خواسته بود، بیاورد فراموش کرده بود، به او نوشتند شمشیر چه شد؟! باید گفت: خیلی خوب، از همه جا برای ناحیه اموال می آمد چیز تازه ای نیست حال یکی از معجزات این است که به او گفته اند شمشیر چه شد؟!، آیا می توان این معجزه باشد؟!.

خبر هیجدهم، روایت کرده حسن بن محمد الاشعری مجهول الحال که نامه ابی محمد می آمد که مستمري جنید را بدهید (جنید قاتل فارس بن حاتم بدعتگزار بوده به امر حضرت عسکری) و همچنین مستمري دو نفر دیگر را، و چون ابی محمد یعنی حضرت عسکری وفات کرد، نامه آمد که مستمري آن دو نفر را بدهید ولی ذکري از جنید در نامه نبود، من محزون شدم، بعد معلوم شد جنید وفات کرده است. خیلی خوب این چه ربطی به معجزات دارد که مجلسی در باب معجزات آورده است. باضافه نامه از کجا آمده معلوم نیست، ممکن است کسی از وفات جنید مطلع بوده است.

خبر نوزدهم، خبر مرفوع است می رسد به احمد دینوری سراج که معلوم نیست چه کاره بوده، گوید: از اردبیل برگشتم به دینور و اراده حج کردم، پس از یکسال و دو سال از وفات امام حسن عسکری شیعه نزد ما جمع شدند و شانزده هزار اشرفی دادند که من حمل کنم با خود به سوی ناحیه. گوید: این اموالها را

بنام هریک هر یک بود حمل کردم، چون به کرمانشاه رسیدم احمد بن الحسن بن الحسن مقیم آنجا بود (و این احمد نیز مجهول الحال است)، او خوشحال شد سپس هزار اشرفی در چند کیسه و چند جعبه لباسهای خوب به من داد و گفت: این را برسان و از دست خود بیرون مده مگر با دلیل، گوید: مالها را گرفتم و وارد بغداد شدم و نزد چند نفر بنام باقطنی و دیگری بنام اسحق احمر و دیگری بنام ابی جعفر عمری رفتم و دلیل و حجتی ندیدم تا اینکه ابوجعفر عمری گفت: ببر به سر من رأی منزل ابن الرضا، به فلان وکیل بده، گوید، خانه ابن الرضا پر بود از جمعیت، و از وکیل جویا شدم، دربان نشان داد تا آنکه میگوید: ماندم تا مقداری از شب گذشت و او نوشته‌هایی آورد که نام صاحبان پولها و مقدار آن ذکر شده بود. پس اموال را تحویل دادم. در اینجا مجلسی این خبر را رسانیده تا آنجا که گوید: ابوالحسین بن ابی البغل گوید: در مقابر قریش نیمه شب بالای قبر موسی بن جعفر جوانی را دیدم، زیارت نامه میخواند و دعای فرج را به من یاد داد و گفت: در سجده میروی و صد مرتبه می‌گوئی: **«یا محمد ویا علی یا علی ویا محمد اکفیانی فانکما کافیای وانصرانی فانکما ناصرایی»**، یعنی بر ضد آیات قرآن که فرموده: غیر خدا را در حوائج نخوانید و مدعو غیبی حاضر جز خدا نیست، تو برضد آن عمل کن و مشرک شو و بگو ای علی و ای محمد شما دو نفر مرا کفایت کنید (یعنی، خدا که در سوره زمر آیه 36 فرموده:

(الزمر: 36)

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾

بررسی دعای ندبه

«آیا خداوند برای (نجات و دفاع از)

بنده اش کافی نیست؟!»

نباید گوش داد.

و یا محمد و یا علی مرا یاری کنید. یعنی خدا که فرموده:

﴿وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ (البقرة: 107)

«شما جز خدا سرپرستی و یآوری ندارید».

نباید گوش داد، و بر ضد قرآن دعای فرج را بخوان. نویسنده گوید: مقصود از خبر نوزدهم با این طول و تفصیل همین بوده که مردم را مشرک کنند. حال مشرک شدن و امام پرستی چه بهره ای برای این نویسندگان دارد باید گفت: همان بهره که هزاران اشرفی بنام وجوهات دینی می آورند باز هم تا دنیا هست خواهند آورد. خدای تعالی در سوره غافر آیه 12 فرموده:

﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ

لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾ (غافر: 12)

«این [کیفر] بسبب آن است که چون وقتی خداوند به تنهایی یاد می شد، انکار می کردید. و اگر به او شرک آورده می شد، ایمان می آوردید. پس [اینک] داوری با خداوند بلند مرتبه بزرگ است».

این آیه درباره همین مشرکین است.

خبر بیستم، در اینجا دو خبر مرفوع آمده که نواب مهدی از غیب خبر داده اند، پس قرآن که در سوره نمل فرموده:

﴿لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل: 65)

«در آسمانها و زمین کسی غیب نمی داند جز خدا».

برخلاف این اخبار است، حال یا باید قرآن را با خبر سنجید یا خبر را عرضه به قرآن و با قرآن سنجید.

خبر بیست و یکم و بیست و دوم، راوی آن مدعیان نیابت و سفارتند، و هر چه بگویند چون به نفع خودشان است نزد عقلا پذیرفته نیست. اگرچه چیزی در این دو خبر ذکر نشده است.

خبر بیست و سوم، روایت کرده احمد بن محمد العلوی که در قرن ششم بوده از محمد بن علی العلوی الحسینی مجهول الحالی که در قرن سوم بوده بدون ذکر واسطه، پس خبر مرفوع و بدون اعتبار است. بهرحال در این اخبار معجزه‌ای نیست چگونه مجلسی این اخبار را در باب «**ما ظهر من معجزاته**» ذکر کرده است. در این

خبر راوی می‌گوید: بین خواب و بیداری مهدی را دیدم که دعائی به من آموخت که مؤثر بود، مسلم است آنکه را او بین خواب و بیداری دیده مهدی نبوده است، زیرا کسی که در بیداری مهدی را ندیده چگونه در خواب فهمیده و شناخته که او مهدی است. اینان به خواب و خیال دل خود را خوش کرده‌اند.

خبر بیست و چهارم، روایت کرده علی بن محمد از بعضی از اصحاب که نه نام او را ذکر کرده و نه عقیده او را، و این سند موجب ضعف این خبر است، و تازه چیز مهم و یا معجزه‌ای در این خبر ذکر نشده است.

خبر بیست و پنجم، راوی آن یکی از وکلا و نواب است بنام حسن بن نصر چون خبر به نفع خود او است قبول آن صحیح نیست. و در این خبر می‌گوید: آنقدر لباسها و اشرفیها برای ناحیه می‌آوردند که خانه پر می‌شد: البته

بررسی دعای ندبه

ترویج امام زاده با خدام است، و بی‌جهت نیست که مدعیان نیابت زیاد بوده‌اند.

خبر بیست و ششم، روایت شده از فضل الخزار المدائنی که مجهول الحال و ضعیف است. و اما متن، علاوه بر اینکه چیزی را ثابت نمی‌کند، بلکه چیزی را باطل می‌کند، زیرا می‌گوید: در مدینه عده‌ای گفتند، حضرت حسن عسکری فرزند ندارد، پس مواجب آنان قطع شد. پس معلوم می‌شود برای ترویج این دکان پولی هم در کار بوده است. و در زمان ما نیز اگر کسی حقایق اسلام را بیان کند نه تنها مواجبی نخواهد داشت بلکه هزاران تهمت به او می‌زنند.

خبر بیست و هفتم، راوی قام بن العلامی باشد که خود مدعی نیابت و سفارت است و به نفع خود روایتی آورده و برای صاحب مدعی علم غیب شده است، که حضرت صاحب به او گفته بچه‌ای که خدا به تو داده و به دنیا می‌آید پس از تولد نمی‌میرد. و این ضد قرآن است که خدا فرموده:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ

تَمُوتُ﴾ (لقمان: 34).

«و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد. و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد».

و خود رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از زندگی و مرگ اصحاب خود خبر نداشت. و در تفسیر سوره کهف آیه 22 وارد شده که مسائلی از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- سؤال کردند وعده داده جواب دهد و چون إن شاء الله نگفت تا چهل روز وحی نیامد و آن حضرت ندانست و

نتوانست جواب دهد. و همچنین در تفسیر آیه 6
سورة حجرات:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ (الحجرات: 6)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص
فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن
تحقیق کنید».

وارد شده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم-
ولید بن عتبه را برای اخذ صدقات به سوی
قبیله بنی‌المصطلق فرستاد، چون در زمان
جاهلیت بین ولید و ایشان خونی واقع شده بود
و ایشان برای تعظیم به استقبال او آمدند،
ولید خیال کرد به قصد قتل وی آمده‌اند فرار
کرد، و آمد نزد رسول خدا -صلی الله علیه وسلم-
و گفت: بنی‌المصطلق مرتد شده و زکات ندادند،
رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در غضب شد و
خالد را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و
فرمود: پس از تجسس احوال ایشان اگر ارتداد
مسلم شد مقاتله نما، پس آیه فوق نازل
شد. حال اگر رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- علم
غیب داشت می‌دانست که ولید راست نگفته و
لشکر بر سر ایشان نمی‌فرستاد. و حتی در جنگ
احد وقتی سنگ به طرف او آمد و پیشانی او را
شکست، آن حضرت از آمدن سنگ خبر نداشت و لذا
جا خالی نداد تا اینکه سنگ پیشانی او را
شکست، و برای همین نداشتن علم غیب است که
خدا به او می‌فرماید:

﴿قُلْ ... وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ
السُّوءُ﴾ (الأعراف: 188).

«بگو: ... اگر علم غیب داشتم خیر
بسیاری می‌انداختم و بدی به من
نمی‌رسید».

بررسی دعای ندبه

بنابراین، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- علم غیب نداشت و اگر داشت از ضررها اجتناب مینمود و یک روز غالب و یک روز مغلوب نمیشد. حال با چنین آیات واضحی عده‌ای بی‌خبر فرزندان دختری این پیغمبر را عالم به غیب میدانند.

خبر بیست و هشتم، راوی حسن بن فضل مجهول الحال است. و أما متن آن (مسلم است که سفرا و نواب جواب کسی را میدادند که مرید باشد و یا پولی فرستاده باشد) در این خبر می‌گوید: فقیهی سؤال کرد جواب او را ندادند، آری ایشان جواب ارادتمندان و کسانی را که پول دهند، میدهند، أما فقیهی که ارادت ندارد، و پولی هم نفرستاده چون فقیه بوده مجذوب نمیشده، لذا جواب او را ندادند. راوی می‌گوید: چون قرمطی شد جواب ندادند، جواب آن است که اگر کافر هم باشد باید به او جواب دهند.

خبر بیست و نهم، راوی آن حسن بن خفیف مجهول الحال و ضعیف است. و أما متن آن، می‌گوید: خدمتکارانی را به مدینه فرستاد، أما بیان نکرده چه کس فرستاده و برای چه فرستاد، و چون به کوفه رسیدند، یکی از خادمان شراب خورد، معلوم میشود این خادمان اهل تقوی نبوده‌اند. حال این پریشان‌گویی برای چه مقصودی است، آیا معجزه‌ای در آن است؟! نه والله، پس برای چه در باب معجزات مهدی آورده اند معلوم نیست.

خبر سیام، در اینجا پریشان‌گویی را به انتهای رسانیده است زیرا راوی که حسین بن الحسن العلوی است مهمل می‌باشد بتصدیق علمای رجال یعنی، نام او در شماره رجال شیعه ذکر نشده است. ثانیاً، او نقل کرده از مردی از

مأمورین روز حسنی، آیا روز حسنی کیست و چه کار بوده؟ آن مرد مأمور و یا ندیم روز حسنی چه بوده و چه کاره بوده است؟! ابا معلوم نیست. او گفته اموال جمع می‌کند و وکلای دارد، معلوم نکرده چه کس اموال جمع می‌کند و وکلای او کیانند. خواننده ملاحظه کن راوی مجهولی از قول شخص مجهولی مطلب مجهولی گفته، و این را از معجزات مهدی شمرده‌اند. آخر این هم شد کتاب، آن شخص مجهول جاسوسی نزد محمد بن احمد فرستاده، آیا محمد بن احمد کیست آیا از نواب بوده و یا از وکلا؟ باز معلوم نیست. سابقا ما وقتی معجزات صوفیان تذکره الاولیاء و نفحات الأنس را می‌خواندیم به ریش نویسندگانشان می‌خندیدیم، اما نمی‌دانستیم کتاب علمای ما بدتر از آنها است.

خبر سی و یکم و سی و دوم، شیخ طوسی در کتاب غیبت خود گوید: معجزات مهدی بیشتر از آنست که شمرده شود (یعنی آنقدر زیاد است که نمی‌توان شماره نمود آن وقت چیزهایی را شمرده که هیچ مربوط به معجزه نیست و حتی یک عدد معجزه بین آنها نیست، در صورتیکه می‌گوید: ما مقداری از آنها را ذکر می‌کنیم (یعنی اهم آنها را ذکر می‌کنیم) و یکی از آنها همین است که بطور مرفوع آورده، یعنی از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل کرده بدون ذکر واسطه، و خود گوید: «رفعه». و اما متن آن، هیچ مربوط به معجزه نیست بلکه باز کردن دکان پر درآمدی است، زیرا می‌گوید: نزد پدرم مال زیادی جمع شده از مال مردم که برای امام داده‌اند، آنها را حمل کرد در کشتی و با من بیرون آمدم، و من برای بدرقه او همراه شدم، او به تب شدیدی مبتلا شد و

بررسی دعای ندبه

گفت: مرا برگردان و از خدا درباره این مال بترس، و به من وصیت کرد و وفات نمود، من پیش خود گفتم: پدرم به چیز غیر صحیحی وصیت نمی‌کند و من مال را حمل کردم به سوی عراق و لب شطخانه‌ای کرایه کردم و گفتم: احدی را خبر نمی‌کنم، اگر برایم واضح شد که مال را می‌فرستم وگرنه خود صرف می‌کنم (نویسنده گوید: این خود یکی از نواب است که نمی‌داند مطلب مهدویت اصلی دارد یا خیر) بالأخره می‌گوید: لب شطخانه‌ای کرایه کردم تا اینکه کسی آمد مالها را گرفت و بعد هم خبری آورد که تو را جای پدرت نیابت دادیم تو نایب امام شدی، یعنی، هر کس می‌خواهد اموالی بپردازد به تو بپردازد. (باید به ایشان گفت: این خبر مدرک شد برای باز کردن دکان، نه معجزه. واقعا موجب تأسف است که ایشان بین معجزه و دکانداری فرق نگذاشته‌اند).

خبر سی و سوم، راوی آن حسن بن فضل زید الیمانی مهمل است و علمای رجال نام او را در رجال شیعه نیاورده‌اند، ولی در کافی و کتاب غیبت طوسی و بحار چیزهایی از او نقل شده مانند پریشان‌گویی که صدق و کذب آن معلوم نیست. از تمام آنها استفاده می‌شود که می‌خواسته مدعی نیابت شود و دکانی باز کند. در اینجا می‌گوید: نوشتم اما نمی‌گویم به که و به کجا و چه نوشتم.

خبر سی و چهارم، راوی آن پدر غلام احمد بن الحسن مهمل و مجهول الحال است، و خود او گوید: من قائل به امامت نبودم، حال معلوم نیست بعد قائل به امامت شده یا خیر، و بعد می‌گوید: یزید بن عبدالملک فوت کرد و به من وصیت کرد. معلوم نیست یزید بن عبدالملک کیست و به چه مناسبت به او وصیت کرده و

گفته مرکب و شمشیر و کمر بند مرا بده به مولای من، و معلوم نکرده مولای او کیست و بعد می‌گوید: از کوتکین ترسیدم که مرکب را به او ندهم، و معلوم نکرده کوتکین کیست و برای چه ترسیده و عمل به وصیت نکرده. بالأخره می‌گوید: عمل به وصیت نکردم و مرکب و شمشیر و کمر بند را به هفتمد دینار فروختم، و بعد نامه‌ای از عراق آمد که آن هفتمد دینار را بفرست، و معلوم نیست نامه از که بوده و چه کاره بوده و چرا برای او بفرستد. خواننده عزیز! ببین یک خبری که از اول تا آخر مهمل گوئی است، این را از معجزات مهدی شمرده‌اند. خبر سی و پنجم، راوی آن عیسی بن نصر مهمل و مجهول الحال است، او روایت کرده از علی بن زیاد که او نیز قطع نظر از این خبر مجهول الحال است، ولی ممقانی که رجال خود را برای تطهیر چنین کسانی نوشته، خواسته است او را بواسطه این خبر حسن الحال بشمرد در صورتیکه این کار صحیح نیست. بهرحال متن آن مخالف قرآن است، زیرا می‌گوید: خبر وفات مرا به من دادند که تو در سال هشتاد وفات می‌کنی، در حالیکه علی در نهج‌البلاغه می‌گوید: من از وقت وفات خودم خبر ندارم، و این مطلب در نهج‌البلاغه مکرر شده است و تا آن اندازه از فوت خود بی‌خبر بود که یک نفر دکتر یهودی می‌آورد که تشخیص دهد آیا او زنده می‌ماند یا فوت می‌کند و نیز در نهج‌البلاغه چون خبر از فوت خود نداشته می‌فرماید: «إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَإِنْ أُمَّنَ فَأَلْفَنَاءُ مِيعَادِي». و قرآن نیز در آخر سوره لقمان می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ (لقمان: 34).

«کسی نمی‌داند فردا چه می‌کند و هیچ کسی نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد (و خدا عالم الغیب است)».

آیا خبر ضد قرآن معجزه است؟!

خبر سی و ششم، روایت کرده که نهی از زیارت مقابر قریش از طرف امام بیرون آمده و همچنین نهی از زیارت حائر. و این نهی مطابق عقل و سنت رسول است. ولی شیخ طوسی و مجلسی این را از معجزات شمرده‌اند. زیرا وزیر، باقطنی را خواسته و گفته خلیفه دستور داده است زوار قبور قریش را دستگیر کنند در حالیکه خلیفه خواسته به قرآن و سنت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- عمل شود، ولی اینان برخلاف سنت رسول قبر پرستی را ترویج می‌کنند. خبر سی و هفتم، روایت کرده محمد بن احمد صفوانی که مهمل و مجهول الحال است. و اما متن خبر سر تا پا تعریف و تمجید است از قاسم بن العلاء که مدعی نیابت بوده است، والبتة کسانی که مدعی نیابت بوده‌اند، باید روایاتی در مدح خود و مدح امام خود داشته باشد. و إلا بی‌مایه فطیر است: و عجب این است که می‌گوید: امام خبر از وفات من داده است، رفیق او عبدالرحمن نامی به او می‌گوید: از خدا بترس تو مرد عاقل فاضلی هستی و خدای عز و جل (در سوره لقمان آیه 33) فرموده:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ (لقمان: 34)

«کسی نمی‌داند فردا چه می‌کند و هیچ کسی نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد (و خدا عالم الغیب است)».

که در (سورة جن آية 27) فرموده:

﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا * عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ (الجن: 25-)

(27)

«(ای رسول ما)، بگو: من نمی‌دانم آیا نزدیک است آنچه وعده داده می‌شوید (یعنی قیامت) یا اینکه پروردگارم برای آن مدتی قرار می‌دهد پروردگارم عالم غیب است که بروز نمی‌دهد و مطلع نمی‌گرداند بر غیب خود احدی را، مگر آن رسولی را که او را بپسندد (یعنی اخباری را به آن رسول وحی می‌کند و آن رسول به آن اخبار غیبی می‌آورد و مؤمن به غیب است)».

بهرحال در اینجا عبدالرحمن به او می‌گوید: خدا در قرآن ﴿مِنْ رَسُولٍ﴾ فرموده است؟ ولی، او به جای اینکه سخن خدا را قبول کند، می‌خندد و می‌گوید: مولای من همان رسول مورد پسند است که خدا فرموده: ﴿مِنْ رَسُولٍ﴾. معلوم می‌شود اینان هر امامی را رسول می‌دانند و کسیکه معتقد باشد امام همان رسول است، از اسلام خارج شده است. و عجب اینست که این مطالب را در کتب خود می‌نویسند، و لذا دانشمندان فرق اسلامی اینان را بی‌دین و رافضی می‌خوانند. بهرحال، این خبر در آخر مقام نیابت را برای فرزند قاسم بن العلاء که نام او حسن بوده بوجود آورده است، در زمان ما هم هر کس ریاست دینی و نیابت عامه دارد، میلیاردها پول برایش

می‌آید و مداح و چاپلوس و متملق بیش از اینها در اطرافش می‌باشد.

خبر سی و هشتم، ذکر شده اموالی از قم و اطرافش برای صاحب الأمر می‌آمده و به وکیل او داده می‌شده است و وکیل نیز از غیب خبر می‌داد که چه آورده و آنچه باقی مانده و تحویل نداده‌اند، ولی خدا به رسول خود می‌فرماید:

﴿قُلْ ... وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ (الأنعام: 50)

«بگو: ... من غیب نمی‌دانم».

ولی باید به نایب امام گفت: «**قُلْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ**». باید به ایشان گفت، حضرت علی که پدر امامان ایشان است، علم غیب نداشت، و لذا کسانی را به تولیت و زمامداری انتخاب و نصب نمود که اکثرشان خائن و دزد درآمدند، و حتی حضرت علی چنانکه در کتب شیعه مکرر شده، حکم آب مذي را نمی‌دانست و از طرفی خجالت می‌کشید از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بپرسد زیرا حضرت فاطمه زوجه او بود تا آنکه به مقدار گفت: تو از رسول خدا سؤال کن تا من حکم آن را یاد بگیرم. خبر سی و نهم، همان خبر سی و پنجم است که مکرر شده.

خبر چهل و چهل و یکم، راویان هر دو مجهول الحال اند، یکی احمد بن محمد بن عباس، دوم محمد بن زید بن مروان، و هر دو روایت کرده‌اند از ابن ابی سوره که او کسی را دیده و خیال کرده که او مهدی صاحب‌الزمان است، و از این خیالات در زمان ما برای عوام بسیار اتفاق افتاده است.

خبر چهل و دوم، راوی آن احمد بن محمد بن عیاش مختل العقل و الدین است، همان است که دعای پنجم رجبی را تراشیده که دعای قبیحی

است و از آن جمله در آن دعا به خدا می‌گوید: «لا فرق بینک و بینهم إلا أنهم عبادک». خدایا تو فرقی با بندگان نداری جز اینکه آنان بندگان تو هستند»، و بعد هم مطلبی از اباجعفر محمد بن علی شلمغانی نقل کرده که مدعی کفر و الحاد شد و محرمات الهی را حلال کرد. عمده مطلبی که در این خبر هست که از معجزات شمرده اصلاح بن ابی‌غالب زراری و زوجه او می‌باشد که می‌گوید: به دعای امام بوده است. و تازه این معجزه نیست.

خبر چهل و سوم، نزاع بین شلمغانی و بین حسین بن روح می‌باشد در نیابت و سفارت، که شلمغانی گفته: من حاضر به مباحله‌ام. باید گفت: چه اصراری بوده در این نیابت؟ جواب این است که دکان پر درآمدي بوده، و لذا مدعیان بسیاری داشته که ما نامهای مدعیان نیابت را ذکر خواهیم کرد. بهرحال اتفاق افتاده که شلمغانی زودتر از دنیا رفت. حال دکانداران معجزه این را معجزه‌ای دانسته‌اند. اینان اندک پیش آمدی را برای خود معجزه کرده‌اند. مثلاً در همین جا «بزوفری» جواب مسئله‌ای را گفته آنرا از معجزات امام شمرده و او را نایب امام خوانده‌اند. و یا شیخ صدوق علی بن بابویه را خدا فرزندانی داده و آن را از معجزات امام دانسته‌اند. مثلاً محمد بن علی بن بابویه نسبتاً مقداری حدیث از حفظ داشته اگرچه مقداری هم از خرافات بوده، ولی همین را از معجزه امام شمرده‌اند در صورتیکه اگر معجزه بود مخلوط به خرافات نباشد.

خبر چهل و چهارم، می‌گوید: محمد بن جعفر که یکی از نواب بود، از غیب خبر می‌داده است، در صورتیکه این محمد بن جعفر مجهول

الحال است و مشترک، و راوی و ناقل از او محمد بن شاذان بن نعیم نیز مجهول الحال است. اگرچه ممقانی می‌گوید: چون وکیل ناحیه بوده ثقه بلکه مافوق ثقه است. ولی این اشتباه است زیرا بسیاری از وکلای ائمه فاسق و گمراه و فاسد از کار درآمدند مانند علی بن ابی‌حمزة بطائنی و زیاد قندی و عثمان بن عیسی که این سه از وکلا و قوام به امر حضرت موسی بن جعفر بودند و آن حضرت ایشان را به وکالت خود گماشته بود، ولی خیانت کردند و اموال حضرت را خوردند و باضافه مذهب واقفیه را ایجاد کردند و امامان پس از موسی بن جعفر را کذاب و بی دین خواندند. هرکس بخواهد به رجال شیعه مراجعه کند.

خبر چهل و پنجم، راوی آن اسحاق بن یعقوب مجهول الحال است، ولی چون راوی خرافاتی است ممقانی او را جلیل القدر خوانده است. ممقانی از او روایت کرده که امام درباره غیبت خود به او نوشته است که: وجه بهره بردن در غیبت من مانند بهره بردن از خورشید است، چون زیر ابر رود و من امانم برای اهل زمین چنانکه ستارگان امانند برای اهل آسمان. نویسنده گوید: این تشبیه امام در حال غیبت به خورشید در زیر ابر، صحیح نیست و خرافی است از جهاتی از آن جمله:

- 1- آفتاب وجودش در نزد همه مسلم و همه کس او را دیده، ولی امام غایب چنین نیست.
- 2- وجود خورشید مقدم بر همه چیز زمین است و با تابش آن نباتات و اشجار و سنگها بوجود می‌آید ولی امام غایب چنین نیست.

3- آفتاب در پشت ابر هم باشد محسوس است چنانکه تشخیص روز می‌توان داد و اگرچه ابر ضخیم باشد، ولی امام غایب چنین نیست.

4- دوام استتار خورشید اندک است و اگر صد سال مثلا در استتار باشد که هیچ کس آنرا ندیده باشد آنرا ممکن است انکار کنند، ولی استتار امام بدوام است و استحقاق انکار دارد.

5- آفتاب را اگر در یک نقطه جهان نبینند در نقطه‌های دیگر دیده می‌شود و امام غایب چنین نیست.

6- انتفاع از خورشید از گرم کردن کرات تابعه و پرورش نباتات و اشجار و حیوانات و معادن و جزر و مد دریاها و سایر منافع بیشمار آن و نیز استفاده‌های آن برای انسان بواسطه استتار قطع نمی‌شود، اما امام غایب چنین نیست مگر با بافندگی عرفان مداران.

منافع وجود امام که مربوط به او است از احیاء معالم دین و رد بدعتها و رد خرافات و شبهات و هدایت مردم و بیان احکام و تشکیل حکومت اسلامی و ترویج دین و اقامه جهاد و اجرای حدود و اقامه جمعه و جماعات و جلوگیری از اشرار و نهی از منکرات هیچیک در حال غیبت او صورت نمی‌گیرد و محرومیت مردم تنها از رؤیت نیست بلکه از تمام منافع است بلکه هیچ بهره و فایده‌ای در استتار او که مربوط به او باشد نیست بلکه هیچ بهره و فایده‌ای در استتار او که مربوط به او باشد نیست بخلاف خورشید، در اینجا عقل و وجدان شاهد است، پس تشبیه غیبت او به استتار شمس بی‌مناسبت است. ولی اسحاق بن یعقوب جعل چون خود وام بوده نتوانسته چه ببافد.

و بعد می‌گوید: امام فرموده: من امانم
برای اهل زمین، چنانکه ستارگان امانند
برای اهل آسمان.

و اینهم صحیح نیست زیرا حافظ و نگهبان
اهل آسمان خدای تعالی است که فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا﴾ (فاطر: 41).

«خداوند آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد

تا از نظام خود منحرف نشوند».

و مگر خدا عاجز شده که ستارگان امان
باشند برای اهل آسمان.

و همچنین برای اهل زمین، خدا به رسول خود
فرموده:

﴿وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ (الأنعام: 107)

«ما تو را نگهبان اهل زمین قرار
ندادیم».

اما چون اسحاق بن یعقوب و کسانی مانند او
به قرآن و کلمات الهی بی‌اعتناء می‌باشند و
به بافته‌های خودشان دل خوشند باور کرده که
امام چنین و چنانست.

و بعد گوید: امام نوشته: «أغلقوا باب

السؤال عما لا يعنیکم» معلوم می‌شود امام

او نیز مانند خودش بوده که پرت و پلا به او
نوشته است، بعد هم نهي کرده از سؤال. حال
چگونه است که مجلسی و دیگران کلمات اسحاق
را از معجزات امام شمرده‌اند.

خبر چهل و ششم، روایت کرده مفید که او
غلامی فرستاد نزد ابی‌عبدالله بن الجنید در
حالیکه او بواسط بود که آن غلام را بفروشد.

در این خبر چندین اشکال است: اولاً، معلوم
نیست ضمیر او غلامی فرستاد، او کیست و ضمیر
به که بر می‌گردد، اگر امام غایب است که

امام غایب غلام نمی‌خواهد و غلام ندارد. ثانیاً غلام فروشی کار بدی است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: **«شر الناس من باع الناس»**. ثالثاً ابی عبدالله بن الجنید معلوم نیست چه کاره و چه کس بوده است. و بعد می‌گوید: ابو عبدالله بن الجنید چون پول غلام را گرفت و عیارکرد هیجده قیراط و حبه‌ای کم آمد، از خودش روی آن گذاشت، ولی او به او برگردانید، خیلی خوب او برگردانید. این چه ربطی به معجزه دارد مگر با سریشم آنرا معجزه نمایند.

خبر چهل و هفتم، روایت شده از محمد بن ابراهیم بن مهزیار که خود مدعی نیابت و از دکانداران وجوهات بوده است. ولی مطلب صحیح مفیدی در این روایت نیست جز اینکه من نیابت به گردن خود انداختم و آن امر عظیمی است، زیرا محمد بن ابراهیم گوید: وارد عسکر شدم بعنوان زیارت، پس قصد ناحیه کردم و زنی را ملاقات کردم که او از نامم پرسید و گفت: بر گرد که در این وقت به مقصود نمی‌رسی (حال این زن که بوده و چه کاره بوده معلوم نیست) و گفت: شب بیا در باز است و در خانه چراغ است، گوید: شب رفتم در باز بود و بهمان خانه‌ای که زن گفته بود وارد شدم و در بین اینکه بین دو قبر ناله می‌کردم صدائی شنیدم (این خانه مال که بوده و دو قبر یعنی چه و چرا ناله می‌کرده هیچ معلوم نیست) و او می‌گفت: ای محمد! از خدا بترس و توبه کن که امر بزرگی را به گردن انداخته‌ای. تا اینجا خبر تمام شد. حال او که می‌گفت: ای محمد! از خدا بترس و از گناهان خود توبه کن مگر این نایب امام و وکیل ناحیه چه کرده بود که

باید توبه کند؟! معلوم نیست شما را به خدا این هم شد حدیث. و این خبر بی‌سر و تنه چگونه معجزه است خدا می‌داند؟!.

خبر چهل و هشتم، راوی آن نصر بن الصباح است که تمام علمای رجال او را ضعیف و فاسد المذهب شمرده، و از غلاه که مورد لعن ائمه می‌باشند. بوده است، ولی مقانی چون اینجا از ناحیه صحبت کرده خواسته او را حسن الحال بشمرد، ولی این روایت همان روایت و خبر پنجم است که تکرار شده و تماما صحبت از فرستادن اموال به ناحیه است. و همچنین خبر چهل و نهم که راوی آن همان نصر بن الصباح و همان فرستادن اموال به ناحیه است.

خبر پنجاهم، راوی آن محمد بن شاذان بن نعیم که در خبر چهل و چهارم ضعف حال او را بیان کردیم، و او خود مدعی نیابت امام و معجزه تراش بوده است و باز صحبت از فرستادن اموال است به ناحیه و بردن دزدها.

خبر پنجاه و یکم، راوی آن محمد بن صالح است که خود از وکلا و نواب امام مهدی بوده و سؤالی کرده با دعای خودش و التماس دعا نموده و جواب آمده است. حال چگونه مجلسی این سؤال و جواب را از معجزات شمرده با اینکه سؤال این بوده: می‌خواهم جاریه یعنی کنیزی بخرم و دیگر اینکه به «باد اشاله» که در حبس ابن عبد العزیز است دعا کنید خلاص شود، جواب آمد کنیز را بخر و محبوس را ان شاء الله خدا خلاص می‌کند، او کنیز را خریده و محبوس هم خلاص شده است. حال شما را به خدا کجای این معجزه است، البته بیشتر کسانی که به حبس می‌روند از حبس خلاص می‌شود، این به معجزه مربوط نیست. پس از این چند خبر غیب از امام نقل کرده که ضد قرآن است.

خبر پنجاه و دوم، راوي همان حسن بن فضل يمانی مهمل و مجهول الحال است که کافي و غيرکافي از قول او اخباري از امام غايب نقل کرده اند و او مدعي است که امام از غيب به او خبر داده و از فکر قلبي او با خبر بوده و اين افکار همه از غلاه است و در خبر بيست و هشتم نيز نام او گذشت. و خدا فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (آل عمران: 119)

«فقط خداست که آگاه به افکار و اندیشه دلها آگاه است».

و حتي خدا به رسول خود فرموده:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾

(التوبة: 101).

«بعضي از اهل مدینه بر نفاق خو کرده اند تو نمي داني و ايشان را نمي شناسي ما که خدائيم ايشان را مي شناسيم».

و در سورة بقره فرموده:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾ (البقرة: 204)

«و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود».

و همچنين راجع به ابن ام مکتوم خدا به رسول خود فرموده:

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى﴾ (عبس: 3)

«تو چه می دانی شاید او پاکی و تقوا پيشه کند».

بنابراين، بنده شناس خداست و آنچه در فکر و قلب انسان می گذرد فقط او می داند.

خبر پنجاه و سوم، روايت کرده رسول جعفر بن ابراهيم اليماني که مهمل است و چنين

جعفری در رجال نیست. و اما متن آن، می‌گوید: نوشتم که از بغداد خارج شوم؟ جواب آمد که خارج مشو، معلوم نیست به کجا نوشته و از کجا جواب آمده است. و باضافه می‌خواهد بگوید خبر غیبی در جواب بوده است. در حالیکه خدا فرموده:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل):

(65)

«بگو: در آسمان‌ها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی‌داند».

پس، این اخبار غالباً ضد قرآن است، و همچنین خبرهای دیگر این شماره. خبر پنجاه و چهارم، روایت شده از اعلم البصری که مهمل است و نامی از او در رجال نیست، و او از ابی‌رجاء نقل کرده که او نیز مجهول است، و از او خیالاتی نقل کرده که شیخ صدوق و سایرین خیالات او را نوشته‌اند، از جمله صدائی شنید و کسی را ندیده که به او گفته‌اند: یا نصر بن عبدالله، با اینکه نام او نصر نبوده از کجا فهمیده که او مخاطب است، معلوم نیست. حال این مطالب بی‌سر و ته را برای معجزات مهدی درج کرده‌اند و بسیار تعجب است و در ذیل این خبر باز دو خبر غیبی است که ضد قرآن است و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از این خبرها به اصحاب خود نمی‌داد.

خبر پنجاه و پنجم، روایت کرده از محمد بن هارون که ضعیف و مجهول الحال است، و او نقل کرده که کسی آمده از قلب او خبر داده با اینکه قرآن فقط خدا را آگاه از دلها می‌داند، چگونه است این اخبار غلاة را از معجزات مهدی شمرده‌اند، معلوم می‌شود تا

توانسته اند از جهل مردم استفاده نموده اند. در این خبر می‌گوید: پانصد اشرفی از مال امام نزد من بود، من قصد کردم در عوض کاروانسراهایی که به پانصد و سی اشرفی خریداری کرده بودم به امام بپردازم و کسیکه از نیت من خبر شد آمد آنها را تحویل بگیرد. باید گفت: خدا لعنت کند غلاة را که بازار خرافات را گرم کرده اند. بی‌جهت نیست که ائمه فرموده اند جوانان خود را از غلاة دور نگه دارید که غلاة از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند.

خبر پنجاه و ششم، راوی آن ابی‌القاسم بن ابی‌حابس است که مجهول و نامعلوم المذهب است که از غلاة بوده بقرینه اخباری که در اینجا آورده که اخبار غیبی برای ناحیه و دستگاه آن قائل شده است. از جمله می‌گوید: کسی اشرفی‌ها به من داد که به ناحیه امام بفرستم و من بنام پدرش فرستادم نه بنام خودش، پس ناحیه قبول آن را به اسم خودش فرستاد و من هزار اشرفی در این سال برای ناحیه فرستادم. چنین ناحیه که این همه اشرفی برای آن می‌آید باید خدام و وکلای آن ترویج کنند و کرامتهای بسازند و همین‌ها است که در اینجا مذکور است.

خبر پنجاه و هفتم، روایت کرده علی بن محمد بن اسحاق که مجهول الحال است، می‌گوید: دامادم خانه‌ای برای مهدی وصیت کرده بود، من نوشتم به ناحیه جواب آمد، ولی راجع به کنیزم که می‌گفت: آبستن شده‌ام، جوابی نیامد. بعد از آن معلوم شد کنیز دروغ گفته است. خیلی خوب، حال چگونه این خبر معجزه باشد.

خبر پنجاه و هشتم، عده‌ای از مردم مجهول خبرهایی آورده اند که نه مفید فایده‌ای است و

نه معلوم، و تمام مبهم و المعني في بطن الشاعر است. از آن جمله ابوعلی نیلی گفته: ابوجعفر مرا به خرابه‌ای برد و خبرهایی از خانه برای من قرائت کرد، اما کدام خانه؟ مال که؟ و خبر آن چه بود؟ معلوم نکرده و گوید: موی سر مادر عبدالله را می‌گیرند و او را بیرون می‌اندازند، حال «ام عبدالله» کیست؟ برای چه او را بیرون می‌اندازند؟ از کدام خانه؟ باز معلوم نشده و همچنین است تا آخر.

خبر پنجاه و نهم، علی بن محمد الصیمری کفنی خواسته، اما از کجا و از که؟ باز معلوم نیست، در جواب او سال فوت او را به او خبر داده‌اند، و این خبر ضد قرآن است که می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ (لقمان: 34).

«کسی نمی‌داند فردا چه می‌کند و هیچ کسی نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد (و خدا عالم الغیب است)».

خبر شصتم، محمد بن علی الاسود روایت کرده که زنی در سالی از سالها جامه‌ای به من داد که به ناحیه برسانم، من آنرا با جامه‌های بسیاری حمل کردم به سوی «عمری». چون به بغداد رسیدم، عمری گفت: همه را تسلیم محمد بن العباس القمی کن، من همه را تسلیم کردم جز جامه آن زن را. جواب آنکه: او را محمد بن علی الاسود مجهول الحال است. ثانیاً، محمد بن عباس القمی مهمل است، و معلوم نیست چه کاره بوده است. و بعد در این خبر می‌گوید: عمری از غیب خبر داده که جامه آن زن را نرساندی. معلوم می‌شود علم غیب اینان فقط راجع به رسانیدن پولها و لباسها و

وجوهات بوده است آن هم بر ضد قرآن، ای کاش این مدعیان علم غیب یک دوائی کشف می‌کردند یا اختراع مفیدی برای مردم می‌آوردند. خبر شصت و یکم، مکرر اخبار قبل است.

خبر شصت و دوم، محمد بن علی بن متیل مجهول الحال روایت کرده که زنی بنام زینب اهل آبه سیصد اشرفی به من داد که آنرا به حسین بن روح برسانم، وقتی رساندم من بتوسط عمویم رساندم با خود آنزن، حسین بن روح با آن زن به فارسی احوال‌پرسی کرد، همین حال چگونه معجزه است اگر فارسی گفتن معجزه است، پس تمام اهل بغداد دارای معجزه می‌باشند. ولی به نظر ما سیصد اشرفی مال یک زن با هزاران دینارهای دیگران جذب به ناحیه شدن خود معجزه‌ای است.

خبر شصت و سوم باز راوی همان محمد بن متیل است که محمد بن عثمان عمري او را به واسط فرستاده است و مقداری جامه بتوسط او فرستاده برای کسیکه از دنیا رفته بوده کفن کنند، حال این چگونه معجزه است.

خبر شصت و چهارم، راوی آن حسن بن محمد بن یحیی العلوی است که او را از ضعفاء شمرده‌اند، و چون ضعیف است، خبر او محل اعتناء نبوده و احادیث او را منکر شمرده‌اند.

خبر شصت و پنجم، راوی آن محمد بن شاذان بن نعیم است که خود مدعی نیابت بوده. باضافه حدیث او در سابق نیز ذکر شد، و اینجا مکرر شده است.

خبر شصت و ششم، روایت شده از مردی از اهل قم که نامش معلوم نیست که جامه نفیسی برای امام به ناحیه فرستاد و چون جامه‌ای مشترک بود بین آن قمی و شریک او که مذهب مرجئه

بررسی دعای ندبه

داشته نیمه آنرا امام پاره کرده و برداشته و نیمی را پس فرستاده است. لابد می‌دانسته که مشترک است، و این خبر مهمی نیست.

خبر شصت و هفتم، روایت کرده که شخصی از وطن خود خارج برای تفحص از امر مهدی، پس نامه‌ای به او رسید که تفحص مکن. این خبر نه مفهومی دارد و نه معجزه است. حال چگونه آنرا در میان معجزات شمرده‌اند.

خبر شصت و هشتم، روایت کرده و مرد مجهولی که مصاحب حضرت صاحب الزمان بوده است، ولی نام او نامعلوم و در هیچ جا ذکر نشده است، و او نقل کرده که مردی شمشهای بسیاری از طلا و نقره برای حسین بن روح برد و یک از آن شمشها از دست او افتاده و در سرخس میان شن مفقود شد و حسین بن روح در بغداد به او خبر داد. آری، این خبر مانند اخبار کتاب تذکرة الأولیاء و معجزات صوفیان است و کسی که باور می‌کند از اسلام و قرآن خبر ندارد. باید به ایشان گفت: پیغمبران الهی برای اطلاع از امری قاصد می‌فرستادند، و حضرت سلیمان - علیه السلام - از اخبار سبا و ملکه آن خبر نداشت و حضرت یعقوب - علیه السلام - از فرزندش یوسف - علیه السلام - که در مصر بود خبر نداشت، و سالیان دراز گریه کرد، ولی این نایبان امام از همه چیز و همه جا خبر دارند. بخصوص اخباری که مربوط به طلا و نقره باشد.

خبر شصت و نهم، این خبر نیز مانند خبر شصت و هشتم از معجزات صوفیان و مانند همان است، و در اینجا باضافه نقل کرده است که زنی نزد حسین بن روح آمد و گفت: با من چه چیز همراه است؟ حسین بن روح گفت: برو به دجله بپرداز هر چه همراه داری. او رفت و انداخت، چون برگشت حسین بن روح به کنیز خود

گفت: برو آن حقه را بیاور، و او آورد، و دید همان چیزی است که آن زن در دجله انداخته است. نویسنده گوید: مردمان ساده نادان بی‌خبر از اسلام و قرآن این اخبار را قبول می‌کنند و اینان را از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بالاتر می‌دانند و به این کسانی که نه اصل دین و نه فرع دین بوده‌اند ایمان می‌آورند. حضرت موسی -علیه السلام- پیغمبر اولوالعزم از گوساله‌پرستی قوم خود و از بی‌تقصیری برادر خود هارون -علیه السلام-، و از علت سوراخ کردن کشتی بوسیله مصاحب خود و نیز ساختن دیوار وسیله او، خبر نداشت، ولی اینان از همه چیز با خبر، و بر ضد قرآن که فرموده هیچ کس حتی انبیا غیب نمی‌دانند، ایشان غیب می‌دانند. حضرت نوح -علیه السلام- می‌فرماید:

﴿وَمَا عَلَّمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (الشعراء: 112).

«من علمی به آنچه این مردم بجا آورده‌اند ندارم.»

خبر هفتادم، روایت کرده محمد بن عیسی بن احمد مجهول الحال از جوانی هاشمی که نه اسم او معلوم و نه دین او، او به کنیزی که نام او معلوم نیست غزال بوده یا زلال، گفته: حدیث سرمه‌داران را بگو و او گفته: ما سرمه‌دانی از خانه امام حسن عسکری گرفتیم و چون مال مولود آن جناب بود به آن استشفاء می‌کردیم. این هم خبر مجهولی از مجهول دیگر و نام آن معجزه چون معجزات دیگر بود. حال باید به باب احوال سفرائی که در زمان غیبت مدعی سفارت و یا نیابت بوده‌اند پردازیم:

باب احوال سفرائه

احوال سفراء و نوابي که واسطه بوده اند در زمان غیبت صغري بين امام و مردم

متأسفانه از آنچه از ابواب گذشته و این باب استفاده می‌شود این سفراء و نواب فقط واسطه بوده‌اند برای گرفتن وجوهات از مردم. و چون وجوهات و اموال زیادی برای امام می‌آورده‌اند هر کس تا توانسته مدعی نیابت شده چه نایب خاص و چه نایب عام.

و ما آنچه از احادیث و اخبار کتب شیعه دیده‌ایم، در زمان غیبت صغري مانند زمان غیبت کبری، مدعیان نیابت و واسطه زیاد بوده‌اند. و نوابي که نام برده شده در این روایات ذکر شده عبارتند از نامهای ذیل:

- 1- ابو عمرو عثمان بن سعید العمري.
- 2- محمد بن عثمان مکنی به ابی‌جعفر.
- 3- حسین بن روح مکنی به ابی‌القاسم.
- 4- ابی‌الحسین علی بن محمد السمري.
- 5- باقطنی.
- 6- ابو عبدالله البزوفري.
- 7- اسحاق الاحمر.
- 8- محمد بن جعفر (کما فی ص 325 ج 51).
- 9- محمد بن شاذان بن نعیم.
- 10- احمد بن الحسن المادرائی.
- 11- حاجز.
- 12- محمد بن احمد بن جعفر القطن القمي.
- 13- ابوالحسن الاسدي.
- 14- قاسم بن العلا.
- 15- احمد بن اسحاق القمي.
- 16- ابا صدام.
- 17- حسن بن نصر.

- 18- محمد بن احمد.
- 19- ابراهیم بن مهزیار.
- 20- محمد بن ابراهیم بن مهزیار.
- 21- حسن بن قاسم العلاء.
- 22- محمد بن صالح بن محمد الهمدانی
الدهقان.
- 23- ابن وجنا.
- 24- ابو محمد الوجدائی.
- 25- ابوالقاسم الحسن بن ابی احمد.
- 26- ابو محمد حسن الشریعی (کما فی ص 367).
- 27- محمد بن نصیر النمیری (کما فی ص 367).
- 28- احمد بن هلال الکرخی الصوفی ریاکار
(کما فی ص 368).
- 29- ابوطاهر محمد بن علی بن بلال معروف به
بلالی (کما فی ص 369).
- 30- حسین بن منصور حلاج.
- 31- ابن ابی العزاقر محمد بن علی
الشلغمانی (کما فی ص 373).
- 32- ابوبکر البغدادی پسر برادر محمد بن
عثمان العمری (کما فی ص 377).
- 33- ابودلف المجنون.
- و غیر اینان که در جلد 51 بحار در باب
«ما ظهر من معجزاته»، و باب «احوال
السفراء»، نام هر یک ذکر شده است. منتها
بعضی از این مدعیان نیابت کسانی بوده اند که
بواسطه مزاحمت با بعضی از سفرای دیگر مورد
طعن و سب و لعن همدیگر شده اند و خرافات و
کفریات ایشان بواسطه سفرای دیگر ظاهر شده
است. ولی اکثرشان مورد مدح شیعه و دارای
مرید و مسند بوده اند و وجوهات مردم را
می برده اند. و ما نام بعضی از ایشان را که

در صفحات 51 بحار یاد شده با ذکر صفحه یادداشت نمودیم. حال ما اخبار این باب را بررسی کرده، سپس، از کتب و تواریخ دیگر اشاره‌ای به واقعیت و سرگذشت نیابت و نواب خواهیم نمود:

در اینجا مجلسی از شیخ طوسی نقل کرده که در اخبار وارد شده که ائمه فرموده‌اند: «خدام و کسانی که متولی امور ما می‌شوند، بدترین خلق خدایند». نویسنده گوید: این مطلب حقی است زیرا آنانکه خدام و قوام و اصحاب و خواص ایشان بوده‌اند غالباً بنام مذهب مال مردم را ربوده و از این راه نان می‌خورند و هر چه بدعت است بنام دین به مردم تزریق می‌کنند. یکی از آن بدعتها سهم امام است که اینان اطراف هر امامی را گرفته و برای چرچر و جلب قلوب عوام معجزه تراشی می‌کنند و برای هر امامی صدها کرامت تراشیده و برای قبول ایشان گنبدها و ضریحهای زرین و سیمین بوجود آورده و زیارتنامه‌هایی که مطالب ضد قرآنی دارد تراشیده و ائمه را همه کاره دنیا و آخرت قرار داده‌اند. اگر خواهی مطلع شوی به ابواب زیارات بحار و یا به کتاب «خرافات وفور در زیارات قبور» مراجعه نما. اصلاً بسیاری از افراد که نمی‌توانستند از دولت وقت سوء استفاده کنند، می‌آمدند خود را از خواص ائمه قرار می‌دادند و از خلفای وقت عیبجوئی و طعن و لعن می‌کردند و خلافت اسلامی را تحقیر کرده و ایجاد اختلاف نموده و در مقابل خلفاء امامی که بالاتر از رسول باشد می‌تراشیدند و دولت اسلامی را تضعیف می‌کردند و غوغای امامت برپا می‌کردند.

در اینجا مجلسی نقل کرده از محمد بن صالح الهمدانی که مدعی نیابت امام بوده و از مردم بزور پول می‌گرفته چنانکه در همین بحار و کافی ذکر شده است. می‌گوید: نوشتم به صاحب الزمان که: خانواده من مرا آزار و اذیت می‌کنند و سرزنش نموده و به حدیثی که از پدران شما روایت شده که فرموده‌اند: **«خدا منا وقوامنها شرار خلق الله»**، تمسک می‌جویند؟ امام بقول او در جواب او جوابی داده و آیه‌ای آورده که فقط برای گول زدن عوام خوب است که خدا در سوره سبا آیه 18 فرموده:

﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ﴾ (سبأ: 18).

این آیه راجع به قوم سبا می‌باشد که در زیر سد مآرب بوده‌اند و از آنجا تا شام که زمین با برکت و دارای اشجار و انباری است قریه‌هایی بوده آباد که از زیر سد تا شام چهار هزار قریه بوده آباد که هر مسافری می‌توانسته بی‌زاد و توشه و در حال امن و امان عبور کند، و خدا در اینجا فرموده:

«بین قوم سبا و بین قرای با برکت شام ما قریه‌های آشکار قرار دادیم و برای سیر در آن اندازه گرفتیم و گفتیم در حال امن شبها و روزها در آنها سیر کنید».

حال این آیه چه ارتباطی به ائمه و اصحاب و خدام ائمه دارد؟!، آری، با سریشم و تفسیر به رأی می‌توان این آیه را با خدام و قوام ائمه تطبیق کرد، در اینجا امام به او نوشته مقصود از قرای با برکت در این آیه ما هستیم

بررسی دعای ندبه

و مقصود از قرای ظاهره شما هستید، و قسم خورده که مقصود از این آیه همین است. شما را به خدا ملاحظه کنید اینان چگونه با آیات قرآن بازی کرده‌اند. آری، خدام و قوام ائمه اکثرا غالی و خدانشناس بوده‌اند مانند مفضل و جابر بن یزید جعفی. شما احوال ایشان را بروید مطالعه کنید. مثلاً سه نفر از خدام و قوام موسی بن جعفر را در رجال شیعه احوال ایشان را آورده‌اند که هزارها اشرفی از مال امام دریافت کرده و بعنوان نیابت خورده و حتی برای اینکه اموال و کنیزهای شیعه را تصرف کنند و به وارث امام ندهند منکر فوت موسی بن جعفر شده و مذهب واقفیه را ایجاد کرده و هفت امامی شده و منکر ائمه پس از او شدند و تمام اموال که نزد ایشان بود خوردند: یکی، علی بن ابی‌حمزه بطائنی، دوم زیاد قندی، سوم عثمان بن عیسی. خواننده عزیز! مراجعه کن به رجال ممقانی و کتب رجال تا صدق سخن ما معلوم گردد. اکثر اصحاب ائمه یا مجهول الحال و یا معیوب و فاسد بوده‌اند. از باب نمونه شما در رجال شیعه بنامهای ابراهیم بن اسحاق نهاوندي و ابن فضال و معلی بنحنی و ابوهارون المکفوف و ابوالبختري وهب بن وهب و ابوالخطاب محمد بن مقلاص و احمد بن هلال عبرتائي و احمد بن زکریا و احمد بن محمد بن خالد برقي و اسحاق بن عمار فحطي و عبدالله بن عبدالرحمان الأصبم و بکر بن صالح و بشار الشعيري وجعفر بن محمد بن مالک و جعفر بن مثنی الخطیب و حسن بن علی بن ابی‌حمزه و حسن بن علی بن ابی‌عثمان و خیبري و داود بن کثیر الرقي و زکریا بن محمد ابوعبدالله و زیاد بن مروان و سلیمان بن عمرو النخعي و سیف بن عمیره و صالح بن ابی

حماد و عبدالرحمان بن کثیر و یونس بن ظبیان و هزاران نفر دیگر که روایاتشان ضد قرآن و ضد عقل بوده است مراجعه و تحقیق نمائید.

کیفیت ایجاد نواب و سفراء

در کتاب «رهنمود سنت» که ترجمه مختصر کتاب منهاج السنة ابن تیمیه می‌باشد در ص 113 می‌نویسد: نصیریه پیروان محمد بن نصیر شیعی امامی می‌باشد و او از کسانی است که در سامراء خانه امام حسن عسکری بود (و از جمله اصحاب او بود) در مدت نه سال. چون امام حسن عسکری در سال 260 فوت کرد و طبق اقرار بسیاری از شیعیانی که رفت و آمد داشتند فرزندی نداشت، لذا تمام اصحاب او به دنبال کار خود رفتند، و سید جعفر برادر امام حسن عسکری به امر دفن و تقسیم ترکه او قیام کرد براساس اینکه امام فرزند ندارد و برادر وارث او است، و این را فامیل و سایر علویین (و حتی تمام مورخین) می‌دانستند و نقیب السادات که دفتر مولودین علویین نزد او بود و رئیس علویین، نیز چنین می‌دانست که حسن عسکری اولادی ندارد، ولی غالیان و هواپرستان که امام تراش و به خانه امام حسن رفت و آمد داشتند، این حقیقت بر آنان ناگوار شد و دیدند خود را که واقع شده‌اند جلو چیزی که دیگر نمی‌توانند استفاده کنند و برای اسلام و مسلمین حدیثها و دروغها بنام امام و مخالف اسلام بسازند (و سیل وجوهات قطع می‌شود) و نشستند و بین خود اختراع فکری کردند که ایشان را از این پیش آمد نجات دهد و آن فکر این بود که امام غائبی بسازند و بگویند: فرزندی برای حسن عسکری بوده و غایب شده (و

کسی او را ندیده است). سعد بن عبدالله اشعری که از بزرگان شیعه و یکی از اصحاب امام حسن عسکری است، در کتاب «المقالات و الفرق» خود ص 102 می‌نویسد: پس از فوت حسن عسکری، اصحاب او پانزده فرقه شدند. و چهارده فرقه گفتند: حسن عسکری اولادی ندارد، ولی یک فرقه گفت: فرزندی داشته ولی ما ندیده‌ایم. و این محمد بن نصیر یکی از جعالین و بوجود آورنده این فکر بود، به طمع اینکه خود را نایب آن غایب بداند، و وجوهات شیعیات را أخذ کند و لذا خود را نایب امام و سفیر او نامید که واسطه بین امام و شیعیان او است. و برای اینکه کسی گوش به سخن برادر حسن عسکری ندهد و خبر عدم ولد را از او باور نکند، لذا برای سید جعفر برادر حضرت حسن عسکری لقب کذاب گذاشتند. ولی چون محمد بن نصیر مرد قوی با اراده و سخنور بود. رفقای او ترسیدند که او باب شود و دیگران را از وجوهات محروم سازد، لذا گفتند: باید مرد ساده ضعیفی را باب و سفیر کنیم تا بتوانیم از او استفاده کرده و بهره بریم، و لذا مردی بود که جنب خانه حضرت حسن عسکری روغن‌فروشی داشته و خود و فرزندش در خانه حضرت عسکری خدمت می‌کردند بنام عثمان بن سعید، آمدند و این دو نفر را دیدند و قرار گذاشتند که «عثمان بن سعید» باب و سفیر باشد (و هر چه وجوهات می‌آید بین همه تقسیم کند). بالأخره با سعی همکاران و شرکاء، محمد بن نصیر را محروم کردند، او خشمناک شد و منکر امام غایب گردید، با اینکه خود او این فکر را اختراع کرده بود از آنان کناره گرفت و عقاید و بدعت‌های جدیدی و فضیحتی بوجود

آورد و پیروانی پیدا کرد و تا قرن هفتم و نهم پیروان او بنام «نصیریه» در اطراف شام و سوریه وجود داشتند. کما نقل عن تلمیذ ابن تیمیه.

نویسنده گوید: چون علی بن محمد السمري که بقول شیعیان نایب چهارم بود، وفاتش رسید، نخواست این وزر و بال نیابت و گرفتن وجوهات را پس از وفات بدوش گیرد و لذا توقیعی بنام امام صادر کرد که نیابت تمام شد. و عبارت آن توقیع در تمام کتب شیعه از آن جمله در آخر کتاب «منتهی الامال» تألیف شیخ عباس قمی ذکر شده و مجلسی نیز در این باب آورده است، و آن این است: «یا علی بن محمد السمري أعظم الله أجر إخوانک فیک: فانک میت ما بینک و بین ستة أيام فاجمع أمرک ولا توص إلى أحد فقوم مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغيبة التامة». تا

آنجا که گوید: «وسیأتي من شيعتي من يدعي المشاهدة إلا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو کذاب مفتر». یعنی: «ای علی بن محمد المسري، خدا اجر عظیم به برادران تو بدهد درباره تو زیرا تو بهمین زودی میمیری، پس امر خود را جمع کن، و به احدي که جاي تو باشد و پس از وفات تو قائم مقام تو گردد، وصیت مکن که بتحقیق غیبت تام واقع شد، و بزودی کسانی از شیعیانم می آیند که مدعی مشاهده می شوند، آگاه باش هر کس مدعی مشاهده و رؤیت من شود کذاب دروغگو و افتراء زده است». حال با این توقیع که تمامی علمای شیعه قبول دارند، چگونه مدعی نیابت امامند و خود را قائم مقام علی بن محمد السمري دانسته و از مردم وجوهات و سهم امام می گیرند. معلوم می شود تمام اینها از جهل مردم استفاده کرده اند.

باید گفت: چون نواب اربعة امام وفات کردند و نیابت قطع شد، دکانداران مذهبی دیدند نانشان بریده می‌شود. آمدند فکر دیگری کردند و آن اینکه هر کس راوی حدیث است جای امام و قائم مقام او است، و نقل کردند که امام فرموده: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا إِلَيَّ رِوَاةَ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ». و چون آن زمان مجتهد و مقلدی در کار نبوده. و این عناوین بعدا در میان مذاهب پیدا شده و آن زمان مجتهد نبوده است. و لذا بنام راوی حدیث توقیع را صادر کردند. حال زمان ما که مجتهدین راوی حدیث نیستند چگونه خود را نایب امام می‌دانند بدون مدرک و سزاوار است که یک نفر از شیعیان که سهم امام به مجتهد خود می‌دهد، از او مطالبه مدرک کند که شما مدرک نیابت تان چه می‌باشد؟!، و أما روایت: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا إِلَيَّ رِوَاةَ أَحَادِيثِنَا»، دارای نشانه‌هایی است که کذب و بطلان آن را ظاهر می‌سازد، از آن جمله:

1- راویان حدیث ائمه وقتی که این توقیع صادر شده همه مرده بودند، چگونه می‌توان به مرده رجوع کرد، و اگر بگویند به روایت راویان رجوع کنید به خود راویان، بنابراین مجتهدین اگر راوی حدیث هم باشند، نمی‌توان به خودشان رجوع کرد، بلکه باید به روایات رجوع نمود.

2- می‌گوید: راویان احادیث، و معلوم و مسلم است که راویان احادیث ائمه، همه بیسواد و یا کم سواد بوده و میان ایشان قطعی و واقفی و ناووسی و جبری و خرافاتی و جعل و کذاب و غالی یعنی، اهل لغو زیاد بوده اند،

چگونه می‌توان به ایشان رجوع کرد و چگونه این افراد حجت می‌باشند.

3- حجت را باید خدا معلوم کند نه هر کس خود را حجت بداند، در این روایت، اولاً هر راوی مجهول الحالی را حجت خوانده است. و ثانیاً خود را حجت خوانده بچه دلیل او حجت باشد، خدا که در سوره نساء آیه 165 می‌گوید پس از انبیاء و رسل کسی حجت نیست و فرموده:

﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ

الرُّسُلِ﴾ (النساء: 165).

«پیامبران بشارت دهنده و بیم‌رسان بودند تا پس از آنان برای مردم بر خدا حجتی نباشد».

و علی -علیه السلام- در نهج البلاغه قرآن را حجت کافیه دانسته است. و همچنین در خطبه 90 می‌فرماید: «تمت بنبينا محمد صلى الله عليه وآله حجه». یعنی، پس از پیغمبر ما محمد -صلى الله عليه وآله- کسی حجت نیست. پس چگونه امام می‌تواند خود را حجت بخواند و برای دیگران مانند راویان جعل، جعل حجت کند.

4- در این توقیع می‌گوید: من حجتم بر آن راویان در حالیکه تمام راویان ائمه در اول غیبت کبری مرده بودند، آیا مردگان حجت لازم دارند و چگونه آن امام برای مردگان حجت است. اینها چیزهایی است که جواب ندارد. و البته اشکالات این روایت زیاد است که به بعضی از آنها در تابشی از قرآن نیز اشاره نموده ایم.

در این باب مجلسی چندین صفحه را پر کرده و روایاتی آورده است برای اثبات عدالت و امانت و نیابت و سفارت نواب اربعه از قول

همان دکانداران نیابت. و این صحیح نیست زیرا حجیت هر کسی را باید خدا معلوم کند نه خود آنان. و بعضی از آن روایات توقیع است از طرف امام. باید گفت: کسانی که امام غایب و خط او را ندیده‌اند از کجا بفهمند که آن توقیع خط امام و از خود امام است و ناقل راست می‌گوید یا دروغ، این همه راویان از قول امامان دروغ بافته‌اند چگونه نقل توقیع مانند سایر روایات ایشان نباشد؟! . مجلسی پس از ذکر هر کدام از نواب اربعه پرداخته به ذکر جای قبورشان و قبرپرستی را که بر ضد اسلام است رواج داده و توجه به قبور را که کار باطلی است اهمیت داده است. و بطلان قبرپرستی با توجه به قرآن و سنت روش رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- امری واضح است. و ما در کتاب زیارت قبور دلائل بطلان قبرپرستی را آورده ایم. بنابر این ما از این باب صرف نظر کرده، و به همین که گفته شد قناعت می‌کنیم.

باب ذکر المذمومین الذین ادعوا البایه والسفاره

این باب در ذکر کسانی است که مورد مذمتند و مدعی باب و سفارت شده‌اند

مجلسی در ص 367 شروع کرده به ذکر اسماء ایشان می‌گوید:

یکی از ایشان ابومحمد حسن الشریعی است که از اصحاب حضرت هادی و حضرت عسکری بود، و او مدعی بابیت شد و مطالبی از کفر و الحاد از او ظاهر شد.

و دیگر، محمد بن نصیر النمیری از اصحاب حضرت عسکری بود، و ادعای بابیت و نیابت نمود و از او گفتارهای کفر و الحاد ظاهر شد

و ادعا کرد که خود پیغمبر است و فرستاده شده از طرف خدائی که حضرت هادی باشد، و قائل به تناسخ شد و زنا و لواط را حلال می‌دانست. نویسنده گوید: ما قبلاً کیفیت ایجاد فکر نیابت و سفارت را بدست او و به پیشنهاد او نوشتیم.

و دیگر، احمد بن هلال کرخی، که از اصحاب حضرت حسن عسکری و خواص او بود، و بعداً که عثمان بن سعید و فرزندش ادعای نیابت امام کردند، او طاقت نیاورد و زیر بار نرفت و نیابت «محمد بن عثمان» را نپذیرفت، لذا یکی از نواب که حسین بن روح باشد او را لعن کرد. حال باید سؤال کرد که نیابت نواب امام از اصول دین است و یا از فروع که اگر کسی نپذیرد موجب کفر و لعن می‌شود؟!!

و دیگر، حسین بن منصور حلاج است که کفریات و ادعای خدایی او مشهور است. و دیگر، أبوجعفر ابن أبی العزاقر است که نزد مردم وجاهتی داشت، و حسین بن روح او را مقام و منزلتی نزد مردم داده و چون کفریاتی از او بروز کرد، أبی القاسم حسین بن روح از او بیزارى جست و او را لعن کرد. حال جای سؤال است این نوابی که دارای علم غیب بودند و از هر مالی که می‌آمد خبر می‌دادند مال چه کس می‌باشد و مقدار آن را و صاحبان آن را بیان می‌کردند و حتی خود حضرت حسن عسکری و والد او که چنین نوابی داشتند، چرا اشخاصی از قبیل ابن أبی العزاقر را در دستگاه خود و به اطراف خود راه می‌دادند و از خواص می‌کردند تا بعداً کفریات از آنان ظاهر شود و مطرود گردند. امام و نایب امامی که از اموال مردم خبر می‌دهد، چگونه از اطرافیان خود خبر ندارد؟!، آیا این مطالب ضد و نقیض

را چه باید کرد که همه را علمای شیعه در کتب جمع کرده اند؟!.

ابوجعفر محمد بن علی ابن ابی العزاقر مورد قلع و برائت گردید و توقیعی از صاحب الزمان در لعن او وارد شد، و او معروف است به شلمغانی و دارای افکار خرافی و کفریاتی بوده و کتبی داشته که مورد قبول شیعه و خصوصاً مورد قبول حسین بن روح نایب سوم بوده، و بعد مردود گردیده است، و این قبیل اشخاص در اطراف بسیار بوده اند و چگونه امامی که عالم بقول این راویان عالم به غیب بوده، از این قبیل اشخاص بی اطلاع بوده و به اطراف خود راه داده است.

و دیگر از مدعیان نیابت ابوبکر البغدادی براردزاده شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان است که مورد لعن و طعن گردید. حال چیزی که باید گفته شود این است که در زمان ما هزاران نفر مدعی فقاقت وجود دارند که همه خود را نایب امام می دانند و از مردم وجوهات و سهم امام می گیرند و بهر مصرفی که دلخواه خودشان است مصرف می کنند نه حسابی در کار است و نه کتابی و نه مدرکی!، آیا مردم عوام چه بکنند و از کجا بدانند که اینان مصداق آیه 34 سوره توبه نیستند که فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ

النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (التوبة: 34)

«ای مؤمنین! (بدانید و هشیار گردید که) بسیاری از علماء و مقدسین اموال مردم را بباطل می خورند و از راه خدا مردم را باز می دارند».

ما این جلد 51 بحار را به اتمام رسانیدیم
و چیزی که موجب هدایت باشد در آن نیافتیم.
حال باید به جلد 52 و 53 پردازیم.
والسلام علی من اتبع الهدی.

بسم الله الرحمن الرحيم
و أما جلد 52 بحار

باب ذکر من رآه

ذکر کسانی که او را دیده‌اند

مجلسی و سایر بزرگان شیعه در این باب نام برده‌اند کسانی را که مهدی را دیده‌اند. ولی باید دانست کسانی که او را دیده‌اند مانند دیدن کسانی است که در زمان ما باقرار خود عکس خمینی را در کرة ماه دیده‌اند، چون ملت ایران قیام و اقدام کرد علیه محمد رضا شاه پهلوی و او ناچار شد از ایران خارج شود، پس از آن ملت توجه کردند به یکی از علمای خود که در فرانسه بود بنام حاج سید روح الله خمینی و او را آية الله العظمی و نایب بر حق مهدی می‌گفتند، و چون او را به ایران وارد کردند در ایام ورود، هرکس را می‌دیدیم می‌گفت: ما عکس آقا را در ماه دیده‌ایم. ولی بعد معلوم شد دیدن ایشان خیالی و به تبلیغات دکانداران بوده است، حال چنین دیدنی چه اثری دارد. و مانند اینکه خود نویسنده در سن 35 سالگی تقریباً از شهر آباده گذر می‌کردم به طرف شیراز چنانکه قبلاً هم نوشتم در آباده وقت مغرب هوای سرد رفتم مسجد برای ادای نماز مغرب، پس از نماز چون مجلس مهیائی بود و واعظ نداشت حدود نیم ساعت سخنرانی کردم و با عجله پایین آمده و رفتم به طرف خیابان، اتوبوس منتظر ما بود فوری سوار شدم و حرکت کرد، اهل مسجد که شیفته سخن ما شده بودند تصمیم گرفتند که مرا دعوت کنند برای سخنرانی ده روز و در عقب ما به جستجوی ما حرکت می‌کنند و چون مرا ندیدند

گفتند: او امام زمان بوده و سخنرانی کرده و دوباره غایب شده بناء کردند گریه زاری و تأسف و این خبر را به شیراز تلگراف کردند، چون ما وارد شیراز شدیم دیدیم در محافل آنجا سخن از سخنرانی امام زمان در شب گذشته در آباده است. حال دیدن پانصد نفر مادی خود را در مسجد آباده چه نتیجه دارد؟!، آن کسانی را که روایات شیعه نقل کرده تماما دیدن و حدس زدن به وجود مهدی است، و اگر در بعضی از روایات آن دیده شده گفته: من مهدیم شاید شوخی کرده و یا دروغ گفته و یا راوی جعل کرده است و بصرف ادعای یک نفر مرئی و سخن او چیزی ثابت نمی‌شود. حال ما روایات مجلسی را فردا فردا بررسی می‌کنیم:

خبر اول، راوی آن احمد بن علی الرازی ضعیف و اهل غلو بوده، و محل ثقه نیست. او روایت کرده از شیخی که وارد ری شده (نه نام شیخ معلوم و نه علم و عقل و مذهب او)، او روایت از شخص مجهولی بنام علی بن ابراهیم الفدکی و او روایت کرده از مجهول دیگری بنام اودی. آخر این هم شد حجت، و این هم شد دلیل. او گفته در طواف جوان خوشگل خوشبوی خوش هیئتی را دیدم که خوش کلام و خوش منطق بود، و او را نشناخته، او خود گفته: من مهدیم و ایام ظهور من ظاهر شده. در حالیکه هزار و دویست سال می‌گذرد و هنوز ظهور نکرده است. مجلسی آمده آن را اصلاح کند. گویا مجبور شده بزور رفو کند. گوید: این راست گفته بنا بوده ظهور کند، ولی بدا حاصل شده است. شما را به خدا ملاحظه کنید چگونه مردم را مسخره کرده و کتاب خود را پر نموده است. خبر دوم، نیز از همان راویان اهل غلو و مذموم و یا مجهول الحال، و او هم نقل کرده

از مرد مجهولي از مردم قم بنام محمد بن عبیدالله که سي سال گردش کرده در طلب حق و آخر هم حق را پیدا نکرده است. ولي جوان خوشگلي را در طواف دیده که احتمال داده او مهدي باشد. و گوید: خدا به دلم انداخت او صاحب الزمان باشد. نویسنده گوید: اصلا نوشتن این مطالب تضييع وقت است.

خبر سوم، نقل کرده مجهول و مهملي بنام محمد بن علي الشجاعي از مجهول ديگري بنام محمد بن ابراهيم از مجهول ديگري بنام يوسف بن احمد که: در برگشت از حج نماز صبح او فوت شده و چهار نفر را دیده در یک محل و تعجب کرده و یکی از آن چهار نفر گفته مي‌خواهي صاحب زمان خود را به بيني و او اشاره کرده به یکی از آن چهار نفر که صاحب زمان است. او گفته دلائل و علامات او چه باشد؟ او جواب داده است: چه دوست داري آيا مي‌خواهي به بيني که شتر با بارش به هوا بالا رود، و يا فقط بار آن به هوا رود، کدامیک را بيشتر دوست داري، او گفته فرق نمي‌کند، بالأخره دیده است که شتر با بار آن به هوا رفته. شما را به خدا ملاحظه کنید اين هم شد مدرک، اينان مي‌خواهند اصول دين خدا را با همين مهملات ثابت کنند. واقعا انسان متحير مي‌شود به دانشمندان شيعه چه بگويد؟!.

خبر چهارم، باز روايت کرده مجهولي از مجهول ديگري که روز وفات حضرت حسن عسکري، طفل ده وجبي را دیده که ردائي بر خود پيچیده و بر جنازه نماز خوانده و سپس وارد خانه‌اي شده غير از آن خانه‌اي که از آنجا خارج شده بود. مجلسي اين روايات را جمع کرده که ثابت کند مهدي دیده شده است. در حالیکه در اين روايات نه نامي از مهدي است

و نه نشانه‌اي. و نه حجتی. بلکه این مجهولین، حدس زده‌اند که مرئی آنان مهدی بوده است.

خبر پنجم، روایت کرده مجهولی از مجهول دیگر، از مجهولی بنام احمد الانصاری که در مستجار مکه حدود سی نفر بودیم که جوانی خوشگل را دیده‌اند و سپس آن جوان خوش هیکل دعاهایی را خوانده است. پس شخصی بنام ابوعلی محمودی گفته: ای قوم، آیا این شخص را می‌شناسید این شخص صاحب زمان است، آنان گفته‌اند: به چه دلیل؟ او گفته است: برای اینکه هفت سال خدا را خوانده و دعا کرده تا صاحب الزمان را ببینند. (آخر این هم شد دلیل)، سپس راوی گوید: در مزدلفه در خواب دیده که رسول خدا به او فرموده آن شخصی را که دیده‌ای اوصاحب زمان تو بوده است. شما را به خدا آیا با این خیالات می‌توان اصلی ثابت نمود؟!

خبر ششم، احمد بن علی الرازی غالی روایت کرده از مردی از اهل قزوین که نه نام او را برده و نه مذهب او را و او از مجهول دیگری که او وارد شده بر کسیکه خود مدعی نیابت و سفارت بوده یعنی، علی بن ابراهیم بن مهزیار و سؤال کرده از آل محمد و او جواب داده که از امر بزرگی سؤال کرده‌ای که خود من حیران و ناتوانم زیرا بیست سال حج کردم تا امام را طلب کنم و عیان به بینم ولی راهی پیدا نکردم. حال جای سؤال است که این شخص چگونه نایبی است که خود از امامش خبر ندارد و سالها حج کرده تا شاید به مراد خود برسد. بالأخره معلوم نیست این نایب برای چه این خبر را جعل کرده گویا برای تحکیم دکان خود بوده است. و مجلسی این خبر و قضیه او را که

هیچ مدرکیت ندارد چند جای بحار مکرر کرده و چون خوش داشته این قصه‌ها را مکرر نموده و درک عیب آنرا نکرده که شاعر گوید:

وعین الرضا عن کل عیب کليلة ولكن عین السخط تبدي المساویا
بالآخره این مدعی نیابت با یک قصه طولانی با زرق و برق یک مرتبه امام را دیده آن هم در بیابان طائف و دور از مردم. و آن امام برخلاف سنت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در و دربانی داشته است!! و این شخص نایب نکرده نیابت خود را از قول او نقل کند شاید نسیان کرده است!! بلکه عرض کرده شما چه وقت ظهور می‌کنید؟ او جواب مبهمی داده که نه خود شنونده فهمیده و نه خواننده. و در جواب گفته است: ظهور من وقتی است که خورشید و ماه جمع شود. در حالیکه جمع خورشید و ماه بهنگام ظهور مهدی مخالف قرآن است، بلکه جمع خورشید و ماه مربوط به قیامت است که خدا در سوره قیامت آیه 9 فرموده:

﴿وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾ (القیامة: 9).

«و یکجا جمع کرده شود آفتاب و ماه».

و نیز یکی از علائم ظهور را خروج دابّه از زمین ذکر نموده است، در حالیکه این هم مربوط به قیامت است.

خبر هفتم، نقل شده از یکی جلوزه و شرطه‌های مجهول الحال و مجهول الاسم که او گفته است: من نسیم را دیدم که درب خانه را در سر من رأی شکسته و بیرون آمده، و بدست او طبرزین و گفته: چه می‌کنی در خانه من (معلوم نیست گفته و یا کسی به نسیم گفته چه می‌کنی در خانه ام). آیا این خبر سرار مبهم و نقل از یک نفر پاسبان چه چیز را ثابت می‌کند و آقایان از نقل آن چه مقصودی دارند.

خبر هشتم، از تمام اخبار سابقه مهم‌تر و مبهم‌تر است، زیرا نقل کرده از علی بن محمد که معلوم نیست کدام علی بن محمد، و او روایت کرده از مجهول دیگری بنام محمد بن اسماعیل که او گفته است: «او را دیدم بین دو مسجد در حالیکه طفل بود». (معلوم نیست او که را دیده و بین دو مسجد کدام دو مسجد). آیا این شد خبر یا کلام مهمل. خبر نهم، نقل کرده از خادم ابراهیم عبده، و معلوم نیست نام خادم و حال او، که او گفته است: «من بالای صفا بودم که غلامی آمد و کتاب مناسک ابراهیم را گرفت و چیزهایی گفت». حال باید از مجلسی و امثال او پرسید: خادم که بوده و کدام غلام و چه چیز گفته آن غلام؟! آخر نقل این مبهمات چه فایده دارد؟! حال اگر مهدی هم بوده چه گفته معلوم نیست. خبر دهم، بهمان اسناد مجاهیل نقل شده از ابراهیم بن ادريس که او گفته: «او را دیدم پس از گذشتن ابي محمد، هنگامیکه به تکلیف رسیده و دست او را بوسیدم (متأسفانه بیان نکرده کی را دیده و دست کی را بوسیده است). خبر یازدهم، نیز از خادم عبده نقل کرده که مجهول الحالی است، او نقل کرده که ابي عل بن مطهر گوید: «رأيتہ ووصف قدہ»، یعنی: «او را دیدم و قد او را توصیف نموده است»، اما بیان نکرده که را دیده و قد او چگونه بود. خبر دوازدهم روایت کرده یک نفر غالی بدتر از شرک از مرد مجهولی به نام ابي ذر احمد بن ابي سوره و او از مجهول دیگری که زیدی مذهب بوده که او در حیر جوان خوش صورتی را دیده، و با و گفتگو کرده و حواله پولی از او گرفته و خیال کرده و یا او گفت: من محمد بن

الحسن هستم. حال آیا قول یک نفر زیدي براي مذهب امامي حجت است، و اگر او گفته: من محمد بن الحسنم، باید گفت: محمد بن الحسن بسیار است، از کجا معلوم که مهدي باشد؟! .

خبر سیزدهم، مرفوع است، و آن اعتباري ندارد و راوي آن زهري از اهل سنت است، او گفته این امر را آن قدر بسختي طلب کردم که مال شایسته‌اي در آن از بین رفت (معلوم نکرده کدام امر، و اگر مقصود او رسیدن به مهدي بوده که رسیدن به او نه اصل دین است و نه فرع آن و کار بیهوده‌اي کرده است)، می‌گوید: پس خدمت «عمری» رفتم و او را ملازم شدم و خدمت کردم، و پس از آن از صاحب الزمان سؤال کردم، او گفت: این کار یعنی وصول به او ممکن نیست (البته دکان داران هر چه بیشتر ناز کنند خریدار ناز زیادتر است). بالأخره گوید: خضوع و التماس کردم گفت: صبح بیا (همان کس که می‌گفت ممکن نیست چون بیشتر چاپلوسی کرده و ممکن شده و گفته صبح بیا)، پس صبح حاضر شدم، او به استقبال من آمد و با او جوان خوش صورتی بود از همه خوشگل‌تر و خوشبوتر بهیئت تجار، چون به او نظر کردم به عمری نزدیک، به او اشاره کرد، پس به طرف او میل کردم و از هر چه سؤال کردم جوابم داد، سپس گذشت که داخل خانه شود و آن خانه از خانه‌هاي کرایه‌اي بود، پس «عمری» گفت: اگر خواهی سوال کن که بعداً او را نخواهی دید، پس رفتم که سؤال کنم نشنید و داخل خانه شد، و با من سخن نگفت بیشتر از آنکه چنین گفت: «ملعون ملعون من آخر العشاء إلى أن تشتبك النجوم» .

نویسنده گوید، اولاً، معلوم نشد که «عمری» کیست، اگر نایب صاحب الزمان است که این سخن

او دکانداری بوده که اول گفته ممکن نیست و چون او تملق گفته ممکن شده. ثانیاً، جوان خوشرو بسیار است از کجا معلوم که مهدی بوده؟! ثالثاً، ملعون من آخر العشاء غلط است بلکه آنچه از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- رسیده این است که: «ملعون من آخر المغرب حتی تشتبک النجوم»، یعنی نماز مغرب را اول وقت باید خواند و ملعون است آنکه عقب بیندازد تا ستارگان ظاهر شوند. و در مورد نماز عشاء مستحب است که هر چه بیشتر به تأخیر یعنی، نزدیک به آخر وقت آن خوانده شود چنانکه این مطلب در کتب خود شیعه مکرر شده از آن جمله در وسائل / ج 3 / ص 146 وارد شده که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لولا أن أشق علي متي لأخرت العشاء إلي نصف الليل». و في رواية: «إلي ثلث

الليل رابعاً»، دیدن صاحب الزمان در این روایت و مانند آن همه مخالف عقاید خود شیعه است که نقل کرده اند: امام زمان در توقیع خود فرمود: هر کس قبل از ظهور من ادعای رؤیت کند او کذاب و افتراء زننده است. شما را به خدا ملاحظه کند از یک طرف نقل می‌کنند هر کس ادعای رؤیت کند دروغگو است، و از طرف دیگر داستانهای کذابی در اثبات رؤیت می‌آورند، آیا این تناقض نیست؟!.

خبر چهاردهم را روایت کرده احمد بن علی الرازی که از غلاة بدتر از مشرکین است از مجهول بنام محمد بن علی و او از مجهول دیگری بنام عبیدالله بن محمد بن جابان، و او از مجهول دیگری بنام داود بن غسان البحرانی. و معلوم نیست این افراد مجهول

راست گفته‌اند و یا بدروغ از ابی سهل نوبختی نقل کرده‌اند که او وقت تولد طفل را خبر داده و گفته: مادر او صقیل است. و تازه ابوسهل از راوی تقیه کرده و گفته وقت تولد محمد، پس این روایت نشان کذب در آن موجود است.

خبر پانزدهم، که مجلسی اشتباه کرده و می‌گوید: 14. بهر حال یک نفر غالی روایت کرده از مدعی نیابت بنام محمد بن جعفر الاسدی که خود را یکی از نواب صاحب الزمان می‌داند. حال تعجب است که او روایت کرده از مرد مجهولی بنام حسین بن محمد بن عامر و او از مجهول الحال دیگری بنام یعقوب بن یوسف که او از سفر مکه خود تعریف کرده و گفته: در مکه وارد منزلی شده و در آن منزل کسی رفت و آمد می‌کرده که خیال کرده شاید مهدی است (باید گفت: اگر محمد بن جعفر الاسدی خود از نواب است باید از حضرت مهدی بپرسد که شما در آن منزل رفت و آمد می‌کردی یا کس دیگر بوده است دیگر این همه طول و تطویل نمی‌خواهد معلوم می‌شود از ریشه دروغ است. باضافه) از آن شخص محتمل المهدی صلواتی نقل کرده که مخالف قرآن است، زیرا 13 حجت تراشیده پس از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- با اینکه قرآن در سورة نساء آیه 165 می‌فرماید: پس از انبیاء کسی حجت نیست و بعلاوه در این دعا برای خدا خلیفه قائل شده که این نیز باطل است. و در این دعا و صلوات گوید: **خدایا قائم را از دست جبارین خلاص کن (وخلّصه من أیدی الجبارین)**، و این نیز باطل است زیرا او در دست جبارین نیست: باضافه در آخر این صلوات آمده است که:

«وصل علي وليك وولاية عهد والأئمة من ولده ومد في أعمارهم ورد في آجالهم»، و این غلط اندر غلط است، زیرا اگر منظور از «ولیک» مهدی باشد، پس، جمله: «الأئمة من ولده» غلط است، زیرا ائمه از اولاد او نیستند. و دیگر اینکه ائمه همه وفات کرده اند، بنابراین جملات: «ومد في أعمارهم، وزد في آجالهم». «طولاني كن عمرهاي ائمه را و زياد كن در اجلهاي ايشان» غلط است. معلوم ميشود مهدی علمای شیعه زبان عرب را هم نمی‌داند و دعای غلط می‌خواند. خبر پانزدهم بحساب مجلسی، روایت کرده است مهملی که شاید وجود خارجی نداشته بنام الفهام، گوید: حدیث کرد مرا مهمل دیگری بنام احمد بن محمد بن بطه. تعجب است در تمام این ابواب یک روایت که از هر جهت صحیح باشد وجود ندارد. در این خبر گوید: احمد بن محمد بن بطه (مرد مهمل، خرافی بوده و) داخل مشهد نمی‌شده و از پشت شبکه زیارت می‌کرده است (حال کدام مشهد معلوم نیست و چرا داخل نمی‌شده و چرا از پشت شبکه زیارت می‌کرده؟! اصلاً زیارت قبر در شرع اسلام مذموم است. معلوم می‌شود مرد خرافی بوده) سپس آن مرد خرافی گفته: روز عاشورایی که از راه خلوت بود آمدم و دیدم مردی نزدیک در نشسته و گفت: کجا می‌روی و نام مرا گفت؟ من جواب گفتم: می‌خواهم از پشت شبکه زیارت کنم می‌آیم حق تو را قضا می‌کنم (حال چه حقی معلوم نکرده!). پس آن شخص می‌گوید: چرا داخل نمی‌شوی؟ در جواب گفته: برای آنکه خانه، مالک دارد و من بغیر اذن او داخل نمی‌شوم.

بررسی دعای ندبه

بهرحال این راوی مهمل معلوم نیست چه می‌خواهد و چه می‌گوید!.

خبر شانزدهم، روایت کرده علی بن عبدالله الوراق که نام او در رجال نیست و شاید وجود نداشته، و او روایت جعل کرده از قول سعد (کدام سعد معلوم نیست)، او از احمد بن اسحاق روایت کرده که احمد بن اسحاق گفته است من مهدی را دیده‌ام که صورتش همچون ماه شب چهارده بود. (حال گفتن و دیدن او چه مدرکی می‌شود او خود مدعی نیابت است، مدعی کلامش دلیل نمی‌شود. و عجبت از همه این است که احمد بن اسحاق را یکی از نواب صاحب الأمر شمرده‌اند، در حالیکه در ص 87 ج 52 بحار در خبر سعد بن عبدالله ذکر کرده که احمد بن اسحاق در زمان حضرت امام حسن عسکری در حلوان فوت کرده و او را دفن کرده‌اند). معلوم می‌شود این نویسندگان از دروغ و ضد و نقیض واهمه‌ای ندارند.

خبر هفدهم، روایت کرده است مظفر علوی که خود مدعی سفارت بوده، از ابن العیاشی مجهول و او از پدرش که او نیز مجهول است، و او روایت کرده از آدم بن محمد که مهمل است و نامی از او در رجال نیست، و او روایت کرده از علی بن الحسین بن هارون که او نیز مهمل است، و او روایت کرده از جعفر نام مهملی و او روایت کرده از مجهولی بنام یعقوب بن منفوس که او گوید: من مهدی را در دامان پدرش دیدم (حال باید گفت: این مظفر علوی اگر خودش سفیر امام است دیگر مهدی را خودش باید دیده باشد نه اینکه دیدن او را از چندین نفر واسطه مهمل و مجهول نقل کند. واقعا این چه بازی است!).

خبر هیجدهم، روایت کرده مرد مهمل مجهول بنام علی بن الحسن بن فرج از مجهول دیگری بنام محمد بن حسن کرخی که او گفته: شنیدم مردی از اصحاب ما می‌گفته: من صاحب الزمان را دیده‌ام. اما نام آن مرد را بیان نکرده که معلوم شود صادق بوده یا کاذب؟ حال باید از مجلسی و امثال او پرسید: آیا مرد بی‌نام و نشان چنین و چنان گفته چه مدرکیتی دارد و چه چیزی را ثابت می‌کند؟!.

خبر نوزدهم، روایت کرده ماجیلویه مجهول از محمد عطار مجهول از معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان العمری که خود وکیل و سفیر امام بوده که اینان گفته‌اند: ما چهل نفر بودیم که حضرت حسن عسکری پسرش را در منزلش به ما نشان داد و گفت: این امام شما است و متفرق نشوید پس از من که در دین‌های خود هلاک می‌شوید، آگاه باشید که پس از امروز دیگر او را نخواهید دید. (حال جای پرسش از چند چیز است: اول اینکه گفته: این امام شما است پس از من متفرق نشوید که در دین‌های خود هلاک می‌شوید! باید گفت: مگر اینان چند دین داشته‌اند که فرموده: «**ایادنکم**. دین‌های خود». دوم، مگر مهدی اصول و یا فروع دین است که عدم معرفت به او هلاکت است، مهدی اگر راست باشد باید تابع دین باشد نه اصل آن و نه فرع آن. سوم، فرموده: پس از امروز او را نخواهید دید در صورتیکه محمد بن عثمان مدعی سفارت بوده، و در خبری گفته: من او را دیدم گردن او مانند نقره است، و نیز در جای دیگر گفته: من در طواف او را دیدم. اینکه ضد و نقیض شد. بهرحال می‌گویند: دروغگو حافظه ندارد. خود

همین محمد بن عثمان در خبر بعدی که خبر بیستم باشد، گوید: من او را دیده‌ام گردن او مانند گردن من است.

خبر بیستم، راوی نقل کرده از محمد بن عثمان که امام را دیده و گردن او مانند گردن خودش بوده است. حال اگر سؤال کنی این خبر ضد خبر نقل نوزدهم است جواب ندارند.

خبر بیست و یکم، روایت شده از مرد فارسی که نام و نشان او معلوم نیست و کذب و صدق آن نیز معلوم نیست که گفته: کنیزی را دیدم بچه‌ای را پوشانیده است، چون پوشش او را برداشتم طفل خوشگلی را دیدم که موی نافش سبز بود (حال معلوم نکرده کدام کنیز و کدام طفل، پدرش که بوده! روایتی است بی سر و ته. راویانش محمد بن عبلی بن عبدالرحمان و ضوء بن علی هر دو مجهول و مهمل می‌باشند.

خبر بیست و دوم، روایت کرده مهملی بنام عبدالله بن محمد بن جعفر، و او از مهمل و مجهول دیگری بنام محمد بن جعفر فارسی، و او از مجهول دیگری بنام محمد بن اسماعیل و او از مهمل دیگری بنام مسرور و او از مهمل دیگری بنام مسلم بن الفضل و او از ابا سعید غانم بن سعید الهندی قصه دور و درازی را که اگر راست گفته باشد چیزی را ثابت نمی‌کند. زیرا گفته در عراق داخل خانه و بستانی شدم، شخصی نشسته با من به هندی سخن گفت. اما آن شخص نامش چه بوده و نشانش چه بوده معلوم نکرده. و ظاهراً خیال کرده که او مهدی است.

خبر بیست و سوم، حمیری گوید: از محمد بن عثمان عمري سؤال کردم آیا تو صاحب را دیده‌ای؟ گفت: بلی و آخرین عهد من با او در بیت‌الحرام بوده که می‌گفت: «اللهم أنجز لي

ما وعدتني»، و این خبر ضد خبر نوزدهم است، فراجع.

نویسنده گوید: ما تا اینجا بیش از نصف اخبار این باب را بررسی کردیم، و اگر بخواهیم تمام اخبار این باب را بنویسیم و بررسی کنیم واقعا تضییع عمر است، و بعضی از این اخبار تکراری است. مجلسی در آخر این باب نقل کرده که مهدی کسانی را شفا داده، کور را چشم داده، فلج را از فلج رها نموده و غیر اینها. و این قضایا مورد اشکال است از چند جهت:

اولا، شبیه به این معجزات و کرامات را فرقه‌های باطله نیز از بزرگان خود نقل کرده‌اند و آنچه از مهدی نقل شده یک صدم بلکه یک هزارم اخبار دیگران نیست. اگر پذیرفتنی است باید همه پذیرفته شود. شما از باب نمونه کرامات صوفیه را در تذکرة الاولیاء و کتاب نفحات الأنس بخوانید.

ثانیا، می‌بینیم رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- را زن یهودی زهر داد و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- خود را شفا نداد، و این قضایا که مجلسی از مهدی نقل کرده صد یک آن از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل نشده است. امیرالمؤمنین علی را ضربت زدند، در بستر افتاد اولاد او که امام بودند مانند حضرات حسنین و بزرگانی مانند محمد بن حنفیه و حضرت عباس دور بستر او گریه می‌کردند و نتوانستند پدر بزرگوار خود را شفا بدهند. باضافه عقیل برادر حضرت در آخر عمر کور شد، اگر علی -علیه السلام- می‌توانست شفا بدهد صله رحم واجب بود. و حتی انبیایی مانند ایوب -علیه السلام- مریض شدند و خود

نتوانستند خود را شفا دهند تا اینکه خدا آنان را شفاء داد. علي بن موسي الرضا - عليه السلام - چند حبة انگور مسموم او را از پای درآورد و فوت نمود، و نتوانست خود را شفا دهد. امام زين العابدين روز عاشوراء تب داشت، امام حسين او را شفا نداد.

ثالثاً، رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - در دعای جوشن و سایر دعاها میخواند: «**لايشفي**

المرضى إلا هو». یعنی، جز خدا کسی شفا نمی‌دهد». آیا چه کسی در گرفتاریها به داد انسان می‌رسد، قرآن می‌گوید: فقط خدا، و می‌گوید: شما در گرفتاریها خدا را خالصانه یاد می‌کنید، و غیر او را رها می‌کنید و در این صورت خدا گرفتاریها را از شما برطرف می‌کند. و لذا قرآن دربارهٔ مشرکین فرموده است که ایشان در دریا خدا را مخلصانه می‌خوانند، یعنی اگر حال دریا را در خشکی داشته باشند و فقط خدا را برطرف کنندهٔ گرفتاری و شفا دهندهٔ امراض بدانند، موحد خواهند بود و در غیر این صورت خیر. ما اگر بخواهیم آیات قرآن را راجع به این موضوع بیاوریم بحث به درازا می‌کشد.

رابعاً، آیا می‌توان گفت: امام مهدی، از خدا مهربانتر است، چطور کسی جرئت می‌کند بگوید: خدا کور و یا فلج کرده ولی مهدی شفا داده است؟

خامساً، قرآن در سورة شعراء، از قول حضرت ابراهیم - عليه السلام - می‌گوید:

﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾ (الشعراء: 80)

«اگر من (که ابراهیم رسول خدا هستم)،

بیمار شوم فقط خدا شفا می‌دهد نه خودم».

و خدا به رسول خود خاتم انبیاء فرموده:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا * قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا * قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾. (الجن: 20-22)

«(ای محمد!) بگو، همانا فقط پروردگارم را می‌خوانم و احدي را شريك او نمی‌کنم، بگو: محققا من مالک ضر و نفعي براي شما نیستم، بگو: محققا مرا هرگز پناه نمی‌دهد از قهر خدا احدي و هرگز غير او پناهي نخواهم یافت.»
و خدا در قرآن مکرر فرموده:

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾ (الأنعام: 17).

«و اگر خدا به تو ضري برساند برطرف کننده‌اي جز او نیست...»
بنابراین این کاشف ضرر و دافع آن و شافي امراض و معطي خير جز خدا نیست حتي انبياء. و حتي خود خاتم الأنبياء براي خودش نمی‌تواند جلب خير و يا دفع ضري کند مگر بقدر ساير افراد بشر. و هیچکس غير از خدا نمی‌تواند دفع ضرر و جلب خير کند و يا شفا دهد و يا حاجت روا کند و يا واسطه این کارها شود و خدا به کسی چنین اموري را واگذار نکرده است.

برمی‌گردیم به اصل مطلب: یکی از کسانی که مجلسي نوشتند او مهدي را دیده است، سعد بن عبدالله اشعري است که در باب ذیل بیان خواهد شد:

باب خبرسعد بن عبدالله

خبر سعد بن عبدالله و دیدن او قائم را و مسائلی که از او پرسیده است

صدوق نقل کرده از احمد بن عیسی بواسطه نوفلی و احمد بن عیسی مجهول الحال است، و او نقل کرده از احمد بن طاهر القمی و او نیز مجهول و مهمل است، و او نقل کرده از محمد بن بحر که از غلاه و بدتر از مشرکین است، و او نقل کرده از احمد بن مسرور که مهمل و مجهول است. در اینجا معلوم شد که صدوق نقل کرده از سعد بن عبدالله با پنج واسطه در حالیکه این صحیح نیست، زیرا صدوق همواره در احادیث خود، از سعد با یک واسطه نقل می‌کند که پدرش باشد و یا محمد بن الحسن الولید. اشکال دیگر اینکه سه نفر از این پنج واسطه مجهول و مهمل و یکی از آنان غالی است، و این خبر در کمال ضعف است. اشکال دیگر اینکه علمای رجال و حدیث سعد بن عبدالله را از کسانی که روایت از امام زمان کرده باشند نشمرده‌اند و از کسانی که معجزه دیده باشند به حساب نیاورده‌اند در صورتیکه در این خبر می‌خواهد معجزه برای امام بشمرند. اشکال دیگر اینکه در این خبر نقل کرده که احمد بن اسحاق در زمان امام حسن فوت شده است. و این ضد اخباری است که او را از نواب امام زمان شمرده‌اند. اشکال دیگر اینکه در این خبر می‌گوید: صاحب الأمر با آن انار طلا بازی می‌کرد در حالیکه در خبر کافی در جلد اول ص 311 حضرت صادق می‌فرماید: صاحب این امر از طفولیت اهل بازی و لهو لعب نیست. باضافه داشتن انار طلا و بودن آن در منزل امام موجب نقض امام است. اشکال دیگر آنکه

در این خبر امام زمان راجع به اموال مردم از غیب خبر داده در حالیکه جز خدا کسی غیب نمی‌داند، و بعلاوه در این حدیث گوید: احمد بن اسحاق جامه پیره زنی را در کیف دستی خود جا گذاشته و فراموش کرده بود برای امام بیاورد و امام آن را از او مطالبه می‌کند و او افسرده می‌شود تا اینکه بهنگام نماز جامه را در زیر پای حضرت عسکری می‌یابد. شما را به خدا ملاحظه کنید چه خرافاتی بنام اسلام ساخته و پرداخته‌اند، انسان متحیر می‌ماند چه جوابی بگوید، باید به ایشان گفت: مگر امام شما بالاتر از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- است؟!، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در مراجعت از غزوة بنی المصطفی، در بین راه چون هودج‌ها را حرکت دادند از آن جمله هودج عایشه را در حالیکه اودر هودج نبود و رفته بود در جستجوی گردنبنند خود، چون برگشت دید رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- با لشکر و اصحاب رفته‌اند. و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- او را جا گذاشته است، از آن طرف صفوان نامی رسید و عایشه را دید و شناخت و او را به مدینه آورد و منافقین درباره عایشه سخنانی بافتراء گفتند که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- تا دو ماه نسبت به او کم لطف بود و می‌خواست او را رها کند تا اینکه آیات افک برای تطهیر و پاکدامنی عایشه نازل شد بهرحال رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از جا ماندن عیال جوانش در بیابان خبر نداشت، ولی امام اینان از جا ماندن فلان جامه پیره زن خبر دارد. رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- هنگام هجرت طی الارض نداشت و با پای پیاده هجرت کرد و در بین راه مخفی شد، ولی اینان از فرسخها راه دور می‌توانند اموال مردم را

نزد خود حاضر کنند؟! اشکال دیگر، در این حدیث درباره حروف «کهیصص»، که در اول سوره مریم است گوید: منظور از کاف، کربلا، و منظور از ها، هلاک عشرت، و یاء پیروان یزید. و عین عطش حسین و صاد صبر اوست. و این نیز صحیح نیست و مخالف قول مفسرین و مخالف با قول حضرت علی است، که در همین بحار از حضرت علی نقل شده که هر یک از حروف یکی از اسامی خداست. و نیز حضرت علی در دعا به خدا عرض می‌کند: «یا کاف یا ها، یا ع، یا ص اغفرلی»، یعنی ای کریم، هادی، علیم، صادق مرا بیمارز، بنابراین می‌توان گفت: منظور از «کهیصص» همین است که خدا در اول سوره مریم به صفات خود قسم یاد نموده که آنچه در آن سوره است حقیقت است.

بهرحال آنچه ذکر شد بعضی از اشکالات این خبر می‌باشد و در این خبر اشکالات بسیار دیگری می‌باشد و متن آن مخالف بسیاری از آیات قرآن است، و لذا ما صرف نظر می‌کنیم. این سعد، خود کتابی نوشته بنام «المقالات و الفرق»، و در آنجا ذکر از دیدن صاحب الامر نکرده، و اگر این خبر صحیح بود در آنجا ذکر می‌نمود.

باب علیه الغیبه وکیفیه انتفاع الناس به علت غیبت مهدی و چگونگی بهره بدن مردم به آن

علمای شیعه در اینجا برای غیبت مهدی علل و اسبابی شمرده‌اند که هیچ یک صحیح نیست و اخباری از ائمه نقل کرده‌اند که موافق با عقل و قرآن نیست و قطعاً ائمه مخالف قرآن و سنت رسول -صلی الله علیه وسلم- سخنی نمی‌گویند

و ممکن است کذابان وجعلان آن اخبار را جعل کرده باشند. ولی اینان تعصب مذهبی مانع تفکرشان شده است، در حالیکه خود ائمه گفته اند: اخبار ما را با قرآن و سنت بسنجید و اگر موافق نبود رها کنید. ما اکنون علی که برای غیبت ذکر شده است یکی یکی ذکر می‌کنیم و با عمل و قرآن می‌سنجیم تا خود خواننده قضاوت کند. قطع نظر از اینکه راویان این اخبار اکثراً یا از غلاتند یا از مجهولین و یا از کذابین. و لذا ما متعرض سند آنها نمی‌شویم و متن آنها را محل نظر قرار می‌دهیم:

علت اول: خوف قتل

غیبت او باری خوف از کشته شدن خود است چنانکه مجلسی احادیث 1 و 2 و 5 و 10 و 16 و 18 و 20 و 231 و 22 نقل کرده است. و این صحیح نیست و برخلاف سنت الهی و قرآن است، زیرا اگر بنا باشد کسی حجت الهی باشد و غایب شود و از ترس مردم خود را مخفی کند باید تمام انبیاء مخفی شوند، و ابداً خود را نشان ندهند، زیرا هر پیغمبری احتمال می‌دهد مخالفین او، او را به قتل برسانند، پس باید ابلاغ رسالت ننماید در حالیکه آیات قرآن می‌گوید:

﴿إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾ (النمل: 10).

«رسولان در نزد من نمی‌ترسند!»

﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: 175)

«پس اگر مؤمن هستید از آنان نترسید و از من بترسید.»

﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُوا﴾ (المائدة: 44)

«پس از مردم مترسید و از من بترسید».
﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾
(الأحزاب: 39)

«[همان] کسانی که پیامهای خداوند را می‌رسانند و از او می‌ترسند و جز خدا از کسی نمی‌ترسند».

و حجت الهی باید به همه برسد چنانکه قرآن فرموده:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ (الأنعام: 149)

«بگو: دلیل رسا [و محکم] از آن خداست».

و خدا به رسول خود فرموده:

﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (المائدة: 67)

«و خداوند تو را از [شر] مردم حفظ می‌کند».

ثانیا، اگر علت غیبت خوف قتل باشد، باید تا قیامت ظاهر نشود زیرا این علت همیشه بوده و هست بلکه روز به روز خوف قتل زیادتر است، پس باید تا قیامت غایب شود.

ثالثا، زمان ما که ریاست و سلطنت مملکت شیعه با نایب بر حق امام است بقول اینان، چرا ظاهر نمی‌شود مگر او از نایب برحق خودش هم خوف دارد، پس یا نایب برحق برحق نیست و یا مهدی غایب وجود ندارد. شما ملاحظه کنید این علت و دلیل چه قدر سست و بی‌پایه می‌باشد، اگر خوف قتل دلیل باشد باید رسول خدا اصلا قیام نکند و خلفاء از خانه خود بیرون نیایند و رسول خدا به جهاد نرود چرا برای خوف قتل، در حالیکه رسول خدا از صدها

امام وجودش عزیزتر است و مع ذلک بدلیل خوف قتل خود را پنهان نکرد.

علت دوم: سنن انبیاء

علت دوم، سنن انبیاء چنانچه مجلسی در خبر 3 و 4 ذکر کرده است و حال آنکه چنین نبوده، هیچ یک از انبیاء غایب نشدند و اگر چند روزی از محل خود بجای دیگر منتقل شدند یا زمان نبوت نبوده مانند حضرت موسی -علیه السلام- که از مصر رفته به مدین نزد شعیب -علیه السلام-، و این را غیبت نمی‌گویند، و یا برای مأموریتی بوده است مانند حضرت ابراهیم -علیه السلام- که پس از بت شکنی، مأموریت بعدی او، به طرف مکه برای تطهیر خانه خدا و تعمیر آن بود. و اما حضرت یونس -علیه السلام- که از میان امت خود بیرون رفته به لب دریا و وارد شده در شکم ماهی، پس این را غیبت نمی‌گویند بلکه کناره‌گیری از قوم و گرفتار تنبیه الهی شدن است. اگر فلان پیغمبر مورد غضب قوم شده و قوم او در چاه انداختند و یا از او کناره کردند این غیبت نیست. آیا این نویسندگان شیعه چرا تاریخ انبیاء را در نظر نمی‌گیرند و حاضر به تفکر نیستند.

علت سوم: حکمتش کشف نشده

علت سوم، شما نمی‌فهمید و حکمتی دارد که آن حکمت کشف نشده و نباید از آن سؤال شود و سری از اسرار است چنانکه مجلسی در خبر 4 و 7 نقل کرده است. و این هم سخن باطلی می‌باشد زیرا اگر کسی نمی‌فهمد اولاً چرا در اخبار

گذشته علت آنرا ذکر کرده گفته‌اند برای خوف قتل.

ثانیا، چیزی را که مردم نمی‌فهمند خدا از مردم نمی‌خواهد و مکلف به آن نیستند، قرآن نازل شده برای آنکه بفهمند و فکر کنند و بصیرت پیدا کنند. انبیاء برای آگاهی مردم آمدند و مردم را مکلف به ایمان چیزی را که نمی‌فهمند نکرد چنانکه قرآن در سوره انعام آیه 104 می‌فرماید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا﴾

(الأنعام: 104)

«دلایل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد کسی که (به وسیله آن، حق را) ببیند، به سود خود اوست و کسی که از دیدن آن چشم بپوشد، به زیان خودش می‌باشد.»

و در سوره صافات آیه 175 فرموده:

﴿وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ﴾ (الصافات: 175)

«و وضع آنها را بنگر (چه بی‌محتواست) اما بزودی (نتیجه اعمال خود را) می‌بینند!»

و در سوره آل عمران آیه 13 فرموده:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾ (آل عمران: 13)

«در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت!»

و در سوره جاثیه آیه 20 می‌فرماید:

﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (الجاثية: 20)

«این (قرآن و شریعت آسمانی) وسایل
بینایی و مایه هدایت و رحمت است برای
مردمی که (به آن) یقین دارند!».

و در سوره انفال آیه 42 فرموده:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَةٍ﴾ (الأنفال: 42)

«تا کسی که نابود شده است، از روی دلیل
نابود شود و کسی که زندگی یافته است از
روی دلیل زنده ماند.».

پس نمی‌فهمید و کشف نشده و سؤال نکنید،
این جملات برای عجز راهنمایان و ناتوانی و
جهل آنان است.

در اینجا در بعضی از اخبار تشبیه کرده
عدم کشف حکمت غیبت را به عدم کشف حکمت
کارهای خضر برای حضرت موسی که مثلاً چون خضر
کشتی را سوراخ کرد و غلامی را کشت و دیواری
را بر پا داشت، حکمت و سبب آنرا حضرت موسی
ندانست. جواب گوئیم:

اولاً، در مطالب دینی نباید قیاس کرد، اگر
حضرت موسی -علیه السلام- چیزی را ندانست این
دلیل نمی‌شود که مردم دیگر و خصوصاً امت اسلام
چیزی را درک نکنند.

ثانیاً، سوراخ کردن کشتی و کشتن غلام و بر
پا کردن دیوار معلوم نیست کار خضر بوده و
قرآن آن عالمی که چنین کارهایی انجام داده،
معلوم نکرده و آن شخص یکی از بندگان مقرب و
یا یکی از فرشتگان مطیع الهی بوده است.

ثالثاً، حضرت موسی -علیه السلام- آن کارها
را از آن عالم پرسید و او بیان کرد و باری
مکشوف شد چنانکه در سوره کهف آمده است.

رابعاً، حضرت موسی -علیه السلام- پیغمبر
بود و از وحی پیروی کرد و به او وحی شد که

برود مثلا از خضر پیروی کند و یا از او تعلم کند، ولی برای مردم ما وحی نشده است و خدا به ملت ما وحی نکرده که هر چه مجلسی گوید: قبول کنید. شما به بینید یک عده راویان بی‌سواد و یا کم‌سواد هر چه نقل کرده‌اند این نویسندگان قول آنها را فکر نکرده و نسنجیده برای تعصب قبول می‌کنند.

خامسا، یکی از خرافاتی که ایشان معتقدند همین حیات جاوید برای خضر است که مخالف قرآن است چنانکه در سوره انبیاء آیه 34 فرموده:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾ (الأنبياء: 34).

«و ما برای هیچ بشری قبل از تو (ای محمد) ماندن در دنیا را قرار ندادیم».

و نیز رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- هنگام جنگ بدر فرمود: «خدایا اگر این یاران و اصحاب من هلاک شوند پس در زمین عبادت نشوی»، و اگر خضری زنده و به عبادت خدا اشتغال داشت، پیغمبر خاتم چنین سخنی عرض نمی‌کرد. بهرحال آیه فوق نکره در سیاق نفی و مفید عموم است و می‌فهماند که تمام انبیاء از دنیا رفته‌اند چه موسی و چه عیسی و چه خضر و چه الیاس -علیهم السلام-. بهرحال در زمان ما یک عده عوام پیدا شده‌اند و بنام خضر، می‌گویند: پیامبر و امام نمی‌میرند، و گاهی مال خود را در این راه نیز تلف می‌کنند، و دکاندارانی نیز از این فکر بهره‌برداری می‌کنند مثلا یکی از کسانی که زمان ما خضر شد و رسوایی بوجود آورد جناب مستطاب آقای سلطان الواعظین شیرازی صاحب کتاب شبهای پیشاور است که یک بحث خیالی با یک نفر سنی خیالی و یا سنی بی‌سوادی را در آن

کتاب آورده و هر چه این آقا فرموده آن سنی قبول نموده است. و اما خضر شدن این آقا این است که منزل این آقا مدتی در نزدیکی خیابان آرامنه تهران بود و در آن خیابان زن بسیار خوشگلی بود متعلق به یک نفر سرهنگی، از قرار نقل این خانم نازاد بود و اولاد نداشت متوسل به دعا و ثنا و این و آن شد تا اینکه به او گفته بودند چهل صبح درب منزل خود را آب و جارو کن و متوسل به حضرت خضر باش که یک روز صبح خضر از درب خانه تو عبور خواهد کرد دامن او را بگیر، و او از او بچه بخواه، اتفاقاً در روزهای آخر بود که آقای سلطان الواعظین که شخص خوش هیکلی بود از آنجا می‌گذرد و این خانم دامن او را می‌گیرد که من بچه ندارم و از تو می‌خواهم، آقا می‌گوید: شوهر داری؟ می‌گوید: آری دارم، ولی اکنون مسافرت رفته، آقا می‌گوید: خیلی خوب برویم داخل تا من تو را بچه دار کنم، و او داخل خانه می‌شود و با خانم هم بستر می‌شود. این قضیه کم‌کم برای شوهر سرهنگ او کشف و بنا می‌کند داد و بیداد کردن و بد گفتن، آقای سلطان الواعظین ناچار از آن محله کوچ می‌کند و در جای دیگری منزلی خریداری می‌کند و می‌رود سکنی می‌نماید. آری، این است نتیجه زنده ماندن خضر و سایر خرافات دیگر.

علت چهارم: بیعتی در گردن او نباشد

علت چهارم، برای این غایب شده که بیعت احدی در گردن او نباشد چنانکه مجلسی در خبر 11 و 12 و 13 و 14 و 15 نقل کرده است. و این علت از همه علیلتر و سستتر است و صحیح نیست، زیرا هیچ یک از خلفاء و سلاطین مردم

را مجبور نکردند که بروند با او بزور بیعت کنند، آری، حجاج این کار را با اهل مدینه نمود، ولی حجاج خلیفه و سلطان نبود و کار او منحصر به مدینه بود نه شهرها و بلاد دیگر.

ثانیا، پدران بزرگوار و ائمه سابقین بر امام حسن عسکری، هیچکدام مجبور به بیعت احدی نشدند و در گردن آنان بیعت احدی نبود. این سخن انحصار به مهدی ندارد.

ثالثا، این همه مردم و این همه دانشمندی که آمدند و رفتند و بیعت احدی در گردنشان نبود آیا اینان همه باید غایب شده باشند و آیا اینان همه مهدی هستند. این چه مهملاتی است که هزاران سال در کتب مانده و برای آنها تعصب بخرج می‌دهند!! اینها بود علل غیبت که علیت آنها علیل است.

و أما وجه انتفاع به امام غایب

مجموع اخباری که مجلسی در این باب، یعنی: «باب علل غیبت و کیفیت انتفاع مردم به امام»، آورده 22 خبر است که کثر آنها مربوط به علل غیبت بود و جواب آنها ذکر شد. و چند خبر آنها مربوط به کیفیت انتفاع مردم است. پس در جواب می‌گوییم:

اخباری که اینان در مورد نفع امام غایب خود آورده و گفته‌اند: بهره امام غایب مانند بهره از خورشید در زیر ابر است، کلامی ناصحیح و سخنی غیر عاقلانه بوده و بکلی باطل است، زیرا:

اولا، چنانکه سابق گفتیم اگر خورشید زیر ابر برود چند ساعت و یا چند روزی است نه هزاران سال و اگر هزاران سال خورشید نمایان

نشود و ابدا کسی آنها را نبیند، مردم در وجود آن شک و بلکه آنها را انکار می‌کنند.

ثانیا، اگر خورشید در بعضی از بلاد زیر ابر باشد در بلاد دیگر آشکار است و امام مهدی شیعه چنین نیست. و بعلاوه روشنی خورشید از پشت ابر نمایان است بطوریکه هر عاقلی بوجود خورشید در پشت ابر حکم می‌کند، ولی امام مهدی این چنین نمی‌باشد.

ثالثا، بهره‌هایی که از خورشید بوجود می‌آید از پیدایش فصول و نمو اشجار و نمو گیاهان و رفع حشرات و گرمی هوا و روشنی فضا و بخار دریاها و سایر امور، همواره این بهره‌ها وجود دارد و اگرچه گاهی مستور به ابر باشد. و اما منافع وجود امام و یا زمامدار غایب تماما از بین می‌رود و بلکه رفته و وجود ندارد. زیرا منافع امام و زمامدار، امنیت بلاد و احقاق حق مظلوم و دفع ظالم و جهاد با کفار و ایجاد نماز جمعه و جماعات و دفع منکرات و تقیم بیت‌المال و امر به معروف و تشکیل دانشگاه و تعمیر طرق و اسفالت و ایجاد بیمارستان و غیر اینها است که هیچکدام حاصل نشده و نیست. و بلکه وجود یک امام و زمامدار ظالم بهتر است از وجود یک امام و زمامدار غایب و یا موهوم. پس تشبیه او به خورشید از جهات زیادی که ما بعضی از آن را ذکر کردیم، باطل و غیر صحیح است. ولی مجلسی روایاتی از قول راویان کذاب و جعل و یا مجهول الحال نقل کرده و هر کس این خرافات را قبول نکند شاید او را مسلمان ندانند در حالیکه این موهومات مربوط به اسلام نیست. معلوم می‌شود کفر و اسلام بدست اینان است و مربوط به کتاب خدا و سنت رسول الله -صلی الله علیه وسلم- نیست. آیا رسول خدا -

صلی الله علیه وسلم- و اصحاب او این روایات را خوانده بودند و به این چیزها معتقد و اینها را از اصول و فروع می‌دانستند؟! لا والله. مجلسی در آخر این باب بنا کرده به بافتن و در صفحه 99 جلد 2 گوید: مهدی با پدران خود فرق دارد، پدران او مزاحم سلاطین وقت نبودند و همه منتظر مهدی بودند و قیام به شمشیر نکردند، ولی مهدی با شمشیر قیام و تمام ممالک را می‌گیرد و به هر سلطانی غلبه می‌کند و ظلم و جور را می‌میراند، تا آخر، آنچه خواسته، گفته است و اینها تمام باطل است. زیرا:

اولاً، پدران او مزاحم سلاطین بودند و در کافی بابی هست که امام باقر و صادق فرموده‌اند: **«کلنا قائم»**. آیا امام حسین مزاحم بنی‌امیه نبود؟، آیا امام علی با معاویه جنگ نکرد، آیا حضرت باقر سلاطین بنی‌امیه را غاصب نمی‌خواند؟ هارون الرشید موسی بن جعفر را به زندان نبرد؟! اگر اینان مزاحم سلاطین نبودند برای چه از سلاطین می‌ترسیدند؟! آیا کسانی که دور این امامان را گرفته و به همة خلفای اسلامی و سلاطین بدگویی و طعن و لعن می‌کردند و خلفاء و سلاطین اسلامی را تضعیف و تحقیر می‌کردند، اینها مزاحمت نبود؟! چگونه خدا چشم و گوش و فهم مجلسی‌ها را بواسطه تعصب بسته است؟، آیا این سلاطین شیعه که قیام کردند و با سلاطین اسلامی و خلفاء جنگ کردند و از نصاری و یهود کمک می‌گرفتند اینان چه دردی دوا کردند جز ایجاد بدعتها بنام امامان شیعه و بدنام کردن آنان و جز تفرقه و نفاق بین مسلمانان و جنگ سنی و شیعه و تضعیف مسلمین و تسلط کفار. آیا دولت

صفویه و قاجاریه و زندیه و و چه کردند؟ چه خدمتی به اسلام و مسلمین کردند جز ساختن گنبد های زریق و گلدسته های زرین و توجه دادن عوام به قبرپرستی و بستن درب مساجد. اینها چیزهایی است که متعصبین درک نمی کنند.

مجلسی می گوید: مهدی قیام با شمشیر می کند و تمام ممالک را مسخر می کند و این سخن و خیال باطلی است، اگر مهدی بیاید و با شمشیر روزی هزار نفر را بکشد، باید در ایران فقط تا صد سال روزی هزار نفر را بکشد، تازه پس از صد سال تقریباً می شود سی و شش میلیون و تمام افراد ایران را نتوانسته بکشد چه برسد به ممالک دیگر، بیش از هزار سال طول می کشد تا امام زمان گردن آنان را بزند؟ شما را به خدا آیا اینان فکر می کنند، گویا اینان از آدمکشی خوششان می آید. با آنکه خدا فرموده:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ (البقرة: 256)

اینان می گویند: تمام ممالک را مسلمان می کند و همه را صلح می دهد بطوریکه دیگر عدوان و ظلمی نباشد و این برخلاف صریح قرآن است که در سوره مائده آیه 14 فرموده:

﴿فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 14).

«بین ایشان دشمنی و کینه توزی برانگیخته ایم تا روز قیامت».

و در همین سوره آیه 64 فرموده:

﴿وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 64).

«و بین ایشان عداوت و کینه انداختیم تا روز قیامت».

بنابراین، تا قیامت عداوت و بغض و جنگ و خونریزی بین بشر هست و هیچگاه برخلاف فرموده خود عمل نمی کند که امامی را بفرستد

و بزور همه را صلح و صفا بدهد که گرگ و میش با هم صلح کنند و مردم خوب شوند و فقط نعمتهای خدا سرازیر و بکلی عذاب برطرف شود، قرآن می‌گوید تا قیامت کافر و مؤمن وجود خواهد داشت و اکثر مردم اهل ایمان نیستند و چنین شهر خیالی که همه صالح و پاک و مؤمن باشد وجود نخواهد آمد، و از همین جهت است که قرآن فرموده تا قیامت تمام اهل شهرها را به عذاب و گرفتاری مبتلا خواهیم نمود چنانکه در سوره اسراء آیه 58 می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾ (الإسراء: 58).

«قریه‌ای نیست مگر اینکه ما هلاک کننده آنیم پیش از روز قیامت و یا آن را عذاب خواهیم کرد عذاب سختی این در کتاب نوشته شده است».

آری اینان سخنان خرافی کسانی را نوشته‌اند که نه از قرآن خبر داشته‌اند و نه از عقل و فقط به فکر ساختن مذهب و تبدیل اسلام به مذهب بوده‌اند. آری، قیامت است که خدا حق و باطل را از هم جدا و بین اختلافات حکم می‌کند چنانکه در قرآن در آیات زیادی این مطلب ذکر شده از آنجمله در سوره حج آیه 17 می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (الحج: 17).

«به راستی خداوند در میان مؤمنان و یهودیان و صابئین و مسیحیان و مجوس و مشرکان، در روز قیامت داوری خواهد کرد».

و در سوره نحل آیه 92 فرموده:

﴿لَبِيبَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلَيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ﴾ (النحل: 39)

«تا آنچه را که در آن اختلاف می‌ورزند، برایشان روشن سازد و تا کافران بدانند که آنان دروغگو بودند».

و نیز در سوره حج آیه 69 فرموده:

﴿اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ (الحج: 69)

«خداوند روز قیامت بین شما در آنچه در آن اختلاف می‌ورزید، داوری می‌کند».

اینان می‌گویند: مهدی فقط هفت سال و یا پنج سال ریاست می‌کند آیا این معقول است که آن قدر مردم را بکشد که تا زیر شکم اسب او خون بالا بیاید چنانکه نوشته‌اند. چرا برای اینکه هفت سال ریاست کند به بینید اینان چه قدر بی‌فکرند گویا خدا به اینان چیزی جز تعصب نداده است آیا فکر نکرده‌اند که زمین شن است و هر قدر روی آن کشتار شود خون بالا تا زیر شکم اسب نمی‌آید شما بروید کشتارگاہ‌های بلاد را به‌بینید اگر صد هزار گوسفند در منی و یا جای دیگر کشته شود یک وجب خون بالا نمی‌آید. و بعلاوه ظرف هفت سال نمی‌شود با شمشیر همه جمعیت کره زمین را گردن زد. اینان می‌گویند: امام با شمشیر می‌آید و با زور دنیا را پر از عدل می‌کند، آیا عدل زورکی هم می‌شود؟! آیا دین اسلام دین اکراه و زور است؟ آیات زیادی در قرآن برخلاف گفته اینان است، ولی چه فایده که تعصب ماندن خواندن و مانع فهمیدن است.

مجلسی در ص 99 ج 52 گوید: امامان دیگر اگر حادثه‌ای می‌شد، پس از آنان کسیکه قائم مقام

آنان باشد، بود، ولی پس از مهدی کسی نیست. و این سخن برخلاف گفته‌های خودشان است که در اخباری گفته‌اند پس از این مهدی دوازده مهدی دیگر می‌آید و یا پس از این مهدی حضرت علی و ائمه دیگر رجعت می‌کنند. گویا اینان سخنان خود را فراموش کرده‌اند. کسی ایراد کرده که به مهدی وحی نمی‌شود، او از کجا خواهد فهمید که زمان ظهور او است، و زمان رفع خوف او شده که ظهور کند؟ مجلسی جواب نادرستی داده در صفحه 100 گوید: خدا او را دانا کرده بزبان رسول خود و از طریق پدران آگاه نموده است. جواب این است که خود شما روایاتی دارید که از قیامت و وقت ظهور او هیچ کس آگاه نیست جز خدا، حتی ائمه گفته‌اند ما نمی‌دانیم، و حضرت صادق و سایر ائمه مکرر فرموده‌اند: «**كذب الوقاتون**». آنانکه وقت تعیین کرده‌اند دروغ گفته‌اند». و بعلاوه از خود مهدی نقل نموده‌اید که دستور داده شیعیان او دعا بخوانند که خدا وقت ظهور او را نزدیک کند. باضافه اخباری رسیده که امامان وقتی را تعیین کردند و بدا حاصل شد و چون شیعه عصیان نموده و چنین و چنان کردند خدا آن را عقب انداخت چنانکه در باب زیر خواهد آمد.

باب التَّمْحِیصِ وَ النِّهْيِ عَنِ التَّوْقِیْتِ وَ حَصُولِ الْبِدَاءِ

امتحان ونهی از تعیین وقت ظهور و بدا حاصل شدن

مجلسی در این باب پنجاه روایت آورده از راویان مجهول الحال و یا از غلاة و یا کذابان و اکثر آنها ضد و نقیض یکدیگرند. ما

آنها را به نظر خواننده می‌گذاریم تا خود قضاوت کند:

روایت اول، از امیرالمؤمنین علی روایت کرده که او فرموده: «قائم از مردم غایب شود تا نادان بگوید: خدای را در آل محمد حاجتی نیست». حال باید پرسید: مگر دانا می‌گوید: خدای را در آل محمد حاجت است. خدا که در قرآن فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنِيُّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ (العنكبوت: 6)

«بی گمان خداوند از جهانیان بی نیاز است».

و فرموده:

﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (الحج: 64)

«و خداوند بی‌نیاز، و شایسته هر گونه ستایش است!».

و نیز فرموده:

﴿سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَنِيُّ﴾ (یونس: 68)

«(از هر عیب و نقص و احتیاجی) منزّه است! او بی‌نیاز است».

و فرموده:

﴿وَاسْتَعْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ (التغابن: 6)

«و خداوند (از ایمان و طاعتشان) بی نیاز بود، و خدا غنی و شایسته ستایش است!».

چه امام غایب بشود و چه نشود خدا نه به آل محمد محتاج است نه به غیر ایشان.

روایت دوم و سوم، امام باقر و صادق فرموده‌اند: شیعه باید امتحان شود و غربال گردد تا گندم خالص از غیرخالص جدا شود. در

بررسی دعای ندبه

جواب باید گفت: این امتحان اختصاص به شیعه ندارد خدای تعالی در سوره عنکبوت آیه 2 فرموده:

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ (العنكبوت: 2-3).

«آیا مردم گمان کردند که رها می‌شوند و بگفتن آمنا رها می‌گردند و امتحان نمی‌شود و به تحقیق ما مردم قبل از ایشان را امتحان کردیم».

پس امتحان مربوط به امام غایب و شیعه نیست طبق قرآن خدا تمام مردم را امتحان کرده و می‌کند. آیا امت موسی و عیسی -علیهما السلام- امتحان نداشتند؟ آیا اصحاب رسول -صلی الله علیه وسلم- امتحان نشدند؟ فقط امتحان مخصوص زمان غیبت است؟! شما نگاه کنید مهملاتی به دین بسته‌اند. بهرحال خدا از همه چه مؤمن و چه کافر امتحان می‌کند و در قرآن این مطلب مکرر ذکر شده، از آن جمله در سوره کهف نیز آیه 7 فرموده:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (الكهف: 7)

«ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که کدامینشان بهتر عمل می‌کنند!».

و در سوره انبیاء آیه 35 فرموده:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ (الأنبياء: 35)

«هر جاننداری چشنده مرگ است و شما را برای امتحان، به سختی و آسایش می‌آزماییم».

و در سورة انسان آية 2 فرموده:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ﴾ (الإنسان: 2).

«ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریدیم. او را می‌آزماییم.»

روایت چهارم، از همه شیرین‌تر است، زیرا علی بن یقطين روایت کرده که موسی بن جعفر به او فرموده: دویست سال است که شیعیان به آمال و آرزوها تربیت داده شده و عادت داده شده‌اند یعنی، به آرزوی قیام ما و به دولت رسیدن ایشان. و یقطين به فرزندش علی گفته: چه شده که آنچه به ما گفته شده حاصل شد یعنی به دولت عباسیان نائل شدیم و آنچه به شما گفته شده و وعده داده شده حاصل نشد یعنی دولت علویان بوجود نیامد، علی به پدرش یقطين جواب داده که ما را به آرزوها نگاه داشته‌اند و اگر به ما می‌گفتند تا دویست سال و یا سیصد سال خبری نیست شیعه از اسلام (یعنی از مذهب ساخته خود) بر می‌گشت، ولیکن به ما گفتند بهمین زودی، بهمین زودی، تا دل‌های ما مردم را الفت دهند. و حاصل اینکه ما را بازی دادند. مجلسی آمده دیده این روایت موجب رسوائی شیعه است که در کتاب کافی (ج 1 / ص 369) نیز ذکر شده. سپس توجیه کرده به توجیها تلبخواهی.

روایت پنجم، راویان مجهول الحال از امام باقر روایت کرده‌اند که فضیل از او سؤال کرده ظهور قائم چه وقت است؟ او جواب داده: آنانکه وقت معین کرده‌اند کذاب می‌باشند. باید گفت: پس آن روایاتی که از ائمه نقل شده که فلان وقت صیحة آسمانی و یا سال چند و ماه چند، تمام دروغ و مخالف این خبر است.

روایت ششم، نیز مانند پنجم است و همچنین روایت هفتم و هشتم و نهم.

روایت دهم، ابوبصیر به او گفته (معلوم نیست به که گفته) آیا این امر مدتی دارد که بدنهای ما راحت شود؟! او جواب داده است که:

بلی مدتی معین داشته (این روایت با «**کذب الوقاتون**»، یعنی روایات سابق مخالف است) ولیکن شما فاش کردید پس خدا در آن زیاد کرد (معلوم می‌شود خدا از دست شیعه عصبانی شده! و وقت ظهور که نزدیک بوده عقب انداخته و زیاد کرده است!). خواننده ملاحظه کن تمام این روایات ضد و نقیض و برخلاف عقل است.

روایت یازدهم، با تمام روایات دیگر مخالف است، زیرا ابوحمزة ثمالی گوید: به امام باقر گفتم: علی می‌فرمود: تا هفتاد سال بلاء است و بعد آسانی و فرج است و حال آنکه هفتاد سال گذشت و ما آسانی و راحتی ندیدیم. امام فرمود که خدای تعالی این امر را موقت کرده بود در هفتاد سال (یعنی روایات: «کذب الوقاتون دروغ است) پس چون حسین کشته شد غضب خدا بر اهل زمین شدت کرد و این امر را تا سال صد و چهل عقب انداخته، و ما به شما گفتیم و شما فاش کردید پس خدا آن را به تأخیر افکند، و پس از این وقتی نزد ما قرار نداد (اینجا باید پرسید: مگر به امام باقر وحی می‌شود از کجا فهمید که خدا غضب کرده و تا سال 140 عقب انداخته و چون شیعه فاش کرد خدا پشیمان و آنرا عقب انداخت. ملاحظه کنید چگونه مردم را معطل کرده‌اند، اگر کسی بگوید: به امام وحی نمی‌شود و علی نیز در نهج‌البلاغه پس از فوت پیامبر، فرموده: «انقطع بموتک الأنباء وأخبار السماء».

و نیز در خطبة 131 فرموده «ختم به الوحي. به رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- وحي قطع شد»، در جواب خواهند گفت: این فضولها به شما نمی رسد.

روایت دوازدهم، مردم مجهولي از امام صادق روایت کرده اند که این امر درباره من بود خدا آن را تأخیر انداخت و در ذریة من بعدا آنچه بخواهد بجا می آورد. باید گفت: اولاً کدام امر درباره شما بود و خدا چرا عقب انداخت مگر به شما وحي می شود. ثانیاً این ضد اخباری است که از پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- آورده بودند که کسی مهدي خواهد بود که اسم او اسم من، و اسم پدر او، اسم پدر من است. روایت سیزدهم، ابولبید مخزومی که معلوم نیست چه مذهبی داشته از قول امام باقر نقل کرده حدیثی سراسر معمی که مجلسی می گوید: از مشکلات اخبار و اسرار است. حال جای سؤال است که امام باید راهنما باشد نه معمی گو، و امام در این حدیث اوقاتی را بطور معما برای فرج تعیین کرده که اولاً کسی نمی فهمد، و ثانیاً با «کذب الوقاتون» مخالف است. و مجلسی چندین صفحه خواسته توجیه کند باز نتوانسته است.

روایت چهاردهم، که اصلاً مربوط به این باب نیست و تازه راوی آن نیز معلوم نیست که بوده است. در این روایت گوید: آینده آمدنی و حتمی است و استدلال نموده به آیه اول سورة نحل که در مورد مشرکین مکه و رسیدن عذاب به ایشان است و هیچ ارتباطی به موضوع ندارد، و امام صادق می فرماید: خدا هر گاه خبر دهد که چیزی انجام خواهد شد پس گویا انجام شده

بررسی دعای ندبه

است». خوب این چه ارتباطی به موضوع دارد؟!!

روایت پانزدهم، عده‌ای از کذابین و شخصی که مورد لعن امام بوده روایت کرده که امام باقر فرموده: شما شیعیان همیشه منتظرید و مانند بزی هستید که زیر دست قصاب در هول و ترس است نه شرفی دارید و نه سندی. حال باید گفت: اولاً، چه ربطی به مهدی دارد؟! ثانیاً، امام این انتظار شما را مذمت کرده است، پس آنرا رها کنید!!.

روایت شانزدهم، بزنی از امام رضا از خواب سؤال کرده؟ ولی امام جواب نداده و قدری او را موعظه کرده است. حال این چه ربطی به مهدی دارد؟.

روایت هفدهم، راوی گوید: به امام رضا گفتم: فدایت شوم اصحاب ما از ابن شهاب (که یکی از علمای مسلمین است) روایتی از جد تو امام صادق نقل کرده‌اند که فرموده است: «خدا نخواسته به احدی مانند رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بیست و سه سال ریاست بدهد»، فرمود: اگر امام صادق فرموده راست است، گفتم: فدایت شوم شما چه می‌گویید؟ فرمود: صبر کنید تا آنکه فرمود: شما را خدا مبتلا کرده به فاش کردن سر شما قومی هستید که مدعی محبت مائید بدل، ولیکن عمل شما مخالف قول و ادعای شما است تا آخر روایت، که هیچ مربوط به مهدی و ظهور او نیست، ولیکن اینکه فرموده شما دروغ می‌گویید و شیعه نیستید حقیقتی است زیرا تمام عقاید و اعمال مدعیان شیعه بر ضد عقاید و اعمالی علی -علیه السلام- است.

روایت هیجدهم، علی بن یقطين گوید: به موسی بن جعفر گفتم: چه شده آنچه درباره شما

روایت شده از پیش‌آمده مطابق واقع نشده است یعنی دروغ از آب درآمده است، ولی آنچه درباره دشمنان شما روایت شده صحیح درآمده؟ فرمود: آنچه درباره دشمنان نقل شده حق بوده است و همان شده، ولی شما معطل شدید به آرزوها، پس رای شما همان آرزوها نقل شده و روایت آمده است!! حال باید گفت: از این قبیل روایات معلوم می‌شود که آن روایات فرج و ظهور و قیام دولت امامیه تماما آمال و آرزوهای ناقلین وقائین بوده و طبق واقع نیست ائمه خواسته‌اند آنان را دلخوش نگه دارند.

روایت نوزدهم، محمد بن عثمان عمري که خود را وکیل و سفیر امام زمان می‌دانسته از آن حضرت روایت کرده است که: **«أما ظهور الفرج فانه إلي الله، وكذب الوقاتون»**، یعنی، کسانی که وقت ظهور را تعیین کنند دروغگویند. و این روایت ضد اخباری است که در آنها تعیین وقت آمده است و همچنین ضد خبر ششم از باب «ذکره من رآه»، می‌باشد زیرا در خبر ششم آن باب: علی بن ابراهیم بن مهزیار که مدعی نیابت و سفارت حضرت مهدی بوده، گوید: از آن حضرت زمان ظهور را پرسیدم و او در جواب فرمود: **«... في سنة كذا وكذا»** یعنی «در سال فلان وفلان». شما را به خدا ملاحظه کنید چگونه مطالب ضد و نقیض را جمع کرده و مردم را سرگرم نموده‌اند.

روایت بیستم و بیست یکم، راویان مجهولی روایت کرده‌اند که امام فرموده: «این امر حاصل نمی‌شود مگر پس از یأس شما و باید شما خلاص شوید و شقی به شقاوت برسد و سعید به

بررسی دعای ندبه

سعادت برسد، و صاحب این امر را غیبتی است که هر کس به آن معتقد شود مانند آن است که درخت خاری را در مشت خود گرفته و فشار داده باشد، صاحب این امر را غیبتی است ولی بنده باید از خدا بترسد و به دین خود چنگ بزند» (نه به این خیالات غیبت و ظهور).

روایت بیست و دوم، کذابی از قول امام صادق نقل کرده که او فرموده است: «شما چگونه اید هنگامیکه بدون امامت هدایت و بدون علمی باشید که بعضی از شما از بعض دیگر بیزاری جوید پس در این هنگام تمیز داده و امتحان شوید و غربال گردید، و در این هنگام اختلاف سالها و امارت کوتاهی است اول روز امیر و آخر روز مقتول و مقطوع است». باید گفت: زمان ما با اینکه صدها نایب امام و صدها مدعیان علم است باز نفاق و گمراهی و اختلاف بسیار است، پس جواب امام این است که اگر مردم قرآن را امام خود قرار دهند، اختلاف و نفاق و گمراهی برطرف خواهد گردید، و این مربوط به مهدی و یا کس دیگر نیست.

روایت بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم، دارای یک مطلب است و آن اینکه این شیعیان منتظرالخدمت، منتظر دولت ائمه بودند برای اینکه به نوائی برسند و لذا سرکشی می‌کردند و بحث‌کی، کی بدست خواهد آمد راه می‌انداختند. و لذا در این سه روایت راوی گفته: ما خدمت امام گفتگو می‌کردیم از رسیدن به دولت، امام به ما توجه کرد و فرمود: در چه مطلبی هستید هیئات هیئات آنچه شما می‌خواهید و چشم به آن دوخته‌اید حاصل نمی‌شود تا شما غربال شوید و خوب و بد شما از یکدیگر جدا شوید و الله آنچه شما به آن چشم

دوخته اید نمی‌شود تا شقی به شقاوت و سعید به سعادت برسد.

روایت بیست و ششم، موسی بن جعفر فرموده: چون پنجم از فرزندان هفتمین ائمه مفقود باشد شما از خدا بترسید و دینهای خود را حفظ کنید که احادی دین شما را نرباید که ناچار برای صاحب این امر غیبتی است تا برگردد از این امر هر که قائل به آن بوده که خداوند خلق را به آن امتحان کرده است. (حال ممکن است مقصود آن جناب این بوده است که هرگاه فرزند پنجم فرزند نداشت، شما دین خود را حفظ کنید و به بهانه وجود و یا عدم امام از دین برنگردید یعنی امامت را دست‌آویز قرار ندهید).

روایت بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم، می‌گوید: فرجی نیست مگر وقتی که شما غربال و امتحان شوید و دو سوم شما مردم کنار بروند و آنکه صاف است، بماند. و این سخن واقعیتی دارد، زیرا اکثر مردم حقه‌باز و بنام دین دنیا می‌طلبند و تا این وضع باشد دنیای مسلمین اصلاح نمی‌شود و فرجی برای مردم نیست. و این ربطی به وجود و عدم مهدی ندارد. روایت سیام و سی و یکم، می‌گوید: به آنچه به آن چشم دوخته و جویا هستید (یعنی دولت علویین) وجود پیدا نخواهد کرد مگر اینکه مردم خالص شوند و به امتحان خوب و بد از یکدیگر جدا شوند.

روایت سی و دوم، امام قسم به خدا خورده که البته خوب و بد از هم جدا و البته امتحان و غربال خواهید شد. (این سخن نیز طبق واقع است و خدا همه را چه مؤمن و چه کافر امتحان خواهد کرد، و این مطلب هیچ ربطی به مهدی و وجود و عدم او ندارد).

روایت سی و سوم، راویان مجهول از حسن بن علی روایت کرده که می‌فرموده: آن امری که انتظار آن را دارند (یعنی اصلاح دولت و ملت) بوجود نیاید مگر آنکه شما از یکدیگر بیزار شوید و در صورت یکدیگر تف بیندازید و یکدیگر را لعن کنید و یکدیگر را کذاب و دروغگو بخوانید (این هم نشدنی است پس اصلاحی نخواهد شد. و بعلاوه تف انداختن به یکدیگر کار خوبی نیست).

روایت سی و چهارم، راویان مجهول الحالی از علی روایت کرده‌اند که فرموده است: خیر در اختلاف شیعه است که وقت اختلاف، قائم ما قیام می‌کند و هفتاد مردی را که بر خدا و رسول او دروغ می‌بندند جلو می‌اندازد و گردن می‌زند سپس خدا به یک امر جمعشان می‌کند (این مطلب مبهم و باضافه موافق قرآن نیست).

روایت سی و پنجم و سی و ششم، راجع به فتنه و امتحان است که خدا پیش می‌آورد تا مردم مانند طلا خالص گردند:

طلا در کوره گردد که تا خالص ز غش
آزمایش گردد در آتش

و این، ربطی به مهدی ندارد و هم‌چنین اکثر روایات این باب مربوط به قیام قائم نیست. حال برای چه در این باب آورده اند معلوم نیست مانند: روایت سی و هفتم، که علی - علیه السلام - فرمود: مانند زنبور عسل باشید که تمام پرنده‌ها او را ضعیف می‌شمرند و اگر برکت جوف آنرا بدانند ضعیف نمی‌شمرند شما با مردم مراوده کنید با زبان و بدن، ولی با قلب و عمل از ایشان نباشید، شما مانند سورمه در چشم و نمک در طعام باشید و گندمی باشید که چندین مرتبه از سبوس خالص شده باشد، و نیز

همچنین فرموده امام باقر در روایت سی و هشتم که اصلاً مربوط به مهدی نیست.

روایت سی و نهم، حضرت صادق فرموده: خدا مؤمنین را مبتلا می‌کند و نزد خود ایشان را ممتاز می‌گرداند مؤمنین را از بلاء دنیا ایمن نگردانیده و لیکن از کوری و شقاوت در آخرت ایشان را ایمن گردانیده است. سپس حضرت می‌فرماید: حسین بن علی شهداء را روی یکدیگر می‌گذاشت و می‌فرمود: کشته‌های ما کشته‌های انبیاء و آل انبیاء است (باید از مجلسی و امثال او پرسد این حدیث چه ربطی به مهدی دارد. شما را به خدا ملاحظه کنید اینان چون دلیلی ندارند هر چیز نامربوطی را درباره مهدی آورده‌اند. باید گفت: الغریق یتشبث بکل حشیش).

روایت چهلم و چهل و یکم و چهل و دوم و چهل و سوم و چهل و چهارم و چهل و پنجم و چهل و ششم و چهل و هفتم و چهل و هشتم، همه با یکدیگر ضد و نقیض است. یکجا می‌گوید: «کذب الوقاتون»، و یکجا می‌گوید: امام فرموده: وقتی دارد ولیکن شما فاش کردید و خدا آن را به تأخیر انداخت و یکجا می‌گوید: وقت در سنه 140 بود، ما به شما گفتیم و شما آن را فاش کردید، خدا آن را از آن وقت عقب انداخت و حضرت صادق به شخص فطحي که اصلاً مهدی را قبول ندارد فرموده که قیام او دو مرتبه عقب افتاده است و جای دیگر می‌گوید: خدا بر خود حتم کرده که مخالفت کند با وقت وقت‌گذاران. و در خبر 45 بدتر از همه امام فرموده است که: هر گاه ما خبری دادیم پس مطابق واقع درآمد شما بگوئید: صدق الله (یعنی ما خدائیم) و هرگاه خبری دادیم و برخلاف

واقع و دروغ از آب درآمد باز شما بگوئید: صدق الله که دو اجر دارید (شما را به خدا این هم شد خبر). نویسنده گوید: این است آنچه بنام مهدی جمع آوری کرده اند که مجلسی می‌خواهد این گفتارهای باطل را بعدا ذیل مسئله بدا اصلاح کند که خواهد آمد. معلوم می‌شود خود ائمه به اخبار غیب خود اطمینان نداشته اند چه برسد به دیگران. در این باب مجلسی پنجاه روایت ذکر کرده که واقعا باید گفت: مطالعه آنها اتلاف وقت است. ولی ما برای بررسی چاره‌ای جز نقل آنها نداشتیم).

روایت چهل و نهم، راویان غالی روایت کرده اند از حضرت صادق که خدا وحی کرد به عمران که به تو پسری دهم که اکمه و ابرص را شفا دهد و مرده‌ها را زنده کند باذن خدا، و او را رسول به سوی بنی‌اسرائیل قرار دهم، عمران به عیالش حنه خبر داد و او چون حامله شد دختر زایید و حال آنکه خدا می‌دانست که او دختر می‌زاید پس چون عیسی را به مریم داد و عیسی پسری بود و همان بود که به عمران بشارت داده شده بود، پس ما ائمه نیز اگر چیزی درباره مردی گفتیم و درباره فرزند و یا فرزند فردی او مصداق پیدا کرد شما انکار نکنید. شما را به خدا نگاه کنید چه مهلماتی آورده و در کتب خود انباشته کرده اند. در جواب باید گفت: اولاً، چنین وحیی به عمران که خدا به تو پسر دهد در قرآن نیست. ثانیاً: در قرآن نذر «حنه» آمده که ربطی به عمران ندارد. پس آنچه از قرآن بدست می‌آید این است که «حنه» مادر مریم و همسر عمران، زنی بسیار پاک و مقدس و پارسا بوده است و اکثراً در حال دعا و با خدا راز و نیاز می‌نموده است و هنگامیکه حامله می‌شود با خدا عهد

می‌بندد و نذر می‌کند که هرگاه خدا به او پسری دهد او را وقف خدمت به دین و ترویج آن نموده در کنیسا بگذارد، و خیال می‌کرد روی این نذر، خدا هم به او پسری می‌دهد، ولی چنین نشد و خدا دختری به او داد، بنام مریم که عیسی از او متولد شد. حال این چه ربطی به اخبار ضد و نقیض ائمه شیعه و وجود مهدی دارد. شما را به خدا ملاحظه کنید اینان چون دلیل درستی ندارند هر موضوعی را می‌خواهند برای خود دستاویز قرار دهند. در اینجا مجلسی می‌گوید: مقصود این است که اگر ائمه چیزی درباره قائم گفتند و واقع نشد در آن بداء حاصل شده و در وقت دیگر و یا در شخص دیگر مصداق پیدا می‌کند، پس شما انکار نکنید. آری اینان با این بافندگی می‌خواهند به مطالب مجعول خود لباس حقیقت بپوشانند.

بداء یعنی چه؟!!

بداء را مجلسی و دیگران چنین معنی کرده‌اند که رسولان الهی و یا ائمه خبری را بظاهر وحی از خدا گرفته و به مردم می‌رسانند ولی خدا می‌دانسته که آن خبر واقع نخواهد شد، ولی واقع را برای رسولان خود مخفی کرده و بعداً ظاهر می‌سازد. پس اگر رسولان الهی خبری را اظهار کردند و نشد از ایشان واقع امر مخفی بوده ولی خدا می‌دانسته و بعداً ظاهر ساخته است. یکی از علمای اسلامی نوشته که علمای شیعه دو مسئله را سپر خود قرار داده‌اند که اگر امامشان چیزی و یا حکمی برخلاف واقع گفت و بعداً خلاف آن معلوم شد بتوانند این ضایعه را به نفع خود اصلاح کنند که آبروی امامشان حفظ شود: یکی مسئله تقیه.

بررسی دعای ندبه

دوم مسئله بداء. که اگر امام ایشان حکمی برخلاف ما انزل الله گفت، بگویند: تقیه کرده (باید برای هدایت ایشان گفت در تقیه باید سکوت نمود نه آنکه حکم برخلاف ما انزل الله بیان نمود و مردم را به گمراهی کشاند. و بعلاوه امام نباید بعنوان تقیه احکام و مطالبی که می‌گوید: برخلاف ما انزل الله باشد و دین را فدای خود نماید بلکه هر امام و مأمومی باید خود را فدای دین کنند و عکس آن عمل نکنند). و اگر امامشان و عده‌ای داد و از آینده چیزی گفت و برخلاف درآمد بگویند از طرف خدا بداء حاصل شده است. شیعه چون امام خود را هم معصوم می‌داند و هم عالم به ما کان و ما یكون یعنی به گذشته و آینده (اگرچه برای مدعای خود در اینجا دلیلی ندارند و اگر خبر از آینده داد و واقع نشد معلوم می‌شود خبر از آینده ندارد، و اگر حکمی برخلاف ما انزل الله گفت معلوم می‌شود معصوم از خطا نیست) و لذا مسئله تقیه و مسئله بداء را به میان آورده‌اند تا اخبار و احکام ضد و نقیضی که در کتب ایشان است و از ائمه نقل کرده‌اند رفو نمایند. مجلسی می‌گوید: اگر ائمه خبری دادند و واقع نشد یعنی دروغ درآمد و کذب آن واضح شد از بدی فهم ما است وگرنه ائمه دروغ نمی‌گویند. اینها مختصر آن چیزی است که در این باب آورده است. ولی اینها عذر بدتر از گناه و رفو کردن باطل است. مگر شما مجبورید که برخلاف قرآن ادعای عصمت نموده و امام را معصوم از خطاء و عالم به ماکان و ما یكون بدانید و برخلاف آیات قرآن چیزها بگوئید که بعدا محتاج به رفو و اصلاح باشد؟!!

باب فضل انتظار الفرج و مدح الشیعه

در این باب مجلسی بخیال خود 77 حدیث آورده در حالکه اکثر آن مکررات است، چه در این باب و چه در بابهای سابق. در این باب دو چیز مطرح نظر شیعه است: یکی فضیلت انتظار فرج. دوم، مدح شیعه. در جواب ایشان، باید گفت: آری، در تمام سختیها و شدائد و گرفتاریها یکی از دل خوشیها که تمام ملتها دارند، گذشتن گرفتاریها و وقت بودن آنها و انتظار گشایش است، و این اختصاص به آمدن مهدی ندارد خصوصا مهدی خیالی که مدرکی برای وجود او نباشد. و هر ملتی به اعمال و عقاید خود دلخوش است.

و اما اخباری که مجلسیها برای دلخوشی خود آورده اند، از چند جهت نمیتوان به آنها اعتماد کرد، از آن جمله:

اولا، اینکه این اخبار میگویند: در هر سختی انتظار فرج خوب می باشد. بنابراین باید گفت: این مربوط به آمدن مهدی خیالی نیست. ثانیاً، راویان اینها تماما اشخاص مجهول الحال و یا کذاب و یا مورد لعن ائمه خود بوده اند مانند ابوالجارود، و یا فطحي و یا واقفی هستند که خود اصلا اعتقادی به امام یازده و دوازده نداشته و منکر بوده اند. مانند حسن بن علی بن فضال و یا علی بن ابي حمزة بطائنی و امثال ایشان. و هیچ عاقلی به قول منکر موضوع اثبات موضوعی را نمیکند.

حال، ما یکی یکی از این اخبار را می آوریم تا کذب این روایات روشن شود. باضافه سوء استفاده مجلسیها از این روایات معلوم گردد. تعجب است که اینان برای هدف خود

استشهاد به آیاتی از قرآن نموده و با قرآن بازی کرده اند چنانکه ذکر خواهد شد:

حدیث اول، حضرت صادق فرموده است: «دین هر امامی پارسایی و عفت و صلاح و انتظار گشایش است بواسطه صبر». نویسنده گوید: نه تنها دین اسلام بلکه هر دین صحیحی چنین است. بنابراین چنین چیزی مربوط به مهدی نیست.

حدیث دوم و سوم، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و علی فرموده اند: «افضل اعمال و احب آنها نزد خدا انتظار گشایش است». باز هم چنین چیزی مربوط به مهدی نیست.

حدیث چهارم، ابوخلد کابلی که در امامت علی بن الحسین (یعنی امام چهارم شیعه) و محمد بن الحنفیه شک داشته، نقل نموده که: «انتظار فرج مهدی منتظر و منتظرین آن افضل از تمام اهل زمانها حتی از اصحاب رسول نیز افضلند زیرا عقل آنان از همه زیادتر است». و این، اغراق و دروغی است که مخالف آیات قرآن است و هیچ عاقلی نمیگوید چه برسد به امام.

حدیث پنجم، راوی آن علی بن ابراهیم قائل به تحریف قرآن و کسانی مانند او است. و اما متن آن، ابتداء حضرت باقر توصیه کرده که اسرار ما را کتمان کنید (حال اسرار ایشان چه باشد، معلوم نیست اگر مطالب دینی است که کتمان آن حرام است و هر کس مطالب دینی را کتمان کند موجب لعن خدایتعالی می باشد چنانکه در سوره بقره آیه 159 و آیات دیگر ذکر شده است و بعلاوه مطالب دینی از اسرار نیست بلکه باید علنی و بطور مساوی به همه اعلان شود چنانکه خدا در سوره انبیاء آیه 109 به پیغمبر خود فرموده:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ﴾ (الأنبياء: 109)

«بگو: من این مطالب دینی را به همه شما بطور مساوی و بدون تفاوت اعلام کردم».

بنابراین رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- چیزی را مخفیانه به کسی ابلاغ نکرده است) سپس حضرت باقر فرمود: «هر حدیثی که موافق قرآن است بگیری و هر حدیثی که مخالف قرآن است، آنرا رد کنید». (و این مطلبی صحیح است اما متأسفانه شیعیان به آن عمل نکرده و مطالب مخالف قرآن در کتب ایشان فراوان است). در اینجا پس از این سخن صحیح، مطلبی مهم و خرافی آمده و از قول امام گوید: «هر کس از شما به وصیت ما عمل کند و قبل از خروج قائم بمیرد شهید از دنیا رفته است». در جواب باید گفت: خدای تعالی در قرآن اوصاف شهید را بیان کرده و بسیاری از اصحاب رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- شهید شدند بدون اینکه از وصیت و از قائم خیالی شما اطلاعی داشته باشند. هر کس برای خدا خالص باشد و جان و مال خود را در راه خدا دهد و جهاد کند او شهید و جایگاهش بهشت است، حال چه به وصیت شما عمل کرده باشد و چه نکرده باشد، چنانکه خدای تعالی در سوره توبه آیه 111 فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾ (التوبة: 111)

«خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که: در راه خدا جنگ می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند».

و در سوره حديد آية 19 فرموده:
﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ

رَبِّهِمْ﴾ (الحديد: 19)

«و کسانی که به خداوند و رسولش ایمان آورده اند اینانند که نزد پروردگارشان راستگو و شهیدانند».

بنابراین، هر کس واقعا به خدا و رسولان او ایمان داشته باشد بطوریکه اعمال و عقاید او موافق قرآن باشد او اهل نجات خواهد بود و ارتباطی به مهدی ندارد. آری، حدیث فوق و مانند آن که موجب غرور است از مجعولات است. قرآن برای هر عملی چه خیر و چه شر نتیجه و اثری را بیان نموده و در سوره زلزالت آیات 7 و 8 فرموده:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (الزلزلة:

7-8).

«پس هرکس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند. و هرکس هم وزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند».

و قانون ثواب و جزای خدا بی حساب نیست و بصرف شیعه بودن کسی به بهشت نمی رود بلکه بقدری دقیق است که خدا در سوره بقره آیه 214 می فرماید:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمُ الْبَٰسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلُّوا﴾ (البقرة: 214).

«(ای مسلمانان) آیا تصور دارید که (به آسانی) به بهشت می روید، و ماجرای (عبرت آمیز) پیشینیان شما (که مورد امتحان شدند) هنوز به شما نرسیده است

که چه سختیها و ضررها به ایشان رسید
...».

پس، این سخن که هر کس شیعه باشد و قبل از
قیام قائم بمیرد، به بهشت می‌رود چیزی جز
خیالات باطله نیست.

حدیث ششم، از عمرکی و بوفکی که هردو نفر
غالی هستند، روایت شده از حسن بن علی بن
فضال که خود منکر دوازده امام بوده و واقفی
است. و اما متن آن بازی با قرآن است زیرا
در تفسیر آیه 29 سورة رعد:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُ﴾

(الرعد:29).

«آنانکه ایمان آورده و کارهای شایسته
را انجام داده‌اند، زندگی پاکیزه و
عاقبت نیکویی برای ایشان است».

که هیچ ربطی به مهدی ندارد، نقل کرده که
حضرت صادق گفته: «طوبی در این آیه درختی
است در بهشت که متعلق است به کسانی که در
غیبت قائم به امر ما تمسک جویند. سپس راوی
از کیفیت درخت طوبی سؤال کرده است و امام
در جواب گفته که «در بهشت ریشه آن در منزل
علی بن ابیطالب و شاخه‌های آن در منزل
مؤمنان و شیعیان است». شما را به خدا ملاحظه
کنید چگونه با آیات قرآن بازی و آن را
ملعبه دست خود قرار داده‌اند. خدا ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ﴾¹ فرموده، ولی اینان می‌گویند: شیعیان
فرموده؟! باید گفت: خدا لعنت کند جعلین و
کذابین را.

1- کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند.

بررسی دعای ندبه

حدیث هفتم، علی فرموده: منتظر گشایش بوده و مایوس نباشید و با صبر و تقوی باشید. و این صحیح است، ولی مربوط به مهدی نیست. حدیث هشتم، راوی آن ابوالجارود است که امام فرموده او در دنیا و آخرت کور است. چنین راوی روایتی آورده ضد قرآن، و می‌گوید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: خدا به من شناسانیده اسماء برادران آخرالزمانم، اسماء خودشان و پدرانیشان را، در صورتیکه خدا در قرآن به رسول خود در سوره احقاف آیه 9 فرموده:

﴿قُلْ ... وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ (الأحقاف: 9).

«بگو: ... من نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد».

و ابن ام مکتوم کور بود و خدمت رسول خدا آمد و آن حضرت عبوس کرد، خدا به او عتاب کرد که تو چه می‌دانی و او را نمی‌شناسی شاید او طالب پاکی است. و نیز در سوره توبه آیه 101 خدا به رسول خود فرموده تو منافقین مدینه و همسایه‌های خود را نمی‌شناسی. بنابراین وظیفه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- شناختن سعدا و یا اشقیاء نیست، بلکه خدا در سوره اعراف آیه 188 به او فرموده:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (الأعراف: 188).

«بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند) و اگر از غیب با خبر

بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند! (و آماده پذیرش حقتند)».

حدیث نهم، روایت شده از داود بن کثیر غالی که آیه 2 و 3 سوره بقره:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾

(البقرة: 2-3)

«آن کتاب با عظمتی است که شك در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند».

راجع به کسی است که به قیام قائم اقرار کند. حال باید از این راوی کذاب پرسید: خودقائم از متقین است یا خیر؟ و او به غیب ایمان دارد یا خیر؟ و غیب او خودش است یا چیز دیگر؟ آیا او از خودش غایب است. آیا اگر ظهور کرد و غیب نبود چطور مؤمنین به غیب ایمان آورند؟! شما ملاحظه کنید چه خرافاتی در ترجمه قرآن آورده‌اند. کسی نیست از ایشان بپرسد اگر مهدی ظهور کرد آیا این آیه معنایی دارد یا خیر، و لغو است نعوذ بالله؟! بهرحال منظور از غیب در این آیه، خداوند است که مکرر در قرآن بیان شده است.

روایت دهم، نیز مانند نهم است و راویان آن اسدی و نخعی و نوفلی هر سه فاسد و از غلاتند و این مردم فاسد روایت کرده‌اند از علی بن ابی‌حمزة واقفی که اصلاً دوازده امام را قبول ندارد. و اینان از قول امام صادق گفته‌اند: غیب در قرآن حجت غایب است اینان

که خود حجتی را قبول ندارد، برای ما حجت تراشیده اند و آیه بیست سوره یونس:

﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْعَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي

مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾ (یونس: 20)

«(کفار) می‌گویند: چرا آیه و معجزه‌ای بر محمد نازل نمی‌شود بگو: (ای محمد!) همانا معجزه ایجاد کردن خدا امر غیبی و به اراده خدا و مخصوص او است، شما منتظر باشید و من که محمدم از منتظرینم».

چنانکه ملاحظه می‌شود اصلا این آیه هیچ ربطی به مهدی ندارد، ولی این غلاة و این واقفی‌ها گفته‌اند: غیب در این آیه حجت قائم است. باید گفت: اینان اگر از خدا ترسی داشتند و دینی قبول داشتند اینگونه با آیات قرآن بازی نمی‌کردند.

حدیث یازدهم و دوازدهم راجع به همان امر حدیث 2 و 3 می‌باشد و ربطی به مهدی ندارد. حدیث سیزدهم، راوی آن علی بن ابراهیم قائل به تحریف قرآن است، و او روایت کرده از مرد مجهولی بنام بسطام بن مره و او روایت کرده از عمرو بن ثابت که شیعه او را ملعون و طرفدار عثمان می‌داند، حال شما ملاحظه کنید چنین روایت چه ارزشی دارد، و این راویان جعل روایت کرده‌اند که یک نفر از شیعیان زمان غیبت بهتر است از هزار شهید بدر و احد. باید گفت: لعنة الله على الغلاة الكذابين.

حدیث چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم، برقی که خود شک در دین بوده این چند روایت را آورده و برای ملت بیچاره ما مذهب ایجاد کرده و در این چند روایت، از قول امام آورده است که: «هر کس در انتظار این امر

بمیرد مانند آن است که با قائم در خیمه او باشد». شما را به خدا اینهم شد حدیث، انسان متحیر می‌ماند به این جعلان چه بگوید: جایی که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- خاتم انبیاء، باید تابع وحی باشد و حق ندارد از خود چیزی کم و زیاد نماید و اگر کم و زیاد نماید، از او بازخواست خواهد شد چنانکه خدا به او می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (الأحقاف: 9).

«بگو: من از میان پیامبران [پدیده‌ای] نو ظهور نیستم و نمی‌دانم که با من و شما چگونه رفتار خواهد شد. جز از آنچه به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم و من جز هشدار دهنده‌ای آشکار نیستم».

﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (الأنعام: 15 و الزمر: 13)

«بگو: من (نیز) اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روزی بزرگ [روز رستاخیز] می‌ترسم».

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ (الحاقة: 44-46).

«و اگر (این محمد p) بعضی از گفتگوها را به ما نسبت می‌داد او را به قدرت و شدت گرفته بودیم، سپس شاهرگش را بریده بودیم».

در این صورت وضع و عاقبت این کذابان روشن است. در جواب مهملات ایشان باید گفت: اولاً به امام وحی نمی‌شود، و امام نمی‌تواند در دین

مطالبی از خود ببافد آنهم مطالبی که موافق قرآن نباشد. و ثانیاً، قرآن نجات و سعادت را در گرو ایمان و عمل صالح قرار داده است و هر کسی در گرو اعمالی است که انجام می‌دهد چنانکه فرموده:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلُ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ (النساء: 123)

«[کیفر و پاداش] نه بر وفق آرزوهای [واهی] برخی از شما [مسلمانان] است، و نه بر وفق آرزوهای [پوچ] اهل کتاب. هر کس مرتکب کار زشتی شود، به آن کیفر داده می‌شود و جز خدا سرپرست و یآوری برای خود نخواهد یافت».

بنابراین، بودن در خیمه موجب نجات نیست. حدیث هفدهم و هیجدهم، همان مطلب مهمل در حدیث قبل است که از قول برقی شاک در اینجا نیز تکرار شده است.

حدیث نوزدهم، نقل شده از سلمان که ابتلاءات اهل کوفه را دید و به یاد ریاست بنی‌امیه و کسان پس از ایشان افتاد، سپس سفارش کرد شما ملازم خانه‌هاتان باشید تا مرد پاک‌ای که از نظر شما حاضر نیست به ریاست برسد. باید گفت: اولاً شاید مقصود او حضرت علی بوده است. و ثانیاً سلمان عالم به غیب نیست. و ثالثاً این روایت چه ربطی به مهدی دارد.

حدیث بیستم، روایت شده از عمار سباطی فطحي مذهب که اصلاً به دوازده امام اعتقاد نداشته. حال قول چنین کسی را برای مهدی آورده بسیار مورد تعجب است. باضافه از متن حدیث کذب و غلو او معلوم می‌شود. می‌گوید: یک

نفر از ما که بمیرد بهتر است از اکثر شهدای بدر و احد. معلوم می‌شود اکثر این راویان قصدي جز تحقیر اصحاب رسول و تحقیر اسلام نداشتند. در جواب ایشان باید گفت: خداوند آیات زیادی در مدح یاران پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- نازل نموده است و ایشان را مؤمنین حقیقی نامیده است چنانکه در سوره انفال آیه 74 درباره ایشان می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ (الأنفال: 74)

«مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند».

و ایشان را الگو و سرمشق دیگران قرار داده و تبعیت و پیروی از ایشان را بر همه لازم دانسته چنانکه در سوره توبه آیه 100 می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبة: 100)

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ!»

بهرحال در بیش از صد آیه از ایشان تمجید شده است.

حدیث بیست و یکم و بیست و دوم مانند حدیث 2 و 3 می‌باشد، و هیچ ربطی به مهدی ندارد.

ولي در حدیث 22 راوي جعال استشهاد کرده به آیه:

﴿فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾ (الأعراف: 71).

«پس شما منتظر باشید، من هم با شما انتظار می‌کشم!».

که در حدیث دهم بیان شد بازی با قرآن کرده‌اند.

حدیث بیست و سوم، راوي آن سهل بن زیاد کذاب است که تمام علمای اهل فن او را کذاب می‌دانند و متن آن هیچ مربوط به مهدی نیست و آیه‌ای که آورده در حدیث دهم گفتیم مربوط به مهدی نیست.

حدیث بیست و چهارم، راويان آن اسدي و نخعي و نوفلي از غلاتند که از مشرکین بدتر و نباید به روایت اینان اعتناء کرد و در اینجا روایت کرده‌اند که کسی که در انتظار مهدی است و برای او انتظار بکشد همچون کسی است که برای دفاع از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- انتظار می‌کشد. و ما جواب این مهمل را در احادیث سابق بیان کرده‌ایم.

حدیث بیست و پنجم، دو نفر از راويان آن بنام ایمن بن محرز و معاویه بن وهب مجهول الحالند. و باضافه در آن غلو و اغراق است که هر کس درک قائم کند اکرم خلق الله باشد و اگرچه دیگران به تمام وظایف دینی عمل کرده باشند باز او از ایشان اکرم است باید از این غلاة پرسید مگر به امام وحی می‌شود؟!.

حدیث بیست و ششم و بیست و هفتم، در متن آنها، غلو است که می‌گوید: قومی می‌آیند که یک نفرشان از تمام مجاهدین بدر و احد و حنین مقامشان بالاتر است، یعنی مثلا یک نفر

از سینه زنان ایران از تمام مهاجرین و انصار و اصحاب رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بالاتر است⁽¹⁾. باضافه راوی حدیث بیست و هفتم، یکی عثمان بن عیسی است که واقفی می‌باشد و اموال موسی بن جعفر را اختلاس نموده، و دیگر ابی‌الجارود است که امام فرموده: او کور دنیا و آخرت است. حال آیا می‌توان گفت: این روایات را با این راویان فاسد بغیر از گمراهی مردم برای چیز دیگر نوشته‌اند؟ البته خیر!

حدیث بیست و هشتم، بیست و نهم، سیام، سی و یکم، سی و دوم و سی و سوم، تماما، مانند حدیث 2 و 3 بوده و اصلا مربوط به مهدی نیست. باضافه راویان آنها یا مجهول الحال و یا

1- بلی، این را خمینی با جرأت مدعی هست، طوریکه در وصیتنامه خود می‌گوید: «من با جرأت مدعی هستم که ملت ایران و توده میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و کوفه و عراق در عهد امیر المؤمنین و حسین بن علی صلوات الله وسلامه علیهما میباشند. آن حجاز که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مسلمانان نیز اطاعت از ایشان نمیکردند و با بهانه هائی بجهه نمیرفتند که خداوند تعالی در سورهء توبه با آیاتی آنها را توبیخ فرموده و وعدهء عذاب داده است. و آنقدر بایشان دروغ بستند که بحسب نقل در منبر بانان نفرین فرمود...». (صحیفهء انقلاب، وصیتنامه سیاسی الهی رهبر کبیر... آیه الله العظمی خمینی صفحه 12، چاپ هشتم، بهار 1372، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ایران). (مصحح این کتاب).

غالی بدتر از مشرک و یا شاک در دین مانند برقی می‌باشند.

حدیث سی و چهارم، راوی آن فضل بن ابی قره ضعیف است، و متن آن خراب و ضد آیه ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (الأنعام: 164).

«هیچکس بار گناه دیگری را عهده‌دار نیست».

می‌باشد، زیرا می‌گوید: حضرت صادق فرموده: خدا به ابراهیم وحی کرد خدا بزودی به تو فرزندی می‌دهد، او به عیال خود ساره گفت: (در حالیکه قرآن در سوره هود فرموده ملائکه مستقیماً با ساره تکلم کردند). ساره تعجب کرد و گفت:

﴿قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا﴾ (هود: 72)

پس چون ساره تعجب کرد خدا به ابراهیم وحی کرد که چهار صد سال اولاد ساره عذاب خواهند شد برای اینکه او چرا تعجب کرده است و اولاد او مبتلا به دست فرعونیان شدند تا زمان حضرت موسی!! حال باید گفت: خوب این چه ربطی به مهدی دارد؟!.

حدیث سی و پنجم، عیاشی که یکی از کم سوادها بوده و قرآن را طبق بی‌خبری و خرافات خود تفسیر کرده و آیه 77 سوره نساء که راجع به منافقین بین مسلمین در زمان رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - است که در دوران مکه به ایشان توصیه شده بود از قتال خودداری کنند و نماز را بپا دارند و زکات بدهند (ولی آنان برای جنگ بی‌تابی می‌کردند)، اما همینکه در دوران مدینه موقعیت جنگی و مقابله با دشمن فرا رسید از مردم ترسیدند و به بهانه‌های مختلف از جهاد خودداری کردند چنانکه می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كُتِبَتْ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾
(النساء: 77).

«آیا نظر نکردی کسانی را که چون به ایشان گفته شد دست از دفاع نگه دارید و نماز خوانده و زکات دهید (ابتدا خود را تربیت کنید، و لی ایشان فقط به فکر جنگ با دیگران بودند) ولی چون قتال بر ایشان مقرر شد (و شرایط دفاع از دین فراهم شد) آنگاه گروهی از ایشان از مردم می‌ترسند مانند ترس از خدا و یا ترس شدیدتر، و گفتند: پروردگار چرا بر ما قتال را مقرر نمودی چرا ما را تا اجل نزدیک (مرگ) فرصت ندادی؟ بگو: متاع و بهره دنیا اندکست و آخرت برای پرهیزکار خوبست و به شما بقدر پوست هسته خرمایی ستم نمی‌شود».

حال اینکه در این کلمات: ﴿قِيلَ﴾ و ﴿كُتِبَ﴾ و ﴿قَالُوا﴾ فعل ماضی است و مربوط به مهدی نیست، عیاشی آمده ﴿كُتِبَ﴾ که فعل ماضی است راجع به آینده و امام حسین گرفته، و ﴿قَالُوا رَبَّنَا﴾، که باز فعل ماضی است راجع به تأخیر تا زمان قائم گرفته است، یعنی با قرآن بازی کرده است و اینها را به حضرت باقر بسته گویا به نظر ایشان امام هم عربی نمی‌دانسته است و همچنین در اینجا آیه 44 سورة ابراهیم را که راجع به قیامت است و ارتباطی به امام زمان ایشان ندارد مربوط به امام زمان دانسته. ما آن

آیه را نیز می‌آوریم تا سخن این جعّالان روشنتر شود. خداوند در سوره ابراهیم آیه 44 فرموده:

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا آخِرْنَا إِلَىٰ
أَجَلٍ قَرِيبٍ نَحِبُّ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أُولِمَ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ
مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ﴾ (ابراهیم: 44)

«و مردم را بترسان از روزی که (روز قیامت) عذاب بر ایشان بیاید، پس ستمگران بگویند: پروردگارا مهلت اندکی ما را تمديد کن که دعوت را اجابت می‌کنیم و رسولان را پیروی خواهیم کرد (به ایشان جواب داده خواهد شد که) آیا شما نبودید که قبلاً قسم می‌خوردید که برایتان زوال (و انتقالی از سرای دنیا به آخرت) نیست.»

این آیه مربوط به قیامت و صریح در آن است و اصلاً چنانکه ملاحظه می‌شود هیچ ارتباطی به مهدی ندارد. ولی عیاشی گوید منظور از ﴿آخِرْنَا...﴾، تأخیر تا ظهور مهدی است. باید از او و مانند او پرسید: مگر شما مهدی را از رسل می‌دانید که چنین آیاتی را در مورد او دانسته‌اید؟!.

حدیث سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم، مانند احادیث 26 و 27 غلو است و مربوط به مهدی نیست.

حدیث سی و نهم، راوی آن یمان التمار مهمل است و ذکر از او در رجال نیست، ولی ممقانی بواسطه همین خبر می‌خواهد او را حسن الحال بشمرد در صورتیکه باید قطع از این خبر حال او معلوم باشد. و اما متن این خبر می‌گوید: حضرت صادق فرمود: «برای صاحب این امر (کدام

امر معلوم نیست) غیبتی است که در آن غیبت متمسک و چنگ‌زننده به دین، مانند کسی است که خار مغیلان را خراپی کند و بتراشد». باید از ایشان پرسید: منظور از دین چیست؟ اگر منظور از دین کتاب و سنت است که این ارتباطی به مهدی ندارد. و باید هر شخصی به کتاب و سنت چنگی زند. و البته عمل به دین توأم با تحمل سختیها و مجاهدتها نیز خواهد بود. و ربطی به مهدی ندارد.

حدیث چهلّم، راوی آن علی بن ابی‌حمزة بطائنی واقفی است که منکر 12 امام بوده. و أما متن آن معما گوئی است در حالیکه وظیفه امام هدایت، معماگوئی نیست.

حدیث چهل و یکم، راوی آن ابی‌الجارود است که کور دنیا و آخرت است بقول امام صادق. و أما متن آن، هم ضد عقل و هم ضد قرآن است زیرا می‌گوید: هرگروهی که قیام کنند بلایا آنان را نابود می‌کند مگر قومی که در بدر با رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بودند و آن قوم ملائکه می‌باشند. خواننده! باید این روایات را مورد تأمل قرار دهد تا به خرافات مجلسی‌ها پی برد.

حدیث چهل و دوم، راوی آن یکی محمد بن حسن بن محمد بن جمهور است که از کذابان و جعلان بوده، و دیگر ابی‌الجارود که مورد ذم امام است و متن آن خیالبافی است.

حدیث چهل و سوم، چهل و چهارم، چهل و پنجم، چهل و ششم، چهل و هفتم، چهل و هشتم و چهل و نهم امر به سکوت و ملازمت خانه‌هاست و مربوط به مهدی نیست. باضافه راویان آنها اکثرا از کذابین و غالین بدتر از مشرکین می‌باشند. و در خبر 48 نهي شده از قیام

سادات اهل بیت، زیرا در خبر 48 حضرت باقر فرموده: «مَثَلٌ مَنْ خَرَجَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ مَثَلٌ فَرَخٌ طَارَ وَوَقَعَ فِي كُوَّةِ فَتْلَاعِبَتْ بِهِ الصَّبِيَّانَ». یعنی، مثل کسی که از ما اهل بیت، قبل از قیام قائم خروج کند و قیام نماید مانند جوجه ای است که پرواز کند و در سوراخی گرفتار اطفال گردد که با او بازی کنند.

حدیث پنجاهم، پنجاه و یکم، پنجاه و دوم، پنجاه و سوم، پنجاه و چهارم، پنجاه و پنجم، پنجاه و ششم و پنجاه و هفتم، همان مکررات سابق است و راویان آنها واقفی و یا خرافاتی و یا مانند سهل بن زیاد کذاب می‌باشند. و در احادیث پنجاه و سوم و پنجاه و هفتم با قرآن بازی کرده و استشهاد کرده‌اند به آیه 71 اسراء که فرموده:

﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ (الاسراء: 71)

«(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می‌خوانند و بقدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی‌شود!».

در حالیکه این آیه مربوط به مهدی نیست، و دلالتی بر وجود او ندارد.

حدیثی پنجاه و هشتم، نقل از کافی کرده از حضرت صادق که هر پرچمی قبل از قیام قائم بالا رود صاحب آن طاغوت است و غیر خدای عزوجل را می‌پرستد. بنابراین باید به آقایانی که در زمان ما قیام می‌کنند و خود را نایب الامام می‌دانند، گفته شود: شما اگر

کلام امام خود را قبول دارید پس طاغوتید نه یا قوت.

حدیث پنجاه و نهم، حدیث لوحی است که نسبت به جابر بن عبدالله داده‌اند که روح او خبر ندارد و ما در کتاب بت‌شکن و کتاب خرافات و فور 28 دلیل بر کذب آن آورده‌ایم مراجعه شود. از جمله دلیل کذب آن این است که می‌گوید: لوح را جابر در سال احتضار حضرت باقر آورده و برای حضرت صادق و زید بن علی خوانده است، در صورتیکه جابر در سال 74 فوت شده و احتضار حضرت باقر در سال 117 بوده است یعنی، پس از چهل سال از فوت جابر، جابر این لوح را قرائت کرده. **ألا لعنة الله على الكاذبين.** حدیث ششم، مانند حدیث نهم راویان با قرآن بازی کرده‌اند.

حدیث شصت و یکم، می‌گوید، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: «خدا اهل ضلال را به بهشت می‌برد»، و راوی گفته: مقصود رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از اهل ضلال، آنانند که مکان امام خود را در زمان غیبت گم کرده‌اند. باید گفت: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- منزّه است از اینکه اهل ضلال را بهشتی بداند و بگذارد تا راوی پس از سیصد سال بیاید کلام او را معنی کند.

حدیث شصت و دوم، راوی آن احمد بن هلال خبیث ملعون است که صوفی ریاکاری بوده و مدعی نیابت مهدی شده و شیعه او را لعن کرده‌اند ولی علمای شیعه به روایت او چنگ زده‌اند خیلی تعجب است، و در این روایت آمده که حضرت صادق به اصحاب خود گوید: شما از اصحاب قائم افضلید. و این حدیث مخالف است با احادیث سابق که گفته بود: اصحاب مهدی

بررسی دعای ندبه

حتي از اصحاب رسول افضلند. شما را به خدا
ملاحظه کنید گویا اینان ضد و نقیض را تمیز
نداده اند؟!.

حدیث شصت و سوم، جملا تي است از نهج البلاغه
که ابدا مربوط به مهدي نیست. تازه احادیث
نهج البلاغه مرسل است. بهرحال در این حدیث
آمده که حضرت علي به اصحاب خود فرموده: بر
بلا صبر کنید و دستها و شمشیرهاي خود را
حرکت ندهید و به چیزی که خدا عجله نکرده
عجله نکنید که هر کس بر فراش خود بمیرد ولي
معرفت خدا و رسول و اهل بیت او را داشته
باشد شهید مرده است. باید گفت: شأن علي
بالاتر از این است که چنین چیزی فرموده
باشد. و بعلاوه این مخالف خطبات زیادی است
که از آن حضرت رسیده و اصحاب خود را ترغیب
و امر به جهاد نموده است. و بعلاوه این حدیث
هیچ ارتباطی به مهدي ندارد و راجع به او
نیست. باید گفت: الغریق یتشبث بکل حشیش.

حدیث شصت و چهارم، راوي آن علي بن حسن بن
فضال واقفي مذهب و از سگان بارانده است.
حدیث شصت و پنجم، شصت و ششم، شصت و هفتم،
شصت و هشتم، شصت و نهم و هفتادم، همان
غلوهاي سابق و مکررات سابق است. علاوه بر
فاسد بودن راویان.

حدیث هفتاد و یکم، هفتاد و دوم، هفتاد و
سوم، هفتاد و چهارم و هفتاد و پنجم،
روایاتی است راجع به کسانی که گاهی فاقد
امامند چه بکنند؟ امام جواب داده که همان
عقاید و اعمالی که داشته اند عمل کنند و به
یقین سابق تمسک جویند و یا دعا کنند برای
حفظ عقاید خود. ولي باید گفت: کسانی که
امامشان قرآن است هیچ وقت بی امام و یا فاقد
امام نمی شوند.

حدیث هفتاد و ششم، علی بن ابی‌حمزه بطائنی واقفی که 12 امام را قبول ندارد آمده حدیثی جعل کرده از قول حضرت صادق درباره قول خدای تعالی در سوره انعام آیه 158:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾
(الأنعام: 158).

«(این مشرکین پس از این همه آیات و قرآن روشن، آیا باز ایمان نمی‌آورند) و منتظرند که فرشتگان و یا خدا خود نزد ایشان آمده (تا ایمان بیاورند) و یا بعضی آیات خدا (عذاب و قیامت) بیاید، روزیکه بعضی از آیات پرورگار (روز مرگ و یا قیامت) بیاید ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا با ایمان خود کار خوبی کسب نکرده، به او نفع ندهد (زیرا ایمان اجباری ارزشی ندارد)، بگو: در انتظار بمانید که ما نیز منتظریم».

چنانکه ملاحظه می‌شود این آیه هیچ ارتباطی به مهدی ندارد ولی در اینجا راوی نقل کرده که حضرت صادق فرموده: مقصود از این آیه روز خروج قائم ما می‌باشد. و این تأویل برخلاف آیه می‌باشد. باضافه در روز خروج قائم چرا ایمان نفع ندهد. آیا مگر این مهدی شما برای دعوت به ایمان قیام نمی‌کند اگر برای دعوت به ایمان و عدالت قیام می‌کند باید ایمان نفع دهد. اینان مانند غریق به هر چیزی که رسیده چنگ زده‌اند و هیچ فکر نکرده‌اند اگر این آیه راجع به قیام قائم باشد باید دعوت او به ایمان و عدالت نفع دهد، پس باید گفت:

بررسی دعای ندبه

اگر این آیه راجع به قیام قائم باشد می‌رساند که قیام او بیهوده است و دنیا عدل و داد نخواهد شد. بلکه هر کس به او ایمان آورد کشته خواهد گردید. و ایمانش نفعی ندهد.

حدیث هفتاد و هفتم، این آخرین حدیث در این باب است. راوی به امام نوشته که چه وقت فرج حاصل می‌شود؟ امام جواب داده هر گاه صاحب شما از خانه ستمگران غایب گردد. نویسنده گوید: این جواب صحیح نیست و واقع نشده، زیرا اگر مقصود از «صاحب شما» صاحب الزمان است که او غایب شده و باز فرج حاصل نشده است. پس نوشتن این حدیث دلیل بر نادانی راویان و کاتبان است.

بهرحال به نظر نویسنده در زمان این راویان دولت اسلامی بنی‌عباس قوی بوده و لابد به این راویان مخالف بد می‌گذشته و مانع از سودجویی ایشان بوده و لذا همواره منتظر رفع و دفع دولت وقت بوده و می‌خواستند که یک نفر با شمشیر قیام کند (قائم بالسيف)، و دولت به دست علویان افتد تا این راویان به هدف خود برسند و سوء استفاده کنند و در خرابی اسلام آزاد گردند و لذا از ائمه سؤال می‌کردند: فرج چه وقت است؟ قیام قائم شما چه وقت است؟ ائمه گاهی می‌گفتند: «کذب الوقاتون» و گاهی هم وقتی را معین می‌کردند و حدسی را می‌زدند و برخلاف می‌شد، و گاهی هم علامات برای آن وقت می‌گفتند برای سرگرمی و دلخوشی ایشان، علامات که یا واقع شده و قیام حاصل نشده و یا علامات است نشدنی مانند طلوع آفتاب از مغرب و صیحة آسمانی و امثال اینها. ولی چیزی که خوب بود در جواب آنان گفته شود اینکه بگویند ای بیچاره‌گان

ممکن است دولت علویان روی کار آید و ستمگری علویان بیش از عباسیان باشد چنانکه چندین مرتبه دولت جزئی بدست علویان افتاده و ظلم و جور ایشان بیش از عباسیان و بیش از هر دولتی بوده است مانند زید النار فرزند موسی بن جعفر که به ریاست و امامت رسید و مخالفین خود را در آتش می‌افکند که مردم گفتند: خدا پدر عباسیان را بیامرزد و یا حن بن زید که در طبرستان به ریاست و امامت رسید چقدر از سادات بنی اعمام خود را کشت و چه قدر مردم را هلاک کرد و یا صفویه که علوی بودند و صدها هزار مسلمین را در اماکن متعدده به قتل رسانیدند، شهر هرات را قتل عام کردند و مال مسلمین را غارت نمودند، و همچنین در چالدران و در بغداد و سایر امکنه. آری، راویان زمان ائمه که خود را شیعه می‌دانستند ریاست علویان را آرزو می‌کردند و خیال می‌کردند که اینان مجسمه عدالت بلکه معصومند، دیگر خبر نداشتند که هیچ بشری معصوم نیست. الان زمان ما کسیکه خود را نایب بر حق امام می‌داند به دولت رسیده و می‌گویند علوی است، آن قدر اختناق و انحصارطلبی و کشتار و غارت بوجود آمده که هیچ زمانی حتی در دولت بنی‌امیه چنین نشده، این کثرت زندانها و گرانی و قحطی اجناس و انحصار اجناس بدست متصدیان در هیچ زمانی نبوده است. و خدا نکند آن کسیکه شیعه به انتظار اوست بیاید، او انقدر می‌کشد که تا زیر شکم اسبش خون می‌رسد، تازه برای پنج سال یا هفت سال چنانکه روایات شیعه به آن ناطق است. پس آن فرج و گشایشی که شیعه به انتظار او است در حقیقت فرج و گشایش نیست بلکه بلا و گرفتاری و ضیق و فشار و اختناق است منتهی

چون اکثر شیعه عوام است نمیتوان به آنان فهمانید.

باب من ادعی الرؤیه فی الغیبه الکبری

مجلسی این باب را نوشته در ذکر کسانی که در غیبت کبری مهدی را دیده‌اند. حال باید دید کتب شیعه مملو از ضد و نقیض است. در اول همین باب در خبر اول، مجلسی و سایر علمای شیعه نوشته‌اند که توقیع به سوی ابی‌الحسن السمري صادر شد که: «ای علی بن محمد السمري بشنو، خدا اجر برادرانت را درباره تو بزرگ گرداند زیرا که تو تا شش روز دیگر می‌میری، پس امر خود را جمع کن و به احدي وصیت مکن که قائم مقام تو پس از وفات تو گردد زیرا غیبت تامه واقع شد (و دیگر نایبی ندارم) پس ظهوری نیست مگر پس از اذان خدای تعالی، و این بعد از طول مدتی است که دلها قسی گردد و زمین پر از ستم شود، و خواهد شد که بعضی از شیعه مدعی مشاهده گردد، آگاه باش که هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه، مدعی مشاهده ما گردد، او کذاب و افتراء زده است. «ولاحول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم».

باید توجه کرد با این توقیع که همه علمای شیعه قبول دارند دیگر این باب در ذکر کسانی که در غیبت کبری مدعی رؤیت شده‌اند معنی ندارد. طبق این توقیع هر کس مدعی رؤیت صاحب الزمان باشد کذاب و افتراء زده است. خود مجلسی گویا متوجه شده که توقیع علی بن محمد السمري با ذکر کسانی که مهدی را دیده منافات دارد و لذا در این باب کسی را ذکر نکرده بلکه فقط اخباری را ذکر کرده که مهدی میان

مردم می‌آید و مردم را می‌بینند، ولی مردم او را نمی‌بینند. و در اینجا بیست و یک خبر ذکر کرده از راویانی خبیث و کذاب و جعال و یا غالی و یا واقفی. گویا یک راوی صحیح پیدا نکرده است. مثلا خبر دوم را نقل کرده از یحیی بن المثنی که مهمل و مجهول است. و خبر سوم را نقل کرده از ابن فضال که واقفی و از سگان باران دیده است بقول خودشان. در خبر دوم می‌گوید: مهدی در موسم حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بینند ولی مردم او را نمی‌بینند، اینجا جای سؤال است که خوب خود مهدی بدنش جسمیت ندارد آیا لباسهای او هم جسمیت ندارد چگونه مردم او را نمی‌بینند، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- را می‌دیدند تا اینکه مجبور شد در غاری خود را مخفی نماید. در خبر سوم آمده مهدی را تشبیه کرده به خضر که او از آب حیات آشامید و حی لایموت شد مانند خدا و این تشبیه نیز غلط است زیرا مدعیان ملاقات خضر چه از شیعه و چه از صوفیه و چه دیگران همه می‌گویند: ما او را دیدیم، پس او دیده می‌شود و شناخته نیز می‌شود و شما می‌خواهید بگوئید مهدی دیده نمی‌شود و تشبیه دیده شده به دیده نمی‌شود غلط است. و بعلاوه قبلا ذکر کردیم که حیات خضر مخالف است با آیه 34 سورة انبیاء، و حدیث مخالف قرآن مردود است و نباید قبول نمود.

خبر چهارم، همان خرافاتی است که در خبر دوم ذکر شد. و این نویسندگان غالبا این خرافات را به امام صادق نسبت داده‌اند. تأسف است که امام را هم بد معرفی نموده‌اند. خبر پنجم، می‌گوید: فرزندان صاحب نیز او را نمی‌بینند، باید گفت: کسی که فرزند دارد

بررسی دعای ندبه

لابد زن هم دارد و آیا زن او نیز او را ندیده است، پس اگر ندیده چگونه آبستن شده و فرزند آورده است؟!، این است آن علومی که می‌خواهند به آل محمد نسبت بدهند.

خبر ششم، می‌گوید: مهدی عزلت گزیده ولی سی نفر با او ملازمند که وحشت نکند و منزل او در مدینه است. ملاحظه فرمائید در اخبار دیگر از قول پدرش نقل کرده که امام عسکری به او فرموده: در شهرها مسکن مکن در بیابانها مسکن کن، ولی اینجا آن اخبار فراموش شده می‌گوید: منزل او مدینه است. جای سؤال است با اینکه او مردم را می‌بیند چرا از تنهایی وحشت می‌کند تا سی نفر ملازم او باشند.

خبر هفتم، ضد خبر ششم است زیرا می‌گوید: مأوی و منزل مهدی در کوهستان رضوی می‌باشد. و این هم خرافتی است از مریدان محمد حنفیه که گفته‌اند: محمد حنفیه در کوه رضوی غایب شده است. خرافت دیگر اینکه می‌گوید: کوه رضوی از جبال فارس بوده، چون ما ائمه را دوست می‌داشته، خدا او را نقل مکان داده و به سوی ما بین مکه و مدینه آورده است.

خبر هشتم، را روایت کرده از کسی که به دنیا نیامده و وجود نداشته بنام حازم بن حبیب. در این خبر می‌گوید: حضرت صادق به حازم فرموده: اگر کسی گفت دست او به خاک قبر صاحب این امر رسیده او را تصدیق مکن (باید گفت: صاحب کدام امر؟ مگر در زمان حضرت صادق امری بوده که او به حازم چنین فرموده است).

خبر نهم، روایت شده از احمد بن هلال حقه‌باز ریاکاری که مورد لعن امام شده و او روایت کرده از حضرت صادق که فرموده: مهدی دیده نمی‌شود مانند یوسف که برادرهای او او

را دیدند و نشناختند باید گفت: این تشبیه غلط و سخن بالی است زیرا یوسف دیده می‌شد منتهی چون سالها از طفولیت او گذشته بود و بر تخت سلطنت با لباسهای مخصوص تکیه داده بود، برادرها احتمال نمی‌دادند چنین کسی یوسف باشد، ولی او را دیدند و مکرر با او سخن گفتند و یا عزیز به او خطاب کردند و شما می‌خواهید بگوئید مهدی دیده نمی‌شود و تشبیه او به کسی که همه مردم او را می‌دیدند غلط است، به بینید این راویان کذاب می‌خواهند این اوهام خود را نسبت به امام صادق دهند و او را هم مانند خود نادان معرفی کنند.

خبر دهم تا خبر بیستم، همان مهملات اخبار سابقه می‌باشد که تکرار شده و راویان آنها یا حازم حبیب است که وجود نداشته و مهمل است و یا اسحاق بن عمار فطحي است و یا بدتر از اینان.

خبر بیست و یکم، راوی آن علی بن ابی‌حمزة بطائی واقفی است که اموال موسی بن جعفر را اختلاس کرد و مذهب واقفیه را اختراع نمود و گفت: موسی بن جعفر نمرده و غایب شده و آخرالزمان ظاهر می‌شود و دنیا را چنین و چنان می‌کند. آری، این شخص در این حدیث می‌گوید: حضرت صادق فرموده: صاحب الأمر خانه‌ای دارد بنام بیت‌الحمد که در آن چراغی روشن است از آن روزی که متولد شده تا روز قیامش آن چراغ خاموش نشود. حال جای سؤال است که آیا آن چراغ نفتی است و یا روغن دیگری دارد چگونه هزاران سال روغن آن تمام نمی‌شود این چه فضیلتی است آیا این امام و خانه او مانند جای آتشپرستان است که سالها خاموش نمی‌شود. چطور رسولان الهی چراغ شان

خاموش می‌شد مگر مهدی بالاتر از انبیاء می‌شود؟! و بعلاوه در نور خورشید احتیاجی به چراغ نیست و در شب هم که او خواهد خوابید و روشن بودن چراغ بدون جهت اسراف است و خدا مسرفین را دوست ندارد. خرافات این باب تمام شد.

باب من رآه قریبا من زماننا

در ذکر کسانی که مهدی را در غیبت کبری دیده‌اند نزدیک زمان ما (یعنی زمان مجلسی)

در اینجا مجلسی پرداخته به قصه گویی، چند قصه ساختگی دروغ از قبیل قصه جزیره خضراء که در حاشیه آن نوشته‌اند که این قصه ساختگی رمان تیک چون اثر بزرگی در جذب نفوس مردم دارد، از این جهت ذکر شده است، و این قصه خیالی است. نویسنده گوید: معلوم می‌شود این قصه‌های خیالی را برای جذب نفوس عوام الناس ساخته و پرداخته‌اند. بهرحال از جمله مطالبی که در این خبر موجب گمراهی است آن است که گوید: قرآن حقیقی نزد علی فقط بوده و او آن را نگهداری نموده و اکنون آن قرآن حقیقی نزد امام زمان است و گوید: اما قرآن‌های دیگر که در دسترس مردم است، پس هیچیک قرآن حقیقی نیست و تحریف شده می‌باشد و آیات آن بهم نامربوط است و بسیاری از آیات آن بوسیله خلفای رسول چون آن آیات را به نفع خود ندیده‌اند، ساقط و حذف شده است. باید گفت: پس نعوذ بالله خدا دروغ گفته که مکرر در قرآن وعده حفظ قرآن را داده و از آن جمله در سورة حجر آیه 9 فرموده:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (الحجر: 9)

«بدرستیکه ما خودمان این قرآن را نازل کردیم و بی‌گمان که ما البته آن را نگهبانیم».

معلوم می‌شود جعالین چنین اخباری عقیده‌ای به قرآن نداشته‌اند و فقط به فکر ریاست و عوام فریبی بوده‌اند. در این خبر خرافات زیادی آمده از جمله آنکه گوید: سیصد نفر از لشکر امام زمان فعال در آن جزیره برای ظهور او آماده‌اند و فقط سیزده نفر کسری وجود دارد (حال جای سؤال است که آیا آن سیصد نفر هنوز زنده‌اند) و نیز می‌گوید: آن حضرت وقتی ظهور خواهد کرد که ذوالفقار به زبان عربی روشن با او تکلم کند و بگوید: ای ولی الله بوسیله من دشمنانت را به قتل رسان (یعنی مخالفین خود از مردم روی کره زمین را با این شمشیر گردن بزن حال چطور با یک شمشیر گردن این همه مخالفین را می‌زند چیزی است که باید از راوی پرسید) و گوید که بهنگام ظهور در قسمت بالای خورشید، بدنی ظاهر خواهد شد که ندا می‌کند: صاحب الأمر مبعوث شده، از او اطاعت نمائید. در این حدیث راوی از شمس‌الدین (که خود را نایب خاص در آن جزیره می‌دانسته و نواده امام می‌خوانده) سؤال نموده آیا این صحیح است که امام زمان فرموده هر کس ادعای رؤیت در غیبت کبری کند او کذاب است؟ سید شمس‌الدین در جواب گفته: امام این سخن را برای این گفته که کسی این جزیره را پیدا نکند و امام را نکشد ولی اکنون بلاد ما از دسترس دشمنان دور است و آنان از قصد و ظلم به ما مأیوسند (یعنی، اکنون اگر کسی ادعای رؤیت کند بلاشکال است).

بهرحال چون در زمان ما تمام دنیا برای اهل سیر و گردش کشف شده و جزیره خضرائی با

آن صفات که در قصه خیالی بافته‌اند، وجود ندارد، لذا ما صرف نظر می‌کنیم و عمر خود را به این مهمات ضایع نمی‌کنیم. و چند قصه دیگر به این قصه ملح کرده که صدق و کذب آن معلوم نیست. و لذا ما می‌پردازیم به باب بعد:

باب علامات ظهوره

علامات ظهور و نشانه‌های وقت ظهور او از قبیل دجال و سفیانی و غیر آن و در اینجا نشانه‌هایی از قیامت ذکر شده

بدانکه مجلسی در اینجا نشانه‌هایی برای ظهور مهدی نوشته و اخبار زیادی جمع نموده است. و این روایات دردی را دوا نمی‌کند، و مجهولی را معلوم نمی‌سازد. زیرا این نشانه‌ها بر چند قسم است:

بعضی از آنها سخن از بدی زمان و خرابی امور است که همیشه بوده و خواهد بود چه مهدی وجود داشته باشد و چه وجود نداشته باشد مانند اینکه در خبر دوم رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: زنان شما بد می‌شوند و جوانان شما فاسق می‌شوند و امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌کنید. عرض شد یا رسول الله این خواهد شد؟ فرمود: بلی و بدتر از این، چگونه خواهید بود هنگامیکه امر به منکر و نهی از معروف کنید عرض شد: یا رسول الله، چنین خواهد شد؟ فرمود: بلی و بدتر از این که معروف را منکر می‌بینید و منکر را معروف. و در خبر دیگر از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده که فرمود: دانش برطرف شود و جهل آشکار گردد و قاریان زیاد ولی عمل به قرآن کم و کشتار زیاد و فقیهان هدایت کننده کم و فقهاء گمراه خائن زیاد و شاعران بسیار و

امت تو قبرهاي خود را محل عبادت و قرآن ها را زينت و مساجد را زينت کنند و جور و فساد بسيار باشد و منکر آشکار گردد و امت تو به آن امر کند و از معروف نهي کنند و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفاء کنند و امرا کافر و سران و متصدیان فاجر و اعوان ایشان ستمگر و صاحبان ردي فاسق گردند که این علامات قبل از اسلام و بعد از اسلام بوده و مربوط به زمان ظهور مهدي نيست، و غالب روايات این باب از این قبيل است.

قسم ديگر، اخباري است که تمام این احاديث را رد کرده که امام علم غيب ندارد و از آینده بي اطلاع است، و چون این اخبار و موافق با قرآن بوده که مي فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل: 65)

«در آسمانها و زمين کسی غيب نمي داند جز خدا».

لذا در همین اخبار استشهاد به قرآن شده است مانند خبر هفتم که حضرت رضا مي فرماید: «علی بن ابی حمزة بطائني دروغ به امام جعفر جدم بسته است که از قول او نقل کرده و پدرم را قائم خوانده زیرا حضرت صادق طبق آية قرآن، اطلاعي از آینده ندارد چنانکه خدای تعالی در آية 9 سورة احقاف به رسول خود فرموده:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاءِ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾

(الأحقاف: 9).

«بگو: من از میان پیامبران [پديده ای] نو ظهور نيستم و نمي دانم که با من و شما چگونه رفتار خواهد شد».

و چنین خبری تمام اخبار این باب را تکذیب می‌کند و ضد تمام این اخبار است. و عجب است که علمای شیعه توجه به این ضد و نقیض نداشته و ندارند و گرنه این اخبار را جمع نمی‌کردند، مثلاً در خبر بیست و ششم همین باب راوی از علی زمان خروج دجال را سؤال نموده و آن حضرت در جواب فرموده: «ما المسؤول أعلم من السائل». یعنی من خبر از خروج دجال ندارم.

و در خبر 43 می‌گوید: قبل از قیام قائم در پنجم ماه رمضان کسوف خورشید پیش می‌آید، ولی در خبر 41 می‌گوید: خسوف ماه در پنجم و خسوف خورشید در پانزدهم است. و در خبر 48 نیز گوید: خسوف خورشید. و در بر 67 می‌گوید: کسوف خورشید در نیمه رمضان، و ماه در آخر آن و همچنین خبر 82 و 84. نویسنده گوید: در اینجا بی‌مناسبت نیست روایتی را که شیعه و سنی آن را از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- مکرر در کتب خود نقل کرده و قبول دارند. بیاوریم. متن روایت را از وسائل الشیعه که مورد قبول شیعه است می‌آوریم: «لما مات إبراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم انكسفت الشمس فقال الناس: انكسفت الشمس لفقدهن رسول الله صلى الله عليه وسلم المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أيها الناس! إن الشمس والقمر آيتان من آيات الله يجريان بأمره، مطيعان له، لا ينكسفان لموت أحد ولا لحياته، فإذا انكسفتا أو واحدة منهما فصلوا، ثم نزل فصرى بالناس صلاة الكسوف». چون فرزند رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- ابراهیم، از دنیا رفت، خورشید گرفت، مردم گفتند: خورشید گرفته برای وفات فرزند رسول خدا -صلی الله علیه وسلم-، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- منبر رفت، پس خدا را احمد و ثنا کرد، سپس فرمود: ای مردم،

خورشید و ماه دو نشانه از قدرت خدایند، به امر او جاریند و فرمانبردار او می‌باشند، برای موت کسی نمی‌گیرند و برای حیات او نیز نمی‌گیرند، پس چون خورشید و ماه یا یکی از این دو گرفت نماز بخوانید، سپس از منبر فرود آمد و با مردم نماز خواند نماز کسوف». و بر فرض اگر طلوع خورشید از مغرب از علائم قیامت باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده در این صورت نیز هیچ ارتباطی به امام زمان شیعه ندارد. بلکه مخالف با آن است.

قسم دیگر، اخباری است که جعل گویی و مبهم گویی است و چیزی از آنها بدست نمی‌آید مانند اینکه در بسیاری از آنها می‌گوید: بین بنی فلان و بنی فلان حرب است و بنی فلان چه خواهند کرد و انقضای ملک بنی فلان، و هكذا. و این مجمل گویی را همه کس می‌تواند بهم بیافد. بالأخره از مجموع این اخبار دلیلی که موجب رشد و هدایت باشد نیست و برای کسی فرجی نیست. بخصوص که در بین راویان آنها جعلین و کذابین نیز وجود داشته باشند.

قسم دیگر، اخباری است که مجهولی را به مجهول دیگر موت کرده مانند آنکه می‌گوید: نشانه قیام مهدی، قیام قیامی و یا قیام حسنی و یا خسف فلان زمین و یا خروج دجال و یا صیحة آسمانی است. کسی نبوده پرسد: خوب قیام یمانی کی؟ و یا قیام حسنی کی است؟ و هكذا که این اخبار رجما بالغیب است.

قسم دیگر، اخباری است که وقت قیام را معین کرده ولی برخلاف درآمده، اضافه بر اینکه مخالف است با روایات «کذب الوقاتون»، مانند خبر هشتم که می‌گوید: حضرت باقر فرموده: اولین علامات فرج سال 195 می‌باشد و

در سال 198 چنین خواهد شد و در سال 199 خدا بلا را برطرف می‌کند ان شاء الله، و ان شاء الله‌ها گذشت و خبری نشد. و در خبری از حضرت علی خبر داده که هرگاه سلاطین بنی‌العباس کشته شدند قائم قیام می‌کند در حالیکه هفتصد سال است سلطان بنی‌العباس کشته شده و قائم قیامت نکرده است. معلوم می‌شود این اخبار از جعل راویان است و اگر ائمه گفته باشند، چون علم غیب مخصوص خداست، خدا خواسته که مدعیان علم غیب برای ائمه رسوا گردند. و یا در خبری می‌گوید: در سال 200 خدا هر کاری بخواهد می‌کند. نویسنده گوید: در سال‌های دیگر نیز هر کار خدا بخواهد می‌کند. بهر حال اگر ائمه می‌خواستند از آینده خبر دهند و علم غیب داشتند خوب بود از مکشوف شدن برق خبر دهند و کیفیت ایجاد برق را به مردم یاد دهند که مردم محتاج به فلان مخترع غیرمسلمان نباشند و یا میکروپ را کشف می‌کردند که دیگر نوبت به پاستور نرسد و هکذا. اما چه فایده که تمام اصحاب ائمه و پیروان ایشان تا زمان ما مردمی کم‌سواد بوده و به همین موهومات دل خود را خوش کرده‌اند. بهر حال راویان این اخبار مردمانی بوده‌اند کم‌سواد و یا بی‌سواد و آنزمان نه دانشگاهی بوده و نه حوزه علمیه. گوینده هر چه خواسته گفته و راوی شنونده هم بدون تأمل پذیرفته است. یکی از راویان مجلسی در این باب عمر بن سعد قاتل امام حسین است که روایتی را از او نقل می‌کند در حالیکه عمر بن سعد حضرت حسین را امام نمی‌دانست، اینان احوال امام دوازدهم خود را می‌خواهند از خبر او درآورند. و در خبر دیگر از معمر بن یحیی بن سام مجهول

الحال نقل کرده که امام باقر فرموده: گویا می‌بینم قومی در مشرق خروج کرده اند و حق را طالبند، به آنان حق داده نمی‌شود تا قیام کنند و حق را بگیرند و حق را ندهند مگر به صاحب شما. مجلسی می‌گوید: این کمالات اشاره است به دولت صفویه خدا آن را محکم کند و به دولت قائم وصل کند. و خیال کرده دولت صفویه با آن همه جنایات طالب حق بوده و به مهدی وصل شوند و به مهدی برسارند. مانند زمان ما که دم می‌گیرند که خدایا خدایا تا انقلاب مهدی فلانی را نگاه دار. ما می‌گوئیم: خدایتعالی در چندین آیه فرموده: کسی علم غیب ندارد جز خدا. از کجا باور کنیم که این اخبار به غیبی که ناقلان اخبار نقل کرده اند راست و واقع خواهد شد؟ چگونه فلان امام علم غیب دارد و دیگران ندارند؟! اگر کسی بگوید: فلان امام گفته است آمدن سفیانی و صیحة آسمانی حتمی است، ما می‌گوییم: خیر حتمی نیست و واقع نخواهد شد، شما چه دلیل بر صدق خبر سفیانی و صیحة آسمانی و کذب اخبار دیگران دارید. اگر کسی بگوید: روزی خواهد آمد که تمام زمین اسفالت شود و به تمام خانه‌ها لولة گاز کشیده شود و برای همه نفت مجانی شود و این حتمی است، شما چه دلیلی بر کذب این خبر دارید چه فرق دارد خبر غیبی فلان امام با خبر غیبی فلان دکتر و یا فلان مهندس. باید گفت: هیچکدام مدرک آسمانی ندارد و سخنی رجما بالغیب گفته شده ممکن است همه دروغ درآید و ممکن است بعضی راست درآید. بعلاوه در خود بعضی اخبار که برای علم غیب نسبت به امام دلیل می‌آورند تناقض است مثلا در جلد اول کافی ص 257 از

سدير روايت کرده که گفته: من و ابوبصير ويحيي البزاز و داود بن كثير در مجلس حضرت صادق بودم که: «إذ خرج إلينا وهو مغضب فلما أخذ مجلسه قال: يا عجباً لأقوام يزعمون أنا نعلم الغيب، ما يعلم الغيب إلا الله عزوجل لقد هممت بضرب جاريتي فلانة فهربت مني فما علمت في أي بيوت الدار». باید گفت: جائي که خدا به پیغمبر فرموده: بگو: من غیب نمی‌دانم با اینکه مورد وحی بوده، در این صورت تکلیف امام که مورد وحی نیست روشن است. بخصوص که در بین راویان این اخبار و مجهولي و یا جعلين و یا غلاة و ضعفاء بسیارند.

و بدانکه در این روایات برای علامات ظهور به آیاتی از قرآن استناد شده که نامربوط است. اگرچه پاره‌ای از این روایات که به آنها استناد شده مربوط به علائم ظهور نیست و مجلسی بی‌خود آنها را در این باب آورده است. بهرحال آیاتی که راجع به این موضوع آورده‌اند ما ذیلاً به نظر خواننده می‌رسانیم:

خداوند در سورة انعام آية 37 فرموده:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الأنعام: 37).

«(مشرکین) گفتند: چرا بر محمد آیه و معجزه‌ای از پروردگارش نازل نشد؟ بگو: محققاً خدا قادر است بر اینکه آیه‌ای را نازل کند ولیکن اکثر ایشان نمی‌دانند.»

چون مشرکین درخواستها و توقعات بیجا مانند نزول فرشته داشتند چنانکه در آية 8 همین سوره ذکر شده است و گاهی به پیغمبر می‌گفتند: چرا معجزاتی که به سایر انبیاء داده به شما داده نمی‌شود، لذا در این آیه خدا فرموده: بگو که معجزه کار خدا و مقدور

او است و باختیار پیامبران نیست، و درخواستهای بیجای مشرکین نتیجه‌ای جز گرفتاری و عذاب برای ایشان نخواهد داشت. حال درباره آیه به این روشنی ابی‌الجارود از حضرت باقر نقل کرده که منظور از ﴿آیة﴾ در این آیه، دابة الأرض و دجال و نزول عیسی و طلوع خورشید از مغرب است.

آیه دیگر که باز ابی‌الجارود از حضرت باقر نقل کرده و آنرا مجلسی جزء علائم ظهور آورده آیه 65 سورة انعام است که می‌فرماید:

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ (الأنعام: 65).

«بگو: خداست که قادر است بر آنکه عذابی از بالای سر و یا از زیر پایتان بر شما بفرستد (مانند باران سیل آسا و یا ایجاد زلزله) و یا لباس تفرقه به شما بپوشاند و شما را شیعه شیعه کند و بچشاند به بعضی از سطوت بعض دیگر را بچشاند».

چنانکه ملاحظه می‌شود معنای آیه روشن است ولی از قول امام آمده که: «منظور از ﴿عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ﴾ دجال و صیحه است و منظور از ﴿مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ﴾، به زمن فرو رفتن است. باید گفت: انحصار آیه به این چیزها غلط است، و آیه عام است.

آیه دیگر، آیه 24 سورة یونس:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا

فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ ﴿يونس: 24﴾.

«همانا مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که ما از آسمان نازل کرده باشیم پس به آن مخلوط گردد روئیده شده زمین از آنچه انسان و حیوان می‌خورد تا هنگامیکه زمین زینت خود را بگیرد (سبز و خرم شود) و آراسته گردد و اهل آن گمان کنند که ایشان بر آن توانایی دارد امر ما در شب و یا روز بیاید و همه را درو کند که گوید: دیروز چیزی نداشته این چنین آیات را بیان می‌کنیم برای مردمی که فکر می‌کنند».

حق تعالی در این آیه حیات دنیا را تشبیه کرده به سبزه‌هایی که آب باران بر آن ببارد و خوش و خرم شود سپس بلائی برسد و آن را نابود کند و وجه تشبیه این مثل، در رجاء و یأس است همانطوریکه صاحب بستان به آن سبزه و باران امیدوار است ولی عاقبت به یأس می‌رسد همینطور دنیاطلبان حوادث بیماری و مرگ ایشان را به یأس می‌رساند. و البته وجه تشبیه را چیزهای دیگر نیز می‌توان گفت. ولی مجلسی از حضرت باقر روایت کرده که منظور از: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا...﴾، آل عباس است که به سلطنت برسند و صیحه‌ای ایشان را بگیرد و جمعیت شان را از بین ببرد. شما را به خدا ملاحظه کنید چگونه اینان با آیات بازی کرده‌اند.

آیه دیگر، سوره یونس آیه 50:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ
الْمُجْرِمُونَ﴾ (یونس: 50).

«بگو: آیا فکر کرده و با چشم دل دیده‌اید که اگر عذاب خدا شبانه و یا روز بیاید چه چیز را مجرمین از آن بشتاب می‌خواهند».

مقصود آیه جواب کفار است که عجله می‌کردند و می‌گفتند: پس چرا عذاب خدا نیاید پس کی می‌آید، ولی ابی‌الجارود از حضرت باقر روایت کرده که منظور از عذاب در این آیه عذاب در آخرالزمان است، باید گفت: اولاً این چه ارتباطی به مهدی و علائم ظهور دارد و ثانیاً آیه عام است، گویا این راویان بغیر از تخریب آن، هدف دیگری نداشته‌اند. اما مجرمین عجله بقیام قیام داشتند.

آیه دیگر، سوره بقره، آیه 155:

﴿وَلَتَبْلُوَنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ (البقرة: 155).

«و البته شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و نفوس و محصولات امتحان می‌کنیم، و صابران (در این راه) را بشارت ده».

در این آیه خطاب «کم»، به حاضرین زمان رسول خدا و سایر مؤمنین تا قیامت است چنانکه در آیات قرآن ذکر شده خدا همه مردم را امتحان و آزمایش خواهد کرد. ولی در این باب، مجلسی از امام روایت کرده که منظور از «جوع» در این آیه، گرسنگی قبل از قیام قائم، و منظور از «خوف»، خوف پس از قیام او می‌باشد. و مجلسی در این آیه چند نوع روایت ذکر نموده است.

آیه دیگر، سوره فصلت، آیه 53:

﴿سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾

(فصلت: 53)

«بزودی نشانه‌های قدرت مان را در آفاق و در خودشان به ایشان بنمایانیم تا برای ایشان روشن شود که اوحق است».

و منظو را از «او» خدا و یا قرآن است، یعنی هر چه زمان جلو رود و آیات انفس و افق بیشتر کشف گردد حقانیت قرآن بهتر ثابت می‌گردد. ولی مجلسی در اینجا روایت کرده که امام گفته: منظور از ﴿أَنَّهُ الْحَقُّ﴾، مهدی و ظهور اوست که مردم بفهمند آن حق است حال مهدی را از کجای آیه فهمیده می‌شود معلوم نیست.

آیه دیگر سورة آل عمران، ای 179:

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ

الطَّيِّبِ﴾ (آل عمران: 179).

«خدا چنین نبوده که (شما) مؤمنین را بر آنچه هستید رها کند (یعنی شما را بحال خود وا نمی‌گذارد بلکه حوادثی پیش می‌آورد) تا اینکه پلید را از پاک جدا کند».

معنای آیه روشن است و می‌گوید: خدا صحنه‌ها و حوادثی را پیش خواهد آورد تا مؤمنین قلبی و دروغی و ادعایی از مؤمنین حقیقی ممتاز شناخته شوند. ولی مجلسی از حضرت صادق روایت کرده که یک نفر منادی از آسمان ندا کند ای اهل حق جدا شوید و ای اهل باطل جدا شوید. باید گفت: این معنا خلاف آیه است و بعلاوه ربطی به مهدی ندارد.

آیه دیگر، سورة نساء، ایة 47:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ
أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا﴾ (النساء: 47).

«ای کسانی که دارای کتابید، به آنچه نازل نمودیم در حالیکه تصدیق می‌کند آنچه را (یعنی کتابی را) که با شما است، ایمان آورید، پیش از آنکه صورتهایی را محو کنیم و به عقب برگردانیم.»
از حضرت باقر روایت است که گفته: این آیه درباره جیش سفیانی نازل شده است. حال به چه دلیل، معلوم نکرده است.

آیه دیگر، سوره بقره، آیه 222:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ (البقرة: 222)

«خداوند توبه‌کنندگان و تطهیرکنندگان را دوست می‌دارد».

حضرت صادق گفته: منظور از توابین در این آیه، لشکر یمانی و خراسان و نظائر ایشان از آل محمد می‌باشند. شما را به خدا ملاحظه کنید چگونه این راویان از قول حضرت صادق با قرآن بازی کرده‌اند.

آیه دیگر، سوره بقره، آیه 149:

﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ (البقرة: 148).

«هر جا که باشید خدا شما را جمع خواهد نمود».

این آیه اشاره به قیامت است، ولی مجلسی روایت کرده که منظور از آوردن و جمع خدا مردم را، هنگام ظهور مهدی است. باید گفت: «ألا لعنة الله على الكاذبين».

آیه دیگر، سوره مریم، آیه 37:

﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ

عَظِيمٍ﴾ (مریم: 37).

بررسی دعای ندبه

«پس این احزاب میان خود اختلاف نمودند
پس وای بر آنانکه کافرند از محضر روز
بزرگ».

خداوند پس از آنکه سرگذشت عیسی -علیه السلام- را در آیات قبل بیان کرده که او بنده خداست و خدا فرزند ندارد، در این آیه فرموده، پس احزاب و فرقه‌ها درباره عیسی -علیه السلام- به اختلاف پرداختند و هر حزبی برای خود اعتقادی غیر از حزب دیگر درست نمود. بهرحال جمیع مفسرین این آیه را درباره حضرت عیسی -علیه السلام- دانسته‌اند. ولی مجلسی روایت کرده از حضرت باقر که این آیه درباره مردی است از اهل دمشق که او و کسانی که با او هستند قبل از ظهور مهدی کشته خواهند شد و آن مرد از طایفه بنی ذنب الحمار است. شما را به خدا ملاحظه کنید که چگونه این راویان از قول ائمه، قرآن را ملعبه و بازیچه خود نموده و هر چه خواسته گفته‌اند. بهرحال ما تا اینجا آیات مورد استناد را آوردیم. و البته چند آیه دیگر نیز برای علائم ظهور ذکر شده که نامربوط است و تناسبی ندارد، هر که خواهد رجوع کند. و آن آیات عبارت است از آیه 51 سوره سباء، و آیه 1 سوره معارج، و آیه 4 سوره شعراء.

**باب یوم خروجه و مایحدث عنده و مدّه ملکه
روز خروج مهدی و حوادث وقت آن و مدت سلطنت
او**

در این باب مجلسی اخباری آورده که اکثر آن مخالف سنت الهی و مخالف قرآن است. و مقداری از این اخبار هم بی‌فایده و مهملات است. و اینجا 84 خبر آورده است از همان

راویان خراب. ما یک یک از این اخبار را به نظر خوانندگان می‌گذاریم تا خود قضاوت کنند. متأسفانه در این باب و سایر ابواب مکررات زیاد است. یک خبر را در ده باب و بیست محل تکرار کرده‌اند.

خبر اول، از حضرت صادق روایت کرده که قائم روز جمعه خروج می‌کند و در خبر هفدهم از حضرت باقر روایت کرده که او روز شنبه خروج می‌کند. در حالیکه این دو خبر ضد و نقیض مجهولی را معلوم نکرده‌اند.

خبر دوم، خنده‌آور و خرافتی است در وصف حجرالأسود می‌گوید: از بالای رکنی که حجرالأسود است مرغی پائین می‌آید و اول کسی است که با قائم بیعت می‌کند و قسم به خدا آن مرغ جبرئیل و حجت بر قائم است. اینجا قسم برای چه و حجت برای که هست معلوم نکرده است. باید پرسید: مگر بر غیر پیغمبران هم جبرئیل نازل می‌شود؟!.

خبر سوم، دروغی است برخلاف سنت الهی، زیرا می‌گوید: قائم وقت ظهورش در صورت جوان چهل ساله می‌باشد. در صورتیکه قرآن سوره یس آیه 68 فرموده:

﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْلَمُونَ﴾ (یس: 68)

«هر که را عمر زیاد کنیم در خلقت او نقصان آوریم، آیا به عقل در نمی‌یابند».

﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (الأحزاب: 62).

«و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت».

خبر چهارم، از علی بن ابراهیم است که قائل به تحریف قرآن است و قرآن را تحریف کرده، و او از کذابان و غالیانی مانند عمرکی و محمد بن جمهور و دیگران نقل کرده

یک مطلب خرافای را می‌گوید: امام فرموده: حم عسق شمارة سال قائم است و ق کوهی است محیط به دنیا از زمرد سبز که سبزی آسمان از آن کوه است. باید گفت: زنده باد چنین دریای علم! و نیز گوید: علم هر چیزی در عسق است. نویسنده گوید: از چنان راویانی بهتر از این معلومات صادر نمی‌شود.

خبر پنجم، راوی به حضرت صادق گفته: تو صاحب مائی؟ او گفته: من صاحب شمایم و من شیخ کبیر یعنی پیرمردم، ولی صاحب شما جوان تازه‌ای است، یعنی صاحب شما برخلاف سنت الهی، پس از هزاران سال اگر راست باشد جوان است. خبر ششم، برخلاف چندین آیه قرآن است، زیرا می‌گوید: خدا مردی را در آخرالزمان مبعوث می‌کند تا بمیل و یا کراهت و زور مردم را به دین وارد کند و کافری در زمین نمی‌ماند مگر آنکه ایمان می‌آورد و تمام درندگان با هم صلح می‌کنند. باید گفت: این برخلاف آیات زیادی از قرآن است که می‌گوید: در دین کراهت و زور نیست و آیاتیکه می‌گوید: محمد -صلی الله علیه وسلم- حق اکراه ندارد و اگر مردم دعوت او را نپذیرفتند و ایمان نیاورند وظیفه او جز ابلاغ چیزی نیست. و برخلاف دو آیه از سوره مائده است که فرموده:

﴿وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 64)

«و بین ایشان عداوت و کینه انداختیم تا روز قیامت».

و برخلاف آیاتی است که می‌گوید: بشر در اختلاف است و ایمان جبری ارزشی ندارد و خدا آن را نخواسته است.

خبر هفتم، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: مهدی و امر او را خدا در یکشب اصلاح

می‌کند، حال از راویان مجهول الحال خرافی باید پرسید: این خبر را برای ما معنی کند آیا مگر فاسد است که اصلاح می‌کند؟!

خبر هشتم، راویان غالی مسلک روایت کرده‌اند از مفضل بن عمر که اهل غلو و از پیروان ابوالخطاب خبیث بوده و علمای رجال شیعه مانند نجاشی و علامه حلی او را فاسد المذهب معرفی کرده و گفته‌اند به کتب او اعتمادی نیست، متأسفانه کتب شیعه مملو است از احادیث او، بهرحال این شخص از حضرت صادق روایت کرده که قائم چون قیام می‌کند می‌گوید: چون ترسدم فرار کردم، پس خدا مرا حکم داد و از پیغمبران مرسل مرا قرار داد. باید گفت: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكٰذٰبِيْنَ.**

خبر نهم، ایضا همان مفضل بن عمر که در بالا حال او ذکر شد، پس از طول و تفصیلی گوید: حضرت صادق فرموده: وقت قیام او دوازده پرچم بالا می‌رود که معلوم نیست کدام پرچم از کدام کس است، راوی غالی گوید: پس من گریه کردم، امام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گوید: گفتم: از سخن شما که دوازده پرچم بلند می‌شود تا آخر. باید به راوی خرافی گفت: دوازده پرچم بلند می‌شود گریه ندارد، اگر از گمراهی خودت می‌ترسی که زمان حضرت صادق امام قائمی قیام نکرده.

خبر دهم، روایت کرده یک نفر غالی یعنی اسدی از کذابی بنام سهل بن زیاد از حضرت جواد که فرموده: مقصود از آیه 149 سوره بقره که می‌فرماید:

﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (البقرة: 148)

بررسی دعای ندبه

«سبقت جوئید در کارهای نیک که هر جا باشید خدا شما را گرد آورد زیرا خدا بر هر چیز توانا است».

یعنی خدای تعالی شما را برای قیامت و حساب می‌آورد و جمع می‌کند و حاضر می‌گرداند، ولی در اینجا کذاب مذکور روایت کرده که مخاطبین ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ نیستند بلکه سیزده نفری است که موجود نبودند و پس از هزاران سال بدور مهدی جمع می‌شوند، (باید گفت: راوی می‌خواهد بگوید: حضرت جواد زبان عربی نمی‌فهمد و مخاطب را از غیرمخاطب تشخیص نمی‌دهد). بهر حال می‌گوید: چون ده هزار بدور او جمع شوند آن قدر می‌کشد و همواره می‌کشد تا اینکه خدا راضی گردد، عبدالعظیم حسنی گفت: از کجا می‌فهمد که خدا راضی شده؟ امام گفت: خدا در قلب او رحمت می‌اندازد (معلوم می‌شود که دل او رحمت نداشته تا انداخته) و چون وارد مدینه شود لات و عزی را از قبر بیرون می‌آورد و آتش می‌زند. مجلسی گوید: مقصود از لات و عزی دو بت قریشند یعنی، شیخین ابابکر و عمر (رضی الله عنهما). نویسنده گوید: همین راویان منافق بوده‌اند که دور امام را می‌گرفتند برای تفرقه در بین مسلمین و این چنین روایات می‌ساختند.

خبر یازدهم، مفضل بن عمر که یکی از غلاة است، سؤالی کرده و امام جوابی داده و بدون رضایت الهی آیه 8 سورة مدثر که راجع به قیامت است به مهدی تأویل کرده. سورة مدثر از سوره‌های اولیه است که به پیغمبر نازل شده که خدا در آیه 8 و 9 و 10 آن به رسول خود فرموده:

﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ﴾ (المدثر: 8-10).

«پس چون در صور دمیده شود، پس آن وقت همان روز سخت است که بر کافران آسان نیست».

ولي شيخ طوسي و مفضل گفته‌اند که راجع به مهدي است، کفاريکه خدا و رسول و قيامت را قبول ندارند آية مهدي را بر ايشان بخوان. حال چرا اين راويان فکر خود را بکار نينداخته‌اند خدا مي‌داند.

خبر دوازدهم و سيزدهم، يك عده راويان غالي روايت کرده‌اند و آية 4 سورة شعراء را بدون تناسب با بني‌اميه و قائم تطبيق کرده‌اند. خدا مي‌فرمايد:

﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ (الشعراء: 4)

«اگر بخواهيم بر اين كفار عذابي نازل گردانيم تا ناچار خاضع شوند و ايمان آورند».

ولي راويان غالي گفته‌اند منظور آن است که بني‌اميه را بترسان که مهدي مي‌آيد، آيا قرآن براي خود سران آمده که هر چه بخواهند بگويند و يا براي «لعلهم يتفكرون».

خبر چهاردهم، يك عهده غلاة از علي روايت کرده که فرج و قيام قائم در سه چيز است: در اختلاف اهل شام و پرچمهاي سياه از خراسان و فزع در ماه رمضان، سؤال شده از فزع ماه رمضان و امام بدون مناسبت آية 4 سورة شعراء را که در خبر قبل بيان شد، براي ايشان خوانده است.

خبر پانزدهم، مانند خبر 14 می‌باشد.
خبر شانزدهم، نشانه قائم را از حضرت رضا خواسته‌اند؟ و او در جواب فرموده: پیری است جوان و با مرور ایام پیر نمی‌شود. و این برخلاف سنت إلهی است و یقنا از جعل راویان خدانشناس است.

خبر هفدهم، علی بن ابی‌حمزة بطائنی که ائمه 12 گانه را قبول ندارد. از امام نقل کرده که قائم روز شنبه قیام می‌کند برخلاف خبر اول، و اینجا روایت کرده که روز عاشورا قیام می‌کند برخلاف روایات دیگری که می‌گوید: ماه شعبان و رمضان قیام می‌کند.
خبر هیجدهم، همان خبر دوم است که مکرر شده است.

خبر نوزدهم، از حضرت صادق روایت کرده‌اند که مهدی طبق قانون داود و سلیمان و کتاب تورات قضاوت می‌کند، کسی نبوده از این کذاب پرسد: مگر مهدی یهودی است.
خبر بیستم، روایت کرده‌اند که بر شمشیر مهدی هزار کلمه نوشته شده، معلوم نیست چه فایده‌ای دارد.
خبر بیست و یکم، خرافتی مانند خبر دهم است.

خبر بیست و دوم، از حضرت صادق روایت کرده که مهدی بقدر عمر ابراهیم خلیل عمر می‌کند یعنی 120 سال و در صورت سی سال ظهور می‌کند. و این برخلاف حس دروغ درآمده اگر مهدی وجود داشته باشد.

خبر بیست و سوم و بیست و چهارم، مانند خبر 22 می‌باشد.

خبر بیست و پنجم، راوی آن منصور دوانقی است که ائمه را قبول نداشته چه برسد به

مهدی، بهرحال در این روایت منصور به سیف بن عمیره گفته که یک نفر منادی از آسمان ندا می‌کند به اسم شخصی از اولاد ابی‌طالب، سیف در جواب گفته: آیا احدی چنین چیزی را روایت کرده؟ منصور گفته: آری من با گوش خود شنیدم، سیف راوی حدیث گفته: من که تاکنون چنین چیزی نشنیده‌ام، منصور گفته: اگر چنین ندائی از آسمان شود من اول اجابت کننده آن خواهم بود.

خبر بیست و ششم، مکرر خبر دهم است. باضافه جمله: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾ (البقرة: 148) «پس به [سوی] نیکیها بشتابید». را که در همان آیه است «خیرات» را به معنای ولایت دانسته است در صورتیکه جمع است و ولایت مفرد است. معلوم می‌شود راوی امام را جاهل به لغت عربی می‌دانسته است.

خبر بیست و هفتم، راوی به حضرت صادق گفته، همانا حضرت باقر، خروج سفیانی و ندای آسمانی و طلوع خورشید و چیزهای دیگر را حتمی خوانده است. حضرت صادق فرموده: و اختلاف بنی‌مروان و قتل نفس زکیه و خروج قائم نیز حتمی است. راوی گفته: ندای آسمانی چگونه است؟ فرمود: اول روز ندا شود از آسمان که هر قومی آن را به زبان خود می‌شنوند که آگاه باشید حق در علی و شیعه او است، سپس در آخر روز شیطان ندا کند که آگاه باشید حق با عثمان و شیعه او است. نویسنده گوید: این راویان اختلاف‌انداز می‌خواهند که اگر هزار سال دیگر کسی قیام کند باز جنگ و اختلاف علی و عثمان باقی باشد.

خبر بیست و هشتم، در این خبر ندای آسمانی را برخلاف خبر 27 بیان کرده گوید: ندائی است

بررسی دعای ندبه

که دور و نزدیک می‌شنوند که برای مؤمنین رحمت و برای کافرین عذاب است. راوی گفت: چه ندایی است؟ فرمود: در ماه رجب سه نداء از آسمان شود: یکی: **ألا لعنة الله على القوم الظالمين**. دوم: **أزفت الأزفة يا معشر المؤمنين**، سوم، بدن ظاهری در چشمه خورشید است که ندا کند این امیرالمؤمنین است که برای هلاک ظالمین برگشته است. نویسنده گوید: عقل راویان به بیش از این مطالب نرسیده است.

خبر بیست و نهم، روایت کرده محمد بن علی الکوفی کذاب از مجهول دیگر که شب 23 ندا شود به اسم قائم، و روز عاشورا قیام کند. اما معلوم نکرده بیست و سوم از چه ماه؟! نویسنده گوید: لابد عجله داشته است.

خبر سیام، حضرت باقر گفته: در کنار جبرئیل در روز شنبه قیام می‌کند. ولی خبر اول حضرت صادق گفته بود روز جمعه قیام می‌کند. یکی از راویان این روایت محمد بن سنان، از کذابان مشهور است.

خبر سی و یکم، راوی آن علی بن ابی حمزة خبیث است که مانند خبر بیست و هفتم از حضرت صادق نقل کرده ندا بنام علی و عثمان شود. یعنی جنگ عثمان و علی هنوز باقی باشد.

خبر سی و دوم، معلوم نیست از کدام امام است. و گوید: بین مشرق تا مغرب ندایی از آسمان شود که هر خفته‌ای بایستد و هر قائمی بنشیند و آن صوت جبرئیل است. اما چه می‌گوید: معلوم نکرده. باید به این جعلین گفت: زمین کروی است و بین مشرق تا مغرب معنای صحیحی ندارد. اینان جبرئیل را هم که امین وحی بوده بازیچه خود کرده‌اند.

خبر سي و سوم، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: بين ركن ومقام ابراهيم با قائم بيعت شود و قائم سه اسم دارد: احمد و عبدالله و مهدي، نویسنده گوید: این خبر رد می‌کند آن مهدي را که نامش محمد بن الحسن باشد که در اخبار دیگر ذکر شده است. و بعلاوه در این روایت مهدي را از اسماء او خوانده است. باضافه این روایت مخالف است با روایاتی که در باب نهی از تسمیه ذکر شد که حرام است نام او را ببرند عجب است که این ضد و نقضها را مجلسی در اینجا توجیه نکرده است.

خبر سي و چهارم، ضد بسیاری از آیات قرآن است، زیرا می‌گوید: مهدي آنقدر مردم را می‌کشد که دیگر کافري باقي نماند و همه به دین محمدند. و نیز در این خبر می‌گوید: مهدي به قانون سلیمان و داود و سیره ایشان یعنی سیره یهود عمل می‌کند. باید گفت: این جعلان می‌خواهند انبیای بزرگ الهی را هم آدمکش معرفی کنند. با اینکه تمام انبیاء در مقابل کفر و عناد مردم، وظیفه‌ای جز ابلاغ پیامهای الهی نداشتند، و آدمکشی برخلاف سیره تمام انبیاء بوده است. معلوم نیست این راویان برای چه این همه علاقه به آدمکشی داشته‌اند؟!.

خبر سي و پنجم و سي و ششم، می‌گوید: مهدي هفت سال ریاست می‌کند ولي در سال وتر یعنی طاق قیام می‌کند. باید از ایشان پرسید: آیا مهدي برای هفت سال ریاست این همه آدم می‌کشد؟!.

خبر سي و هفتم، همان خبر دهم و بازي با قرآن است که در اینجا مکرر شده.

خبر سي و هشتم، حضرت صادق طبق نقل غالياني مانند محمد بن فضيل، فرمود: اگر قيام کند مردم گویند: اين کجا بود که در اين مدت طويل استخوانهايش پوسيده بود. خبر سي و نهم، مکرر خبر هشتم است. خبر چهلّم، راويان مجهولي روايت کرده اند که مردی به حضرت صادق گفت: عموم مردم ما را سرزنش ميکنند و ميگویند شما چنين گمان ميکنيد که منادي از آسمان بنام صاحب الامر ندا ميکند. امام که تکیه کرده بود نشست و غضب کرد و گفت: از قول من نگوئيد بلکه از قول پدرم بگوئيد که در سورة شعراء آية 4 فرموده:

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ﴾ (الشعراء: 4)

«اگر بخواهيم از آسمان آيه اي بر ايشان نازل ميکنيم.»
که در خبر 13 بطلان اين خبر آشکار گرديد و قبلًا نيز گفتيم که اين آيه بر رد مهدي ميباشد.

خبر چهل و يکم، مانند خبر قبل است. خبر چهل و دوم، علي بن ابي حمزة بطائني واقفي منکر قائم روايت کرده از حضرت صادق که فرمود: هرگاه عباسي به منبر مروان برود، ملک بني العباس از بين مي رود. و پدرم حضرت باقر به من گفت که ناچار آذربايجان مال ما است، هرگاه چنين شد، پلاس خانه هایتان باشيد و در بيداء که بياباني است خسفي شود. پس هر گاه متحرکي حرکت کرد به سوي او بشتابيد و اگرچه با زانو و سينه خيز باشد، و قسم به خدا گويامن او را مي بينم بين رکن و مقام که مردم با او بيعت کنند بر کتاب جديد، بر عرب شديد است و فرمود: واي بر عرب از شري

که نزدیک شد. نویسنده گوید: این پریشان گویی را باید راوی یاید معنی کند. ملک بنی‌العباس هفتصد سال است برجیده شده است، ولی روایات طمع داران هنوز در کتابها باقی مانده است. آنچه ناگوار است آنکه این مهملات را به اسم دین نگهداری می‌کنند.

خبر چهل و سوم، می‌گوید، ندا شود به اسم قائم و او پشت مقام است، پس جبرئیل بیاید و با اکراه با او بیعت کند.

خبر چهل و چهارم، حضرت صادق طبق نقل کذابین فرموده: از چیزهای حتمی قبل از قیام قائم، خروج سفیانی و خسف بیداء و قتل نفس زکیه و منادی از آسمان است. نویسنده گوید: نفس زکیه محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی تقریباً هزار و سیصد سال قبل در مدینه قیام کرد و کشته شد، ولی اینان هنوز منتظرند.

خبر چهل و پنجم و چهل و ششم، مکرر همان خبر تفرقه انداز 27 می‌باشد.

خبر چهل و هفتم، باز سخن مکرر ندای آسمانی است، ولی یک خرافاتی در اینجا زیاد شده که ندای آسمانی را مانند ندای کفار برای رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- دانسته‌اند در روز عقبه که مردم مدینه با او بیعت کردند. یعنی ندای آسمانی با ندای کفار فرقی ندارد. نعوذ بالله من أهل الخرافات. و هم چنین است خبرهای چهل و هشتم و چهل و نهم که تکرار همان ندای آسمانی است و ذکر گردید.

خبر پنجاهم، عبدالرحمن بن مسلمه که مرد مجهولی است گوید: به امام صادق گفتم: مردم ما را سرزنش می‌کنند و می‌گویند: شما محق را از مبطل تشخیص نمی‌دهید؟ امام فرمود: چه

جوابی دادید؟ او گفت: جوابی نداریم، امام جوابی داده که هیچ مناسبتی ندارد فرموده: به ایشان بگو: هر کس مؤمن است به او ایمان دارد پیش از وجودش و آیه:

﴿أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ﴾ (یونس: 35)

«پس آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که پیروی شود».

را خواند که مربوط به سؤال و جواب نیست. اینان گویا می‌گویند: امام نامربوطگو است. خبر پنجاه و یکم و پنجاه و دوم، مکرر همان ندای آسمانی است که ذکر شد و چیزی اضافه ندارد.

خبر پنجاه و سوم، حضرت صادق فرموده: آنقدر موت و قتل مردم را فرا گیرد تا مردم به حرمت پناه برند. پس منادی راستگویی از شدت قتال ندا کند در چه چیز است این قتل و قتال صاحب شما فلان است؟! نویسنده گوید: اکثراً اخبار مانند این خبر مجمل و یا مهمل‌گوئی است.

خبر پنجاه و چهارم، یونس بن ظبیان که علمای رجال او را غالی و جعال و از کذابین مشهور خوانده، و حضرت رضا او را هزار مرتبه لعن کرده است، از حضرت صادق نقل کرده یک خبر مزخرفی را که چون شب جمعه شود خدایتعالی ملکی را به آسمان دنیا فرستد و برای محمد و علی و حسن و حسین منبرهایی از نور نزد بیت المعمور نصب کنند، و این چهار نفر بر آنها بالا روند و ملائکه و پیغمبران و مؤمنین جمع شوند و درهای آسمان باز شود و رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- گوید: پروردگارا وعده‌گاهی که در کتابت در آیه 55 سورة نور وعده فرمودی می‌باشد، و ملائکه و

پیامبران نیز چنین گویند و محمد و علی و حسنین به سجده افتند و سپس گویند: پروردگارا غصب کن که حریم تو هتک شد و اصفیاء تو کشته شدند و بندگان صالحت ذلیل شدند، آن وقت خدا آنچه بخواهد بجا آورد. این راویان می‌خواهند بگویند همانطور که طفلی را با های و هوی و غوغا گول می‌زنند، این انبیا و ملائکه نیز غوغا می‌کنند تا خدا را وادار کنند به کاری. حال آه کار چه باشد باز معلوم نیست و در خبر ذکر نشده. شما در این خبر دقت نمائید که خدا و ملائکه و قرآن و پیامبران همه را به مسخره گرفته است. یکی از راویان دیگر این روایت محمد بن سنان است که او نیز از غلاة و از کذابان مشهور بوده است. باید در جواب این غالیان گفت: از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل شده که فرمود: «صنفان من أمتي لا نصيب لهما في الإسلام: الغلاة والقدرية».

یعنی، دو دسته از امت در اسلام بهره‌ای بر ایشان نیست: غالیان و قدریان. و از حضرت صادق نیز نقل شده که فرمود: «أدنی ما يخرج به الرجل عن الإيمان أن يجلس إلى غال فيستمع إلى حديثه ويصدقه على قوله».

یعنی، کمترین چیزی که مرد را از ایمان خارج می‌کند این است که بنشیند نزد کسیکه غلو می‌کند و به گفتار او گوش فرا دهد و او را بر گفتارش تصدیق کند.

خبر پنجاه و پنجم و پنجاه و ششم، راویان مجهول گفته‌اند که امام صادق گفته: به اسم قائم ندا شود: «یا فلان بن فلان»، و قیام روز عاشوراء است. باید گفت: با این مکررات باز هم معما حل نشد.

خبر پنجاه و هفتم، راویان مجهول از حضرت باقر نقل کرده‌اند که فرمود: قائم ظاهر

بررسی دعای ندبه

نمی‌شود مگر وقتی که شام را فتنه شامل شود که از فتنه نتوانند خارج شوند و کشتار بین کوفه و حیره بوجود آید که کشته‌ها وسط راه بمانند و منادی از آسمان ندا کند.

خبر پنجاه و هشتم، باز حضرت باقر گفته: منتظر صوت ناگهانی باشید از طرف دمشق که در آن فرج بزرگی است. این خبر برخلاف اخباری است که ندا را از آسمان مژده می‌داد. اگرچه تمامش رمی بالغیب و منتظر گذاشتن ساده‌دلان است.

خبر پنجاه و نهم و شصتم و شصت و دوم، راویان ساده دل از حضرت صادق روایت کرده‌اند که قائم نوزده سال و چند ماهی ریاست می‌کند اگرچه اخبار دیگر می‌گویند: پنج و یا هفت سال از قول همان امام.

خبر شصت و یکم، راویان از همان امام روایت کرده‌اند که فرموده: پس از موت قائم، مردی از اهل بیت سیصد و نه سال ریاست می‌کند. حال کسی نبوده پرسد: شما که فرمودید؟ پس از موت قائم خیری نیست. خواننده، ملاحظه کن تمام این اخبار ضد و نقیض است.

خبر شصت و سوم، همان خرافتی است که در خبر دوم آمده است.

خبر شصت و چهارم، همان مطلبی است که در خبر پنجاه می‌باشد، مکرر پس از مکرر. خبر شصت و پنجم، مکرر خبر بیست و پنجم می‌باشد.

خبر شصت و ششم، حضرت صادق فرموده: هرگاه فرزندان عباس اختلاف کنند و سلطنت ایشان سست گردد و کسی که طمع نمی‌کرد در ایشان طمع کند و او آن وقت است که صاحب این امر ظاهر شود. نویسنده گویند: تمام این اخبار غیبی باطل

شده زیرا بنی‌عباس ملکشان رفت و کسی ظاهر نشد.

خبر شصت و هفتم، راویان از قول حضرت صادق قدري موعظه نقل کرده، سپس تهمت زده‌اند به زید بن علی بن الحسین که او قیام کرد، ولی دعوت به خود نکرد بلکه دعوت به سوی رضای آل محمد نمود، و ما آل محمد راضی نبودیم و او ما را معصیت کرد تا آخر. در حالیکه زید بن علی از بزرگان آل محمد بود و او قیام کرد و مدعی امامت خود شد و می‌فرمود: کسیکه در خانه بنشیند و پرده بیندازد و محکوم به حکم دیگران باشد و حوزة اسلامی را سرپرستی نکند امام نیست. ولی این راویان متملق او را رها کردند و آمده‌اند از قول برادرزاده او را محکوم می‌کنند.

خبر شصت و هشتم، روایت شده از علی بن الحسین که قبل از قیام قائل هر کس از ما قیام کند، مثل او مثل جوجه‌ای است که از لانه خود قبل از آنکه پرهایش محکم شود پرواز کند پس اطفال او را بگیرند و با او بازی کنند. بنابراین آقایان زمان ما برخلاف فرمایش امام سجاد عمل کرده‌اند!!.

خبر شصت و نهم، امام فرموده: خانه‌نشین باشید مانند پلاس خانه باشید تا سفیانی خروج کند آن وقت به سوی ما بیائید، کسی نبوده بپرسد آن وقت شما کجائید که به سوی شما بیائیم. راویان به این اخبار سر مردم را گرم کرده‌اند.

خبر هفتادم و هفتاد و یکم، مکررات اخبار قبل می‌باشد.

خبر هفتاد و دوم، روایتی است مجعول از قول رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- که فرموده:

بررسی دعای ندبه

وقت خروج قائم، شمشیر او را ندا کند: «قم یا ولی الله فاقتل أعداء الله، ای ولی خدا بایست و قیام کن و دشمنان خدا را بکش». معلوم می‌شود شمشیر قائم، زودتر از قائم می‌فهمد که وقت خروج است، و مانند اسب حضرت حسین -علیه السلام- که به قول ایشان وقتی به کربلا رسید اول او فهمید آنجا کربلا است و حرکت نکرد و بعد حضرت حسین با سؤال از این و آن، فهمید آنجا کربلا است.

خبر هفتاد و سوم، راویان خرافاتی از قول رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- جعل کرده‌اند که فرمود: وقت خروج قائم منادی از آسمان ندا کند ای مردم قطع شد مدت ستمگران (چگونه برای بعثت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- این منادیان آسمانی ندا نکردند که برای فرزند دوازدهم دختری او این ندا را می‌کنند) و ولی امر بهترین امت است، به مکه ملحق شوید پس نجباء مصر از مصر و ابدال از شام و گروه‌های عراق که راهبان شب و شیران روزند که دل‌های ایشان مانند پاره‌های آهن است با او بین رکن و مقام بیعت کنند. نویسنده گوید: تمام اینها رجما بالغیب و از جعلیات است زیرا ابدال و نجباء از خرافات صوفیه است و در اسلام نبوده است.

خبر هفتاد و چهارم، مانند خبر 12 می‌باشد مکرر است.

خبر هفتاد و پنجم، مکرر خبر 27 می‌باشد. خبر هفتاد و ششم، مانند بعضی اخبار دیگر مرفوعه و بی‌اعتبار است. از امام پرسیده: از کجا بدانیم که قائم خروج کرده؟ امام جواب داده: صبح که می‌شود زیر سر هر یک از شما صحیفه‌ای است که بر آن نوشته شده است: «طاعة

معروفة». معلوم می‌شود زیر سر و یا متکای هر یکی از شیعیان خدا نامه‌ای می‌فرستد. خبر هفتاد و هفتم، روایت شده که در پرچم مهدی آمده است که: «اسمعوا وأطیعوا» یعنی، بشنوید و اطاعت کنید.

خبر هفتاد و هشتم، حضرت باقر طبق خبر مرفوع و بی‌اعتبار فرموده که چون لشکر سفیانی به زمین فرو رود قائم به کعبه پناهنده شده و خود را تعریف می‌کند بقدر یک صفحه که من چنین و چنانم و قسم می‌دهد که شاهد به غایب برساند. تا اینکه خدا 313 نفر را بدون وعده‌گاه مانند ابرهای پائیزی برای او جمع کند. سپس حضرت باقر آیه 148 سوره بقره را خوانده که هیچ مناسبتی با قیام قائم ندارد و صریح است در قیامت.

خبر هفتاد و نهم، برخلاف اخباری است که گفتند: بین رکن و مقام قیام می‌کند، این خبر می‌گوید: زیر درخت سمره می‌نشیند و جبرئیل در صورت مردی می‌آید و می‌گوید: ای بنده! چه چیز باعث نشستن تو در اینجا شده است؟ او جواب می‌دهد: منتظرم عشاء شود و بعد به مکه روم و خوش ندارم در این گرما خارج شوم. جبرئیل می‌خندد، پس چون بخندد، قائم او را می‌شناسد، پس جبرئیل دست او را می‌گیرد و با او مصافحه می‌کند و بر او سلام می‌کند و می‌گوید: برخیز و اسبی بنام براق برای او می‌آورد و او سوار می‌شود و به کوره رضوی می‌رود، پس محمد و علی می‌آیند و برای او عهدنامه و منشوری می‌نویسند که بر مردم قرائن کند تا آخر یافته‌های او.

خبر هشتادم و هشتاد و یکم، مرفوعه است و باضافه راوی واقفی است. در این اخبار پس از

آنکه گفته 313 نفر در رکاب قائم هستند می‌گوید: جبرئیل و میکائیل اول کسانی هستند که با او بیعت می‌کنند و با این دو، پیغمبر و علی نیز خواهند بود که به او کتاب آمده عمل کن، پس سیصد نفر و قلیلی از اهل مکه با او بیعت می‌کنند تا آخر، (من نمی‌دانم این راویان چرا از جعلیات خود سیر نمی‌شوند و مدعیان علم چرا این چیزها را جمع کرده‌اند).

خبر هشتاد و دوم، مرفوعه و بی‌اعتبار است، ولی در آن خرافاتی است که موجب بدنامی قائم است می‌گوید: قائم گنجی در طالقان دارد و آن طلا و نقره نیست و پرچمی دارد. که از وقتی پیچیده شده باز نشده است و مردانی دارد که دل‌هاشان مانند آهن است، به هیچ شهری قصد نمایند مگر آنکه آنرا خراب و ویران کنند بر سر زمین‌هایشان مانند عقابند و به زین امام دست می‌مالند و برکت می‌طلبند تا اینکه می‌گوید: شعار ایشان «یا لثارات الحسین»، است. (معلوم می‌شود تمامشان اهل خرافاتند و خون امام حسین را از مردم آخرالزمان می‌طلبند).

خبر هشتاد و سوم و هشتاد و چهارم، مکررات اخبار سابقه می‌باشد، ولی چیزی که در اینجا اضافه آمده آن است که می‌گوید: حضرت صادق فرموده: روز نوروز روزی است که قائم قیام می‌کند و بر دجال ظفر پیدا می‌کند و او را بر کناسه کوفه به دار می‌زند و ما در هر نوروزی منتظر فرج هستیم زیرا آنروز از ایام ما است که عجم آنرا حفظ کرده و شما ضایع کردید (یعنی شما هم باید مانند ایرانیان هفت سین و چهارشنبه سوری برپا کنید). و همچنین در

اینجا آمده که قائم، قریش را می‌کشد بطوریکه هیچ کس از ایشان باقی نمی‌ماند مگر باندازه غذای یک قوچ.

تمام شد آنچه در این باب از خرافات آمده، اکنون می‌پردازیم به خرافات باب دیگر:

باب سیره و اخلاقه و عدد اصحابه

سیره و روش و اخلاق او و عدد اصحاب او و خصوصیات زمان او

باید دانست که در اسلام فقط کتاب خدا یعنی قرآن و سنت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- یعنی روش او واجب الاتباع است یعنی ما در اسلام روشی و سنتی بنام سنت الامام نداریم. واضح‌تر اینکه خدای تعالی در سوره احزاب آیه 21 فرموده:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ﴾ (الأحزاب: 21).

«به تحقیق برای شما مسلمین در حق رسول خدا تاسی نیکو است برای کسیکه امید به خدا و روز قیامت دارد».

و علی -علیه السلام- در نهج البلاغه می‌فرماید: «وَصِيَّتِي: فَاللَّهُ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَمُحَمَّدًا فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. وصیت من این است که شرک به خدا نیاورید و سنت محمد -صلی الله علیه وسلم- را ضایع ننمائید». و آن حضرت در بحار جلد 2 ص 266- فرموده: «السنة ما سن رسول الله والبدعة ما أحدث بعده. سنت چیزی است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- قرار داده و بدعت چیزی است که بعد از او پیدا شده است». و نیز در نهج البلاغه در خطبة 203 آن حضرت می‌فرماید: «نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَضَعَ لَنَا، وَأَمَرْنَا

بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ، وَمَا اسْتَسَنَّ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) فَاقْتَدَيْتُهُ. نگاه کردم به کتاب خدا و دستورات و اوامری که در آن برای ما وضع کرده و ما را به حکم کردن به آن امر فرموده، پس از آن پیروی و متابعت نمودم و به آنچه که رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- سنت قرار داده اقتداء کردم». و همچنین رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- در جلد 2 بحار، ص 225 فرموده: «قد كثرت علي الكذابة وستكثر فمن كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار فإذا أتاكم الحديث فاعرضوه علي كتاب الله وسنتي فما وافق كتاب الله وسنتي فخذوا به وما خلاف كتاب الله وسنتي فلا تأخذوا به. دروغگویان بر من و از قول من، بسیار شده اند و بسیار هم خواهند شد، پس آن کسی که عمداً بر من دروغ ببندد جایگاه او در آتش خواهد بود، پس هر حدیثی برای شما آمد آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، پس آنچه موافق کتاب خدا و سنت من بود آن را بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدا و سنت من بود آنرا نپذیرید». و نیز در اصول کافی، ج 2 / صفحه 606 از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- نقل کرده که فرمود: «يا معاشر القراء! اتقوا الله فيما حملكم من كتابه فإني مسؤول وإنكم مسؤولون إني مسؤول عن تبليغ الرسالة وأما أنتم فتسئلون عما حملتم من كتاب الله وسنتي». ای گروه قاریان قرآن، از خدا بترسید درباره آنچه از کتابش برعهده شما گذاشته، زیرا من مسؤولم و شما مسؤولید، که حقیقتاً من از رسانیدن رسالت مسؤولم و أما شما از آنچه بر عهده گرفته‌اید از کتاب خدا و سنت من مسؤولید». و نیز در بحار، ج 2، ص 301 نقل کرده که رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- فرمود: «إن أحسن الحديث كتاب الله، وخير الهدي هدي محمد، وشر الأمور

محدثاتها، وكل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة. نيكوترين حديث كتاب خداست، و بهترين هدايت هدايت محمد است، و بدترين امور تازه حادث شده هاي آنهاست. و هر امر حادث شده در دين بدعت است و هر بدعتي گمراهي است». و نيز وسائل ج 11، ص 511 از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- نقل کرده که فرمود: «كل بدعة ضلالة وكل ضلالة سبيلها إلى النار. هر بدعتي گمراهي و هر گمراهي راهش به سوي آتش است». و نيز در كتاب مستدرک از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- نقل کرده که فرمود: «من أحدث في الاسلام أو أوى محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين. هر کس در اسلام تازه اي بياورد يا بدعتگزاري را مأوي و جاي دهد پس بر اوست لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم». و نيز بحار، ج 1، ص 143 فرموده: «من أحدث حدثاً أو أوى محدثاً لم يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً وعدلاً. هر کس بدعتي ايجاد کند و يا بدعتگزاري را مأوي دهد، روز قيامت خدا از او قبول نکند توبه اي و نه فدا و عوضي را». و نيز سفينه البحار، ج 1، ص 63 از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- نقل کرده که فرمود: «من تبسم في وجه مبدع فقد أعان على هدم دينه. هر کس در مقابل اهل بدعت تبسم کند (روي خوش نشان دهد) محققاً بر خرابي دين خود ياري کرده است». و نيز در بحار، ج 2، ص 296 آمده است که رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- فرمود: «أبي الله لصاحب البدعة بالتوبة. خدا بر خود حتم نموده که توبه صاحب بدعت را نپذيرد». و نيز در همان جلد، ص 117 نقل کرده که رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- فرمود: «من قال علي ما لم أقل فليتبوأ مقعده من النار. کسی که بر من نسبت دهد چيزي را که

من نگفته‌ام، پس باید جای خود را در آتش آماده سازد». و نیز در همان جلد، ص 171 منقول است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، مَا مِنْ شَيْءٍ يَقْرِبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ وَأَمَرْتُكُمْ بِهِ. أَيُّ مَرْدَمٍ! از خدا بترسید، چیزی که شما را به بهشت نزدیک و از آتش جهنم دور کند نبوده مگر آنکه امر و نهی آنرا بیان کردم». بنابراین دین، همان است که خدا و رسول گفتند و بدعت چیزهایی است که پس از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- پیدا شده است. ما در اسلام سنت امام و یا خط امام که واجب الاتباع باشد نداریم، هر امام و مأموری باید تابع کتاب خدا و سنت رسول باشد. چنانکه خدا فرموده:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (النساء: 80).

«هر کس از رسول خدا اطاعت کند از خدا اطاعت نموده است».

و در سوره احزاب آیه 66 فرموده:

﴿يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾
* وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا ﴿الأحزاب: 66-67﴾.

«روزی که صورتهایشان به آتش کشیده شود می‌گویند: ای کاش ما خدا و رسول خدا را اطاعت کرده بودیم، و گویند: پروردگارا ما آقایان خود و بزرگان خودمان را اطاعت کردیم ایشان ما را گمراه کردند».

و نیز خدا در سوره محمد آیه 33 فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ (محمد: 33)

«ای مؤمنان، خدا و رسول را اطاعت کنید و اعمال خودتان را باطل ننمائید».

و در آیه 59 سورة نساء مي‌فرماید:
﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (النساء: 59)

«هرگاه در موردی (از امور دین) اختلاف نظر و کشمکش داشتید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن را به خدا و پیغمبر برگردانید».

علي - عليه السلام - در مورد این آیه در نامه 53 نهج البلاغه، به مالک اشتر می‌نویسد:
«فَالرُّدُّ إِلَى اللَّهِ: الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرُّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفْرَقَةِ». منظور از رد کردن به خدا، گرفتن حکم از محکم کتاب او است و رد کردن به پیغمبر، گرفتن حکم از سنت متحد کننده پیغمبر است که تفرقه انداز نیست».

همچنین در خطبة 128 در بیان: **﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ**

وَالرَّسُولِ﴾ می‌فرماید: **«فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ تَحْكَمَ بِكِتَابِهِ، وَرَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ».** رد کردن آن به خدا این است که مطابق کتاب خدا (قرآن) حکم کنیم و رد کردن به پیغمبر این است که سنت او را أخذ کنیم و بگیریم». ما اگر بخواهیم آثاری که در این مورد آمده در اینجا بیاوریم، به درازا می‌کشد و در این مختصر نمی‌گنجد. و از خود ائمه شیعه نیز احادیث زیادی واقع شده که هر چه از ما به شما می‌رسد باید موافق کتاب خدا باشد و مخالف کتاب خدا و سنت رسول نباشد. بنابراین فقط سنت و سیره رسول واجب الاتباع است أما سنت و سیره قائمی که نیامده و اخلاق او که

بررسی دعای ندبه

معلوم نیست طبق کتاب خدا باشد یا خیر، برای کسی واجب الاتباع نیست. زیرا سیره ائمه هر کدام با دیگری اختلاف دارد، یکی تقیه نکرده و جنگ نموده است، دیگری تقیه کرده و خانه‌نشین بوده و دیگری صلح کرده است نمی‌توان به سیره آنها اقتدا کرد و خدا هم امر نفرموده ما به سنت و سیره ایشان عمل کنیم.

حال پس از این تذکر، ما می‌گوئیم، در این باب رفتار و اخلاق ضدّ و نقیضی برای مهدی نقل کرده‌اند، آیا دانستن و پیروی کردن آنها لازم است، آیا برای حجیت افعال او و یا رفتار او مدرکی از کتاب خدا وارد شده؟ البته خیر. و فقط سنت رسول است که در کتاب خدا مدرک دارد. مثلاً در همین باب خبر دوم می‌گوید: حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر هر دو فرموده‌اند: اگر قائم قیام کند به سه چیز حکم می‌کند که احادی از ائمه و پیغمبران حکم نکرده‌اند: شیخ زانی را می‌کشد، و مانع الزکاة را می‌کشد و ارث برادر به برادر دینی که، در عالم اشباح برادر بوده‌اند، می‌رسد. در صورتیکه خدا فرموده:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (المائدة: 44).

«هر کس مطابق ما أنزل الله (آنچه خدا نازل نموده) حکم نکند کافر است».

بنابراین بر ما لازم نیست تمام این باب را هو به هو ترجمه عباراتش را نقل کنیم، ولی بطور اختصار خرافات و موهومات آن را ذکر می‌کنیم، تا خواننده بیدار گردد:

خبر اول، راوی آن سهل بن زیاد کذاب است، روایت کرده از حضرت باقر که فرموده: چون قائم ما قیام کند زمینهای واگذار شده به

اشخاص باطل می شود. حال روی چه میزانی و به چه قانونی معلوم نیست.

خبر دوم، امام فرموده: اگر قائم قیام کند حکم به سه چیز می کند که احادی قبل از او به آنها حکم نکرده است.

خبر چهارم، که کذب آن ثابت و روشن است. رجوع شود به کتاب بررسی از نصوص امامت.

خبر پنجم، سه نفر مجهول مهمل از یکدیگر نقل کرده اند بنام محمد بن احمد الهمدانی و عباس بن عبدالله و محمد بن قاسم بن ابراهیم که در معراج خدایتعالی پس از رسول خود دوازده نفر حجت برای مردم معین کرد، برخلاف فرموده خود در قرآن در سوره نساء آیه 165 که فرموده: پس از رسولان کسی حجت نیست. و در آخر حدیث گوید که چون دوازدهمی به خلافت برسد. زمین را از وجود دشمنان خدا پاک کند و تا روز قیامت مردم همه موحد و از اولیاء خدا خواهند گردید، و این نیز بر رد آیات قرآن است که فرموده: تا قیامت کفر و شرک و یهود و نصاری باقی خواهند بود.

خبر ششم، حضرت رضا فرموده: قائم که بیاید اول کارش این است که دستهای بنی شیبه را (که هزار و سیصد سال قبل کلیددار کعبه بوده اند و زمان ما همه خاک شده اند) قطع می کند. و دیگر اینکه ذراری قتله حسین را می کشد در حالیکه ذراری آنها از بین رفته اند.

خبر هفتم، حضرت صادق فرموده: سیره قائم جفر احمر است. جفر احمر یعنی کشت و کشتار. یعنی، سیرت او برخلاف سیره تمام انبیاء که رحمت بوده، می باشد.

خبر هشتم، آیه 18 سوره سبا که راجع به قوم سبا نازل شده امام صادق فرموده: راجع

به امام قائم است، حال لابد این راویان می‌خواهند بگویند: یا خدا بدون ربط آن آیه را راجع به قوم سبا نازل نموده و نعوذ بالله جاهل بوده!! و یا اینکه امام صادق از قرآن مطلع نبوده است. و همچنین در این حدیث با آیه 97 سورة آل عمران نیز بازی و آن را استهزاء نموده، زیرا در این آیه درباره خانه خدا در مکه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ (آل عمران: 97)

«هر کس در این خانه وارد شود ایمن است».

یعنی خانه‌ای که در آن جنگ و خونریزی و قتل حرام است، حتی اگر قاتلی هم به آنجا پناه برد باید متعرض او نشد و فقط غذا به او ندهند تا خارج شود و قصاص گردد. و ضمیر در کلمه «دخله» بر می‌گردد به «أول بیت» که در صدر آیه ذکر شده است، و این مطلبی است روشن. ولی حضرت صادق گوید: چنین نیست و اگر خانه خدا امن بود پس چرا حجاج منجنیق بست، بلکه منظور از ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ قائم اهل بیت است که هر کس داخل بر او شود با او بیعت کند و به دست او مسح کند از جمله اصحاب او قرار گیرد ایمن خواهد بود. شما را به خدا ملاحظه کنید این جعالین از قول امام، چه بر سر اسلام آورده‌اند. باید گفت: **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِيْنَ.**

خبر نهم، از تمام اخبار این باب خرابتر است، زیرا به حضرت باقر تهمت زده و گوید: حضرت باقر فرموده: چون قائم ما قیام کند، عایشه ام‌المؤمنین را (که خدا در سورة نور شانزه آیه در پاکدامنی او نازل نموده) از

خاک بیرون می‌آورد و بر او حد جاری می‌کند تا برای دختر محمد، فاطمه، انتقام بکشد، (نویسنده گوید: سیره قائم این راویان اجرائی حد است بر مردگان، آن هم برای انتقام خیالی که خود محمد و دخترش راضی نیست خدا ان شاء الله امت ما را بیدار کند و از این کتب و از این روایات نجاتشان دهد) راوی پرسید: چرا او را تازیانه و حد می‌زند؟ امام فرمود: برای تهمتی که به ام ابراهیم زده (تهمت به ام ابراهیم اگر راست باشد به فاطمه مربوط نیست و چرا انتقام برای فاطمه می‌گیرد مگر خدا نفرموده: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (الأنعام: 164)؟¹

راوی گوید: گفتم: چرا خدا این حد را تأخیر انداخت برای قائم؟ امام فرمود: برای اینکه محمد رحمت بود ولی قائم نعمت و عذاب است (وبعث القائم نقمة).

خواننده عزیز! شما را به خدا از چنین قائمی که عذاب است چه انتظاری می‌باشد؟! کسی نیست از این جعلان که قائل به رجعت می‌باشد بپرسد: مگر امام شما اهل کینه و انتقام است. و بعلاوه اگر تلافی در دنیا باشد پس وعده‌ای الهی و حساب و کتاب و عقاب قیامت زائد است، و باید خدا، کتاب خود را پس بگیرد. و باضافه باید به ایشان گفت: رجعت و برگشت به دنیا قبل از قیام قائم مخالف بسیاری از آیات قرآن است. از آن جمله خدا در سوره مؤمنون آیه 15 می‌فرماید:

1- یعنی: «هیچکس بار گناه دیگری را عهده‌دار نیست».

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾ (المؤمنون: 15-

16).

«سپس شما پس از این محققا می‌میرید، سپس محققا شما روز قیامت مبعوث می‌شوید».
و نیز در همان سوره آیه 99 می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا

فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (المؤمنون:

99-100)

«تا وقتی که یکی از ایشان را مرگ بیاید گوید: پروردگارا مرا برگردانید شاید من عمل شایسته کنم در آنچه واگذاردم، نه چنین است این کلمه، کلمه ایست که او گوینده آن است و از حول ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند».

و همچنین در سوره صافات از قول اهل بهشت آورده که ایشان از اینکه یکبار در دنیا مرده و دیگر در بهشت نخواهند مرد اظهار تعجب و خوشحالی می‌کنند. حال اگر دو بار مرگ و رجعتی در کار بود، ایشان یکبار مرگ نمی‌گفتند چنانکه در آیه 58 و 59 و 60 از قول اهل بهشت فرموده:

﴿أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ * إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ * إِنَّ هَذَا

لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (الصافات: 58-60)

«پس آیا ما نمی‌میریم مگر همان یکبار مردنمان و آیا ما عذاب نمی‌شویم، حقا که این خود بهره بزرگی است».

و همچنین در سوره دخان خدا در مورد اهل بهشت می‌فرماید:

﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾

(الدخان: 56)

«هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده اند) نخواهند چشید، و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ می‌کند».

و نیز در سوره زمر آیه 30 و 31، خدا خطاب به پیغمبر می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ

تَخْتَصِمُونَ﴾ (الزمر: 30-31).

«محققا تو می‌میری و محققا ایشان می‌میرند، سپس محققا شما روز قیامت نزد پروردگارتان نزاع می‌کنید».

و همچنین آیات زیاد دیگری که رجعت را رد می‌کند. بنابراین رجعت از بیخ و بن دروغ و ساخته جعالین و کذابین است.

خبر دهم، امام باقر، پس از آنکه کلام طولانی برای قائم بیان کرده قسم خورده که والله او مضطر در کتاب خداست که در سوره نمل آیه 62 آمده:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ (النمل: 62).

«آیا آنکه بیچاره درمانده را وقتی که او را بخواند جواب می‌دهد و محنت و بدی را برطرف می‌کند چه کسی است؟».

و این ربطی به قیامی مهدی ندارد. ولی اینان می‌گویند: خدا برای کفار مکه نازل فرموده و گفته: آیا آن کسیکه امام قائم را وقت دعا اجابت می‌کند و بدی را برطرف می‌کند (ای مشرکین مکه چه کسی می‌باشد؟! حال مشرکین مکه که خود محمد را قبول نداشتند چگونه خدا چنین سؤالی از ایشان نموده؟، حل این معما

با راویان کذاب است. و در این خبر چندین آیه را بدون مناسب راجع به قائم و اصحاب او تفسیر کرده اند، در حالیکه هیچ ارتباطی به قائم خیالی ایشان ندارد. آیا خدا از بازی کردن با آیات قرآن راضی است؟!.

خبر یازدهم، حضرت علی از خود مداحی نموده با اینکه در نهج البلاغه مکرر فرموده: «از من مداحی نکنید»، بعدا فرموده: اگر قائم ما قیام کند عداوت و کینه از دل بندگان خواهد رفت، و درندگان با چرندگان صلح خواهند نمود (یعنی گرگ دیگر به گوسفند کاری ندارد بلکه روزه می‌گیرد). باید گفت: این اولاد برخلاف سنت الهی و ثانیاً بر خلافت قرآن است که مکرر فرموده تا قیامت بین بشر عداوت و کینه وجود خواهد داشت چنانکه فرموده:

﴿وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (المائدة: 64)

«و بین ایشان عداوت و کینه انداختیم تا روز قیامت».

چگونه علی مطالبی شرک‌آمیز در مدح خود آورده و سپس مطلب دیگری نیز بر ضد قرآن فرموده: مگر شما علی را دشمن قرآن معرفی کرده‌اید؟!.

خبر دوازدهم، علی بن الحسین وعده سرخرمن داده و فرموده: چون قائم بیاید شیعیان ما بیماری ندارند و هر یک قوه چهل مرد پیدا می‌کند و همه حکام و فرماندارن زمین می‌شوند. باید گفت: شیعیان منتظر باشید!

خبر سیزدهم، محمد بن جمهور که علمای رجال او را فاسد المذهب معرفی کرده و گفته‌اند: او محرمات خدا را حلال و بازار کفر و فسق را در اشعار خود ترویج نموده، حال چنین کسی از حضرت صادق روایت کرده که قائم در مسجد سهله

با اهل و عیال خود فرود آید و انتقام ما را از ایشان بکشد. باید پرسید: مگر مردم، زمانیکه قائم ایشان قیام کند به ائمه ایشان ظلمي کرده اندکه او انتقام بکشد؟!.

خبر چهاردهم، همان خبر ششم و خرافاتي است که در آنجا آمده و اینجا آن را مکرر نموده است. رجوع شود.

خبر پانزدهم، راوي عمرو بن شمر از غلاة است، و در خبر اغراق است که هر کس دشمن ما را بکشد اجر بيست شهيد دارد. در حالیکه آنچه از کتاب خدا استفاده مي‌شود آن است که باید مردم را به اسلام دعوت کرد و اگر پشت کردند و قبول نکردند باید رهاشان ساخت. وحتي اگر کسي کافري را بي جهت کشته باید ديه دهد. آري، اگر کفار در مقابل مسلمين اسلحه کشيدند و بي‌جهت خواستند به قتل مسلمين اقدام کنند، در اين صورت وظيفة مسلمين است که از خود دفاع کنند آنهم تا وقتیکه کفار از جنگ دست بکشند و حاضر به تسليم و يا صلح شوند. بنابراین، وظيفة مسلمين کشتن گمراهان نيست بلکه وظيفة ایشان راهنمائي است چه قبول بکنند و يا نکنند.

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَمَا عَلَيْكُمُ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (النحل: 82).

«پس اگر روی گردان شوند، [بدانند که] بر [عهده] تو فقط رساندن آشکار است».

خبر شانزدهم، حضرت باقر، علم به کتاب خدا و سنت رسول را براي قائم مانند گیاه روئيدني دانسته است. باید پرسید: آیا مگر علم روئيدني است؟ نویسنده گوید: براي بي‌خبران از کتاب خدا و سنت رسول آري.

خبر هفدهم، مجهولی از مجهول دیگری نقل کرده که حضرت باقر فرموده: حدیث ما سخت و مشکل است آنرا نمی‌پذیرد مگر ملک مقرب و یا پیغمبر مرسل و یا مؤمن آزمایش شده و یا شهر حصار دار. و چون مهدی بیاید شیعیان ما از شیر جری‌تر و از نیزه گذراترند، دشمن ما را لگدمال کرده و دو دستی بر سر او می‌زنند. نویسنده گوید: هوس بازی و خودخواهی راویان بهتر از این نمی‌شود؟ آیا علوم آل محمد همین روایات است؟. باید گفت: آن مهدی که بر غیر سیره رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- عمل کند بهتر از این نمی‌شود. خدا به رسول خود فرموده:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾ (الأعراف: 199).

«گذشت پیشه کن و به [کار] شایسته فرمان ده».

و در احوال رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نوشته‌اند: «كان ألين الناس وأكرم الناس. نرمخوترین و کریمترین مردم بود». و چون در جنگ احد دندانهای آن حضرت را شکستند و پیشانی او را مجروح نمودند، اصحاب او گفتند: ایشان را نفرین کن. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در جواب ایشان فرمود: «إني لم أبعث لعاناً ولكني بعثت داعياً ورحمة، اللهم اهد قومي فإنهم لا يعلمون. من برای لعن و نفرین مبعوث نشده‌ام بلکه برای دعوت به سوی خدا و رحمت مبعوث شده‌ام خدایا قوم مرا هدایت کن که ایشان نمی‌دانند». آری، سیره رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- این چنین است ولی سیره قائم ایشان تو سری زدن به مردم است. سیره رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- هدایت بوده که خدا به او فرموده:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ
أَحْسَنُ﴾ (النحل: 125)

«مردم را به سوي راه خدا با حكمت و اندرز نيكو دعوت نما. و به بهترين وجه با ايشان گفتگو نما».
ولي سيرة قائم ايشان بجاي هدايت كشتن است.

خبر هيجدهم، رفيد مولي ابي هبیره که مرد مجهولي است، گوید: حضرت صادق فرمود: اصحاب قائم در مسجد کوفه خیمه زنند، بر عرب سخت است، رفيد گفت: فدایت شوم چه سختي است؟ فرمود: ذبح و سربریدن، گفتم: مگر به سيرة علي بن ابيطالب درباره اهل عراق رفتار نميکند؟ فرمود: نه يا رفيد، علي به آنچه در جفرا بيض بود عمل ميکرد (نه به قرآن) و آن خودداري بود چون مي دانست شيعيان پس از خودش مغلوب خواهد شد، ولي قائم طبق جفر احمر که سر بریدن است عمل ميکند (نه به قرآن)، زيرا او مي دانند که شيعيان پس از او مغلوب نميشوند (نويسنده گوید: پس اين كشتن و بستن زمامداران زمان ما هم تابع مهدي شيعيانند).
خبر نوزدهم، تاريخ عصاي موسي - عليه السلام - است که امام فرموده: اکنون نزد ما است و مانند زماني که از درخت کنده شده، سبز مي باشد، و اين عصا نطق ميکند، و براي قائم آماده شده است و در دست او دو لب خود را باز ميکند و ميبلعد، دو لب او يکي به زمين و ديگري به سقف است و فاصله دو لب از هم چهل ذراع است و با زبان ميبلعد. (اينها علمي است که از دانشگاه آل محمد خارج شده است!!).

بررسی دعای ندبه

خبر بیستم، حضرت صادق فرموده: پدرم زره رسول خدا را پوشید ولی به زمین کشیده می‌شد، و من پوشیدم باز به زمین کشیده شد و آن برای قامت قائم خوب و اندازه است همانطور که برای رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بود، و صاحب الامر از چهل سال تجاوز نمی‌کند. (باید گفت: خدا به رسول خود فرموده: ﴿قُلْ ... وَلَا أَعْلَمُ

الْغَيْبِ﴾ (الأنعام: 50). «بگو: ... من غیب نمی‌دانم». جائیکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- غیبت نداند دیگران بطریق اولی).

خبر بیست و یکم، بیست و دوم، بیست و سوم، بیست و چهارم، بیست و پنجم، مطلبی است که پنج مرتبه مکرر شده و متواتر در این پنج خبر آمده، و آن این است که حضرت صادق و حضرت عسکری فرموده‌اند: چون قائم بیاید طبق احکام داود و آل او عمل می‌کند (نه قرآن، گویا امام قائم نسخ می‌کند قرآن را و تابع آن نیست) و مانند داود قضاوت می‌کند و از مردم دلیل و بینه نمی‌خواهد.

خبر بیست و ششم، بازی با قرآن است، زیرا خدایتعالی در سوره رحمن آیه 41 فرموده:

﴿يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ

رَبِّكُمْ أَنْ كَذَّبْتُمْ بِهَا الَّتِي يُكذَّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ﴾.

(الرحمن / 41-43)

«مجرمین و گنهکاران به سیماهشان شناخته می‌شوند و موهای پیشانی و قدمهای آنان گرفته شود و به دوزخ پرتاب شود. پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید (شما ای گروه جن و انس)؟!»

(و گفته شود): این است دوزخی که این مجرمین به آن تکذیب می‌کردند». ولی حضرت صادق در اینجا فرموده: خدای جبار محتاج به شناختن مجرمین نیست بلکه منظور از این آیات، امام قائم است که پیشانی و قدم کفار را می‌گیرد و با شمشیر گردن ایشان را می‌زند (نویسنده گوید: راوی خیال کرده حضرت صادق قرآن نخوانده و کلمه ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ﴾ را در آیات ندیده است، و خدا هم آیه را برای مسلمین زمان محمد -صلی الله علیه وسلم- نازل نکرده، بلکه برای زمان قائم نازل نموده است. این است معارف طرفداران مهدی).

خبر بیست و هفتم و بیست و هشتم، فرق بین ذوالقرنین و مهدی است که حضرت صادق و باقر فرموده‌اند: او ابره‌ای رام را انتخاب کرد ولی مهدی ابره‌ای سخت را که دارای رعد و برق است که خدا برای او مسخر کرده است. (پس دل شیعیان خوش که مهدی همه چیزش سختی است).

خبر بیست و نهم، علی بن موسی الرضا آیه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (الحجرات: 13) «گرامی‌ترین شما

نزد خداوند با تقواترین شماست» را که همه اهل زبان عرب معنی کرده‌اند که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شمایند، ولی آن امام گویا زبان عرب را نمی‌دانسته، فرموده: معنی آیه این است که: گرامی‌ترین شما نزد خدا آن کسی است که بهتر به تقیه عمل کند قبل از خروج قائم ما. راوی گفته: قائم شما کیست؟ فرموده: آنکه چنین و چنان است و سایه ندارد و از آسمان برای او ندا شود این است حجة الله

فاتبعوه و برای ندای آسمانی استدلال کرده به آیه چهارم سوره شعراء که فرموده:

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾

(الشعراء: 4).

«اگر بخواهیم از آسمان آیه ای بر ایشان نازل می‌کنیم که گردنهایشان برای آن خاضع شود».

در حالیکه این آیه هیچ ارتباطی به ندای آسمانی برای قائم ندارد. اصلاً این آیه نه تنها ربطی به قائم خیالی ایشان ندارد بلکه آن را رد می‌کند. شما را به خدا ملاحظه کنید چه بر سر اسلام آورده‌اند. اینان هر چه خواسته و توانسته‌اند قرآن را بمیل خود تأویل و با آیات بازی کرده‌اند. باید از این راویان پرسید: آیا علوم آل محمد همین‌ها است؟!.

خبر سیام و سی و یکم، راویانش علی بن ابراهیم است که قرآن را تحریف کرده و دیگر عمرو بن شمر ضعیف و دیگر جابر جعفی غالی است. روایت این قبیل اشخاص قابل توجه نیست. در این روایات می‌گوید: قائم خیلی قوی است بطوریکه وقتی به بزرگترین درخت روی زمین دست بزند آن را از ریشه می‌کند و چون در بین کوهها فریاد زند، تخته سنگهای آن کوبیده و خورد شود، و عصای موسی و خاتم سلیمان باقی است و در خبر سی و یک گوید: از ذوالقرنین هم قویتر است، و به شرق زمین و غرب آن برسد (در حالیکه قبلاً گفتیم زمین کروی است و محدود به یک مشرق و مغرب نیست) و هیچ موضعی که ذوالقرنین پا گذاشته نباشد مگر آنکه مهدی هم به آنجا پا گذارد. ما نمی‌دانیم مگر

این راویان کار و کاسبی نداشته که چنین مهملاتی بهم بافته‌اند.

خبر سی و دوم، بر ضد شیعیان است، زیرا در این خبر حضرت عسکری فرموده: چون قائم قیام کند امر می‌کند گلدسته‌ها و هم محرابهای مساجد را خراب کنند زیرا که بدعت بوده و هیچ پیغمبر و حجتی چنین چیزها و این بناها را نساخته و عمل نکرده است. (حال باید گفت: اگر شیعیان این خبر را قبول دارد چرا هر روز برخلاف آن عمل می‌کند و روز بروز بر تعداد گلدسته‌ها می‌افزاید).

خبر سی و سوم و سی و چهارم، راجع به اصحاب قائم است که از فراش خود مفقود می‌شوند و در مکه حاضر می‌شوند، ولی یک مطلب خراب و بازي با قرآن در این اخبار است و آن تطبیق آیه 148 سوره بقره که راجع به قیامت است با اصحاب قائم که هیچ مناسبتی ندارد. آیه آن است که خدا به رسول خود و اصحاب او و سایر مردم تا قیامت فرموده:

﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (البقرة: 148)

«پس سبقت جوئید و بشتابید به کارهای نیک که آخر الأمر هر جا که باشید خدا شما را گرد آورد که او به همه چیز تواناست».

حال راویان جعل چه مرضی داشته‌اند که آیه مربوط به قیامت را راجع به مهدی آورده‌اند، خدا می‌داند.

خبر سی و پنجم، مرد مجهولی بنام بکار از مجهول دیگری از امام صادق نقل کرده که به او گفته شد: از کجا بدانیم که آن مدعی قائم است؟ امام فرمود: به این نشانه که چون صبح

می‌کنید زیرا سر شما صحیفه‌ای باشد که در آن نوشته: «طاعة معروفة». (یعنی خدا برای همه شما نامه می‌فرستد و این قطعا دروغ و بر ضد قرآن است).

خبر سی و ششم، می‌گوید: چون قائم قیام کند کافری به خدا و مشرکی به امام باقی نماند حتی اگر در دل سنگ کافر یا مشرک وجود داشته باشد آن سنگ بگوید: در دل من کافر است پس مرا خورد کن و او را بکش. باید گفت: این خبر مخالف آیاتی است که در قرآن فرموده: کفر و شرک تا قیامت باقی است. چنانکه قبلا ذکر شد.

خبر سی و هفتم، خبری است از مشتری مردمان کذاب و مورد لعن ائمه، مانند: عثمان بن عیسی و حسن بن محمد بن جمهور و ابن ابی‌الخطاب و ابی‌الجارود. (در حالیکه شما می‌گوئید: خبر دهنده باید مؤمن و عادل باشد، در این صورت چگونه اخبار این جعلین که واجد شرائط نیستند جمع کرده‌اید). بهرحال این کذابین از حضرت باقر روایت کرده‌اند که فرمود: چون قائم قیام کند، منادی ندا کند: هیچکس با خود طعام و شرابی حمل نکند، و با قائم سنگ موسی بن عمران که به سنگینی شتر باشد حمل شود، پس به هیچ مکانی منزل نکنند مگر اینکه از آن سنگ چشمه‌هایی شکافته شود، پس هر کس گرسنه باشد سیر گردد و هر کس تشنه باشد سیراب شود، و چهارپایان نیز سیراب شوند تا اینکه از پشت کوفه وارد نجف شوند. کسی نبوده از ایشان بپرسد: فایده این مهمل بافی چیست. گویا اینان بیکار بوده‌اند و هر چه دلشان خواسته گفته و نوشته‌اند.

خبر سي و هشتم، مي‌گويد: آيات 75 و 76 سورة حجر که راجع به قوم لوط است راجع به اهل زمان قيام قائم است، و اين بازي کردن با قرآن و از بي‌ايماني راويان است.

خبر سي و نهم، مانند خبر بيست و يکم و ضد قرآن است.

خبر چهلم، مي‌گويد: چهار هزار ملک فرود آمدند براي ياري کردن حسين ولي به آنان اذن داده نشد، پس آنان غبار آلوده و ژولیده تا قيامت نزد قبر امام حسين گريانند. مي‌گوئيم: شما اين مطلب را از قول امام صادق جعل نموده ايد زيرا به امام صادق وحی نمی‌شود از کجا مطلع گرديده که چنين فرشتگاني مهمل و بيکار وجود دارد؟! و باضافه گريه کردن تا قيامت کار لغوي است، و رسول خدا -صلی الله عليه وسلم- مکرر فرموده: براي ميت اين کارها را نکنيد. و بعلاوه حسين به سعادت و بهشت و راحتی رسیده چنين گريه کردن برخلاف رضاي او خواهد بود.

خبر چهل و يکم، از تمامی اخبار خرافي‌تر است، زيرا به امام تهمت زده و گوید: حضرت باقر فرموده: پرچم قائم چوبش ستون عرش الهي است به هر طرفي و به هر کسي متمایل شود خدا او را هلاک مي‌گرداند (بايد گفت: پس اين قائم قيام کرده براي کشتن و هلاک بندگان خدا. خواننده عزيز! ملاحظه کن چطور خدا را مسخره و گوید: چوب بيرق مهدي از عرش خداست). سپس گوید: آن بيرق را جبرئيل براي او مي‌آورد.

خبر چهل و دوم، چهل و سوم، چهل و چهارم، در خبر 42 چيز عجيبی است، مي‌گويد: اصحاب قائم 313 نفرند که همه صاحبان پرچم و زير و آستاندار مي‌شوند و امام به آنان چيزي

می‌گوید که به آن کافر می‌شوند. این پریشان‌گوئی اگر از ائمه باشد در حق آنان چه باید گفت. و در خبر 43 می‌گوید: تمام موجودات زمین حتی درندگان مطیع اصحاب قائم و طالب رضای ایشان می‌باشند، حتی اینکه زمین به خود فخر می‌کند و می‌نازد و می‌گوید: امروز فلان مرد از اصحاب قائم شده و هم چنین است خبر پنجاه و سوم).

خبر پنجاه و چهارم، گوید: در نزد حضرت صادق از مسجد سهله یاد شد، فرمود: آنجا منزل صاحب ما خواهد بود هر گاه به اهل آن وارد شود.

خبر پنجاه و پنجم، حضرت باقر به اصحاب خود فرموده: هر کس از شما قائم را دید بگوید: السلام علیک یا اهل بیت النبوة و معدن العلم و موضع الرسالة. (گویا اینان جز مهمل بافی چیز دیگری بلد نبوده‌اند).

خبر پنجاه و ششم، حضرت صادق را بی‌اطلاع از قرآن معرفی کرده زیرا گوید: حضرت صادق فرمود: خداوند اصحاب موسی را چنانکه در قرآن (سورة بقره، آیه 249) فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ﴾

به نهر آبی آزمایش و امتحان نمود، و همچنین اصحاب قائم نیز به نهر آبی امتحان خواهند شد. (باید گفت: آیه فوق مربوط به اصحاب موسی - علیه السلام - نیست بلکه، پس از زمان حضرت موسی - علیه السلام - در زمان اشموئیل نبی چنین واقعه‌ای پیش آمد، یعنی اصحاب اشموئیل بودند که چنین آزمایشی شدند نه اصحاب موسی - علیه السلام -. اگرچه بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی - علیه السلام - مورد امتحانها قرار گرفتند، ولی واقعه فوق

مربوط به زمان حضرت موسی - علیه السلام -
 نبوده است).

خبر پنجاه و هفتم، مانند خبر ششم است.
 حال این راویان چه دشمنی با بنی‌شبه
 داشته‌اند، علتش معلوم نیست.

خبر پنجاه و هشتم، علی بن حکم خرافاتی از
 مجهولی و او از حضرت باقر روایت کرده که
 فرمود: دولت ما آخرین دولت است و خانواده‌ای
 باقی نماند مگر آنکه بر ایشان قبل از ما
 دولتی باشد تا چنانچه هرگاه روش ما را
 دیدند نگویند هرگاه ما مالک دولت شده بودیم
 مانند روش ایشان عمل می‌کردیم، و این قول
 خداست که فرموده: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾. «و سرانجام

(نیک) برای پرهیزکاران است!» نویسنده گوید:
 این سخنان دلیل برخورد پسندی است و خدا در
 سوره نجم آیه 32 فرموده:

﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾ (النجم: 32) «پس خودستایی

نکنید».

و قطعاً امام چنین سخنی نمی‌گوید. و اتفاقاً
 زمان ما عده‌ای سرکار آمده‌اند که همه
 خودخواه و خودپسند و خود را از متقین
 می‌دانند و ظلم و جور و اختناق که آورده‌اند
 سابقه ندارد. نویسنده: کتابی نوشتم منطقی و
 مستدل، خواستم چاپ کنم و اجازه چاپ دریافت
 کنم و چون کتاب روشن‌کننده و بیدار کننده
 بود، مدتی ما را سرگردان و معطل و بالأخره
 اجازه ندادند و در جواب ما گفتند: دیدی
 دولت به دست ما رسیده، ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾. در
 حالیکه گوینده می‌ترسید از اداره بدون
 مستحفظ خارج شود، من به او عرض کردم خداوند
 فرموده:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ﴾ (الدخان: 51).

«به راستی پرهیزگاران در جایگاهی امن خواهند بود».

پس چرا شما می‌ترسید و همیشه در حال دلهره هستید؟

خبر پنجاه و نهم، از حضرت صادق روایت کرده که قائم امري می‌آورد غیر آنچه بود (اگر مقصود آن است که دینی غیر از این اسلام می‌آورد که بال است و گرنه این مجمل گوئی چه فائده‌ای دارد؟!).

خبر شصتم، علی بن حکم خرافاتی روایت کرده که حضرت علی به مسجد کوفه رسید و فرمود: وای بر کسیکه تو را ویران کند و وای بر کسی که تو را به طبخ بنا کند و قبله نوح را تغییر دهد، خوشا بحال کسیکه با قائم اهل بیت من شاهد بر خرابی تو باشد آنان بهترین امت هستند. (باید گفت: فایده این کلمات چیست؟ امام که به او وحی نمی‌شود و علم غیب ندارد).

خبر شصت و یکم، راوی علی بن ابی‌حمزة بطائنی واقفی است که اموال موسی بن جعفر را اختلاس کرد و معلوم نیست از کدام امام روایت کرده همین قدر در آخر خبر داده که هنگام ظهور قائم جنگ عثمان و علی هنوز باقی است. خبر شصت و دوم، شصت و سوم، شصت و چهارم، شصت و پنجم، شصت و ششم، شصت و هفت، شصت و هشتم، شصت و نهم، هفتادم، هفتاد و یکم و هفتاد و دوم، مکررات همان اخبار سابق است. خبر هفتاد و سوم، می‌گوید: حضرت باقر فرموده: علم 27 حرف است و جمیع آنچه پیامبران خدا آورده‌اند دو حرف آن بوده و مردم تا امروز غیر این دو حرف را

نشناخته اند، و وچون قائم ما قیام کند تمام آن 27 حرف را بیاورد و در بین مردم منتشر سازد (نویسنده گوید: راوی مهمی بهم بافته، ولی مقصود باطلی که داشته ظاهراً این بوده است که تمام انبیاء را تحقیر کند و قائم را از همه برتر و بالاتر ببرد).

خبر هفتاد و چهارم، مکرر سابق است و دیگر اینکه قائم مقلد آل داود و سلیمان است و طبق حکم آنان حکم می‌کند و بینه نمی‌خواهد. معلوم می‌شود این راویان از اسلام و احکام آن منزجر بوده اند.

خبر هفتاد و پنجم و هفتاد و ششم، گوید: گویا قائم بر نجف و کوفه باشد و از مکه با پنج هزار ملائکه حرکت کند: جبرئیل از طرف راست او میکائیل از طرف چپ او، و مؤمنین در جلوی او باشند و او لشکر خود را در شهرها متفرق سازد. و در پشت کوفه مسجدی برای او بنا شود که درای هزار درب باشد و خانه‌های کوفه به نهر کربلا متصل شود.

خبر هفتاد و هفتم، می‌گوید: قائم که آمد مردم محتاج به نور خورشید نیستند و ظلمت و تاریکی از بین می‌رود، و در زمان او هر مردی آن قدر عمر کند که هزار پسر داشته باشد که در بینشان دختر نباشد. و زمین گنجهای خود را ظاهر کند و هیچ کس محتاج نباشد. (باید گفت: معلومات راوی بیش از اینها نبوده است. و این خبر موافق با آیات قرآن نیست و نبودن ظلمت و تاریکی، عذاب است چنانکه خدا در سوره قصص آیه 72 فرموده:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بَلِيلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ * وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ

لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٢-٧٣﴾
(القصص: 72-73).

«بگو: مرا خبر دهید اگر خدا روز را برایتان تا روز قیامت دائم کند کدام خدا جز الله برای شما شبی آورد که در آن آرام گیرید؟ آیا نمی‌بینید و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد تا در شب آرام گیرید و در روز از فضل او بجوئید و شاید سپاس گزارید».

پس اینکه زمان قائم قائم، زمین به نور خدا روشن و ظلمت محو شده و احتیاجی به خورشید نخواهد بود، جز دروغ چیزی نیست. و اما در مورد عمر مردم، باید گفت: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرموده: «أعمار أمتي ما بين

الستين إلى السبعين وأقلهم من يجوز ذلك». و نیز روایت شده که: «أن النبي أرى أعمار الناس قبله أو ما شاء الله من ذلك فكأنه تقاصر أعمار أمته ألا يبلغوا من العمل ما بلغ غيرهم في طول العمر فأعطاه الله ليلة القدر خير من ألف شهر». و بعلاوه در جواب این جعلان بایدگفت: به امام وحی نمی‌شود و علم غیب ندارد. و باضافه باید از ایشان پرسید: مگر دختر عیب است که خدا هزار پسر دهد و یک دختر ندهد حال این پسران بدون دختر ازدواجشان چگونه است مگر ازدواج سنت پیغمبر نیست؟! شما را به خدا ملاحظه کنید چگونه هر مهملی را بنام دین بافته‌اند. باید به ایشان گفت: خدای تعالی در قرآن، در سوره شوری آیه 49 در مورد اعطای فرزند، دختران را بر پسران مقدم داشته و آنان را مورد عنایت بیشتر قرار داده و فرموده:

﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ﴾ (الشوری: 49).

«به هر کس که بخواهد دختر می‌بخشد و به

هر کس که بخواهد پسر می‌بخشد».

خبر هفتاد و هشتم، بیعت جبرائیل با قائم و تکرار همان مطالب قبل است.

خبر هفتاد و نهم، می‌گوید: قائم که قیام کند پانصد تا پانصد تا گردن مردم قریش را می‌زند (آری، به جفر احمر عمل می‌کند نه به قرآن و مانند این است خبر هشتاد و یکم که می‌گوید: علاوه بر کشتار خانه‌ها را نیز خراب می‌کند. آری، معنای عدل همین است. کسی نبوده از ایشان بپرسد: چگونه قائم با شمشیر گردن می‌زند مردمیکه با توپ و تانک و بمب مجهزند چگونه با شمشیر قائم از بین می‌روند؟!، حضرت علی با معاویه جنگید معذک پیروز نشد و شکست خورد با اینکه سلاح هر دوی ایشان یکی بود و با اینکه آن حضرت نهایت جدیت خود را در دفع معاویه و شکست او بکار برد آری، آن حضرت قدرت فوق العاده نداشت، و دارای علم غیب هم که از شکست خود اطلاعی داشته باشد نیز نبود، لذا جنگید و آن همه مصائب دید. حال چگونه اولاد او قدرت فوق‌العاده و علم غیب دارند، باید از راویان جَعَالَ پرسید. خبر هشتادم، تکرار خبر ششم و پنجاه و هفتم است.

خبر هشتاد و دوم، می‌گوید: قائم چون قیام کند امر جدیدی می‌آورد چنانکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در آغاز اسلام به امر جدید دعوت نمود.

خبر هشتاد و سوم، باز می‌گوید: قائم بین مردم به حکم داود حکم می‌کند.

خبر هشتاد و چهارم، گوید: قائم که آمد خدا امر می‌کند آسمان و زمین و فلک بکنند

سیر کند که یکسال مانند ده سال باشد بچه دلیل گوید، بدلیل اینکه قیامت یک روز آن بقدر هزار سال است (و این قیاس صحیح نیست). خبر هشتاد و پنجم، گوید: قائم چون قیام کند خیمه‌ها می‌زند برای کسیکه قرآن را بهمان نحو که خدا نازل نموده، به مردم تعلیم نماید (ظاهرا این خبر می‌خواهد بگوید قرآنی که فعلا در دسترس مسلمین است تحریف شده است، اگر چنین است باید گفت وای بر شیعه با چنین عقایدی).

خبر هشتاد و ششم، هشتاد و هفتم، هشتاد و هشتم، هشتاد و نهم، مکررات سابق است. خبر نودم، گوید: امام فرموده: تمام کفار را قائم گردن می‌زند در تمام مشرقها و مغربها کافری نمی‌ماند و این برخلاف قرآن است که می‌فرماید: یهود و نصاری تا قیامت باقی هستند. عجب این است که در اینجا درباره آیه 83 آل عمران که خدای تعالی درباره عظمت خود فرموده:

﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾

(آل عمران: 83).

«کسانیکه در آسمانها و زمین اند خواه ناخواه تسلیم خدایند و فقط به سوي او برگردانیده می‌شوند».

عیاشی غالی نقل کرده از موسی بن جعفر که این آیه درباره قائم نازل شده و گوید: «أنزلت في القائم»، یعنی قائم خدای آسمانها و زمین است. من نمی‌دانم این غالیان چه هدفی دارند از خدا شدن امام.

خبر نود و یکم، تکرار مطالب گذشته است و با آیات قرآن بازی نموده که آن آیات قبلا

ذکر گردید و ما بیان نمودیم که آن آیات ارتباطی به قائم ندارد.

خبر نود و دوم، می‌گوید: حضرت صادق فرموده: هر گاه قائم قیام کند از پشت کعبه بیست و هفت مرد را خارج می‌کند (حال چگونه خارج می‌کند آیا زنده می‌کند که قائم یحیی الموتی می‌شود؟!)) بیست و پنج مرد از قوم موسی آنانکه قاضی به حق بودند و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع وصی موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابادجانه انصاری و مالک اشتر را. (نویسنده گوید: این راویان عوام بیست و هفت را از سی و هفت تشخیص نداده‌اند زیرا آنچه شمرده سی و هفت می‌شود نه بیست و هفت. و اما برای چه آنها را زنده می‌کند معلوم نیست باید علت آن را از جعلان پرسید).

خبر نود و سوم و نود و چهارم، باز مکرر کرده که قائم چون قیام می‌کند یک کافر و مشرک روی زمین نمی‌ماند.

خبر نود و پنجم، مردی در حضور حضرت صادق گفت: خدا خانه‌های عباسیین را خراب و بدست ما خراب کند، حضرت صادق به او فرمود: چنین مگو، که آنها مسکن قائم و اصحاب اوست. و این خبر دروغ در آمد.

خبر نود و هشتم، نود و هفتم و نود و هشتم، تکرار اخبار سابق در این باب و بابهای دیگر است.

خبر نود و نهم، راوی آن علی بن ابی‌حمزة بطائنی واقفی از سگان باران دیده، از حضرت باقر نقل کرده که فرمود: قائم شأن او نیست جز کشتن، و اول کسی که متابعت او کند محمد است، و دوم علی، و توبه از کسی قبول

بررسی دعای ندبه

نمی‌کند. باید گفت: لعنة الله على الكاذبين. آیا پیغمبر تابع یک نفر امت خود می‌شود آنهم کسیکه شأن او کشتن و بستن است. قطعاً امام باقر چنین چیزی فرموده است.

خبر صدم، می‌گوید: امام حسین فرموده: قائم پانصد نفر، پانصد نفر می‌کشد.

خبر صد و یکم، صد و دوم، صد و سوم، صد و چهارم، صد و پنجم، صد و ششم و صد و هفتم، مکررات اخبار سابق است.

خبر صد و هشتم، از حضرت صادق سؤال شده از سیره مهدی؟ فرموده: مانند رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- عمل می‌کند و آنچه قبل از او بوده خراب می‌کند چنانکه رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- امر جاهلیت را ویران نمود، و اسلام را از نو از سر می‌گیرد. (مؤلف گوید: البته وظیفه هر مسلمانی عمل به اسلام و از بین بردن بدعتهاست. و مسلمین اگر از انحطاط گریزانند، باید همواره چنین باشند، نه فقط کشتن و بستن).

خبر صد و نهم، مخالف است با خبر قبل و می‌گوید: حضرت باقر فرموده: سیره قائم سیره رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نیست. راوی سؤال می‌کند: چرا و برای چه؟ حضرت در جواب فرماید: رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- در میان امت خود بنرمی رفتار کرد و با مردم الفت می‌گرفت، ولی سیره قائم کشتن و به کشتن مأمور است، در کتابی که همراه او و با اوست به او امر شده که سیره او قتل باشد و توبه از کسی نپذیرد (نویسنده گوید: این است معنای عدالتی که منتظرین قائم مدعی‌اند!) و در خبر صد و دهم و صد و یازدهم نیز می‌گوید: سیره او کشتن و بستن است برخلاف سیره جدش

علي، زیرا علي مي‌دانست که دشمن بر شيعه او مسلط مي‌شود و تلافی مي‌کند ولي قائم مي‌داند که کسی پس از او بر شيعيانش غالب نمی‌شود. خبرهاي صد و سیزدهم، صد و چهاردهم، صد و پانزدهم، صد و شانزدهم تماما دلالت دارند که حضرت صادق و باقر فرموده: سيرة قائم قتل و قتال است و آنقدر کشتار مي‌کند که مردم مي‌گویند: اگر این از اولاد محمد بود رحم در دلش بود و از کسی توبه هم قبول نمی‌کند (باید گفت: مهدي موعود غالیاں بهتر از این نمی‌شود). و البته این تهمتها به ائمه بوده است.

خبر صد و هفدهم، از امام روایت کرده که آن کسی که بالای سر قائم به امر و نهي او عمل می‌کند، یک مرتبه قائم فرمان می‌دهد او را بگیرد و گردن بزنید که در تمام دنیا کسی بدون خوف از قائم باقی نمی‌ماند.

خبر صد و هیجدهم، حضرت صادق را دکاندار و خرافي معرفی کرده است. زیرا یعقوب بن شعیب گوید: آن امام گفت: می‌خواهی پیراهن قائم را به تو نشان دهم؟ گوید: گفتم: آری، پس صندوقچه‌ای را خاست و پیراهن کرباسی بیرون آورد و آن را باز کرد که دیدم در آستین چپش خون بود، پس فرمود: این پیراهن رسول خدا است که در روز احد دندانهای حضرت او را شکستند و در این پیراهن قائم قیام می‌کند (ببین چگونه امام را معرفی کرده که پیراهن رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- را ابزار دست کرده و در صندوقچه در خانه نگه داشته برای نشان دادن به مردم، کسی نبوده به او بگوید: پیراهن رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- با پیراهن دیگران چه فرقی دارد؟! اگر مهدي

بررسی دعای ندبه

حقیقتی دارد خود او شرافتش از پیراهن کرباس بالاتر است.

خبر صد و نوزدهم، عبدالرحمن بن کثیر که علمای رجال او را ضعیف و فاسد العقیده شمرده‌اند به امام صادق تهمت زده که او آیه اول سوره نحل را که ﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ﴾ باشد فرموده:

امر خدا که آمده قائم است. می‌گویند: دزد ناشی به گاه انبار می‌زند او ملاحظه نکرده که ﴿أَتَى﴾ ماضی است و ربطی به قائم که چند هزار سال بعد خواهد آمد ندارد. باضافه این سوره و این آیه مکی است، خدا به مکیان فرموده عجله نکنید قائم آمد یعنی پس از هزار سال از موت شما گذشته خواهد آمد، مکیان منکر رسول خدا هستند، می‌گویند: محمد پرت و پلا می‌گوید و این دلیل بر عدم نبوت او است.

خبر صد و بیستم، مهمل است، و خبر صد و بیست و یکم می‌گوید: شمشیرهای قائم و اصحاب او از آسمان نازل می‌شود و بر هر شمشیری نام مردی و پدر او نوشته شده است. باید گفت: بارک الله به این هوش که راوی آقای بطائنی واقفی حقه‌باز جعل توانسته چیزهایی این چنین جعل کند.

خبر صد و بیست و دوم، عده‌ای از مجهولین و ضعفاء و دروغگویان از قول یکدیگر نقل کرده و تهمت به امام زده‌اند که فرموده: قائم ما بمانند قصاب، مردمان مرجئه را ذبح می‌کند تا آنکه عرق و خون آنان را ما مسح می‌کنیم. کسی باید به راویان بگوید: مرجئه رفتند و مردند و هنوز قصاب شما نیامده است.

خبر صد و بیست و سوم، صد و بیست و چهارم، صد و بیست و پنجم و صد و بیست و ششم، همان سخن خبر قبل و مانند خبر قبل است.

خبر صد و بیست و هفتم، مفضل که یکی از غلاة است، گوید: حضرت صادق در طواف به من نظر کرد و گفت: چرا افسرده‌ای؟ گفتم: برای ریاست بنی‌عباس و جبروت آنان که اگر ریاست با شما بود ما هم با شما به ریاست می‌رسیدیم (معلوم می‌شود اینان ائمه را می‌خواستند برای لغت ولیس)؟ امام فرمود: اگر ریاست با ما شود خوشی در آن نیست و الان در نعمت و خوشی هستیم زیرا در حال ریاست باید مانند امیرالمؤمنین غذای خشک و لباس خشن در بر کنیم و شب و روز زحمت بکشیم.

خبر صد و بست و هشتم که راوی آن عمرو بن شمر ضعیف است نیز مطلبی مانند خبر قبل است. معلوم می‌شود اطراف امامان همه برای نان و نوائی جمع می‌شدند.

خبر صد و بیست و نهم، دروغی است از جعل راویان گوید: امام فرموده: پرچم رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - در روز جنگ بدر پارچه نبود بلکه ورق درخت بهشت بود و چون قائم آن را نشر کند تمام اهل شرق و غرب آن علم را لعن می‌کنند. نویسنده: گوید این دروغهای مسخره جز استخفاف به دین چه نتیجه و فایده‌ای دارد؟! . و می‌گوید: قائم غضب خدا بر خلق است، بنی‌شیره را (که هزار سال قبل مرده‌اند) دست‌هایشان را قطع می‌کند و تمام قریش را می‌کشد تا آخر مهملات.

خبر صد و سی‌ام، دروغهای مکرر قبلی است که چوب پرچم رسول خدا عمود عرش است. خبر صد و سی و یکم، صد و سی و دوم و صد و سی و سوم، می‌گوید: قائم چون بیاید مردم با او قتال و قرآن را تأویل می‌کنند.

بررسی دعای ندبه

خبر صد و سی چهارم و صد و سی و پنجم، همان لعن اهل شرق و غرب است پرچم رسول خدا را که در سابق این خرافه مکرر شده است.

خبر صد و سی و ششم، عده‌ای از راویان بی‌سواد بی‌اطلاع از دنیا گفته‌اند که امام فرموده: سیزده شهر و طایفه با قائم محاربه می‌کنند: اهل مکه و مدینه و شام و بنی‌امیه و البصره و دميسان و اکراد و اعراب و طایفه ضبه و غنی و باهله و از دل اهل ری. راوی خیال کرده دنیا همین و کفار دنیا همین سیزده مکان است. حال مدعیان علم چرا این موهومات را جمع کرده‌اند.

خبر صد و سی و هفتم، راوی بی‌نام و نشانی گفته: حضرت صادق فرموده: چون قائم خروج کند هر کس به او معتقد بوده از او برمی‌گردد و خورشید و ماه را می‌پرستد. ان شاء الله مبارک است!

خبر صد و سی هشتم، راوی علی بن ابی حمزة بطائنی واقفی است که کذب گفتار او روشن است در اینجا گوید: چون قائم قیام کند گرفتاری مؤمنین بر طرف و قوتشان برگردد.

خبر صد و سی و نهم، راوی دروغی به علی بسته که فرموده: قائم مسجد کوفه را خراب و قبله او را مساوی و راست می‌کند. حال کسی از راوی نپرسیده اگر قبله کج بود چرا خود علی به طرف آن نماز می‌خوانده و چرا خراب نکرده است؟!

خبر صد و چهلم، راوی مهمی بهم بافته و معلوم نیست چه می‌گوید.

خبر صد و چهل و یکم، می‌گوید: علی فرموده: می‌بینم عم را که در مسجد کوفه قرآن به مردم تعلیم می‌کنند همانطوریکه نازل شده است؟ راوی گوید: به آن حضرت گفتم: مگر این قرآن

چنانکه نازل شده نیست؟ علی فرمود: «نه، هفتاد نفر از قریش نامشان و نام پدرانشان بوده محو شده و فقط نام ابولهب را گذاشته‌اند برای اذیت بر رسول خدا که عموی او بوده است. (نویسنده گوید: لعنت بر این کذابین. اولاً اگر این قرآن همان قرآن منزل نیست چرا علی در ده‌های خطبة نهج البلاغه همین قرآن را حجت و حبل الله المتین خوانده و فرموده: همین قرآنی که جلو چشم شماست حجت و حبل الله است؟ نظر کنید به خطبه‌های 1، 2، 18، 83، 86، 110، 127، 133، 138، 156، 158، 176، 183، 198 و 145 و غیر اینها. ثانیاً اگر قرآن دست خورده چرا علی در زمان خلافتش آن را اصلاح نکرد؟ و ثالثاً ابولهب را خدا در قرآن ذکر کرده اگر اذیت پیغمبر است باید خدا نام او را نبرد مردم چه تقصیر دارند؟ رابعاً خدا ستار العیوب است، برای چه نام هفتاد نفر منافقین را در قرآن بیاورد؟! خامساً خدا در قرآن مکرر فرموده: این قرآن را حفظ می‌کند. باید گفت: هدف این راویان این بوده که بوسیله نقل قول دروغ و افتراء به ائمه قرآن و اسلام را خراب کنند و امام را برای همین می‌خواستند).

خبر صد و چهل و دوم، گوید: حضرت باقر فرموده: چگونه خواهد بود حال شما هر گاه اصحاب قائم در مسجد کوفان خیمه‌هاشان را بزنند و او امر جدیدی که بر عرب نخست است بر ایشان خارج کند.

خبر صد و چهل و سوم، عثمان بن عیسی واقفی که اموال موسی بن جعفر را اختلاس کرد و مطلبی گفته که ارتباطی به قائم ندارد.

بررسی دعای ندبه

خبر صد و چهل و چهارم، می‌گوید: امام قائم به مأمورین خود می‌گوید: تکالیف و عهد تو در کف دستت ضبط است هر چه نمی‌دانید به کف دست خودتان نگاه کنید و مأمورین چیزی بر کف پای خودشان می‌نویسند که روی آب راه می‌روند، پس چون رومیان به ایشان نظر می‌کنند و می‌بینند که ایشان روی آب راه می‌روند، می‌گویند: اصحاب او که چنین باشد پس خود او چگونه خواهد بود پس در این هنگام درهای شهر را برای ایشان باز کنند و ایشان داخل شوند و به هر چه اراده کنند در آنجا حکم و حکومت کنند (حال معلوم می‌شود اصحاب او طبق سنت الهی و نیز طبق کتاب خدا عمل نمی‌کنند).

خبر صد و چهل و پنجم، محمد بن سنان کذاب و ابن ابی‌الخطاب جعال از حریز خرافی نقل کرده‌اند از قول امام که دنیا از بین نمی‌رود تا اینکه از آسمان ندا شود: ای اهل حق جمع شوید، پس در یک مکان جمع می‌شوند سپس مرتبه دیگر ندا شود ای اهل باطل در یک مکان جمع شوید، جمع می‌شوند. (نویسنده گوید: باید از این راوی پرسید: برای چه جمع شوند؟ هدف از این جمع شدن چیست را راوی بافنده بیان نکرده).

خبر صد و چهل و ششم، بطائنی واقفی جعال روایت کرده که یکی از شما باید مهیا شود برای خروج قائم و لو تیری مهیا کند امیدوارم که عمرش طولانی شود تا قائمرا درک کند و از او انصار او باشد. باید به راوی گفت: قائم انصار واقفی نمی‌خواهد.

خبر صد و چهل هفتم و صد و چهل و هشتم، عده‌ای از کذابین و غیرکذابین نقل کرده‌اند که حضرت رسول و امام صادق فرموده‌اند: اسلام در ابتدا غریب بود و بزودی بحال غربت برمی‌گردد. باید گفت: این حدیث را سنی و

شیعه از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده اند و مربوط به مهدی نیست. و همچنین است خبر صد و پنجاهم.

خبر صد و پنجاه و یکم، می‌گوید: اهل بصره چون علی پرچم رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- را باز کرد قدمشان لرزید و حال آنکه برخلاف تاریخ است.

خبر صد و پنجاه و دوم، پنجاه و سوم، پنجاه و چهارم، پنجاه و پنجم، پنجاه و ششم، پنجاه و هفتم و پنجاه و هشتم، مکررات اخبار سابق است که می‌گوید: حضرت صادق فرمود: قائم از مکه بیرون نمی رود تا حلقه کامل گردد، گفتم: حلقه چقدر است؟ فرمود: ده هزار، جبرئیل از راست او و میکائیل از چپ او، سپس پرچم به حرکت درآید، پس احدی در مشرق و مغرب نماند مگر آنکه آن پرچم را لعن کند. و از ابن ابی‌الخطاب و محمد بن سنان کذابان روایت کرده که حضرت باقر فرموده: قومی از رختخواب مفقود شود و صبح کنند در مکه و این همان قول خدای عزوجل است که (در آیه 148 سورة بقره) فرموده:

﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ (البقرة: 148)

«هر کجا که باشید، خداوند همه شما را

[در میان] خواهد آورد».

در حالیکه ایشان اصحاب قائمند.

(نویسنده گوید: آیه 148 سورة بقره راجع

به قیامت است چنانکه مکرر گذشت).

خبر صد و پنجاه و نهم، می‌گوید: در بین آنکه جوانان شیعه بر پشت بامهای خود خوابیده ناگهان بدون وعده و توجه خود را در

مکه می‌بینند. راوی کیست؟ بطائنی که اصلاً امام قائم را قبول ندارد. خبر صد و شصتم، روایت کرده یک نفر واقفی از حضرت صادق که دو آیه را آن حضرت راجع به اصحاب قائم دانسته که ابداً هیچ ربطی ندارد مگر با سریشم. یکی آیه 89 انعام است که می‌فرماید:

﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾

(الأنعام: 89)

«پس اگر ایشان به آن کفر ورزند پس به تحقیق به آن قومی را گماردیم که به آن کافر نشوند».

و این آیه ربطی به مهدی ندارد و کلمه: ﴿وَكََلْنَا﴾ ماضی است. و مقصود آیه ابتدای بعثت است که بسیاری از قریش کافر گشتند ولی انصار و دیگران و سپس مردم ایران و سایر کشورهای شرق ایمن آوردند. شما ملاحظه کنید این جعلان چگونه با آیات قرآن بازی کرده‌اند. دوم، آیه 54 سوره مائده است که در اواخر عمر شریف حضرت رسول نازل شده است و مربوط به قائم نیست بلکه می‌فرماید: خداوند نیازمند هیچ مؤمنی نبوده و هرگاه مؤمنین قدر ایمان را ندانسته و به طرف باطل و گمراهی روند، خداوند بندگان خوب و لایق نیز خواهد داشت که ایشان را تقویت می‌کند و جایگزین مردم نااهل می‌کند چنانکه فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ

يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (المائدة:

«ای مؤمنین، هر کس از شما از دین خود برگردد پس بزودی خدا قومی را بیاورد که ایشان را دوست می‌دارد و ایشان او را دوست می‌دارند نسبت به مؤمنین نرم دل و بر کافرین سختند».

مفسرین این آیه را راجع به ابوبکر و اصحاب او دانسته‌اند که با شورشیان بر حکومت و مرتدین پس از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم-، جنگ کردند و دولت اسلامی را پس از پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- پابرجا و مستقر نمودند. و ابدا این آیه مربوط به اصحاب قائم نیست. اصلا ممکن نیست خدا بگوید: ای مردم، اگر مرتد شدید خدایتعالی هزار سال دیگر اصحاب قائم را می‌آورد و با شما جنگ می‌کنند!.

خبر صد و شصت و دوم، حضرت صادق فرموده: چون قائم ما بیاید حکم بدون بینه می‌کند. معلوم می‌شود او از جدش عالم‌تر و به قانون جدش بی‌اعتناء است. آری رسول خدا -صلی الله علیه وسلم-، با بینه حکم می‌کند ولی قائم بدون بینه.

خبر صد و شصت و سوم، حضرت جواد فرموده که امام صادق گفته: در بین طواف ما، مردی رو بسته طواف مارا قطع کرد و ما را به خانه‌ای جنب کوه برد و در آن خانه با ما خلوت کرد و گفت: بارک الله ای امین خدا پس از پدرانش و گفت: اگر می‌خواهی تو خبر بده و اگر خواهی من تو را خبر دهم و اگر خواهی تو سؤال کن و اگر خواهی از تو سؤال کنم، و اگر خواهی مرا تصدیق کن و اگر خواهی من تو را تصدیق کنم، اختیار با تو است، تا آنجا که گفت: دوست داشتم دو چشمت با مهدی این امت بود در حالیکه ملائکه با شمشیرهای آل داود بین آسمان و زمین ارواح کفار اموات را عذاب

بررسی دعای ندبه

می‌کنند و به ایشان ملحق می‌کنند اشباه آنان از کفار احیا را، سپس شمشیری بیرون آورد و گفت: این شمشیر از همان شمشیرها است، پس روی خود را باز کرد و گفت: من الیاس می‌باشم از تو سؤال نکردم برای جهالت جز اینکه دوست داشتم این گفتگو قوتی برای اصحابت باشد. (نویسنده گوید: به بین چه مقدار در اینجا خرافات آورده: 1- امام را امین خدا خوانده. 2- طواف او را قطع کرده. 3- با او خلوت کرده و در حال خلوت برای قوت اصحابش با او گفتگو کرده در حالیکه اگر راست می‌گفت باید در حضور اصحابش گفتگو کند که آنان بفهمند. 4- ملائکه با شمشیرهای آل داوودند؟! 5- شمشیری بیرون آورده که از آنها است مگر الیاس از آل داود است. 6- گفته من الیاسم در حالیکه زنده بودن الیاس تا زمان حضرت صادق یکی از خرافات ضد قرآن است. این راویان از این جعلیات جز تخریب اسلام قصدی نداشته‌اند. ولی تعجب است که مجلسی‌ها متوجه نشده‌اند).

خبر صد و شصت و چهارم، حضرت صادق فرموده: چون مهدی بیاید، دوستان ما شیر صفت شده و دشمن ما را لگدکوب و با دو دست می‌کشند. (معلوم می‌شود کینه تا زمان مهدی باقی است). خبر صد و شصت و پنجم، عمران بن داهر که معلوم نیست چه جا نوری بوده که به خدا و کتاب او ایمان نداشته، روایت کرده که مرد بی‌نام و نشانی به جعفر بن محمد گفت: آیا به قائم بعنوان امیرالمؤمنین سلام کنیم؟ جعفر بن محمد فرمود: نه، این امیرالمؤمنین اسمی است که خدا به امیرالمؤمنین داده، احدی قبل از او پس از او به این اسم نامیده نشود مگر

کافر. او گفت: پس چگونه بر او سلام کنیم؟ فرمود: می‌گویی: «السلام علیک یا بقیة الله»، سپس جعفر بن محمد قرائت کرد آیه 85 سورة هود را که فرموده:

﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (هود / 86)

«آنچه خداوند برای شما باقی گذارده (از سرمایه‌های حلال)، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید!».

ای خواننده زیرک به بین چگونه اسلام را خراب و با قرآن بازی کرده‌اند:

1- می‌گوید: چگونه به قائم یعنی به مهدی سلام کنیم، آیا زمان جعفر بن محمد، مهدی وجود داشته که به او سلام کند؟!.

2- گوید: او را بنام امیرالمؤمنین یعنی به این اسم سلام کنیم در حالیکه امیرالمؤمنین اسم نیست بلکه لقب کسی است که بر مؤمنین امارت داشته باشد چه علی باشد چه زید بن حارثه باشد چه کس دیگر.

3- جعفر بن محمد گفته: به این اسم نامیده نشده مگر کافر یعنی جعفر بن محمد متوجه نشده که امیرالمؤمنین اسم نیست.

4- به هر کس غیر از علی، امیرالمؤمنین گویند، او کافر است حال به چه دلیل مگر امارت بر مؤمنین کفر است. این راوی حقه‌باز مقصودش این بوده که چون به عمر، امیرالمؤمنین گفته‌اند، پس او کافر است. این راوی ندانسته که کافر کسی است که یکی از اصول و فروع مسلمة ضروری اسلام را منکر شود. و به هر کس نمی‌توان کافر گفت.

5- در سلام به قائم بگو: «یا بقیة الله»، آیا خدا از میان رفته و بقیة او مهدی مانده است؟!.

6- آیه‌ای از سوره هود را که هیچ تناسب به قائم ندارد قرائت کرده. حال ما آن آیه را ذکر می‌کنیم تا این جعلین رسوا شوند. آیه سوره هود این است که حضرت شعیب به قوم خود فرموده:

﴿وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (هود: 85-86).

«ای قوم من، کیل و میزان را تمام بدهید بعدالت و چیزهای مردم را کم می‌دهید و در زمین خرابکاری و فساد مکنید که آنچه خدا برای شما باقی بگذارد (از سرمایه‌های حلال) برای شما بهتر است اگر ایمان دارید».

مقصود شعیب نهی از کم‌فروشی بوده و به قوم خود فرموده بقیة کاسبی و بهره‌ای که از کسب حلال برای شما باقی می‌ماند به تقدیر الهی برای شما بهتر از کم‌فروشی است و به آن اکتفاء کنید و حرص نزنید. حال این آیه چه ربطی به مهدی دارد زمان شعیب امام و مأمومی نبوده جز انبیاء و پیروانشان، و آیات قبل و بعدش همه صحبت از شعیب است چنانکه در آیه پس از این آمده: ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ﴾. باید از راویان کذاب پرسید: آیا جعفر بن محمد که این آیه را قرائت کرده نمی‌فهمیده؟ نعوذ بالله! یعنی حضرت امام عربی هم نمی‌دانسته است؟ آیا علمای مذهبی از ذکر این روایات چه هدفی دارند؟!.

خبر صد و شصت و ششم، روایت کرده مرد مجهولی از راویان بی‌نام و نشان از حضرت زید بن علی که قیام کرد علیه بنی‌امیه و شهید گردید و او خود را قائم و مهدی آل محمد می‌دانست و گفت: ما مصداق آیه 41 سورة حج می‌باشیم که فرموده:

﴿الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (الحج: 41).

«کسانی که اگر در زمین به آنان قدرت و تمکن دهیم نماز بر پای دارند و زکات پردازند و به کار پسندیده فرمان دهند و از کار ناپسند باز دارند».

نویسنده گوید: این چه ربطی به مهدی اثنی عشریه دارد. و باز در خبر صد و شصت و هفتم روایت کرده مرد مجهولی از راویان بی‌نام و نشان که آیات 63 به بعد سورة فرقان (که خدا از عبادالرحمن تمجید کرده و اوصاف ایشان را بیان کرده) مقصود خدا اوصیا هستند (و این انحصارطلبی است و دین اسلام انحصاری نیست) و چون قائم قیام کرد هر کس اقرار به ولایت نکند گردن او زده می‌شود و یا اقرار کند به جزیه (نویسنده گوید: آیا ولایت از اصول دین است که هر کس منکر شد گردن او زده می‌شود. تازه منکر اصول دین را هم نمی‌توان گردن زد زیرا خدای تعالی در سورة ممتحنه آیه 8 فرموده:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (المتحنة: 8).

«خدای تعالی شما را از نیکویی و انصاف و عدالت نسبت به آن کفاریکه با شما جنگ نکردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون ننموده‌اند، نهی و منع نمی‌کند زیرا خدا انصاف‌گران را دوست می‌دارد».

خبر صد و شصت و هشتم، باز سخن از قطع دستهای بنی شیبه و گرداندن ایشان بین مردم و جازدن اینکه ایشان سارقند، می‌باشد. با اینکه هزار سال است بنی‌شیبه رفته و خاک شده‌اند.

خبر صد و شصت و نهم، صد و هفتادم، صد و هفتاد و یکم، صد و هفتاد و دوم و صد و هفتاد و سوم، باز سخن از چگونگی مسجد و طواف بیت الله است. مکررات است. و در خبر 172 از قول حضرت امیر در تعریف مسجد کوفه آورده که در وسط آن مسجد چشمه‌ای از روغن و چشمه‌ای از شیر، و چشمه‌ای از آب است که مؤمنین می‌آشامند. حال این چشمه‌ها چگونه در مسجد کوفه است و کسی نمی‌بیند باید از راویان پرسید. و در خبر 173 گوید: در حیره مسجدی بنا شود که دارای پانصد درب باشد که قائم و 12 امام عادل در آن نماز بخوانند. باید گفت: تاکنون که چنین مسجدی بنا شده است. و جز خدا کسی علم غیب ندارد.

خبر صد و هفتاد و چهارم، حضرت صادق به ابن ابی‌عفور گفته: شما بواسطه اینکه قائم برای شما حدیثی گوید که شما نتوانید آنرا تحمل کنید و لذا بر او خروج می‌کنید و قتال می‌کنید و او شما را می‌کشد. حال کسی نیست به این مجلسی و امثال او بگوید: مگر وقتی مهدی بیاید ابن ابی‌عفور هنوز زنده است.

خبر صد و هفتاد و پنجم، خرافاتی دارد مانند خبر 167.

خبر صد و هفتاد و ششم، می‌گوید: خدا قائم را برای نقت و عذاب مبعوث می‌کند. بنابراین شیعیان نباید منتظر نقت و عذاب خدا باشند. نکته: کسی نمی‌تواند بگوید که مهدی نقت و عذاب است، اما برای کافرین. زیرا در این حدیث و نیز مانند این حدیث که قبلاً ذکر شد، مهدی را در مقابل محمد رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- انداخته و گوید: محمد رحمت خدا بود و برای رحمت مبعوث شد ولی قائم نقت خداست. البته محمد -صلی الله علیه وسلم- برای کفار نقت بود ولی در این حدیث می‌گوید: مهدی مانند محمد نیست، یعنی برای همه نقت است.

خبر صد و هفتاد و هفتم، می‌گوید: نعوذ بالله امام فرموده: قائم همیشه در مسجد سهله است. باید گفت: پس این قصه‌هایی که خودشان نوشته‌اند که قائم را در غیر مسجد سهله دیده‌اند همه دروغ است که منزل او را علی بن مهزیار و امثال او در بیابان دیده‌اند!!
خبر صد و هفتاد و هشتم، از مرد مجهولی بنام احمد بن محمد الایادی نقل کرده آنهم مرفوعه که در کمال ضعف است که آیه 38 حجر که خدا به شیطان گفته:

﴿فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ (الحجر / 37-38)

«تو از مهلت داده‌شدگانی تا روز وقت معلوم».

﴿يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ قیامت نیست بلکه روز قیام قائم است که قائم او را می‌گیرد و گردنش را می‌زند و گوید: ﴿يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ منتهای اجل. شیطان است که روز قیام قائم باشد. شما را به خدا

ملاحظه کنید چگونه ایشان با آیات قرآن بازی کرده اند.

خبر صد و هفتاد و نهم، راوی ابن ظبیان خبیث است که حضرت رضا هزار مرتبه این راوی را لعن نموده بهرحال در اینجا روایت کرده که قائم می‌آید در میدان کوفه و با دست و پا اشاره به محلی می‌کند و گوید: بکنید، پس می‌کنند و دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود در می‌آورند و به دوستان مهدی می‌پوشانند. این جعل خیال کرده زمان مهدی زره و کلاه خود به درد می‌خورد. عقل او بهتر از این کار نکرده است. خبر صد و هشتادم، ابن فضال واقفی از بدر بن خلیل مجهول روایت کرده که آیات 11 تا 15 سورة انبیاء (که مربوط به نزول عذاب خدا بر گذشتگان و عبرت آیندگان است و هیچ ارتباطی به قائم ندارد) مربوط به قائم می‌باشد. گویا خواسته امام را بی‌خبر از قرآن معرفی کند. و آن آیات اینست:

﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ *
فَلَمَّا أَحْسُوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى
مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ
* فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ﴾

(الأنبياء / 11-15)

«و چه بسیار قریه‌ای را که درهم شکستیم که اهل آن ستمگر بود و پس از آن قوم دیگر را پدید آوردیم، پس چون عذاب ما را احساس کردند ناگهان از دیارشان می‌گریختند، مگریزید و برگردید به سوی آنچه در آن به شما فراخی داده شده بود

و به سوي مسكنهاي خود تا بازرسي شويد، گفتند: اي واي بر ما كه ما ستمگر بوديم پس همواره اين ندايشان بود تا ايشان را درو شده و خاموش نموديم».

و گويد: حضرت باقر فرموده: اين آيات راجع به بني اميه است كه به سوي روم فرار مي كنند، و روميان گويند: شما را راه نمي دهيم تا نصراني شويد و صليب به گردن آويزان كنيد و آنان چنين مي كنند ولي اصحاب قائم آنان را از روميان پس مي گيرند و بعد از آنكه گنجهاي آنان را صاحب مي شوند، آنان را با شمشير مي كشند. اين راويان خبر ندارند كه بني اميه و دولتشان هزار سال قبل متلاشي شد و فعلا آنان گنجي ندارند تا ايشان آن را بگيرند. خبر صد و هشتاد و يكم و صد و هشتاد و دوم، راجع به مهدي نيست.

خبر صد و هشتاد و سوم، راوي كذاب روايت کرده كه در حديث لوح خبر محد آمده كه در آخر الزمان خارج مي شود تا آخر. و مي گوئيم: خبر لوح جابر دروغ است و حدود 30 نشانه كذب در آن است مراجعه شود به كتاب خرافات وفور و كتاب بت شکن.

خبر صد و هشتاد و چهارم، صد و هشتاد و پنجم، صد و هشتاد و ششم، صد و هشتاد و هفتم، صد و هشتاد و هشتم و صد و هشتاد و نهم، خبر رسول خدا -صلي الله عليه وسلم- است براي دوازده امام كه خود ائمه نمي دانستند و اصحاب خاص ائمه خبر نداشتند و از مجعولات قرن سوم است. براي تفصيل مراجعه شود به كتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول. خبر صد و نودم، در معني اسلام است و مربوط به مهدي نبوده است.

خبر صد و نود و یکم، همان مکررات خبر 177 است.

خبر صد و نود و دوم، می‌گوید: حضرت باقر فرموده: قائم اگر قیام کند به سیره رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- عمل می‌کند. باید گفت: پس آن اخباری که می‌گوید: قائم به حکم آل داود عمل می‌کند، باطل بوده است.

خبر صد و نود و سوم، راجع به حضرت عیسی بوده و موافق قرآن نیست.

خبر صد و نود و چهارم، می‌گوید: در آخرالزمان حیوانات موذی و درندگان با هم صلح می‌کنند و سموم حیوانات گزنده گزندگی ندارد و این برخلاف سنت الهی و افسانه است. ومجلسی در اینجا یک خبر از قلم انداخته، و پس از شماره 194، شماره 196 را آورده است.

خبر صد و نود و ششم، می‌گوید: قائم هر گاه خارج شود پس از هزاران سال جوان است، و این برخلاف آیه 68 سورة یس است که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْلَمُونَ﴾ (یس: 68).

«هر کسی را که به او عمر دراز دهیم، در آفرینش برمی‌گردانیمش (یعنی در او نقص و ضعف و پژمردگی پدید آوریم)، آیا به عقل در نمی‌یابند».

و همه افراد بشر چنین‌اند و حضرت علی در نامه 31 نهج البلاغه در وصیت خود می‌نویسد: «بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ، وَأُورِدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أَفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا نَقِصْتُ فِي جِسْمِي». یعنی، من به نوشتن این وصیت عجله نمودم قبل از آنکه مرگم فرا رسد یا در اندیشه و ردیم نقصانی پیدا شود چنانکه در جسم نقصان راه یافته است.

خبر صد و نود و هفتم، می‌گوید: چون قائم داخل کوفه شود تمام مؤمنین در کوفه می‌باشند. یعنی در تمام دنیا دیگر مؤمن نیست. و این از جعلیات راویان است. و همچنین است خبر صد و نود و هشتم صد و نود و نهم.

خبر دویستم، گوید: اول کاری که قائم می‌کند شیخین را از قبر بیرون می‌آورد و آتش می‌زند در حالیکه در اسلام نبش حرام است. و هم چنین است خبر دویست و یکم. معلوم می‌شود این راویان با شوکت اسلام و عظمت خلفاء مخالف بوده‌اند. باید از ایشان پرسید: مگر عقیده شما این است که بدن شیخین هنوز در قبرشان تر و تازه است؟.

خبر دویست و دوم، مقداری تعریف و تمجید یعنی مداحی کرده از اصحاب قائم و بعد گوید آیه 75 حجر، در وصف ایشان نازل شده که فرموده:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ (الحجر: 75).

» همانا در این موضوع هرآینه نشانه‌هایی برای اهل فراست است.»

در حالیکه این آیه هیچ ارتباطی به قائم و اصحاب او ندارد. زیرا اولاً، این آیه و آیات قبل و بعد آن راجع به هلاکت قوم لوط است که می‌فرماید: در این زیر و رو شدن سرزمین قوم لوط، نشانه‌های قدرت خداست برای زیرکان چنانکه فرموده:

﴿فَأَخَذْنَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ * فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ

حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾. (الحجر /

بررسی دعای ندبه

«پس آن صیحه ایشان را فرا گرفت در حالیکه داخل روز می‌شدند، پس بالای آن را زیر آن قرار دادیم و بر ایشان سنگهائی از سنگ گل بارانیدیم، همانا در این موضوع هر آینه نشانه‌هائی برای اهل فراست است».

ثانیا این معقول نیست خدا قومی را هلاک کند و آن را فقط عبرت قرار دهد برای کسانیکه وجود ندارند و شاید هزاران سال بعد بوجود آیند. اصلا آیات قرآن انحصاری نیست. خبر دویست و سوم، گوید: آن قدر مهدی می‌کشد که خون به ساق پا می‌رسد، مردی از خویشان مهدی به او ایراد می‌کند که چرا این قدر مردم را می‌کشی، یکی از دوستان برمی‌خیزد و می‌گوید: ساکت باش و گرنه گردنت را می‌زنم. در این هنگام مهدی قائم ورقه عهده از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بیرون می‌آورد که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- دستور داده من این قدر کشتار کنم. گوئیم: پس آیات قرآن که از قتل ناحق نهی فرموده چه باشد. و نیز خدا در سوره اسراء آیه 33 فرموده است که:

﴿فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾ (الإسراء: 33)

«پس (وارث مقتول) نباید در کشتن اسراف و زیاده روی کند».

که اسراف در قتل جایز نیست. و دیگر محمد حق اکراه ندارد. حال چگونه به مهدی عهد کرده و دستور داده برخلاف کتاب خدا عمل کند. مگر شما مهدی را تابع قرآن نمی‌دانید؟!.

خبر دویست و چهارم، می‌گوید: آن قدر از اهل مدینه می‌کشد که چند فرسخ به خارج شهر می‌رسد. معلوم می‌شود این راویان از کشتار

مردم خوششان می‌آید و به آن عشق و علاقه دارند که آن را مدح امام می‌دانند.
 خبر دویست و پنجم، می‌گوید: مهدی، سفیانی و لشکر او را در کوفه بواسطه قتال همه را می‌کشد و همچنین است خبر دویست و ششم، و قبلا نیز خبری مانند اینها ذکر شده است. باید گفت: پس آن اخباری که بتواتر نقل کرده‌اند که سفیانی و لشکرش در بیداء به زمین فرو می‌روند و در همین بحر ذکر شده، همه دروغ است؟

خبر دویست و هفتم، می‌گوید: حضرت باقر فرموده: مهدی به قضایائی حکم می‌کند که بعضی از اصحاب خودش به او ایراد کرده و قبول نمی‌کنند و او گردن همه آنان را می‌زند و تا چهار مرتبه هر قوم که بر او انکار و ایراد می‌کند همه را می‌کشد. حال آیا این سیره پیامبران است یا سیره متکبران و جباران.
 خبر دویست و هشتم، حضرت صادق فرموده: قائم هر کس در حضورش آید می‌شناسد که او صالح است یا طالح! گوئیم: ولی رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - مأمور شد که در سوره احقاف بگوید:

﴿قُلْ ... وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ (الاحقاف: 9).

«بگو: ... من نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد».

و نیز آیات دیگر که همه برخلاف روایات اینجا است.

خبر دویست و نهم، می‌گوید: ابی‌الجارود ضعیف خبیث که مورد لعن امام بوده گفته: و روایت کرده که به قائم وحی می‌شود. باید گفت: پس بنابراین شما علی را (که در نهج البلاغه فرموده: ختم به الوحی. یعنی، به

بررسی دعای ندبه

رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- وحی ختم شد و فرموده: برفتن او اخبار آسمانی قطع شد، قبول ندارید.

خبر دویست و دهم، می‌گوید: چون قائم خروج کرد با مردم عرب و فارس، غیر از شمشیر و کشتن معامله‌ای ندارد. باید گفت: با مردم انگلیسی و فرانسه زبان چطور؟! و در این صورت مملکت ایران که فارس است نباید منتظر او باشد.

خبر دویست و یازدهم، می‌گوید: هر کس زمینی را احیا کند، خراج آنرا بدهد. ولی قائم که آمد تمام زمینهای آنان را بزور شمشیر می‌گیرد. این راوی می‌خواهد بگوید که امام تابع مقررات اسلامی نیست.

خبر دویست و دوازدهم، بر ضد خبر 200 می‌گوید: اول کاری که قائم می‌کند آن است که از غار انطاکیه تورات را بیرون می‌آورد که در آن عصای موسی و خاتم سلیمان است. و دیگر اینکه می‌فرستد به سوی مردی که تقصیر و گناهی برای او شناخته نشده و او را می‌کشد، حتی اینکه کسی جرئت نمی‌کند در خانه خود سخنی بگوید مبادا دیوار علیه او خبر دهد (راوی خواسته بگوید: مهدی بسیار مستبد است). و بعد می‌گوید: دینی نمی‌ماند جز دین محمد و این برخلاف آیات 14 و 64 سوره مائده است که فرموده کفر و شرک و کفار تا روز قیامت باقی خواهند بود. معلوم می‌شود این راویان از قرآن بی‌اطلاع و یا با قرآن عناد داشته‌اند.

خبر دویست و سیزدهم، می‌گوید: در زمان قائم مؤمنین یکدیگر را از مشرق و مغرب می‌بینند (این راویان خبر نداشته که هنوز

مهدی نیامده مردم صدای یکدیگر را و صورت یکدیگر را از شرق و غرب می بینند و حتی کفار نیز یکدیگر را می بینند و این امر اختصاص به مؤمنین ندارد. بنابراین این موضوع ربطی به مهدی ندارد بلکه ببرکت پیشرفت علوم کفار است).

خبر دویست و چهاردهم، مکرر اخبار سابقه و مشتمل بر چند دعا است. خدا ما را از شر اهل خرافات و ملت ما را از کتب خرافی نجات دهد. و السلام. تمام شد جلد 52 بحار، و خبری صحیح که مطابق عقل و یا قرآن باشد در آن یافت نشد. مذهب سازان بهتر از این نمی توانند و توفیق پیدا نکرده اند.

باب ما يكون عند ظهوره بروایت المفضل بن

عمر

آنچه نزد ظهور مهدي میشود بروایت مفضل بن
عمر

مجلسي خواسته حجم کتاب خود را زیاد کند لذا آمده بعنوان خبر مفضل، این باب را زیاد کرده که تمام این باب عبارت است از یک خبر طولانی از مفضل که اولاً مطالب آن، جمله جمله غالباً در بابهای دیگر آمده است. ثانیاً، مفضل لیاقت اینکه خبری از او ذکر شود ندارد زیرا علمای رجال شیعه او را غالی و فاسد المذهب خوانده‌اند. نجاشی گوید: او کوفی فاسد المذهب مضطرب الروایه می‌باشد و گفته شده که او به مذهب خطابی بود که امام را خدا و تمام محرمات را حلال می‌دانستند و بر او اعتمادی نیست. علامه حلی و ممقانی و دیگران همه ذکر کرده‌اند که او مزخرفگو و خطابی است. او را برای مردم حجت قرار داده، شیعیان چه حقی دارند او را حجت بدانند و یا حجت بخوانند؟!، آیا قرار دادن حجت از طرف خدا و به جعل او می‌باشد و یا خیر بدست شیعیان است؟! . خدای تعالی که در سوره نساء آیه 165 می‌فرماید: برای مردم حجتی پس از انبیاء نیست. و علی - علیه السلام - که ایشان خود را پیرو او می‌دانند در خطبة 90 نهج البلاغه موافق این آیه می‌فرماید: «تمت بنبینا محمد حجته». یعنی، بواسطه پیغمبری محمد - صلی الله علیه وسلم - و یا به آمدن او حجت خدا تمام

گردید و دیگر کسی پس از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- حجت نیست.

مجلسی پس از این باب پرداخته است به باب رجعت، و چون باب رجعت را دیگران از جمله مرحوم عالم ربانی آقای فرید تنکابنی شاگرد مرحوم شریعت سنگلجی بطور کافی نوشته و جواب داده است، دیگر ما خودداری نمی‌کنیم و آن را مکرر نمی‌کنیم.

جای بسی تأسف است که چرا ملتها همواره گول خورده و بدنبال فکر و تعقل نرفته و عقل خود را بکار نینداخته‌اند. مثلاً خدائی که ایشان را غرق نعمت نموده و همه جا حاضر و ناظر و به همه چیز قادر است و خود فرموده: مرا بخوانید که من از رگ گردن به شما نزدیکترم، و فرموده: از من حاجت بخواهید که من از هر کس به شما مهربانتر و به حال شما آگاهترم. چنین خدایی را گذاشته و از بنده فرضی او حاجت و یا مدد می‌طلبند و گویا او را از خدا آگاه‌تر و مهربانتر و نزدیکتر می‌دانند؟! و لذا «یا مهدی ادرکنی» می‌گویند. گویا شرک به خدا را که آن همه انبیاء با آن مبارزه کردند چیز بدی نمی‌دانند. و از طرف دیگر متصدیان امور و زمامدارانی که از دسترنج آنان نان می‌خورند و باید خیرخواه آنان باشند بعکس همواره آنان را گول زده‌اند، و در عوض خیرخواهی، ایشان را در جهل و خرافات نگاه داشته‌اند چنانکه پهلوی نیز برای گول زدن ملت خود همواره می‌گفت: امام زمان مهدی کمر مرا بسته و چون از اسب به زمین افتادم مهدی مرا گرفته و حفظ نموده است!! و عده‌ای دیگر برای گول زدن

بررسی دعای ندبه

دو صفحه 250 و 248 در اصل کتاب که نزد
ماست موجود نیست